

# راز پنهانی و رمز پیدایی

دکتر سید محمد بنی هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

# راز پنهانی و رمز پیدایی

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

نیک معارف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# راز پنهانی و رمز پیدایی

## مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، محمد، ۱۳۳۹-

عنوان و نام پدیدآور : راز پنهانی و رمز پیدایی/ محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر : تهران : نیک معارف ، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳۹۰ ص.

شابک : ۳۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۵۶۷-۸۰-۷:

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammd Bani Hashemy. Raze penhani va ramze-peydaei.

یادداشت : کتابنامه: ص. [ ۳۸۷] - ۳۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت.

موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت -- احادیث.

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ب ۹ر۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۸۰۶۲

ص: ۱

## اشاره

## پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

این تلاش ناچیز را به نیابت از

همه اساتیدی که در محضرشان درس مهدویّت آموخته ام.

به:

مایه فخر همه مادران مؤمن، پرورنده نور پروردگار و امانتدار امین او

مولاتنا حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها

تقدیم می دارم.

مؤلّف

در عصر امامت امام عصر علیه السّلام، شاید هیچ امری به دشواری و حسّاسیّت غیبت آن حضرت، ابزار آزمایش شیعیان و مؤمنان نبوده باشد. به علاوه، هرچند غیبت خلفای الهی، در امّت های پیشین، سابقه ای دیرین دارد، امّا طولانی شدن آن در امّت اسلام (تا حدود ۱۲قرن) زمینه پیدایش ابهامات و اشکالات فراوانی شده است.

غیبت امام علیه السّلام از جهات مختلف در معرض آراء و نظریّات متفاوت و بعضا متعارض قرار گرفته است. اوّلین مسأله مورد بحث عبارت است از: «چگونگی ارتباط با آن حضرت در زمان غیبت کبری و نیز طریق بهره وری از وجود مقدّس ایشان در این دوران» . در این مورد دیدگاه های ضدّونقیضی نسبت به امکان تشرّف به محضر امام غایب علیه السّلام وجود دارد که باید به طور مستدل مورد بحث و بررسی قرار گیرند و مشرب صحیح در این میان شناخته شود.

مسأله دیگر به علّت یا علل غیبت امام عصر علیه السّلام مربوط می شود که از دو منظر عقل و نقل به آن توجّه شده است. در این خصوص مباحث مفصّل و مبسوطی تحت عنوان «دلیل یا ادلّه عقلی غیبت» مطرح شده که صحّت ادّعای عقلانیّت آنها باید با نقد و بررسی عمیق مورد سنجش قرار گیرد. همچنین دلایل نقلی متعدّدی

ص: ۱۵

برای غیبت در احادیث، ذکر شده که معانی و مفاد آنها نیز نیاز به تأمّل و دقّت دارد. احادیث دیگری هم وجود دارند که به صراحت علّت غیبت را بیان نکرده اند امّا برخی نویسندگان و متفکّران از آنها علل غیبت را استنباط نموده اند. کفایت و عدم کفایت این ادلّه هم به بحث و بررسی استدلالی محتاج است.

موضوع دیگری که در مبحث غیبت امام عصر علیه السّلام بسیار مهم و عقیده ساز می باشد، عواملی هستند که عموما تحت عنوان شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت (ظهور) آن حضرت مورد استناد واقع شده اند. این ادلّه، گاهی نقلی هستند و گاهی هم صورت و ظاهر عقلی دارند. در این مورد نظریّاتی وجود دارد که مدّعی وجود ارتباط منطقی بین علّت غیبت و شرایط و اسباب ظهورند. همچنین نظریّه پردازی های متفاوتی درباره پیش شرطهای مختلف برای امر ظهور صورت گرفته که اعتبار و صحّت همه آنها نیاز به بحث و بررسی جدّی دارد. در نوشتار حاضر همه موضوعات فوق مورد تأمّل و دقّت قرار گرفته و سعی شده تا در هر یک، اقوال نادرست از آراء صحیح بازشناسی شوند.

بخش اوّل کتاب اختصاص به معنا و مفهوم غیبت و چگونگی ارتباط با امام غایب دارد (که در ۶ فصل تنظیم شده است) . در ضمن این فصول، درباره شوق دیدار امام زمان علیه السّلام و امکان وقوع آن در عصر غیبت کبری مباحث مهمّی مطرح شده و حجّیّت تشرّفاتی که از طرق گوناگون مورد ادّعا قرار گرفته بررسی می شود. درباره بهره وری شیعیان خاصّ آن حضرت از خورشید وجود ایشان نیز در همین بخش سخن گفته ایم.

در بخش دوم به بحث و بررسی درباره ادلّه عقلی و نقلی علّت غیبت امام عصر علیه السّلام پرداخته ایم. در این بخش ابتدا مهم ترین بیانات مطرح-در لباس استدلال عقلی غیبت-را مورد نقد و بررسی قرار داده ایم و در پایان به این نتیجه رسیده ایم که امر غیبت امام زمان علیه السّلام امری نیست که علّت آن با عقل بشر عادی قابل کشف باشد و احادیث اهل بیت علیهم السّلام نیز به صراحت بر همین امر تأکید نموده اند. سپس اهمّ دلایل نقلی-که برای غیبت امام علیه السّلام مطرح شده-را نقل

کرده ایم و معنای هریک را-با توجّه به این که هیچ یک بیان کننده فلسفه و علّت غیبت نیستند-توضیح داده ایم. در ادامه این بخش، نارسایی ادلّه نقلی ادّعایی بر علّت غیبت را روشن ساخته ایم.

بخش سوم و پایانی کتاب درباره نظریّاتی است که هرکدام به نوعی شرایط لازم یا کافی برای ظهور امام زمان علیه السّلام قائل شده و آراء خود را مستند به ادلّه عقلی یا نقلی نموده اند. با بیان نقاط ضعف هریک از این آراء روشن می شود که ظهور حضرت مهدی علیه السّلام هیچ گونه پیش شرط بشری ندارد و علاوه بر این که راز پنهانی آن امام علیه السّلام قابل کشف نیست، رمز پیدایی آن حضرت نیز تنها به دست خداوند متعال قابل گشودن می باشد و بین این رمز و آن راز هیچ گونه ارتباطی-که قابل کشف با عقل عادی بشری باشد-وجود ندارد.

مهم ترین ثمره این بخش، اعتقاد به الهی بودن امر ظهور است (که معنای دقیق و تأثیر عمیق آن در تلاش و جهاد با دشمنان دین به طور مستدل مطرح شده است) .

وجود آراء و نظریّات متفاوت و بعضا متعارض در مجموع این مباحث، باعث گردیده که حجم عمده ای از مطالب کتاب، صرف طرح و نقد نظریّات نویسندگان و اندیشمندان گوناگون شود. در این میان با همه احترام و اعتباری که راقم این سطور برای تک تک صاحب نظران در این مباحث قائل بوده و هست، در مقام بحث و بررسی علمی سعی نموده عظمت و جلالت شخصیّت های بزرگ و عالمان نامدار شیعه را سدّ راه تأمّل خود نبیند و این گونه باب تفقّه در موضوعات مورد بحث را بر خویش نبندد. لذا ضمن تعظیم و تجلیل از مقام علمی و معنوی همه بزرگان عالم تشیّع-که به نحوی آراء ایشان مورد نقد قرار گرفته-خوانندگان محترم را به این واقعیّت مهم توجّه می دهیم که روش پسندیده نقد و بررسی عالمانه و غیرمتعصّبانه-که همواره در میان عالمان گران قدر شیعه وجود داشته و دارد-درسی است که خود این بزرگواران به پیروی از سفارش های امامان معصوم علیهم السّلام به ما آموخته اند. بنابراین ادای حقّ بزرگی که این وارثان علوم

اهل بیت علیهم السّلام بر عهده همگان دارند، اقتضا می کند که سیره و روش صحیح ایشان در این زمینه همچنان ادامه یابد و هیچ گاه تعصّبات و تقلیدهای کورکورانه جای علم و تحقیق را در میان دانش آموختگان مکتب اهل بیت علیهم السّلام نگیرد. به همین دلیل، نویسنده از خوانندگان متعمّق و صاحب نظر در موضوعات کتاب تقاضا دارد که اگر در نقدها و استدلال ها نقاط ضعفی مشاهده می کنند، از اظهار و ابراز آن به صورت علمی و محقّقانه دریغ نورزند. خداوند به همه دوستان امام زمان علیه السّلام توفیق تفقّه در دین و معرفت امامشان را عطا فرماید و این تلاش ناچیز را به شرف قبول و امضای مادر بزرگوار آن حضرت، جناب نرجس خاتون سلام اللّه علیها برساند.

الهی آمین

سوم جمادی الثانی ۱۴۲۶

تیرماه ۱۳۸۴

سیّد محمّد بنی هاشمی

ص: ۱۸

## بخش اوّل: پیدایی و پنهانی امام عصر علیه السّلام در عصر غیبت

### فصل ۱: سابقه غیبت خلیفه الهی در زمین

#### اشاره

غیبت خلیفه الهی در زمین، پدیـده نوظهور و بی سابقه ای نیست که تنها در امّت اسـلام رخ داده باشد. بلکه این امر پیشـینه ای بس دیرینه در امّت هـای گذشـته داشـته است. در این جا به چنـد نمونه از این دست اشاره می کنیم تا اصل وجود غیبت خلیفه خداوند و نحوه آن، بیشتر مورد توجّه قرار بگیرد.

#### غیبت حضرت ادریس علیه السّلام

خبر غیبت حضـرت ادریس علیه السّلام در حدیث مفصّلی-به نقل از حضرت باقر العلوم علیه السّلام-بیان شده است.(۱) مطابق این حدیث شـریف حضـرت ادریس علیه السّلام به امر خداوند بیست سال از قوم خود در پنهانی به سر برد. قبل از پنهان شدن، شیعیان خود را که بیست نفر بودند، جمع کرد و به ایشان دسـتور داد تا در جاهای مختلف پخش شوند. آنها نیز چنین کردند و خود آن حضرت هم در غاری بر فراز کوه بلندی پناه گرفت.

پس از گـذشت این مـدّت، مجبور شد برای کسب روزی از محلّ پنهانی اش خارج شود و به صورت ناشـناس به قریه ای وارد گردد. تقدیرات الهی بالاخره او را از ناشناخته بودن خارج کرد و با ظهور ایشان، نعمت بارش باران که در طول این »



---

۱- رجوع شود به: کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» ، باب۱، «فی غیبه ادریس النبی علیه السّلام».

مدّت از قوم آن حضرت دریغ شده بود، دوباره به آنها عطا شد.

غیبت حضرت ادریس علیه السّلام از آن جا آغاز شد که پادشاه جبّار آن زمان، ایشان را تهدید به قتل نمود. همین، انگیزه غیبت آن حضرت به امر الهی بود و در اثر این غیبت طولانی، همه مردم-حتّی شیعیان ایشان-به نهایت سختی و مشقّت گرفتار شدند. هر دو موضوع-هم انگیزه غیبت و هم گرفتاری سخت شیعیان به خاطر طولانی شدن غیبت-در مورد غیبت امام عصر علیه السّلام نیز تکرار شده است.

### غیبت خلیفه (یا خلفای) الهی پس از حضرت نوح علیه السّلام

مصداق دیگر برای غیبت خلیفه الهی پس از وفات حضرت نوح علیه السّلام اتّفاق افتاد. مطابق حدیثی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده است، آن حضرت در هنگام وفات خود شیعیانش را جمع کرد و خطاب به آنها فرمود:

اِعلَمُوا أنّه سَتَکُونُ مِن بَعدی غَیبَهٌ تَظهَرُ فیها الطَواغیتُ و أنَّ اللّهَ عَزَّ و جلَّ یُفَرِّجُ عنکم بِالقائمِ مِن وُلدی اسمُه هُودٌ. . . یُشبِهُنی فی خَلقی وَ خُلقی. . . فلم یَزالُوا یَتَرَقَّبُونَ هُوداً وَ یَنتَظِرُونَ ظُهُورَه حَتّی طالَ علیهم الاَمَدُ وَ قَسَت قُلُوبُ اَکثَرِهِم فَأظهَرَ اللّهُ-تعالی ذِکرُهُ-نبیَّه هُوداً عِندَ الیَأسِ مِنهُم وَ تَناهِی البَلاءِ بِهِم.(۱)

بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای عزّ و جل به وجود قیام کننده ای از فرزندان من-به نام هود-فرج شما را می رساند. . . او در شمایل و اخلاق شبیه من است. . . پس آنها پیوسته چشم به راه هود و منتظر ظهورش بودند تا آن که مدت (این غیبت و انتظار) به درازا کشید و دلهای بیشتر ایشان سخت [و سنگ]گردید، در این هنگام خدای متعال پیامبرش هود را ظاهر ساخت در حالی که آنها-از فرج-ناامید و در نهایت گرفتاری بودند.

چند نکته در این حدیث شریف، قابل توجّه و تأمّل است: ۳.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲، ح ۳.

یکی این که حضرت نوح علیه السّلام فرمود: پس از من غیبتی خواهد بود، امّا حضور خلیفه الهی در زمین را نفی نکرد.

می دانیم که مطابق سنّت دیرین الهی همیشه بر پهنه زمین، خلیفه ای از جانب خداوند وجود دارد، امّا این خلیفه ممکن است آشکار و شناخته شده نباشد بلکه ناشناخته و پنهان باشد.(۱) به همین جهت، حضرت نوح علیه السّلام به غیبت حجّت یا حجّت های الهی پس از خود اشاره فرمود، بدون آن که هیچ نام و نشانی از آنها بیان فرماید.

نکته دوم این که حضرت نوح علیه السّلام یکی از فرزندان خود را به نام و نشان معرّفی کرد و از او به عنوان «قائم» یاد نمود و وعده داد که فرج شیعیان به ظهور ایشان خواهد بود.

سوم این که دوران انتظار فرج شیعیان حضرت نوح علیه السّلام به درازا کشید تا آن جا که بیشتر آنها به قساوت قلب گرفتار شدند.

چهارم این که خدای متعال، حضرت هود علیه السّلام را در زمانی ظاهر فرمود که شیعیان از فرج ناامید و در نهایت سختی و گرفتاری بودند.

هر چهار ویژگی در مورد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم و غیبت فرزند ایشان-حضرت قائم علیه السّلام-تکرار شده است که هرکدام باید در محلّ خود به تفصیل بیان شود.

### غیبت حضرت یوسف علیه السّلام

یکی دیگر از انبیای الهی که به امر خداوند از قوم خود-حتّی پدر و برادرانش- غیبت داشت، حضرت یوسف علیه السّلام بود.

ایشان سه روز در چاه، چند سالی در زندان و سالهایی هم در کسوت پادشاهی به سر برد که مجموع این ایّام بیست سال می شود.(۲) فاصله مکانی حضرت یوسف علیه السّلام-در زمان سلطنتش بر مصر-با پدرش حضرت یعقوب علیه السّلام، مسیری۵.



---

۱- احادیث مربوط به این بحث در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» باب ۲۲ به تفصیل ذکر شده است.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ابتدای باب ۵.

بود که طی کردن آن در آن روزگار تنها هجده روز طول می کشید. با این حال پدر و برادران ایشان از حضور آن حضرت در نزدیکی خود، بی خبر بودند. همچنین برادران یوسف علیه السّلام حتّی در هنگام روبه رو شدن با آن حضرت، ایشان را نشناختند و تا خود را معرّفی ننمود، ایشان را به جا نیاوردند.امام صادق علیه السّلام در بیان شباهت حضرت صاحب الامر علیه السّلام با جناب یوسف علیه السّلام می فرمایند:

اِنّ فی صاحِبِ هذَا الاَمرِ شَبَهاً مِن یوسُفَ علیه السّلام. . . اِنّ اِخوَةَ یوسفَ علیه السّلام کانوا اَسباطاَ اَولادَ الاَنبیاءِ تاجَرُوا یوسُفَ وَ بایَعُوه وَ خاطَبُوهُ وَ هم اِخوَتُهُ و هو أخُوهم فلَم یَعرِفُوه حَتّی قال: أنا یوسُفُ و هذا أخی فما تُنکِرُ هذه الاُمّةُ المَلعُونَهُ أن یَفعَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فی وَقتٍ مِنَ الاَوقاتِ کَما فَعَلَ بِیُوسُفَ. اِنَّ یُوسُفَ علیه السّلام کان الیه مُلکُ مِصرَ و کانَ بَینَهُ وَ بَینَ والِدِهِ مَسیرَةُ ثَمانِیَةَ عَشَرَ یَوماً فلو اَرادَ أن یُعلِمَهُ لَقَدَرَ علی ذلک، لقد سارَ یَعقوبُ علیه السّلام و وُلدُهُ عندَ البِشارَةِ تِسعَةَ ایّام مِن بَدوِهم الی مِصرَ فما تُنکِرُ هذه الاُمَّةُ اَن یَفعَلَ اللّهُ جلَّ و عزَّ بِحُجَّتِهِ کما فَعَلَ بِیُوسُفَ اَن یَمشِیَ فی اَسواقِهم و یَطَأَ بُسُطَهُم حتّی یأذَنَ اللّهُ فی ذلک له کما اَذِنَ لِیُوسُفَ قالوا: أإنّک لَأنتَ یوسُفُ؟ قال: أنا یوسف.(۱)

حضرت صاحب الامر علیه السّلام شباهتی با جناب یوسف علیه السّلام دارند. . . همانا برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبران بودند، با او تجارت و معامله کردند و سخن گفتند در حالی که برادرانش بودند و او هم برادر آنها بود، امّا او را نشناختند تا آن که خودش گفت: «من یوسف هستم و این برادر من است.» پس چرا این امّت دور از رحمت الهی انکار می کنند که خدای عزّ و جل زمانی با حجّت خویش همان کند که با یوسف کرد؟ همانا جناب یوسف پادشاه مصر بود و فاصله میان او و پدرش مسیر هجده روز راه بود، پس اگر (خداوند) می خواست پدر او را از این امر آگاه کند، می توانست (که البتّه چنین نکرد). وقتی بشارت یوسف به حضرت یعقوب و فرزندانش رسید، از محلّ خودشان.



---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۴.

تا مصر را در نه روز (یعنی نصف مدّت معمول) طی کردند. پس به خاطر چه این امّت انکار می کنند که خدای عزّ و جل با حجّت خود همان کند که با یوسف علیه السّلام کرد، به گونه ای که در بازارهای آنها راه رود و روی فرش هایشان پا بگذارد (بدون این که شناخته شود) تا این که خداوند در این امر (معرّفی خودش) به او اجازه دهد، همان گونه که به یوسف علیه السّلام اجازه معرّفی داد؟ آنها گفتند: «آیا واقعا تو خودت یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف هستم.» این حدیث شریف را مرحوم شیخ صدوق نیز در کتاب خود با مختصر اختلافی در عبارت نقل کرده است. در نقل ایشان پس از جمله «یَطَأُ بُسُطَهُم» تصریح شده است که: «و هم لا یَعرِفُونَه»(۱) یعنی در حالی که او را نمی شناختند.

طبق این حدیث شریف، دو نحوه غیبت برای حضرت یوسف علیه السّلام وجود داشته است: یکی دور بودن ایشان از پدر و سایر اعضای خانواده اش که هرچند فاصله مکانی بین آنها زیاد نبود، امّا حضرت یعقوب علیه السّلام و سایر فرزندانش از این نزدیکی مکانی-براساس علم عادی بشری-مطّلع نبودند. بنابراین، غیبت به معنای پنهان بودن محل اقامت حضرت یوسف علیه السّلام از خانواده اش بود.

صورت دوم غیبت حضرت یوسف علیه السّلام به این شکل بود که ایشان با مردم-از جمله برادرانش-ملاقات داشت و با آنها صحبت کرد، آنها هم با او صحبت کردند، همچنین با یکدیگر خرید و فروش داشتند. امّا تا آن حضرت، خویش را به آنها معرّفی نکرد، هیچ کدام از برادران، ایشان را نشناختند. پس یکی از معانی غیبت این است که فرد غایب دیده می شود امّا شناخته نمی شود.

مقایسه و تشبیهی که در فرمایش امام صادق علیه السّلام بین حضرت یوسف علیه السّلام و امام عصر علیه السّلام شده است، نشان می دهد که هر دو صورت غیبت در مورد حضرت صاحب الامر (عجّل اللّه تعالی فرجه) وجود دارد و این امر، جای هیچ گونه ایراد و انکاری ندارد. امّت نفرین شده ای که امام صادق علیه السّلام اشاره فرموده اند، همان کسانی هستند که خود را مسلمان و پیرو قرآن و سنّت نبوی می شمارند، امّا با وجود چنین غیبتی.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۵، ح ۳.

در حضرت یوسف علیه السّلام، نظیر آن را در مورد حضرت مهدی علیه السّلام نمی پذیرند. اینها همان کسانی هستن که هرچند اصل وجود مصلحی از فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم را در آخر الزمان قبول دارند امّا تولّد او را از امام حسن عسکری علیه السّلام منکر شده اند، چون غیبت آن حضرت را در این زمان طولانی نمی پذیرند. متأسّفانه اکثریّت مسلمانان با این که به اصل مهدویّت معتقدند، ولی جزء همین گروه منکران غیبت می باشند.

### غیبت خلفای الهی پیش از ظهور حضرت موسی علیه السّلام

برخی دیگر از حجّت های الهی که به امر پروردگار از امّت خویش غیبت اختیار کردند، خلفای قبل از حضرت موسی علیه السّلام بودند. مطابق حدیثی که حضرت زین العابدین علیه السّلام از جدّ بزرگوار خود-نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم- نقل فرموده اند: «حضرت یوسف علیه السّلام در هنگام وفات، شیعیان و اهل بیت خود را جمع کرد و آنها را از سختی هایی که پس از او خواهند دید، مطّلع ساخت. به آنها خبر داد که مردانشان کشته می شوند، شکم های زنان باردارشان را پاره می کنند و کودکانشان را سر خواهند برید و این گرفتاری ها ادامه خواهد داشت تا زمانی که خداوند، قیام کننده ای از فرزندان «لاوی بن یعقوب» را آشکار کند، سپس ویژگی های ظاهری آن قائم را برای ایشان بیان نمود، آنها هم به همین وصیّت تمسّک نمودند» . آن گاه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم فرمودند:

وَقَعَتِ الغَیبَهُ والشِّدَّهُ علی بَنی اسرائیلَ و هم مُنتَظِرُونَ قِیامَ القائمِ علیه السّلام اربعَ مأهِ سَنَهٍ حتّی اذا بُشِّرُوا بِولادَتِهِ. . . .(۱)

غیبت (حجّت های الهی) و سختی بر بنی اسرائیل واقع شد، در حالی که آنها چهار صد سال را در انتظار قیام قائم علیه السّلام سپری کردند، تا آن که به ولادت او بشارت داده شدند. . . .

ملاحظه می شود که در این فرمایش، تصریح به وقوع غیبت کرده اند. این غیبت مربوط به خلفای الهی قبل از حضرت موسی علیه السّلام می شود که برای مردم شناخته۱.

ص: ۲۶

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب۶، ح۱.

شـده نبودنـد. از آن جا که هیـچ گاه زمین از حجّت یا حجّت های الهی خالی نمی مانـد، پس در طول این چهارصد سال، این حجّت ها ناشناخته بودند و از همین جهت، تعبیر غیبت در مورد ایشان به کار رفته است.

### غیبت حضرت موسی علیه السّلام

یکی دیگر از انبیای بزرگ الهی که از قوم خود غیبت اختیار کرد، حضرت موسی علیه السّلام-از پیامبران اولو العزم

الهی-بود. طبق حدیث منقول از پیامبر اسـلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم پس از ولادت حضرت موسی علیه السّلام بنی اسرائیل که از چهارصـد سـال پیش، انتظار ظهور قائم را می کشـیدند، موفّق به زیارت آن حضـرت در سنّ جوانی شدنـد و در پیشـگاه الهی سـجده شـکر به جـا آوردنـد. در این ملاقـات زودگـذر، موسـی علیه السّلام فقـط یـک جمله به ایشان گفت و سـپس از دیدگانشان غایب شد. متن فرمایش پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم در این خصوص چنین است:

. . . قال: أرجُو اَن یُعَجِّلَ اللّهُ فَرَجَکُم ثُمَّ غابَ بعدَ ذلک و خَرَجَ الی مَدینهِ مَدیَنَ فأقامَ عند شُعَیبٍ ما اقامَ فکانتِ الغَیبَهُ الثّانیهُ اَشَدَّ عَلَیهم مِنَ الاُولی و کانَت نَیِّفاً و خَمسینَ سَنَهً و اشتَدَّتِ البَلوی علیهم. . . .(۱)

(موسـی علیه السّلام) فرمود: امیدوارم خداوند فرج شما را جلو اندازد، سپس غایب شد و به شهر مدین رفت و مدّت اقامتش را در آن جـا مانـد. غیبت دوم برای آنهـا از اوّلی سـخت تر بود و پنجـاه و چنـد سال طول کشـید و (در این مـدّت) گرفتاری آنها شدّت یافت. . . .

بنابراین حضـرت موسـی علیه السّلام از زمان تولّد، دو غیبت داشت. بنی اسـرائیل که از ولادت ایشان خبر داشـتند، از دیدارش محروم بودنـد، تـا آن که به صورت ظـاهرا اتّفـاقی، ایشان را در سنّ جوانی زیارت کردنـد، امّا این ملاقات طولی نکشـید و آن حضـرت بلافاصله برای بـار دوم از دیـدگان آنهـا غـایب شـد. این غیبت دوم، هم طولانی تر از اوّلی بود و هم بر بنی اسـرائیل سخت تر و شدیدتر گذشت. به این ۱.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۱.

ترتیب می توان گفت که از جهت غیبت (به خصوص تحقّق دو غیبت) بین حضـرت موسی علیه السّلام و امام عصر علیه السّلام شباهت وجود دارد. امام صادق علیه السّلام در بیان این وجه شباهت فرمودند:

فی القائِم علیه السّلام سُنَّهٌ مِن مُوسَی بنِ عمرانَ ٧... خِفاءُ مَولِدِه و غَیبَتُه عن قَومِه.

در امام قائم علیه السّلام سنّتی از حضرت موسی بن عمران علیه السّلام است: پنهانی ولادتش و نهانی از قومش.

سپس راوی سؤال نمود که غیبت حضرت موسی علیه السّلام چقدر طول کشید؟ حضرت فرمودند: «بیست و هشت سال».(۱)

این بیست و هشت سال، به اوّلین غیبت ایشان مربوط می شود که بنی اسرائیل در این فاصله سراغ ایشان را می گرفتند، امّا خبری پیدا نمی کردند و لذا کاملا از او بی اطّلاع بودند.(۲) احادیث و اخبار مربوط به حضرت موسی علیه السّلام نشان می دهد که در این مدّت، عموم مردم اگر هم ایشان را می دیدند، نمی شناختند. بنابراین حضرت موسی علیه السّلام علاوه بر داشتن اصل دو غیبت-یکی کمتر و دیگری طولانی تر-از جهت نحوه غیبت نیز دو تجربه داشته است: یکی نبودن در میان مردم و خارج بودن از شهر و دیار آنها و دوم ناشناخته بودن در عین سکونت در همان شهر و احیانا رفت وآمد بین مردم. هر دو صورت غیبت، در مورد امام عصر علیه السّلام نیز امکان پذیر است.

### معنای غیبت امام عصر علیه السّلام

مواردی که از غیبت های انبیای گذشته بیان شد، از چند جهت در مورد غیبت امام عصر علیه السّلام قابل استفاده است.

یکی از این جهات معنا و مفهوم غیبت ایشان است که می توان گفت به دو۲.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۶، ح ۲.

صورت می تواند باشد: یکی غیبت بدن و جسم شریف ایشان از میان مردم و دیار آنان، دوم غیبت عنوان و وصف آن حضرت به طوری که دیده شوند، امّا همچنان ناشناس باقی بمانند. این دو صورت با یکدیگر قابل جمع هستند، یعنی غیبت امام زمان علیه السّلام هم می تواند به صورت اوّل باشد و هم به صورت دوم. ممکن است گاهی به شکل اوّل رخ دهد و گاهی به شکل دوم یا بعضی با نوع اوّل آن روبه رو شوند و برخی دیگر با گونه دوم. در احادیث ائمّه علیهم السّلام به وقوع هر دو حالت تصریح شده است.

در حدیثی که از امام صادق علیه السّلام نقل کردیم، تعبیر ایشان چنین بود: «أن یَمشِیَ فی أسواقِهم و یَطَأَ بُسُطَهم و هم لا یَعرِفُونَه» . از این عبارت فهمیده می شود که امام عصر علیه السّلام با بدن شریف خود، میان مردم رفت وآمد می کنند، امّا افراد، عموما ایشان را نمی شناسند. با این ترتیب، غیبت حضرت، منافاتی با حضور جسمی ایشان ندارد، آن چه مهم است، ناشناخته بودن ایشان می باشد.

در احادیث دیگری که موضوع غیبت امام عصر علیه السّلام مطرح شده، به «عزلت» ایشان اشاره شده است. امام سجّاد علیه السّلام در بیان وجه شباهت آن حضرت به حضرت ابراهیم علیه السّلام فرموده اند:

أمّا مِن ابراهیمَ فَخِفاءُ الوِلادَهِ وَ اعتِزالُ النّاسِ.(۱)

امّا سنّتی که از ابراهیم در امام عصر علیه السّلام وجود دارد، پنهان بودن ولادت و کناره گیری از مردم می باشد.

همچنین امام صادق علیه السّلام در مورد غیبت امام زمان علیه السّلام چنین فرمودند:

لابُدَّ لِصاحِبِ هذا الاَمرِ مِن غَیبَهٍ وَ لابُدَّ لَهُ فی غَیبَتِهِ مِن عُزلَهٍ.(۲)

تعابیر «عزلت» و «اعتزال» به معنای کناره گیری ایشان از مردم است و اصولا یکی از معانی غربت آن امام عزیز در زمان غیبت، همین دور بودن ایشان از ۱.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۱، ح۳.

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، ح۴۱.

دوستان و شیعیان خود می باشد.(۱)

نتیجه ای که از این دو گونه احادیث استفاده می شود، این است که هر دو حالت مزبور در غیبت امام عصر علیه السّلام وجود دارد: هم دوری و جدایی از مردم و هم ناشناخته بودن با وجود حضور در میان ایشان. همان طور که گفته شد، ممکن است هر یک از این دو گونه براساس زمان ها یا افراد مختلف رخ دهد.

امّا تعبیر دیگری هم در توضیح معنای غیبت امام زمان علیه السّلام از امام صادق علیه السّلام نقل شده است:

لِلقائِمِ غَیبَتانِ یَشهَدُ فی إحدیهُمَا المَواسِم یَرَی النّاسَ وَ لا یَرَونَهُ.(۲)

حضرت قائم علیه السّلام دو غیبت دارند(۳) که در یکی از آن دو، شاهد مواقف حج هستند، ایشان مردم را می بینند ولی مردم ایشان را نمی بینند.

در این حدیث شریف، کلمه «یَشهَدُ» آمده است. این کلمه به دو معنا به کار می رود: یکی به معنای «حضور یافتن» و دیگر «به چشم دیدن».(۴) «یَشهَدُ» به هریک از این دو معنا که باشد، ظهور در حضور جسمانی حضرت در مواقف حج دارد. البتّه این حضور-چنان که در خود حدیث فرموده اند-مربوط به یکی از دو غیبت امام عصر علیه السّلام است، امّا غرض ما از طرح و توضیح آن، این است که تعبیر «یَرَی النّاسَ و لا یَرَونَهُ» را بیان کنیم و معنای آن را با توجّه به توضیحات گذشته روشن نماییم.

در صورتی که امام علیه السّلام در مراسم حج حضور داشته باشند، می توان گفت که ایشان مردم را با چشم می بینند، امّا عموم مردم از دیدن آن حضرت محروم هستند. این ندیدن مردم به دو صورت محتمل است: یکی این که به اعجاز الهی و علی رغم حضور جسمانی آن حضرت، مردم از دیدن شخص ایشان، ناتوان باشند. ).



---

۱- توضیح این معنای غربت را در کتاب «آفتاب در غربت» فصل ۴ از بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۱۲.

۳- مراد از این دو غیبت، دو مرحله از غیبت است که غیبت صغری و کبری نامیده می شوند نه دو معنایی از آن که فعلا محلّ بحث می باشد.

۴- شَهِدَ المَجلِسَ: حَضَرَه و شَهِدَ الحادِثَ: عایَنَهُ (المعجم الوسیط ص۴۹۷).

دوم این که بدن شریف ایشان را به چشم ببینند، امّا هویّتشان را تشخیص ندهند. در این صورت می توان گفت که مردم ایشان را–به عنوان امام زمان علیه السّلام– نمی بینند. البتّه این احتمال، قدری از ظاهر تعبیر «لایرونه» دور است، امّا به هر حال، لفظ حدیث قابل حمل بر آن می باشد. بنابراین احتمال، معنای حدیث همان چیزی است که در احادیث دیگر تحت عنوان «و هم لا یعرفونه» مطرح شده است. به هرحال، هرچند که حضور امام علیه السّلام را در مواقف حج به یکی از دو غیبت ایشان (غیبت کبری) مربوط دانسته اند، امّا تعبیر «یری الناس و لا یرونه» با توجّه به توضیحی که در معنای آن گفتیم، در هر مکانی که حضرتش حضور پیدا کنند، صدق می کند و بنابراین اگر در غیبت صغری نیز در مراسم حج حضور می یافتند، همین معنا در مورد غیبت ایشان صدق می کرد.

### خالی نبودن زمین از حجّت الهی

مطلب دیگری که در بحث از غیبت امام عصر علیه السّلام باید به عنوان یک اصل اصیل مورد توجّه قرار گیرد، این است که طبق سنّت پروردگار، زمین هیچ گاه از حجّت الهی خالی نمی ماند و اگر این حجّت، آشکار و شناخته شده نباشد، در عین ناشناختگی قطعا حضور دارد. این مطلب در احادیث متعدّدی ذکر شده است که در اینجا فقط به یکی از آنها استناد می کنیم.

امیر المومنین علیه السّلام در خطبه ای که بر منبر مسجد کوفه ایراد کردند، چنین فرمودند:

اللّهُمَّ إنّه لا بُدَّ لک مِن حُجَجٍ فی اَرضِکَ حُجَّهٍ بَعدَ حُجَّهٍ علی خَلقِکَ. . .

ظاهرٍ غَیرِ مُطاعٍ أو مُکتَتِم یُتَرَقَّبُ. . . و إنّک لا تُخلی اَرضَکَ مِن حُجَّهٍ لک علی خَلقِکَ ظاهرٍ لیس بِالمُطاعِ أو خائِفٍ مَغمُورٍ.(۱)

بار خدایا، قطعا برای تو حجّت هایی در زمینت هست که یکی پس از دیگری حجّت بر آفریده هایت هستند. . . اینها یا آشکار هستند امّا مورد اطاعت (مردم) ۳.

ص: ۳۱

---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۳.

نمی باشند یا پنهان از دیدگان [اند]که (مردم) انتظار (ظهور) شان را می کشند. . . و تو زمینت را از حجّت خود بر آفریدگانت خالی نمی گذاری، حجّتی که یا آشکار است امّا اطاعت نمی گردد و یا ترسان و پنهان می باشد.

ملاحظه می شود که امیر المؤمنین علیه السّلام در قسمت کوتاهی از خطبه خود، دوبار به این سنّت همیشگی خداوند اشاره فرموده اند. آن چه باعث تأسّف می باشد این که در هر دو بار حجّت آشکار الهی به مطاع نبودن توصیف شده است. گویی مردم-عموما-این گونه هستند که وقتی حجّت در میانشان ظاهر و آشکار باشد، فرمان او را نمی برند و همواره این بزرگترین نعمت خداوند را کفران می کنند. ما در ادامه مباحث، بیشتر به توضیح این واقعیت تلخ خواهیم پرداخت، امّا فعلا به این نکته توجّه می دهیم که نافرمانی از امام عصر علیه السّلام به طور اکثری پیش از ظهور ایشان رخ می دهد امّا پس از آن دیگر زمین شاهد کفران این نعمت بزرگ پروردگار، توسط بیشتر مردم نخواهد بود.

آن چه از این سنّت قطعی خداوند استفاده می شود، این است که پنهان بودن حجّت پروردگار از اهل زمین، امری است که همواره وجود داشته و خواهد داشت و نباید تصوّر شود که این حادثه فقط در امّت اسلام و آن هم در آینده فقط نسبت به امام دوازدهم علیه السّلام صورت می گیرد.

### توجّه دادن امام عصر علیه السّلام به غیبت های انبیا علیهم السّلام

شاید به همین جهت بوده است که خود حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه خواسته اند تا غیبت های انبیا علیهم السّلام در کنار غیبت ایشان موردتوجّه قرار بگیرد و از این طریق، ایمان به حجّت غایب خداوند برای مؤمنان، نادر و سخت جلوه نکند. داستان انگیزه تألیف کتاب ارزشمند «کمال الدین و تمام النعمه» توسط دانشمند معظّم و محدّث گران قدر شیعه جناب محمّد بن علیّ بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) در همین خصوص، بسیار شنیدنی و قابل توجّه است. ایشان در مقدّمه همین کتاب در بیان انگیزه تألیف آن، چنین آورده اند:

وقتی به خواسته ام که زیارت حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بود، رسیدم به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم. پس دیدم بیشتر شیعیانی که نزد من رفت وآمد داشتند در امر غیبت (امام زمان علیه السّلام) به سرگردانی افتاده اند و درباره امام قائم علیه السّلام شبهه دارند و از راه تسلیم (نسبت به امر الهی) منحرف شده و به رأی و قیاس روی آورده اند. پس با استمداد از احادیث وارد شده از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و ائمّه اطهار علیهم السّلام کوشیدم تا آنها را به راه حق هدایت کنم و به مسیر صحیح برگردانم.

تا این که بزرگی از اهل فضیلت و علم و شرف قم از بخارا بر ما وارد شد که من به جهت آن که وی دیندار و صاحب رأی و دارای روش صحیح بود، از مدّتها قبل آرزوی دیدارش را داشتم و مشتاق دیدنش بودم. ایشان جناب شیخ نجم الدین ابو سعید محمّد بن حسن بن محمّد بن احمد بن علیّ بن صلت قمی بود. . . .

پس چون خدای متعال مرا موفّق به دیدار این شیخ. . . فرمود، خداوند را شکر نمودم. به خاطر این که دیدار او را برای من میسّر ساخت و به برادری با او و گرامی ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. تا این که یک روز در حالی که برایم سخن می گفت از یکی از بزرگان فلاسفه و اهل منطق که او را در بخارا ملاقات کرده بود، کلامی درباره حضرت قائم علیه السّلام نقل کرد که او را در مورد کار آن حضرت به خاطر طولانی شدن غیبت و منقطع شدن اخبارش به حیرت و شک انداخته بود. پس من مباحثی را در اثبات وجود آن حضرت برایش مطرح کردم و احادیثی در مورد غیبت ایشان از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و ائمّه اطهار علیهم السّلام برای او نقل نمودم. او نسبت به این احادیث آرامش پیدا کرد و شک و تردید و شبهه از قلبش زائل شد و اخبار صحیحی را که شنید با سمع و طاعت و قبول و تسلیم، پذیرفت و از من درخواست کرد که درباره این موضوع کتابی تألیف نمایم.

من درخواست ایشان را پذیرفتم و به او قول دادم که هرگاه خداوند وسایل برگشتم به محلّ استقرار و وطنم را در ری فراهم کند، آن چه او خواسته را گردآوری خواهم کرد.

در همین اثنا یک شب که در فکر خانواده و فرزندان و برادران و امکانات به

ص: ۳۳

جا مانـده در ری بودم، خواب بر من غلبه نمود. پس در خواب دیـدم که گویی در مکّه مشـغول طواف به دور بیت اللّه الحرام هسـتم و در شوط هفتم کنـار حجر الاـسود در حال اسـتلام و بوسـیدن آن می باشم و این عبارت را می گویـم: «أمانتی اَدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُه لِتَشهَدَ لی بالمُوافاهِ»(۱) در همین حال مولایمان حضـرت صاحب الزمان صلوات اللّه علیه را دیدم که بر در خانه کعبه ایسـتاده اند. من با دلی گرفتار و فکری پریشان نزدیک ایشان رفتم. آن حضـرت با نگاهی تیزهوشانه به صورتم، از درون من آگاه شدند. به ایشان سلام کردم پس جواب سلامم را دادند. سپس به من فرمودند: «چرا کتابی در مورد غیبت نمی نویسی تـا گرفتـاریت رفع شود؟» به ایشان عرض کردم: ای پسـر رسول خـدا من در موضوع غیبت چیزهایی نوشـته ام. فرمودنـد: «لیس علی ذلک السبَیلَ، آمُرُک اَن تُصَـنِّفَ الآنَ کتاباً فی الغَیبهِ و اذکُر فیه غَیباتِ الانبیاء علیهم السّـلام» یعنی: نه به آن صورت، به تو امر می کنم که همین الآن کتابی درباره غیبت تألیف کنی و غیبت های انبیا علیهم السّـلام را در آن ذکر نمایی. سپس حضرت گذشـتند و رفتند. من از خواب بیدار شدم و تا اذان صبح به دعا و گریه و درد دل گفتن و شکوه نمودن مشغول بودم. صبح با اسـتعانت از خـدای متعـال و توکّـل بر او و بـا طلب مغفرت به خاطر کوتاهی کردن، تألیف این کتاب را آغاز نمودم تا امر ولیّ خدا و حجّت او را گردن نهاده باشم. . . .(۲)

چند نکته در این داستان قابل توجّه است:

اوّل این که مسأله غیبت امام زمان علیه السّلام ممکن است شیعیان آن حضرت را به شک و حیرت مبتلا سازد. در زمان مرحوم شیخ صدوق که هنوز سالهای اوّلیه غیبت کبری بوده است، بزرگی که به تصـریح خود شیخ صدوق از خاندان علم و فضیلت و شرف بوده، در اثر تشـکیک های اهل فلسـفه و منطق، به سـرگردانی و تردیـد افتاده است. با توجّه به این که اقامت صـدوق در نیشابور در اواخر عمر ایشان بوده است، .



---

۱- این جملات وقتی انسـان در طواف مقابـل حجر الاسود قرار می گیرد، خطاب به آن سـنگ سـیاه گفته می شود و معنایش چنین است: «امانت خود را ادا نمودم و پیمانم را تجدیـد کردم تا شاهـد من بر وفا به عهـد و پیمان (الهی) باشـی.» بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۲۰ به نقل از امام رضا علیه السّلام.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، مقدّمه مؤلّف.

حداکثر ۴۰ الی ۵۰ سال از غیبت کبری بیشتر نگذشته بوده که از این مدّت به طولانی شدن غیبت تعبیر کرده اند. اگر پس از گذشت کمتر از نیم قرن از زمان پنهانی حضرت، شیخی از خاندان علم و فضیلت در مورد ایشان به شک و حیرت مبتلا شود، پس مؤمنانی که حدود ۱۲ قرن پس از شروع غیبت، زندگی می کنند، از این جهت در معرض خطرات بسیار بیشتری هستند و باید چنان درک عمیقی از امر غیبت امام زمانشان داشته باشند که انواع و اقسام شبهات درباره طولانی شدن زمان غیبت، ایمان آنها را تهدید نکند. این امر لزوم تفقّه در موضوع غیبت امام عصر علیه السّلام را برای شیعیان ایشان بیش از پیش روشن می نماید.

نکته دوم جمله ای است که به نقل مرحوم شیخ صدوق، امام عصر علیه السّلام به ایشان فرموده اند که عین عبارت آن چنین است:

لِمَ لا تُصَنِّفُ کتاباً فی الغَیبهِ حتّی تُکفی ما قد هَمَّکَ؟

مطلب جالب توجّه در این عبارت این است که به صورت ضمنی فرموده اند: اگر می خواهی رفع گرفتاریت بشود، راهش این است که کتابی در موضوع غیبت تألیف نمایی. شاید بتوان از این هشدار حضرت به یک قاعده کلّی تنبّه پیدا کرد و آن این که انجام دادن خدمتی به حضرات معصومین علیهم السّلام به ویژه حضرت بقیّه اللّه الاعظم علیه السّلام می تواند مشکل گشای انسان در انواع گرفتاری هایش باشد. این خدمت می تواند اشکال مختلف داشته باشد: خرج کردن مال در جهت نشر نام و یاد و علوم ایشان، صرف عمر در این مسیر، تلاش علمی در خصوص معرّفی ایشان و هر کار دیگری که به نوعی احیاء امر ائمّه علیهم السّلام محسوب شود. این توصیه ای است که برخی از ارادتمندان خاصّ حضرت به دوستان و نزدیکان خود داشته و دارند که تلاش در مسیر خدمتگزاری خالصانه به بارگاه مقدّس امام زمان علیه السّلام سبب رفع گرفتاری های شخصی انسان هم می شود.

نکته سوم در این ماجرا امر امام عصر علیه السّلام است به این که جناب شیخ صدوق در بحث از غیبت، به ذکر غیبت های انبیا علیهم السّلام بپردازد. احتمالا یکی از حکمت های این فرمایش، این است که شیعیان از طریق آشنایی با غیبت های انبیا علیهم السّلام بدانند که

امر پنهـانی حضـرت مهـدی علیه السّـلام یـک سـنّت دیرینه الهی می باشـد، پس اسـتبعادی در این موضـوع نکننـد. همچنین به خصوصـیات آن غیبت هـا توجّه کننـد تا با درک شـباهت های موجود بین آنها و غیبت امام علیه السّـلام، پـذیرفتن این امتحان الهی برایشان ساده تر باشد.

مهـم تر این که اگر به آن چه انگیزه رفع غیبت از انبیـا الهی بـوده، واقـف شونـد، به وظیفه ای که در این زمـان نسـبت به امـام زمانشان دارند، آشناتر می گردند و متوجّه می شوند که باید چگونه عمل کنند تا خداوند زودتر به غیبت امامشان خاتمه دهد، همـان طور که به غیبت هـای انبیـا علیهم السّـلام پایان داد. ما در بخش های آینـده کتاب، سـعی می کنیم تا این مسأله را مورد توجّه و دقّت بیشتر قرار دهیم و از این طریق به تکالیف خود در زمان غیبت آشناتر گردیم. ان شاء اللّه.

### پیشگویی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السّلام

مسـأله غیبت امام دوازدهم شـیعیان از اولین سالهای بعثت پیامبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم مطرح بوده و به وسـیله خود رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم بارها و بارها به تعابیر مختلف بیان شـده است. به عنوان نمونه جابر بن عبد اللّه انصاری از اصـحاب باوفای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم نقل کرده است: وقتی آیه «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۱)بر رسول گرامی نـازل گردیـد، به ایشان عرض کردم: ای رسول خـدا، ما خـدا و رسولش را شـناختیم، امّا «اولو الامر» -که خداوند اطاعت از آنها را با اطاعت از شما قرین کرده-چه کسانی هستند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

هُم خُلَفائی یا جابِرُ و اَئِمَّهُ المسلِمینَ مِن بَعـدی اَوَّلُهُم علیُّ بنُ ابی طالبٍ ثُمَّ الحَسَنُ و الحُسَـینُ ثُمَّ علیُّ بنُ الحُسَـینِ ثُمَّ محمّدُ بن علیٍّ المَعروفُ فی التَّوراهِ بِالباقِرِ-و سَـتُدرِکُهُ یا جابِرُ فَاِذا لَقیتَهُ فَاقرَءهُ مِنِّی السَّلامَ-ثُمَّ الصادِقُ جعفرُ بن محمّدٍ ثُمَّ موسی بنُ جعفرٍ ثمّ علیُّ بنُ موسی ثمّ ۹.

ص: ۳۶

---

۱- نساء/۵۹.

محمّدُ بن علیٍّ ثمّ علیُّ بنُ محمّدٍ ثمّ الحسنُ بنُ علیٍّ ثمّ سَمِیّی و کَنِیّی حُجَّهُ اللّهِ فی أرضِهِ و بَقِیَّتُهُ فی عِبادِه ابنُ الحَسَنِ بنِ علیٍّ ذاک الّذی یَفتَحُ اللّهُ-تعالی ذِکرُه-علی یَدَیهِ مَشارِقَ الارضِ و مَغارِبَها، ذاک الّذی یَغیبُ عن شیعَتِهِ و اَولِیائهِ غَیبَهً لا یَثبُتُ فیها علی القَولِ بِامامته الاّ مَن امتَحَنَ اللّهُ قَلبَهُ لِلایمان.(۱)

ای جابر آنها جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند، نخستین ایشان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است، سپس حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام سپس علیّ بن الحسین علیهما السّلام سپس محمّد بن علی علیهما السّلام که در تورات به عنوان «باقر» (شکافنده علوم) معروف است-و تو ای جابر او را درک خواهی نمود، پس هرگاه او را ملاقات نمودی، از جانب من به او سلام برسان-سپس صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام سپس موسی بن جعفر علیهما السّلام سپس علیّ بن موسی علیهما السّلام سپس محمّد بن علی علیهما السّلام سپس علیّ بن محمّد علیهما السّلام سپس حسن بن علی علیهما السّلام سپس هم نام و هم کنیه من حجّت خداوند در زمینش و باقی نگه داشته شده خدا در میان بندگانش فرزند حسن بن علی علیهما السّلام است. او همان کسی است که خدای متعال شرق و غرب زمین را به دستانش فتح می کند، او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می گردد، غیبتی که در آن جز کسانی که خداوند دلهایشان را به ایمان آزموده است، بر امامت ایشان ثابت قدم نمی مانند.

می بینیم رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم همزمان با معرّفی تک تک ائمّه علیهم السّلام (از جمله وجود مقدّس امام دوازدهم علیه السّلام) صریحا به غیبت ایشان از دیدگان دوستان و شیعیان خود اشاره فرموده اند و بر دشواری آزمون امامت امام غایب در این زمان نیز تأکید ورزیده اند. این موضع روشن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به خوبی نشان می دهد که امر غیبت حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه از همان ابتدای اسلام، روشن و قطعی بوده و چیزی نیست که بعدها حادث شده باشد، آن گاه شیعیان برایش توجیهی تراشیده باشند، آن چنان که بعضی از مخالفان تشیّع چنین ابراز کرده اند. ۳.

ص: ۳۷

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۳، ح۳.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمه» از یک یک معصومان علیهم السلام احادیثی را که نصّ بر معرّفی وجود مقدّس امام عصر علیه السلام هستند، نقل کرده که در بسیاری از آن احادیث به غیبت ایشان نیز اشاره شده است. در برخی از این روایات، دو نوع غیبت امام علیه السلام نیز مطرح شده و در بعضی حتّی سال شروع غیبت هم تعیین گردیده است.

ما در این جا به ذکر چند نمونه از این احادیث گران قدر اکتفا می کنیم.

از رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده که در ضمن حدیثی چنین فرمودند:

جَعَلَ مِن صُلبِ الحُسَینِ علیه السلام اَئِمَّهً یَقُولُونَ بِأمری و یَحفَظُونَ وَصِیَّتی التاسِعُ مِنهُم قائِمُ اَهلِ بَیتی و مَهدِیُّ اُمَّتی اَشبَهُ النّاسِ بی فی شَمائِلِهِ و اَقوالِهِ و اَفعالِهِ یَظهَرُ بَعدَ غَیبَهٍ طَویلَهٍ و حَیرَهٍ مُضِلَّهٍ.(۱)

خداوند از نسل حسین علیه السلام پیشوایانی قرار داده است که امر مرا به پا می دارند و وصیّت مرا حفظ می کنند. نهمین آنها قیام کننده از اهل بیت من و مهدیّ این امّت است که در شمایل و سخنان و افعالش شبیه ترین مردم به من می باشد. او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده ظهور خواهد کرد.

در این حدیث شریف به طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام- که با سرگردانی مردم در آن زمان همراه است - اشاره شد و اکنون شاهد صدق فرمایش پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستیم.

## پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام

### اشاره

روایت دیگر در همین خصوص از وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام است که متن آن، هم در «کافی» شریف و هم در «کمال الدین و تمام النعمه» به نقل از اصبغ بن نباته چنین آمده است: می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ایشان را در حال تفکّر دیدم در حالی که با انگشت بر زمین خط می کشیدند. موضوع تفکّر ایشان را جویا شدم، فرمودند:۲.



---

۱- کمال الدّین و تمام النعمه، باب۲۴، ح۲.

فَکّرتَ فی مَولودٍ یَکُونُ مِن ظَهری الحادی عَشَرَ مِن وُلدی هو المَهدِیُّ یَملَأها عَدلاً کَما مُلِئَت جَوراً و ظُلماً تَکونُ له حَیرَهٌ و غَیبَهٌ یَضِلُّ فیها اَقوامٌ و یَهتَدی فیها آخَرونَ.

درباره مولودی فکر می کردم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است. او مهدی علیه السّلام است که زمین را پر از عدل می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن زمان کسانی گمراه و دیگرانی هدایت می شوند.

اصبغ می گوید: پرسیدم یا امیر المؤمنین: آیا چنین چیزی (غیبت و حیرت) واقع خواهد شد؟ حضرت فرمودند:

نَعَم کما أنّهُ مَخلُوقٌ.(۱)

آری، همان گونه که او آفریده شده است (غیبت هم خواهد داشت) .

ملاحظه می شود که در این حدیث شریف نیز ضمن معرّفی دقیق مهدیّ آل محمّد علیهم السّلام به دوران غیبت ایشان که ضمنا دوران حیرت آن عزیز هم هست، اشاره شده است. ظاهرا این سرگردانی مربوط به خود امام زمان علیه السّلام می باشد و با حیرتی که در حدیث گذشته از قول پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم نقل کردیم متفاوت است.(۲)

حدیث دیگر از جناب عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السّلام به نقل از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمودند:

لِلقائِمِ مِنّا غَیبَهٌ اَمَدُها طویلٌ کأنّی بِالشیعهِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَعَمِ فی غَیبَتِهِ یَطلُبُونَ المَرعی فلا یَجِدُونَهُ ألا فَمَن ثَبَتَ مِنهُم عَلی دینِهِ و لم یَقسُ قَلبُهُ لِطُولِ اَمَدِ غَیبَهِ اِمامِهِ فَهو مَعی فی دَرَجَتی یَومَ القیامَهِ.(۳)



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح۱ و اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۷ با اختلافات جزیی در عبارت.

۲- توضیح این معنا از حیرت و تفاوتش با معنای قبلی در کتاب «سلوک منتظران» صفحات ۹۸ و ۱۷۱ تا ۱۷۴ آمده است.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح ۱۴.

قائم ما (اهل بیت علیهم السّلام) غیبتی دارد که مدّتش طولانی است. گویی شیعه را در دوران غیبت ایشان می بینم که همچون چهارپایان به این طرف و آن طرف می رونـد (سرگردان هستند) ، دنبال چراگاه می گردند امّا آن را نمی یابند. بدانید که هر شیعه ای در آن دوران بر دین خود ثابت قـدم بماند و قلبش به خاطر طولانی شدن زمان غیبت امامش سخت نشود، پس او در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

در ایـن حـدیث هـم به طولانـی شـدن غیبت امـام دوازدهم علیه السّلام اشـاره شـده است که در اثر آن، عمـوم شـیعیان دچـار سردرگمی و حیرت می شوند. تشبیه حضـرت، نشانگر این حقیقت است که بسیاری از معتقدان به حضـرت مهدی علیه السّلام در دوران غیبت به وظایف خود، آگاهی کاملی ندارند، لذا به حیرت و سرگردانی مبتلا می گردند و در همین دوران آنان که در اثر طولانـی شـدن زمـان غیبت، ذرّه ای در اعتقاداتشـان سـست نمی شونـد، بـا امیر مؤمنان علیه السّلام در بهشت هم درجه خواهند بود.

## پیشگویی حضرت مجتبی علیه السّلام نسبت به غیبت حضرت ولی عصر علیه السّلام

حدیث بعدی را در این زمینه از حضـرت مجتبی علیه السّلام نقل می کنیم که پس از بیان اوصافی درباره امام زمان علیه السّلام و علّت غیبت ایشان چنین فرمودند:

ذلک التاسِعُ مِن وُلـدِ أخی الحُسـینِ ابنُ سَـیِّدَهِ الإماءِ یُطیلُ اللّهُ عُمرَهُ فی غَیبَتِهِ ثُمَّ یُظهِرُهُ بِقُدرَتِهِ فی صُورَهِ شابٍّ دونَ اربَعینَ سَـنَهً ذلک لِیُعلَمَ اَنَّ اللّهَ علی کُلِّ شَیءٍ قَدیر.(۱)

ایشان نهمین فرزند برادرم حسین علیه السّلام و پسر سرور کنیزان است. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می کند، سپس به قدرت خویش او را به شکل جوانی زیر چهل سال آشکار می گرداند تا معلوم شود که خداوند بر هر کاری تواناست.

در این حدیث شریف ضمن اشاره به اجداد پدری امام عصر علیه السّلام به این نکته ۲.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۹، ح۲.

تاریخی هم اشاره شده که مادر آن حضرت در کسوت کنیزی در خانه پدرشان حضور پیدا کرده اند، امّا البتّه «سیّده الاماء» بوده اند یعنی سرور و بزرگ بانوی کنیزان امام حسن عسکری علیه السّلام. همچنین به طولانی شدن غیبت ایشان همزمان با طولانی شدن عمر شریفشان اشاره نموده اند که در عین حال، به قدرت باهره الهی با ظاهر جوانی زیر چهل سال، ظاهر خواهند شد.

همان طور که قبلا بیان شد، بیشتر احادیثی که از پدران گرامی حضرت مهدی علیه السّلام درباره ایشان نقل شده، به مسأله غیبت آن حضرت اشاره دارند. ما در این جا برای رعایت اختصار، مطلبی از امام سوم تا امام دهم نقل نمی کنیم و یک نمونه از فرمایش های پدر بزرگوار آن حضرت، یعنی امام عسکری علیه السّلام ذکر می نماییم.

## پیشگویی پدر بزرگوار امام زمان علیه السّلام در مورد غیبت فرزند خویش

### اشاره

احمد بن اسحاق بن سعد اشعری می گوید: بر حضرت امام ابو محمّد حسن بن علی علیهما السّلام وارد شدم و می خواستم از ایشان درباره جانشین پس از خودشان سؤال کنم. حضرت (پیش از آن که من سخنی بگویم) ابتدا به سخن فرمودند و گفتند:

یا احمدَ بن اسحاقَ اِنَّ اللّهَ تبارک و تعالی لم یُخَلِّ الارضَ مُنذُ خَلَقَ آدمَ علیه السّلام و لا یُخَلِّیها الی ان تقومَ الساعَهُ مِن حُجَّهٍ للّه علی خَلقِهِ بِهِ یَدفَعُ البَلاءَ عَن اَهلِ الارضِ و به یُنَزِّلُ الغَیثَ و به یُخرِجُ بَرَکاتِ الارضِ.

ای احمد بن اسحاق همانا خداوند متعال از وقتی حضرت آدم علیه السّلام را آفرید و تا روز قیامت زمین را از حجّت الهی بر خلق خود خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت. (حجّتی که) به واسطه او بلا را از اهل زمین باز می دارد و باران می فرستد و برکت های زمین را خارج می سازد.

احمد بن اسحاق می گوید: سپس امام عسکری علیه السّلام با شتاب، داخل منزل شدند و فرزند گرامی خود را–که کودکی سه ساله بودند–بیرون آوردند و به من نشان دادند در حالی که بر شانه ایشان قرار داشتند و صورتشان همچون ماه شب چهارده می درخشید. پس از معرّفی جانشین خود فرمودند:

ص: ۴۱

یا احمدَ بن اسحاقَ مَثَلُهُ فی هذهِ الاُمّهِ مَثَلُ الخِضرِ علیه السّلام وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذی القَرنَینِ. . . .

ای احمد بن اسحاق مثل او در این امّت مثل خضر و ذی القرنین است.

فردای آن روز مجدّدا خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم: آن سنّتی که از حضرت خضر و ذو القرنین در ایشان جاری است، چه می باشد؟ فرمودند:

طُولُ الغَیبَهِ.

طولانی شدن غیبت.

پرسیدم: ای پسر رسول خدا، آیا به راستی غیبت ایشان طولانی می شود؟ فرمودند:

إی وَ رَبّی حتّی یَرجِعَ عَن هذَا الأمرِ اَکثَرُ القائِلینَ بِهِ وَ لا یَبقی الاّ مَن. . . اَیَّدَهُ بِرُوحٍ مِنهُ.(۱)

قسم به پروردگارم چنین است، آن قدر طول می کشد که بیشتر معتقدان به او از اعتقادشان برمی گردند و تنها کسانی که خداوند آنها را با روحی(۲) از جانب خود تأیید فرموده، باقی می مانند.

ملاحظه می شود که پدر بزرگوار امام عصر علیه السّلام، هم به طولانی شدن زمان غیبت و هم به سختی دینداری در آن زمان از بدو کودکی فرزندشان اشاره فرموده اند.

### پیشگویی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم درباره دو غیبت آخرین جانشین خود

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم ضمن معرّفی آخرین جانشین خود، به این که ایشان دو غیبت دارند و یکی از آن دو طولانی تر است، اشاره فرموده اند: . . .

یَکُونُ لَهُ غَیبَتانِ إحداهُما اَطوَلُ مِنَ الاُخری. . . اَلحَذَرَ اَلحَذَرَ إذا فُقِدَ .



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب۳۸، ح۱.

۲- این روح ظاهرا فرشته ای است که خداوند به وسیله او مؤمنان را تأیید می فرماید و در قرآن به آن اشاره شده است: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله/۲۲). برای روشن شدن تفسیر آن رجوع کنید به: اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب انّ للقلب اذنین.

الخامِسُ مِن وُلدِ السّابعِ مِن وُلدی.(۱)

. . . ایشان دو غیبت دارنـد که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است. . . هشـیار و مراقب باشـید در آن هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند من گم (غایب) شود.

پیـامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم امـام زمان علیه السّـلام را به عنوان پنجمین فرزنـد از هفتمین فرزنـد خود معرّفی فرموده انـد، همچنین دو نـوع غیبت ایشـان را-که یکی از دیگری طولاـنی تر است-ذکر فرمـوده انـد. آن گـاه نسـبت به دوران غیبت فرزند خود هشدار داده اند. تعبیر جالب در این حدیث این است که غیبت امام علیه السّـلام را با کلمه «فقد» بیان فرموده اند. این تعبیر نشان می دهـد که غیبت حضـرت صـرفا به این است که انسانها ایشان را گم می کننـد. گم کردن در جایی صدق می کند که انسان می داند چیزی هست، امّا نمی داند کجاست. غیبت امام عصـر علیه السّلام هم بیش از این نیست که مردم، محلّ و مکان آن حضرت را نمی دانند، با این که یقین به حضور ایشان دارند.

### پیشگویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السّلام از ۴۰ سال قبل

در برخی احادیث دیگر که به غیبت امام دوازدهم علیه السّلام اشاره شده، سال شروع غیبت ایشان نیز دقیقا معیّن شده است.

راوی می گویـد: از حضـرت امـام ابو جعفر محمّـد بن علیّ الجواد علیهمـا السّـلام درباره آیه شـریفه «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ اَلْجَوارِ اَلْکُنَّسِ» : «سوگند به ستارگان جاری پنهان شونده» پرسیدم. فرمودند:

اِمامُ یَخنِسُ سَنَهَ سِتّینَ و مِأَتَینِ ثُمَّ یَظهَرُ کَالشِّهابِ یَتَوَقَّدُ فِی اللَّیلَهِ الظَّلماءِ.(۲)

مقصود امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می شود سپس همچون ستاره در شب تاریک ظاهر می گردد. ۲.

ص: ۴۳

---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰، ح ۱۸۹.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲۲.

سال دویست و شصت، سال شروع غیبت امام عصر علیه السّلام است که هم زمان با شهادت پدر بزرگوار ایشان آغاز گردید.(۱) در واقع آغاز امامت امام زمان علیه السّلام با آغاز دوران غیبت آن بزرگوار یکی است. بنابراین مجموع دوره امامت آن حضرت تاکنون، همراه با غیبت ایشان بوده است. پیشگویی حضرت جواد الائمّه علیه السّلام در مورد شروع غیبت امام عصر علیه السّلام حدّاقل چهل سال قبل از آن مطرح شده است، چون سال شهادت امام نهم علیه السّلام سال ۲۲۰ هجری قمری بوده است.(۲).

ص: ۴۴

---

۱- شهادت حضرت عسکری علیه السّلام در روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ در سنّ بیست و هشت سالگی بوده است. (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مولد أبی محمّد الحسن بن علی علیهما السّلام)

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مولد ابی جعفر محمّد بن علیّ الثّانی علیه السّلام.

## فصل ۲: چگونگی ارتباط با امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت صغری و کبری

### اشاره

با توجّه به آن چه در فصل گذشته درباره اصل غیبت امام عصر علیه السّلام و دو نوع آن، همچنین طولانی بودن یکی از آنها و سختی آن دوران مطرح شـد، اکنون می توانیم به بیـان مهم ترین ویژگی هـای این دو نوع غیبت بپردازیم. این دو، هم از جهت مدّت زمان و هم شکل و صورت با یکدیگر تفاوت دارند.

### تفاوت دو غیبت از جهت مدّت زمان آنها

چنـان که دیـدیم، شـروع غیبت امام عصـر علیه السّـلام هشـتم ربیع الأول سال ۲۶۰ هجری قمری هم زمـان با شـهادت حضـرت عسـکری علیه السّلام بوده است. مرحله اوّل این غیبت تا روز وفات نایب چهارم حضرت، جناب شیخ ابو الحسن علیّ بن محمّد سمری، ادامه داشـته است. ایشان در روز نیمه شعبان سال ۳۲۹ (و به قولی ۳۲۸) هجری قمری درگذشت.(۱)به این ترتیب طول مدّت مرحله اول غیبت ۶۸ یا ۶۹ سـال قمری بوده است. با پایان گرفتن این مرحله، مرحله دوم غیبت آغاز شـده و تاکنون ادامه پیدا کرده است. امّا برای پایان این مرحله نه تنها هیچ زمانی توسّط امامان علیهم السّلام بیان ).



---

۱- مرحوم شـیخ صدوق سال وفات نایب چهارم را سال ۳۲۸ نقل فرموده است (کمال الـدین و تمام النعمه، باب ۴۵، ح ۳۲) و مرحوم شیخ طوسی سال ۳۲۹ نقل کرده است (الغیبه، شیخ طوسی ص ۳۹۴، ح ۳۶۴).

نشـده است، بلکه طبق احادیث متعـدّد منقول از پیشوایان معصوم، تا قبل از ظهور، هیچ زمانی برای آن معیّن نخواهد شد، چون اصولاـ زمان ظهور (که پایان غیبت مرحله دوم است) امری بـدایی به شـمار می آیـد. بـدایی بودن به معنای قابل تغییر بودن آن است. مـا در اینجـا فقـط یک نمونه از این احادیث را نقل می کنیم و بحث کامل تر را به محل خود موکول می نماییم.(۱) این حـدیث، ادامه آن روایتی است که از امیر المؤمنین علیه السّـلام در فصـل گذشـته نقـل نمودیم. در انتهای آن گفتگو اصـبغ بن نباته می پرسد: پس از آن (غیبت) چه می شود؟ حضرت می فرمایند:

ثمّ یَفعَلُ اللّهُ ما یشاءُ فانّ له بَداءاتٍ و اِراداتٍ و غایاتٍ و نِهایاتٍ.(۲)

سپس خداوند هرچه بخواهد انجام می دهد، چون برای او بداءها و اراده ها و اهداف و پایان هایی است.

هیـچ توضـیحی درباره آن چه پس از غیبت واقع می شود، نداده اند و صـرفا به بیان این که خداوند هرکاری بخواهد انجام می دهـد، اکتفـا فرموده انـد. آن گـاه در بیان علّت این بیان خود، اشاره فرموده انـد به این که خداونـد دارای اراده های مختلف و بـداءهای گونـاگون است. همچنین اهـداف و اغراض مختلفی در کارهای خود (از جمله مـدّت زمان غیبت) دارد و پایان امور هم متنـاسب بـا اراده های مختلف تفاوت می کنـد، چنان که مطابق بعضـی احادیث، زمان هایی برای فرج ائمّه علیهم السّـلام و شیعیانشان معیّن شـده بوده و در مورد آنها بداء صورت گرفته است. پس هیچ وقتی برای ظهور حضـرت که پایان غیبت مرحله دوم ایشان است، معیّن نشده و نباید بشود. خود ائمّه علیهم السّلام نیز وقتی تعیین نکرده و نمی کنند. امام صادق علیه السّلام در پاسخ به سؤال ابو بصیر درباره امام قائم علیه السّلام فرمودند:

کَذَبَ الوَقّاتُونَ إنّا اَهلُ بَیتٍ لانُوَقِّتُ.(۳)

تعیین کننـدگان وقت (برای ظهور قـائم علیه السّـلام) دروغ می گوینـد. مـا خـانواده ای هسـتیم که (برای آن) وقـتی تعیین نمی کنیم. ۳.



---

۱– علاقمندان می توانند به کتاب «سلوک منتظران» ، بخش سوم رجوع نمایند.

۲– اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۷.

۳– اصول کافی، کتاب الحجّه، باب کراهیّه التوقیت، ح ۳.

دو مرحله غیبت امام عصر علیه السّلام از جهت مدّت زمان مختلف هستند. مرحله اوّل کوتاه تر و مرحله دوم بلندتر می باشد. امام صادق علیه السّلام در کلام خویش به همین تفاوت اشاره فرموده اند:

لِلقائِمِ غَیبَتانِ إحداهُما قَصیرَةٌ وَ الاُخری طَویلَةٌ.(۱)

قائم علیه السّلام دو غیبت دارد یکی از آن دو کوتاه و دیگری دراز (مدّت) است.

شاید از همین جهت، غیبت اوّل را «صغری» و دومی را «کبری» می نامند (یعنی کوچکی و بزرگی غیبت به اعتبار مدّت زمان آن می باشد) . البتّه تعابیر صغری و کبری در روایتی از معصوم علیه السّلام نقل نشده است ولی مراد از آنها همین معناست.

### تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب

تفاوت دیگری که میان این دو مرحله از غیبت امام عصر علیه السّلام وجود دارد، در چگونگی و نوع آن می باشد. وجه مشترک معنای غیبت در این دو مرحله همان چیزی است که در فصل گذشته تحت عنوان «معنای غیبت امام عصر علیه السّلام» توضیح دادیم. امّا تفاوتی که بین آنها وجود دارد نیز باید به دقّت مورد توجّه قرار گیرد. با توجّه به احادیث موجود در این باره و واقعیّات تاریخی که در دوران غیبت صغرای حضرت واقع گردیده، می توان در بیان تفاوت این دو غیبت چنین گفت: در دوره غیبت صغری، سفیرانی به عنوان نوّاب خاصّ امام علیه السّلام واسطه بین ایشان و مردم بودند. این سفرا از جانب خود امام علیه السّلام منصوب شده بودند و در قلمرو آن چه تحت عنوان «دین» و «وظیفه دینی» می گفتند یا عمل می کردند، مهر تأیید امام علیه السّلام را به همراه داشتند. در غیبت کبری باب چنین نیابت و وساطتی بسته شد و مردم از این گونه ارتباط با امام زمان خود محروم شدند و چنان ادّعایی در این زمان از هیچ کس پذیرفته نمی باشد. آن چه تحت عنوان «نیابت عامّه» در دوران غیبت کبری وجود دارد، به معنای وساطت و بابیّت نوّاب عامّ ایشان نسبت به آن حضرت نیست. ۹.



---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۱۹.

وجود «سفیر» و «باب» برای امام غایب، مهم ترین ویژگی و امتیاز غیبت صغری در مقایسه با غیبت کبری به شمار می آید. کسی که از جانب خود امام علیه السّلام چنین شأنی دارد، حجّت بالغه حضرت برای مردم محسوب می شود. او هرچند که از خطا و اشتباه مصون نیست، امّا به خاطر شأن نیابت و سفارت خود، اگر نظری را در امور دینی ابراز نماید، آن قول حجّت شرعی برای مردم خواهد بود. توقیعاتی که در زمان غیبت صغری از ناحیه مقدّسه امام عصر علیه السّلام صادر شده نیز نوعا به دست همین نوّاب خاص بوده است و به طور کلّی اگر سخنی یا نوشته ای را یکی از این سفرا به امام علیه السّلام نسبت داده باشند، صحّت انتساب آن به امام، به هیچ وجه خدشه پذیر و انکارشدنی نیست.

بنابراین باید گفت که وقتی خود حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه کسانی را واسطه و باب خود در میان مردم قرار داده اند، در حقیقت، مهر تأیید بر شخصیّت دینی آنها زده و صحّت قول و عمل ایشان را در امور دینی امضاء فرموده اند. مثلا اگر یکی از ایشان به خواندن دعایی در زمان غیبت توصیه کند، می توانیم این سفارش را از ناحیه خود امام عصر علیه السّلام بدانیم. به عنوان نمونه جناب شیخ ابو عمر و عثمان بن سعید عمروی، به خواندن دعایی در زمان غیبت امر فرموده و عبارات آن را برای یکی از معاصران خود املا کرده اند. ما می توانیم متن این دعا را تأیید شده از طرف امام زمان علیه السّلام بدانیم و باید چنین کنیم. این دعا همان دعایی است که عالم بزرگوار شیعه جناب سیّد بن طاووس نقل کرده و درباره آن فرموده اند: اگر نسبت به خواندن همه تعقیباتی که برای نماز عصر روز جمعه نقل کرده، اهمال صورت گیرد، در خواندن این دعا نباید کوتاهی شود. ایشان این امر را فضل اختصاصی خداوند بر خود، تلقّی کرده اند.(1) پس با وجود این که نایب اوّل، این دعا را به عنوان نقل از امام عصر علیه السّلام املا نکرده اند، امّا شأن سفارت و نیابت ایشان اقتضا می کند که در این گونه امور-که مستقیما جزء دین است-مورد تأیید حضرت باشند. به تعبیر دیگر می توان گفت که اگر یکی از نوّاب خاص، چیزی را به امام علیه السّلام .

ص: ۴۸

---

۱- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، فصل ۴۷، ص ۳۱۵، ابتدای دعا این است: اللّهمّ عرّفنی نفسک. . . .

نسبت دهند یا حتّی به صراحت و به طور مستقیم نسبت ندهند، امّا توصیه و سفارشی در امور دینی به فردی خاص یا برای عموم داشته باشند، در همه این صورت ها، قول ایشان حجّت شرعی است و می توانیم عمل به توصیه ایشان را مرضیّ نظر امام علیه السّلام بدانیم.

با این وصف، روشن می شود که وجود چنین نایبانی در دوره غیبت صغری بسیار راهگشا بوده و تا حدّی خلأ پنهانی امام علیه السّلام در میان دوستانش را جبران می کرده است. اگر مردم، سؤال یا حاجتی از امام خود داشتند، به اینان مراجعه می کردند و این بزرگواران هم از جانب حضرت، پاسخ لازم را می آوردند. اگر یکی از این نوّاب، پیغامی از جانب امام علیه السّلام برای کسی می آوردند، این پیغام برای او دقیقا حکم فرمایش مستقیم امام علیه السّلام را داشته است. بنابراین با وجود غیبت شخص امام علیه السّلام از مردم، راه چنین ارتباطهای غیرمستقیم با ایشان باز بوده است. این سفرا ابوابی بودند که مردم می توانستند با مراجعه به آنها از امام زمان خود کسب تکلیف کنند و به این وسیله از سرگردانی و حیرت خارج شوند. پس غیبت صغری، هرچند برای مردم واقعا غیبت بوده است، امّا این طور نبوده که وجود مقدّس امام علیه السّلام به کلّی از دسترسی ایشان خارج بوده باشند. همین ویژگی را می توان مهم ترین تفاوت دو نوع غیبت امام علیه السّلام دانست. در احادیث امامان پیشین بعضا اشاراتی به این ویژگی یافت می شود. نمونه ای از آن، روایت عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام است:

کیفَ أنتُم اِذا صِرتُم فی حالٍ لا تَرونَ فیها امامَ هُدیً و لا عَلَماً یُری فلا یَنجُو مِن تلک الحَیرَهِ الّا مَن دَعا بِدُعاءِ الغَریقِ.(۱)

چگونه خواهید بود در زمانی که نه پیشوای هدایت را ببینید و نه نشانه آشکاری را؟ در چنین زمانی فقط کسانی که دعای غریق را بخوانند، از آن حیرت و سرگردانی نجات پیدا می کنند.((۲)).



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۴.

۲- دعای غریق مطابق آن چه خود امام صادق علیه السّلام فرموده اند چنین است: یا اللّه یا رحمن یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک (بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۴۹، ح۷۳ به نقل از کمال الدین و تمام النعمه).

ملاحظه می شود که در حدیث شریف، نبودن دو نقطه امید را باعث حیرت و سرگردانی دانسته اند. یکی «امام هدی» که مقصود امام معصوم علیه السّلام می باشد و دوم «علما یری» یعنی نشانه و پرچمی که دیده شود. این علم غیر از امام علیه السّلام است، امّا می تواند بابی به سوی آن حضرت باشد. مرحوم شیخ محمّد بن ابراهیم نعمانی پس از نقل این حدیث شریف فرموده اند: «در این حدیث دلیل و شاهدی است بر امر سفیرانی که بین امام علیه السّلام و شیعه بوده اند. چون مقصود از «علم» همان سفیری است که در زمان غیبت میان امام علیه السّلام و شیعیانش وجود داشته است. امّا وقتی امتحان الهی در مورد غیبت امام علیه السّلام به اوج خود رسید، این اعلام کنار رفتند و دیگر دیده نشدند تا وقتی صاحب الحق علیه السّلام ظهور فرماید و این حیرتی که ائمّه علیهم السّلام فرموده اند، در اثر غیبت خود امام علیه السّلام و نبودن این نشانه ها (اعلام) به وجود می آید.»(1)

تعبیر «علم» به خوبی نشانگر نقش مهم و اساسی نوّاب خاصّ حضرت علیه السّلام در رفع حیرت از شیعیان در زمان غیبت صغری است. با توضیحات گذشته معنای علم بودن ایشان روشن شد.

خوب است توجّه شود که شیخ نعمانی در سالهای اوّلیه شروع غیبت کبری می زیسته است و در همین کتاب «الغیبه» به مناسبت، اشاره به سنّ وجود مبارک امام عصر علیه السّلام کرده و می گوید: «له الآن نَیِّفٌ و ثَمانُونَ سَنَةً»(2) یعنی اکنون ایشان هشتاد و چند سال سن دارند. با توجّه به این که امام زمان علیه السّلام در سنّ هفتاد و چند سالگی، غیبت طولانی خود را آغاز کرده اند، باید گفت که در زمان تألیف کتاب الغیبه نعمانی حدودا ده سال از زمان این غیبت گذشته بوده است. پس می توان گفت که مرحوم نعمانی دوران غیبت صغری را نیز حتما درک کرده و تفاوت میان این دو غیبت را حس کرده است. در جای دیگری از کتاب خود می فرماید: .



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب۱۰، انتهای فصل ۲.

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۱، ذیل ح ۲۰.

«این احادیث که بیانگر وجود دو غیبت برای قائم علیه السّلام می باشد، بحمد اللّه نزد ما صحیح است و خداوند صداقت ائمّه علیهم السّلام را در این فرمایش های خود آشکار کرد. غیبت اوّل همان غیبتی بود که سفیرانی بین امام علیه السّلام و مردم وجود داشتند که از جانب خود آن حضرت به این مقام نصب شده و در میان مردم آشکار و شناخته شده بودند. مشکلات علمی و احکام پیچیده توسّط ایشان حلّ و فصل می شد و پاسخ سؤالهای دشوار به دست ایشان به صاحبان آنها می رسید. این دوران همان غیبت کوتاه تر بود که مدّت زمان آن سپری شد.

در غیبت دوم، چنین سفیران و واسطه هایی در کار نیستند. . . که زمان آن اکنون فرا رسیده است-خداوند ما را در این روزگار بر قول حق ثابت قدم بدارد و از کسانی قرار دهد که از غربال فتنه رد نمی شوند-. . . و ما در این غیبت دوم به سر می بریم.»(۱)

## غیبت کامل و ناقص

با این ترتیب می توان گفت که در غیبت کبری امکان ارتباط با امام علیه السّلام به شکلی که در غیبت اوّلی وجود داشت، وجود ندارد و به یک معنا پنهانی امام در غیبت کبری بیشتر شده است؛ چون وسائط و ابوابی که وسیله ارتباط با ایشان بودند، دیگر نیستند. لذا اگر بخواهیم پنهانی امام علیه السّلام را درجه بندی کنیم، باید بگوییم که میزان پنهانی امام در دوره غیبت طولانی، شدیدتر شده است. البتّه مقصود از تعبیر «پنهانی» در اینجا دور از دسترس بودن امام علیه السّلام است و با آن چه در معنای آن در فصل گذشته بیان کردیم، متفاوت است. همان طور که قبلا گفتیم آن معنای پیشین، حدّ مشترک موجود در دو دوره غیبت است، ولی علاوه بر آن، از جهت میزان دسترسی عادی به امام علیه السّلام بین دو نوع غیبت ایشان تفاوت وجود دارد که به حضور یا عدم حضور سفیران و نوّاب خاصّ ایشان برمی گردد. به لحاظ همین تفاوت در درجه غیبت امام علیه السّلام است که از غیبت طولانی (کبری) به غیبت «تامّه» تعبیر نموده اند. در توقیعی که از ناحیه مبارک امام عصر علیه السّلام شش روز پیش از .



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۴، ذیل ح ۹.

وفات نایب چهارم آن حضرت، خطاب به او صادر شده، چنین آمده است:

فقد وَقَعَتِ الغَیبهُ التّامَّه.(۱)

در این توقیع-که بیانگر شروع غیبت طولانی حضرت می باشد-از غیبت دوم به عنوان غیبت کامل نام برده شده است. شاید بتوان گفت که کامل بودن این غیبت، در مقایسه با غیبت ناقص قبلی است. وجود ابواب و سفیرانی که امکان ارتباط با امام علیه السّلام را در زمان غیبت صغری فراهم ساخته بودند، غیبت ایشان را نسبت به دوره بعدی «ناقص» نمود. بنابراین، شدّت و عمق غیبت حضرت-به معنایی که بیان شد-در این دوره دوم بیش از قبلی است.

### جایگاه ممتاز نوّاب خاصّ امام زمان علیه السّلام حتّی در غیبت کبری

با توجّه به مطالب گذشته روشن می شود که نوّاب خاصّ امام عصر علیه السّلام صرفا عنوان وکالت برای گرفتن اموال و وجوهات نداشته اند، بلکه این امر، یکی از پیش پاافتاده ترین شؤون ایشان بوده است. امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت صغری وکلای دیگری در شهرهای مختلف داشته اند. مثلا در اهواز محمّد بن ابراهیم بن مهزیار، در قم احمد بن اسحاق، در همدان محمّد بن صالح، در ری بسّامی و اسدی، در آذربایجان قاسم بن علا، و در نیشابور محمّد بن شاذان. اینها وکلای حضرت بوده اند که در بغداد، توفیق زیارت ایشان را داشته اند.(۲)

مقام سفرا و نایبان خاصّ امام علیه السّلام بالاتر از حدّ وکالت عادی و معمولی از جانب ایشان بوده است و بهترین تعبیر در بیان شأن ایشان، همان تعبیر «علم» است. علم یعنی نشانه و پرچم، اینها نشانه هایی بودند که با رجوع به ایشان، رفع حیرت و گمراهی می شد و هرکس می توانست با مراجعه به این ابواب امام علیه السّلام راهی برای رفع سرگردانی و بلاتکلیفی خود پیدا کند. ۶.



---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، فصل ۶، ح ۳۶۵. در بعضی نسخه های کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» به جای «التامّه»، «الثانیه» آمده است. (کمال الدین و تمام النعمه، باب۴۵، ح۴۴).

۲- کمال الدّین و تمام النعمه، باب ۴۳، ح۱۶.

نکته مهم تر در شناخت این سفیران و نوّاب گران قدر امام زمان علیه السّلام آن است که ایشان در دوران غیبت کبری هم به صورتی محدود، همان شأن و مقام والای خود را دارا هستند. نمونه بارز آن عریضه ای است که در زمان غیبت کبری خطاب به امام عصر علیه السّلام نوشته می شود. پس از نوشتن عریضه، دستور این است که انسان بالای رودخانه یا برکه ای برود و بر یکی از این نوّاب خاص اعتماد کند و او را به اسم صدا بزند و بگوید:

ای فلانی پسر فلانی، سلام بر تو، شهادت می دهم که وفات تو در راه خداوند بوده و تو زنده ای و نزد خداوند روزی داده می شوی و من تو را در زمانی که نزد خدای عزّ و جل زنده هستی، مخاطب قرار می دهم و این نوشته و حاجت من به سوی مولایمان علیه السّلام است، پس آن را به ایشان تسلیم کن که تو مورد اعتماد و امین هستی.

سپس باید نوشته را در رودخانه یا چاه یا برکه بیندازد.(۱)

از این جا می توان فهمید که وساطت این بزرگواران در زمان غیبت کبری نیز همچنان باقی است، تا آن جا که ما ایشان را نزد خداوند، زنده و قادر می دانیم و برای رساندن عریضه خود به امام علیه السّلام واسطه قرار می دهیم. علّامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل خبر فوق چنین فرموده اند:

«از این خبر شریف چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظّم، چنان که در غیبت صغری میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رقاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات واسطه بودند، در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند.»(۲)

با این وجود، روشن است که وساطت این بزرگواران میان مردم و امام علیه السّلام در این زمان، بسیار محدود و جزیی است، به طوری که قابل مقایسه با آن چه برای شیعه در زمان غیبت صغری امکان پذیر بود، نمی باشد. اگر دسترسی به امام عصر علیه السّلام از طریق این ابواب در زمان غیبت کبری نیز به شکلی که در غیبت ی.



---

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۲۳۵.

۲- نجم الثاقب، ص ۷۹۰، با اندکی تغییر ادبی.

صغری بود، امکان می داشت، شاید بسیاری از دوستداران امام علیه السّلام با کسب تکلیف از ایشان و عرض عقاید و اعمال خود، خدمت امامشان از بسیاری از انحرافات و سرگردانی های این دوران، دور می ماندند و مجبور نمی شدند که برای شناخت بسیاری از حقایق دین و وظایف الهی خود به افرادی که گاهی صلاحیتشان به طور کامل قابل احراز نیست، مراجعه کنند. به این ترتیب، جویندگان حقیقت و وظیفه، با آراء ضدّ و نقیضی مواجه نمی شدند که به جای روشن کردن راه، سرگردان تر و آشفته ترشان کند. و چه بسا سرخوردگی از دین و دینداری و غلتیدن در دامان انحرافات برایشان پیش نمی آمد. اکثر این گرفتاری ها که به تعبیر رسای امام صادق علیه السّلام در کلمه «حیرت» خلاصه می شود، از این جهت است که شیعیان، واسطه و بابی به سوی امام خود سراغ ندارند.

رنج بالاتر این است که بسیاری از افراد مؤمن امّا بی اطّلاع و ناآشنا با حقایق دین، بدون دلیل و صرفا از روی احساس، برای کسانی مقامی نظیر آن چه نوّاب خاص داشته اند، قائل شده و آنها را مرتبط با امام خود می پندارند. سپس از ایشان کسب تکلیف می کنند و چنین می پندارند که امامشان از آنها چنین خواسته است. این در حالی است که هیچ یک از فقهای عظام و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ پرافتخار فقه و فقاهت، مدّعی چنان مقامی نشده اند و همواره مدّعیان دروغین را مردود و محکوم دانسته اند. امّا در عین حال همیشه بوده اند کسانی که به دروغ و از روی نیرنگ و فریب (و گاهی هم از روی جهل و نادانی ولی با حسن نیّت!) مدّعی ارتباط با امام غایب شده و پیغام و نوشته از جانب ایشان به دست مردم داده اند.

### بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری

باید توجّه داشت که در زمان غیبت کبری ادّعای نیابت خاصّه و بابیّت برای امام علیه السّلام از هیچ کس و در هیچ شرایطی پذیرفته نیست و چنان که خود ائمّه علیهم السّلام فرموده اند، باید صرفا به آن چه از سابق و به طریق صحیح به دست آمده، عمل کرد و به دنبال یافتن حکم و وظیفه جدیدی نباید بود که در این روزگار از طرف امام زمان علیه السّلام صادر گردد.

ص: ۵۴

در حدیثی که از امام صادق علیه السّلام در خصوص غیبت کبری نقل کردیم و در آن، نفی رؤیت امام علیه السّلام و حضور علم شده بود، وقتی از ایشان سؤال می شود که در آن زمان (که زمان حیرت و سرگردانی است) چه باید کرد، می فرمایند:

اِذا کانَ ذلک-و لَن تُدرِکَهُ-فَتَمَسَّکُوا بِما فی أیدیکم حتّی یَتَّضِحَ لکم الاَمرُ.(۱)

اگر آن زمان فرا رسید-که تو آن را درک نمی کنی-پس به آن چه در اختیارتان هست تمسّک کنید تا امر برایتان روشن شود.

منظور از «ما فی ایدیکم» اصول و فروع دین است مطابق آن چه قبل از غیبت امام عصر علیه السّلام به دست ما رسیده و مراد از کلمه «الأمر» ظاهرا امر امامت می باشد. دستور این است که به آن چه قبل از زمان غیبت به شما رسیده، تمسّک کنید و همان را ملاک دین خود قرار دهید تا با ظهور حضرت ولیّ عصر علیه السّلام، امر آخرین امام برایتان واضح و روشن گردد. به تعبیر دیگر، تا قبل از ظهور، در قلمرو استفاده از وجود امام، آن وضوح و روشنی پیش از زمان غیبت، وجود ندارد، پس به همان احکام و دستورات قبلی تمسّک کنید تا همه چیز با ظهور حضرت برایتان روشن شود.

این سفارش در احادیث دیگری هم که از حضرات معصومین علیهم السّلام در خصوص زمان غیبت وارد شده، به چشم می خورد. وقتی «حارث بن مغیره» از حضرت صادق علیه السّلام می پرسد که ما شنیده ایم صاحب این امر (امر امامت) مدّت زمانی غایب می شود، در آن زمان باید چه کنیم؟ ایشان می فرمایند:

تَمَسَّکُوا بِالأمرِ الاَوَّلِ الَّذی أنتُم علیه حتّی یُبَیَّنَ لکم.(۲)

به همان امر اوّلی که اعتقاد دارید، تمسّک کنید تا (تکلیف) برایتان روشن شود.

سؤال این راویان بزرگوار از وظیفه دوران غیبت امام علیه السّلام بوده است و امام صادق علیه السّلام نیز همان را پاسخ داده اند و فرموده اند که چون صاحب امر امامت در آن زمان، ظاهر و آشکار نیستند، شما نباید برای شناخت تکلیف و وظیفه خود، منتظر ۵.



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۴.

۲- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۵.

استفاده حضوری از آن امام غایب شوید، بلکه به آن چه از قبل به شما رسیده است، عمل کنید و آن را از دست ندهید تا امر امامت امامتان با ظهور ایشان، واضح و آشکار گردد. پس تا قبل از ظهور، وظیفه دینی انسان، عمل به همان اعتقادات و احکام پیشین است و نباید به دنبال یافتن حکمی جدید از ناحیه امام عصر علیه السّلام بود. البتّه اگر کسی به صورت شخصی از ناحیه مقدّسه آن حضرت به وظیفه ای خاص در حقّ خودش واقف شد، آن وظیفه فقط برای شخص او لازم العمل می شود؛ امّا تحقّق چنین فرضی در زمان غیبت برای انسان آسان نیست و هرکسی نمی تواند صحّت آن را تشخیص دهد. ما در ادامه بحث درباره این فرض، بیشتر سخن خواهیم گفت.

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که خطاب به شخص دیگری به نام «منصور صیقل» فرمودند:

إذا اَصبَحتَ و اَمسَیتَ یَوماً لا تَری فیه اِماماً مِن آلِ محمّدٍ فأحِبب مَن کُنتَ تُحِبُّ و اَبغِض مَن کُنتَ تُبغِضُ و والِ مَن کُنتَ تُوالی و انتَظِرِ الفَرَجَ صَباحاً و مَساءً.(۱)

اگر روزی فرا رسید که امامی از اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم را در صبح و شام ندیدی، (در آن وقت) هر کس را از قبل دوست داشتی، دوست بدار و هر کس را که دشمن داشتی، دشمن بدار و دنباله رو همان کسانی باش که تا پیش از این [در پی شان]می رفتی و صبح و شام منتظر فرج باش.

مقصود امام علیه السّلام کاملا روشن است و آن این که: در زمان غیبت امام علیه السّلام اعتقاد و حکم جدیدی در دین پیدا نمی شود و نباید بشود، بلکه مواریث و دستورات اهل بیت عصمت-که تا پیش از غیبت مطرح شده-را باید حفظ کرد و منتظر ظهور امام علیه السّلام بود تا با ظهور ایشان، تکالیف جدید روشن شود. هیچ کس نباید به خودش اجازه دهد که در زمان غیبت امام علیه السّلام سخنان جدید بگوید و امور بی سابقه در دین وارد کند و به فرض، اگر کسی چنین اشتباهی کند، دیگران نباید از او تبعیّت نمایند. ۳.

ص: ۵۶

---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۳.

به این صورت باب ادّعای هرگونه سفارت و بابیّت برای امام غایب علیه السّلام در زمان غیبت کبری کاملا مسدود است و قبل از ظهور امام عصر علیه السّلام هیچ امر جدیدی-که ریشه و سابقه ای در سنّت های امامان گذشته نداشته-در دین رخ نمی نماید.

توصیه ای که امام صادق علیه السّلام در دو حدیث اخیر، نسبت به انتظار فرج فرموده اند، بیانگر این حقیقت است که روشنی امر و واضح شدن آن تنها با ظهور و فرج حاصل می گردد و پیش از آن چیزی وجود ندارد که بتوان به جای امور گذشته مبنای دینداری قرارش داد. همین نکته با صراحت در فرمایش امام ششم علیه السّلام خطاب به ابان بن تغلب آمده است. او نیز از تکلیف زمان غیبت امام علیه السّلام پرسید و حضرت فرمودند:

کُونُوا عَلی ما أنتم علیه حتّی یُطلِعَ اللّهُ لَکُم نَجمَکُم.(۱)

بر همان دین و اعتقاد خود باقی باشید تا آن که خداوند ستاره شما را برایتان آشکار نماید.

مراد از «نجم» در حدیث شریف، وجود مقدّس امام غایب علیه السّلام است. این تعبیر در قرآن کریم برای امامان علیهم السّلام به کار رفته است. امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(۲) فرمودند:

نَحنُ النَّجم.(۳)

یعنی همان طور که ستارگان آسمان راههای زمین را به بندگان خدا نشان می دهند، ائمّه علیهم السّلام نیز راههای هدایت را به مردم می نمایانند.

طلوع نجم، اشاره به ظهور امام غایب علیه السّلام است و طبق فرموده حضرت صادق علیه السّلام تا قبل از ظهور ایشان باید بر همان دین مأثور از سوی پیشوایان گذشته، ثابت قدم ماند و تغییر و تبدیل و نوآوری در آن جایز نیست.

احادیثی که بر این موضوع، دلالت می کنند، خطاب به افراد مختلف بیان شدهب.



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۶.
۲- نحل/۱۷.
۳- بحارالانوار، ج۲۴، ص۸۲، ح۲۸ به نقل از مناقب.

است و همین که ائمّه علیهم السّلام التزام به چنین وظیفه ای را به همه آنها سفارش کرده اند، به خوبی نشانگر تکلیف عمومی مؤمنان در این زمان نیز می باشد. مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه پس از ذکر تعدادی از این احادیث، به مطلب بسیار مهمّی اشاره کرده اند. ایشان فرموده اند:

این احادیث مشتمل بر دستور ائمّه علیهم السّلام به شیعیان است که بر اعتقادات و دین سابق خویش ثابت قدم بمانند و منتظر تحقّق وعده ظهور باشند. اینها در ندیدن حجّت و امام زمان خود معذورند و جستجو (فحص) و پرده برداری از صاحب غیبت برایشان ممنوع است. . . امّا جاهلان در طلب یافتن شخص حضرت و جایگاه ایشان هستند. . . و منکر غیبت ایشان می شوند...(۱)

مقصود ایشان این است که افراد نادان، به جای تسلیم شدن به غیبت امام زمان علیه السّلام و عمل کردن به سفارش پیشوایان- مبنی بر تمسّک به امر سابق و انتظار ظهور-به دنبال یافتن جایگاه حضرت راه می افتند و به دیگران هم چنین وانمود می کنند که ایشان را می توان یافت و این گونه به نوعی منکر غیبت امام علیه السّلام می گردند. اگر این همه احادیث، به ضمیمه آیات قرآنی، دلالت بر غیبت امام زمان علیه السّلام می کنند، پس باید به این حقیقت، تسلیم شد و با توجیهات مختلف، آن را انکار نکرد. ما در ادامه مباحث به برخی از این نوع توجیهات اشاره خواهیم نمود و اشکالات آن را نیز بیان خواهیم کرد.

### معلوم بودن جایگاه امام علیه السّلام برای برخی از خواص در هر دو غیبت

علاوه بر آن چه به عنوان تفاوت اصلی بین دو غیبت امام عصر علیه السّلام گذشت، خصوصیّاتی برای هریک از آن دو در احادیث آمده است که توجّه به آنها نیز در فهم عمیق تر امر غیبت و ایمان به آن، مؤثّر می باشد. در حدیثی که مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است، دو غیبت امام علیه السّلام به صورت زیر معرّفی شده اند:

لِصاحِبِ هذا الأمرِ غَیبَتانِ: إحداهُما یَرجِعُ مِنها اِلی اَهلِهِ و الاُخری ۲.



---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، آخر فصل ۲.

يُقالُ: هَلَکَ، فی أیِّ وادٍ سَلَکَ؟(۱)

صاحب این امر (امامت) دو غیبت دارد: در یکی از آن دو از غیبت به اهل خود برمی گردد (برای اهل خود آشکار می شود) و در دیگری (به آن جا می رسد که) گفته می شود: هلاک شد، در کدام وادی وارد شد؟

در این جا دو غیبت مطرح شده که فرموده اند: در یکی از آنها امام عصر علیه السّلام به سوی اهل خود باز می گردند. «رجوع از غیبت» -که در روایت شریف آمده-به معنای بیرون آمدن از پس پرده پنهانی است و این امر در مورد اهل ایشان تحقّق می یابد. منظور از «اهل» طبق بیان مرحوم علاّمه مجلسی، یا خانواده پدر بزرگوار آن حضرت است و یا نوّاب خاص و سفیران ایشان.(۲)

البتّه این دو احتمال، قابل جمع با یکدیگر هستند. بنابراین در یکی از دو غیبت، امام علیه السّلام از اهل خود غایب نیستند. این ویژگی در دوران اوّلین غیبت حضرت (یعنی غیبت کوتاه تر) اتّفاق افتاد و به همین جهت، غیبت ایشان در آن دوره، نسبت به دوره بعد، ناقص و کمتر بود. از ظاهر فرمایش حضرت در حدیث فوق برمی آید که در عصر نخستین غیبت، امام علیه السّلام برای اهل خود، پنهان نبوده اند. نیز با توجّه به این که آن حضرت-در عصر غیبت صغری-وکیلانی غیر از نوّاب خاص دارا بودند، می توان احتمال داد که کلمه اهل در این جا شامل آن وکلا هم بشود. در این صورت می توان گفت که در دوران غیبت اوّل، کسانی که از مکان امام عصر علیه السّلام آگاهی داشته اند، بیش از نوّاب و سفرای خاصّ آن حضرت بوده اند. در حدیث دیگری اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام درباره دو غیبت حضرت صاحب الامر چنین نقل کرده است:

لِلقائِمِ غَیبَتانِ: إحداهُما قَصیرَهٌ وَ الاُخری طَویلَهٌ. الغَیبَهُ الاُولی لا یَعلَمُ بِمَکانِهِ فیها الاّ خاصَّهُ شیعَتِهِ وَ الاُخری لا یَعلَمُ بِمکانِهِ فیها الاّ خاصَّهُ مَوالیه.(۳)۹.



---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲۰.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۵۴.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۱۹.

قائم علیه السّلام دو غیبت دارند: یکی از آن دو کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اوّل کسی جز شیعیان خاصّ ایشان از مکان آن حضرت مطّلع نیست. و در دیگری تنها کارگزاران ایشان از مکان حضرت آگاهی دارند.

در این جا تصریح فرموده اند که در غیبت صغری، شیعیان خاصّ حضرت جای ایشان را می دانند و هیچ دلیلی وجود ندارد که فقط سفرای امام علیه السّلام شیعه خاصّ آن حضرت باشند، بلکه این تعبیر می تواند فراتر از آنها را نیز دربر بگیرد. حال اگر این شیعیان خاص از مکان حضرت آگاه بوده اند، می توان گفت که امام علیه السّلام برای آنها غایب نبوده اند که همین تعبیر برای کارگزاران حضرت در زمان غیبت کبری نیز ذکر شده است. کلمه «موالی» جمع «مولی» و به معنای کسی است که متصدّی انجام کاری می شود.(۱)

طبق فرمایش امام صادق علیه السّلام می توان گفت امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری کارگزارانی دارند که به اذن آن حضرت از محلّ ایشان مطّلعند. شاید اینها همان سی نفری باشند که در روایات دیگر از ایشان یاد شده است. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

لابُدَّ لِصاحِبِ هذا الأمرِ مِن غَیبَةٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فی غَیبَتِهِ مِن عُزلَةٍ وَ نِعمَ المَنزِلُ طیبَةٌ وَ ما بِثَلاثینَ مَن وَحشَةٍ.(۲)

قطعا صاحب این امر غیبتی خواهد داشت و قطعا در غیبت خویش، عزلت خواهد کرد و مدینه چه خوب منزلی است و به خاطر سی نفر وحشتی نیست.

مرحوم علّامه میرزا حسین نوری در معنای این حدیث چنین فرموده اند:

«یعنی آن حضرت با استیناس (انس گرفتن) سی نفر از اولیا و شیعیان خود در عزلت از خلق وحشتی ندارد. . . و ظاهر این است که این سی نفر-که امام علیه السّلام در ایّام غیبت با ایشان انس می گیرد-باید در قرون و اعصار متبادل شوند (جای آنها با یکدیگر عوض شود) زیرا که مقرّر نشده برای ایشان از عمر، آن چه مقرّر شده ۶.



---

۱- المولی: کُلُّ مَن وَلِیَ اَمراً أوقام به (المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۸).
۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۱۶.

برای سیّد ایشان. پس در هر عصر باید یافت شود سی نفر از خواصّی که به فیض حضور فایز شوند.»(۱)

کارگزاران حضرت چه سی نفر باشند و چه بیش از اینها، به هرحال، آگاهی تعداد معدودی از مکان امام علیه السّلام منافاتی با غیبت ایشان ندارد، چرا که اینان از این که امامشان را پنهان بیابند، استثنا شده اند.

### عدم امکان ارتباط اختیاری با امام علیه السّلام در غیبت کبری

با توجّه به مطالب گذشته می توان گفت که در هر دو غیبت امام علیه السّلام، هستند کسانی که مکان و جایگاه ایشان را می دانند و از این جهت، تفاوتی بین آنها نیست، امّا اختلاف این جاست که در زمان غیبت صغری برخی از افرادی که جایگاه حضرت را می دانستند، به عنوان وکیل یا سفیر از جانب خود ایشان معرّفی شده بودند و مردم آنها را می شناختند (بلکه باید گفت که غرض حضرت این بود که آنها شناخته شوند تا مردم با مراجعه به وکلا، وجوهات خود را به امام علیه السّلام برسانند و با مراجعه به سفرا از خود، رفع حیرت و سرگردانی کنند. به همین جهت است که این نوّاب خاص را ابواب امام علیه السّلام دانسته اند) . امّا در غیبت کبری چنین اغراضی در کار نیست یعنی خود حضرت (به پیروی از مشیّت خدای متعال) نخواسته اند کسانی به عنوان وکیل یا سفیر مطرح باشند، بلکه طبق توقیع شریف خود-که خطاب به آخرین نایبشان در زمان غیبت صغری صادر کرده اند-به صراحت، هرگونه مدّعی «مشاهده» را دروغگو و فریبکار دانسته اند. عین عبارت حضرت در توقیع چنین است:

اَلا فَمَنِ ادَّعَی المُشاهَدَهَ قَبلَ خُروُجِ السُّفیانیِّ وَ الصَّیحَهِ فَهُوَ کاذِبٌ مُفتَرٍ.(۲)

آگاه باشید که هرکس قبل از خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی ادّعای مشاهده نماید، دروغگو و تهمت زننده است.۴.

ص: ۶۱

---

۱- نجم الثاقب، ص ۷۲۰، با اندکی اصلاح ادبی.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب۴۵، ح۴۴.

خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی از نشانه های ظهور امام زمان علیه السّلام است که تقریبا هم زمان با خود ظهور یا بسیار نزدیک به آن اتّفاق می افتد. بنابراین فاصله زیادی بین آن علائم و خود ظهور وجود ندارد. مقصود این است که قبل از ظهور حضرت هیچ کس نباید ادّعای ارتباط با آن وجود مقدّس را داشته باشد.

منظور از ارتباط این است که خود را به نحوی وکیل حضرت یا سفیر ایشان معرّفی کند یا حتّی مدّعی شود که به میل و اراده خود می تواند خدمت امام علیه السّلام مشرّف گردد یا از ایشان سؤال کند و جواب بیاورد و امثال این گونه ادّعاها. چنین شخصی افترازننده می باشد چون وقتی خود حضرت، باب هیچ یک از این انواع ارتباط را باز نکرده اند، هرکس هم ادّعای یکی از آنها را داشته باشد، به امام خود تهمت زده و به ایشان دروغ بسته است. آن چه مهم است این که نباید چنین بابی (به عنوان نیابت یا سفارت و امثال آن) در زمان غیبت کبری باز شود و این ادّعا از هیچ کس پذیرفته نیست.

با این توضیح روشن می شود که مقصود از «مشاهده» در عبارت «فمن ادّعی المشاهده» صرف تشرّف خدمت آن بزرگوار نمی باشد و این توقیع شریف، نفی صحّت تشرّفات افراد صالح را خدمت امام زمان علیه السّلام نمی کند، زیرا:

اوّلاـ کلمه «مُفتَرٍ» به معنای افترازننده است و این معنا به صرف ادّعای تشرّف خدمت امام علیه السّلام صادق نیست. افترا در جایی مطرح می شود که نسبت کاری را به دروغ به کسی بدهند. در این جا اگر کسی ادّعای وکالت یا نیابت کند، به دروغ، مدّعی وکیل نمودن یا نیابت دادن به امام علیه السّلام شده است و لذا مفتری (افترازننده) خواهد بود.

ثانیا هیچ کدام از اخیار و صالحین که در زمان غیبت کبری ادّعای تشرّف خدمت امام علیه السّلام کرده اند، نگفته اند که با اراده و خواست خودشان باب مشاهده ایشان را گشوده اند. ظاهرا مراد از مدّعی دروغین مشاهده کسی است که بگوید، من با خواست خودم می توانم خدمت حضرت مشرّف شوم. این ادّعا چیزی شبیه ادّعای وکالت یا نیابت است و علاوه بر این، هر ادّعایی که به نحوی ارتباط اختیاری شخص را با امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری اثبات کند، مردود می باشد.

بنابراین کسانی را که چنین ادّعاهایی ندارند و از طرفی اشخاصی راستگو و امین هستند، (بلکه بسیاری از ایشان خود، اهل علم و فقاهت و تخصّص در مورد احادیث مهدویت می باشند) نمی توان مدّعی مشاهده دانست. به هرحال، علما و بزرگان در وجه جمع میان این توقیع شریف بـا ادّله قطعی تشـرّفات در زمان غیبت کبری، وجوه متعـدّدی را بیان کرده انـد که ما قصـد مطرح کردن همه آنها را در این فصل از کتاب نداریم.(۱)

## ناشناخته بودن کارگزاران امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری

هـدف مـا در بحث فعلی این است که تفـاوت اصـلی بین زمـان غیبت کبری و غیبت صـغری از جهت نوع ارتبـاط با امام غایب روشن شود. همان طور که قبلا گفته ایم، در دوران غیبت کبری ادّعای ارتباط با امام علیه السّلام به صورتی که به اختیار خود شخص باشد، پذیرفته نیست. لذا کارگزاران حضـرت نیز در این زمان، افراد شـناخته شده ای نیستند و-برخلاف وکلا و سفرای ایشـان که به منظور مراجعه مردم، خود را معرّفی می کردنـد-به صورت ناشـناس، وظایف خود را انجام می دهنـد. فقط گاهی ممکن است یکی از آنها برای برخی شـناخته شود که در آن صورت نیز هیچ بابی برای این که افراد بتوانند با اختیار خود به او رجوع کننـد، باز نمی گذارنـد. ذکر نمونه ای از این افراد در نقل مرحوم علاّمه شـیخ علی اکبر نهاونـدی به این صورت آمـده است:

«مرحوم مغفور فخر الفقهـاء الکرام قـدوه العلمـاء العظـام آقـای حـاج آقـا جمال الـدین طاب ثراه فرزنـد ارجمنـد مرحوم مغفور حضرت حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمّد باقر، فرمودند: من برای نماز ظهر در مسجد شیخ لطف اللّه می آمدم، نزدیک مسجد دیدم جنازه ای را می برند و چند نفر حمّال و کشیکچی(۲)ت.

ص: ۶۳

---

۱- علاقمنـدان می توانند به کتاب «جنّه المأوی» مرحوم علاّمه میرزا حسـین نوری در بحار الانوار ج ۵۳، ص ۳۱۸ تا ۳۲۵ و نیز باب هشـتم کتاب «نجم الثاقب» از ایشان، همچنین کتاب «العبقری الحسان» مرحوم حاج شـیخ علی اکبر نهاوندی، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸ رجوع کنند.

۲- کشـیکچی به کسـی گفته می شد که کارش کشیک دادن و مراقبت از خانه ها و مغازه های مردم بوده و شغل ظاهراً پستی محسوب می شده است.

همراه او هستند. یک حاجی تاجر نیز که از تجّار مهم و از آشنایان من بود، در عقب آن جنازه بود و به شدّت گریه می کرد و اشک می ریخت. من بسیار متعجّب شدم از این که اگر این میّت از بستگان بسیار نزدیک این تاجر است، پس چرا این گونه مختصر و ساده تشییع جنازه می کنند و اگر نسبتی با ایشان ندارد، پس چرا برای او این طور بی تابی و گریه می کند. در همین اثنا حاج آقای تاجر نزد من آمد و گفت: آقا به تشییع جنازه اولیا حق نمی آیید؟!

من با شنیدن این کلام از رفتن به مسجد و اقامه جماعت، منصرف شدم و به دنبال جنازه رفتم تا به سرچشمه پا قلعه در اصفهان که سابقا غسّالخانه مهم شهر بود، رسیدیم. در آن جا از دوری راه که پیاده آمده بودم، احساس خستگی کردم و خود را ملامت نمودم که چرا به خاطر سخن این تاجر، ترک نماز اوّل وقت و جماعت را کردم و در همین فکر با حال افسرده نشسته بودم که ایشان نزد من آمد و گفت: شما از من نپرسیدید که این جنازه از کیست.گفتم: بگو. گفت: شما می دانید که من امسال به حج مشرّف شدم، در مسیر سفر چون نزدیک کربلا رسیدیم، همه پولها و اسباب و وسایل سفر را دزد برد. در کربلا هم هیچ آشنایی -که از او پول قرض کنم-نداشتم. به همین جهت، بی اندازه، ناراحت و غمناک شدم، چون با آن وضعیت، امکان ادای حج را نداشتم. در همین غصّه و فکر بودم که شب، روانه مسجد کوفه شدم. در بین راه که تنها بودم و از غم و غصّه سر به زیر حرکت می کردم، سواری را دیدم با کمال هیبت و با اوصافی که وجود مبارک حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه توصیف شده اند. روبروی من ایستادند و فرمودند: چرا این طور افسرده حالی؟ عرض کردم: مسافر هستم و خستگی راه سفر دارم. فرمودند: اگر سببی غیر از این دارد، بگو. به خاطر اصرار ایشان شرح حال خود را به عرض رساندم. در این حال صدا زدند: هالو.

ناگهان شخصی با لباس نمدی که کشیکچی ها به تن می کردند، حاضر شد. ما در اصفهان نزدیک حجره خودمان در بازار یک کشیکچی داشتیم که اسمش هالو بود.

خوب به صورت آن شخص نگاه کردم، دیدم همان هالوی اصفهان است. به او فرمودند: اسباب دزد برده او را به او برسان و او را به مکّه ببر و برگردان. آن گاه خودشان ناپدید شدند. آن شخص به من گفت: در ساعت معیّنی از شب و جای معیّنی بیا تا اسباب و وسایل تو را به تو برسانم. چون آن جا حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد و ظرفی که پول و اسباب من در آن بود، به من داد و فرمود: درست ببین و قفل آن را باز کن، ببین کامل است. دیدم هیچ یک از آن اسباب و پولها کم نیست. فرمود: برو و وسایل خود را به کسی بسپار و فلان وقت در فلان جا حاضر باش تا تو را به مکّه برسانم. من همان موقع حاضر شدم، ایشان هم حاضر شد، فرمود: دنبال من بیا. من به همراه ایشان روانه شدم، مقدار کمی که رفتیم، خود را در مکّه دیدم. فرمود: بعد از انجام اعمال حج در فلان مکان حاضر شو، تا تو را برگردانم و به رفقای خود بگو که با شخصی از راه نزدیک تری آمدم تا متوجّه نشوند. ایشان در مسیر رفت و برگشت به آرامی صحبت هایی با من می کرد، امّا هروقت می خواستم بپرسم که آیا شما همان هالوی اصفهان ما نیستید، هیبت او مانع سؤال من می شد.

پس از انجام اعمال، در همان مکان معیّن، حاضر شدیم و ایشان مرا به همان صورتی که آمده بودیم، به کربلا برگرداند. در آن جا فرمود: آیا به خاطر محبّت من حقّی بر تو ثابت شد؟ گفتم: بلی، فرمود: در عوض حاجتی دارم که هروقت خواستم، انجام بده. این را گفت و رفت.

در بازگشت به اصفهان برای دیدن مردم نشستم. همان روز اوّل، همان هالو وارد شد. خواستم به احترام او برخیزم، با اشاره به من فهماند که چیزی اظهار نکنم. سپس به قهوه خانه نزد سایر کشیکچی ها رفت و به خوردن چای مشغول شد. پس از آن، وقتی خواست برود، آمد نزد من و آهسته فرمود: آن حاجتی که گفتم، این است که در فلان روز دو ساعت مانده به ظهر، من از دنیا می روم و هشت تومان پول همراه با کفنم در صندوق منزل من در بازار است. شما بیا آن جا و مرا دفن کن و امروز همان روز است که او از دنیا رفت و کشیکچی ها جمع شده بودند.

در صندوق او هشت تومان پول به همراه کفنش بود که برداشتیم و حال برای دفن او آمده ایم. آن گاه گفت: آقا چنین کسی از اولیا اللّه نیست و فوت او گریه و تأسّف ندارد؟ !»(۱)

در این ماجرای شنیدنی باید به چند نکته توجّه کرد:

اوّل-با توجّه به وجود احادیث معتبر-نظیر آن چه در اصول کافی از اسحاق بن عمّار نقل کردیم-بودن کسانی نظیر هالوی اصفهانی، به عنوان کارگزار امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت کبری، هیچ محذوری ندارد و بنابراین مانعی برای پذیرفتن چنین قضایایی وجود ندارد.

دوم-لزومی ندارد که این افراد از طبقه متشخّص و معروف و به لحاظ اجتماعی، سطح بالا برگزیده شوند، بلکه ممکن است یک کشیکچی-که به لحاظ عرفی، شغل پستی دارد-چنین افتخاری پیدا کند. بنابراین نمی توان هیچ بنده خدایی را به لحاظ بی سواد بودن در علوم اصطلاحی (قدیم یا جدید) یا داشتن شغلی که از جهت اجتماعی، منزلت بالایی ندارد، با دیده حقارت نگریست. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که فرمودند:

اِنّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی... اَخفی وَلِیَّهُ فی عِبادِهِ فَلا تَستَصغِرَنَّ عَبداً مِن عِبادِهِ فَرُبَما یَکُونُ وَلِیَّهُ وَ أنتَ لا تَعلَمُ.(۲)

خدای تبارک و تعالی ولیّ خود را در میان بندگانش پنهان ساخته است. پس هیچ بنده ای از بندگان او را خوار و کوچک مشمار، چه بسا ولیّ او باشد و تو ندانی!

ملاک ولیّ خدا بودن، این نیست که شخص، تحصیلات دانشگاهی یا حوزوی داشته باشد یا در کسوت روحانی و امثال آن باشد. بنابراین نداشتن این ظواهر نباید باعث کوچک شمرده شدن کسی شود. بلکه برعکس چه بسا، داشتن تحصیلات و شؤون اجتماعی، باعث عجب و کبر در انسان شود و او را از این که ۴.

ص: ۶۶

---

۱- العبقری الحسان، ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ با مختصر اصلاحاتی در عبارات.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۶، ح ۴.

مورد عنایت خاصّ الهی باشد، دور کند. بنابراین باید توجّه کرد که تحصیلات دینی، خوب و تا اندازه ای لازم است، امّا به این شرط که همراه با تهذیب نفس و خودسازی باشد تا انسان را به جای آن که به بندگی خداوند نزدیک سازد، از آن دور نکند.

سوم-کارگزاران حضرت به صورت گمنام و بی اسم و رسم، وظایف محوّله را انجام می دهند، چون همان طور که به تفصیل بیان شد، در زمان غیبت کبری، بنا بر این است که هیچ واسطه و بابی برای ارتباط اختیاری با امام غایب وجود نداشته باشد. هالوی اصفهانی هم به گونه ای زندگی می کرد که حتّی اطرافیان نزدیکش به منزلت او پی نبردند و حاضر نشد که بالاتر از حدّ معمول و متعارف، مورد احترام قرار بگیرد، تا مبادا گمانی به مقامش برده شود.

### محدودیّت های کارگزاران در ارتباط با مردم و امام علیه السّلام

علاوه بر نکات فوق که به ناشناخته بودن کارگزاران حضرت علیه السّلام مربوط می شود، اینان در ارتباطشان با مردم و با خود امام علیه السّلام نیز از چند جهت محدودیّت دارند:

۱- در این ماجرا تاجر اصفهانی راه به سوی هالو نداشت، بلکه او بود که زمان و مکان معیّنی را اعلام می کرد تا به ملاقات تاجر برود. بنابراین کسی نمی توانست با میل و اختیار خود، او را پیدا کند یا به دنبالش راه بیفتد تا به این وسیله مکان امام علیه السّلام را کشف کند. این امر درباره تمام کارگزاران حضرت، صادق است.

۲-کارگزاران حضرت، مکان ایشان را در مواردی که کاری بر عهده آنها گذاشته می شود، می دانند و لذا وقتی امام علیه السّلام هالو را صدا زدند، فورا حاضر شد. البتّه چنین علم و قدرتی را به اراده خود امام علیه السّلام و اذن خدای متعال دارند.

۳-آنها همان وظایف محوّله از ناحیه امام علیه السّلام را انجام می دهند و این طور نیست که به کسی معرّفی شوند تا هر حاجتی را که می خواهد، برایش برآورده سازند. در ماجرای فوق نیز هالوی اصفهانی فقط اموری را که حضرت، امر

فرموده بودند، انجام داد. البتّه مجاز بود که در عوض خدمت خود به تاجر، از او چیزی را بخواهد که خواست.

### عنایت حضرت به مؤمنان بدون وجود راه ارتباطی ظاهری با ایشان

آخرین و مهم ترین نکته این است که با وجود غیبت کامل و عمومی امام عصر علیه السّلام در این زمان، ایشان به احوال همه مردم-به خصوص دوستان و شیعیان خود-آگاهی و توجّه دقیق دارند و در مواردی که مصلحت ببینند-حتّی بدون درخواست شخص-از او دستگیری می کنند و مشکلاتش را حل می نمایند. در ماجرای مزبور، تاجر اصفهانی هنوز به مسجد کوفه نرسیده بود تا حاجت خود را عرضه کند که امام علیه السّلام با عنایت خاصّ خویش، گرفتاری اش را برطرف فرمودند.

بنابراین غیبت امام علیه السّلام مانع رسیدگی آن حضرت به اهل ایمان-نظیر آن چه ائمّه ی پیشین می کرده اند-نیست، البتّه این امر کاملا به صورت یک طرفه انجام می شود، یعنی مردم می توانند-و باید-به امام خود متوسّل شوند و ایشان را نسبت به احوال خود، آگاه و در انجام خواسته هایشان توانا بدانند، امّا در عین حال، هیچ راه ارتباطی به لحاظ ظاهری با امام خود ندارند و هیچ گاه نمی توانند مطمئن باشند که در زمان یا مکان خاصّی می توانند خدمت ایشان مشرّف گردند یا این که نمی توانند توقّع داشته باشند که برای رفع مشکل خاصّی، حتما کسی از جانب امام علیه السّلام به سویشان بیاید. همچنین کسی را نمی شناسند که بتواند به راستی و صداقت، مدّعی شود که به روال عادی و اسباب ظاهری می تواند برای آنها راهی به سوی امام غایب علیه السّلام بگشاید. بلکه وظیفه دارند که اگر کسی مدّعی چنین منزلتی شد، او را کذّاب و افترازننده بدانند.

با این ترتیب نمی توان کسی را به صرف ادّعای تشرّف خدمت امام علیه السّلام دروغگو دانست، امّا اگر علاوه بر این، ادّعای هرگونه ارتباط اختیاری ظاهری و عادی را با امام علیه السّلام داشت، باید تکذیبش نمود. در مورد این گونه افراد، احتمال راستگویی در ادّعای تشرّف نیز بسیار ضعیف است.

ص: ۶۸

## فصل۳: بهره وری از امام غایب علیه السّلام

### تشبیه امام غایب علیه السّلام به خورشید پس ابر

مطلب بسیار مهم و اساسی در ارتباط با امام غایب علیه السّلام در زمان غیبت کبری این است که نباید تصوّر کرد که چون بابی و واسطه ای به سوی ایشان وجود ندارد، پس دیگر نمی توان بهره چندانی از آن وجود مقدّس برد. اصولا شرط بهره وری از خورشید وجود امام علیه السّلام دیدن آن بزرگوار نمی باشد-چنان که در زمان امامان گذشته هم بسیاری از شیعیان، در طول عمر خود، توفیق زیارت امام زمان خود را پیدا نمی کردند-و البتّه می توان با برقرار کردن ارتباط قلبی با حضرت، بخشی از آن چه را که به خاطر غیبت ایشان از دست رفته، جبران نمود.

در فرمایش های رسول گرامی اسلام، بهره بردن از وجود امام علیه السّلام-در زمان غیبت-به بهره وری از خورشید-در هنگامی که ابرها آن را پوشانده-تشبیه شده است. در پایان حدیثی که بخشی از آن را در فصل اوّل از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کردیم، او از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم می پرسد: ای رسول خدا، آیا شیعیان امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت از ایشان بهره مند می شوند؟ حضرت در پاسخ می فرمایند:

إی وَ الّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ إنّهم یَستَضیئُونَ بِنُورِهِ وَ یَنتَفِعُونَ بِوِلایَتِهِ فی

ص: ۶۹

غَیبَتِهِ کَانتِفاعِ النّاسِ بِالشَّمسِ وَ اِن تَجَلَّلَها سَحابٌ.(۱)

آری، قسم به آن که مرا به نبوّت مبعوث کرد، آنها از نور امام علیه السّلام روشنی می گیرند و از ولایت او در غیبتش-همچون خورشید پشت ابر-بهره مند می گردند.

براساس این تشبیه می توان گفت که شرط بهره وری از امام علیه السّلام در زمان غیبت، آگاه بودن از مکان ایشان نیست، همان گونه که نور خورشید-حتّی اگر پشت ابر باشد و به همین جهت مکانش در آسمان مشخص نباشد-به اهل زمین می رسد و شرط استفاده از آن، دانستن جایگاهش نیست. غیبت امام علیه السّلام به این معناست که خورشید وجود ایشان به طور عادی و عمومی دیده نمی شود، امّا همان طور که نور خورشید برای چشمهای بینا روشنگر است، نور امام علیه السّلام نیز در تاریکی های گمراهی و حیرت زمان غیبت برای اهل ولایت ایشان، روشنی بخش و راهگشا می باشد.

مرحوم علّامه مجلسی در بیان وجه تشبیه امام غایب به خورشید پشت ابر، هشت جهت را بیان فرموده اند، سپس اضافه کرده اند که به فضل الهی، هشت جهت دیگر را هم متوجه شده اند اما بیان آنها در عبارت نمی گنجد و در پایان، آرزو کرده اند که خداوند در مورد معرفت ائمّه علیهم السّلام هزار باب بر ایشان و سایر مؤمنان بگشاید که از هر بابی از آن، هزار باب دیگر گشوده شود.(۲)

ما با الهام گرفتن از آن چه این علّامه بزرگوار فرموده اند، نکاتی را در تبیین این تشبیه مطرح می کنیم:

اوّلین نکته این است که دیدن خورشید به دیدن قرص آن است. امّا نور خورشید حسابی جدا از قرص آن دارد و لازمه نورافشانی خورشید، دیده شدن قرص آن نمی باشد. در مورد امام علیه السّلام نیز باید همین تفکیک را انجام داد. در زمان غیبت، بدن و جسم شریف ایشان از دیدگان عموم افراد پنهان است، امّا نور وجود ایشان می تواند دلها را روشن نماید و آنها را از سرگردانی گمراهی برهاند. ۸.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۳، ح ۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۴، ذیل ح۸.

البتّه همان طور که دیدن قرص خورشید، چشم بینا می خواهد، استفاده از نور آن نیز احتیاج به بینایی دارد. در مورد وجود امام علیه السّلام در زمان غیبت هم مطلب از همین قرار است، یعنی استفاده از نور ایشان نیز احتیاج به بینایی دل دارد. انسان کوردل، از نور حضرت بهره مند نمی شود. آن چه قلب و روح انسان را منوّر می کند، نور ولایت ایشان است که در فرمایش رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم به لزوم آن تصریح شده است. این که فرموده اند: «یَنتَفِعُونَ بِوِلایَتِهِ» به این معناست که استضائه (طلب روشنایی) به نور امام علیه السّلام از طریق ولایت آن بزرگوار امکان پذیر است. در نسخه دیگری که مرحوم علّامه مجلسی به آن استناد فرموده، عبارت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم چنین است:

إی و الّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ إنّهم لَیَنتَفِعُونَ بِهِ وَ یَستَضیئُونَ بِنُورِ وِلایَتِهِ فی غَیبَتِهِ... .(۱)

آری، قسم به آن که مرا به نبوّت برانگیخت، آنها قطعا از او بهره می برند و از نور ولایتش در غیبتش روشنایی می گیرند.

تعبیر «نور ولایت» بر این حقیقت دلالت می کند که ولایت امام غایب علیه السّلام، نور است و این نور، قلب و روح انسان را روشن می کند. بنابراین کسانی می توانند از وجود ایشان در زمان غیبت بهره ببرند که دل های آنها به نور ولایت حضرتش روشن شده باشد. منکران ولایت و حتّی جاهلان غیرمقصّر در این امر، از نگریستن به این نور، محروم و از برکات آن بی بهره اند همچون نابینایانی که نمی توانند روشنایی خورشید را ببینند.

### ارزش و اهمیّت نور ولایت امام عصر علیه السّلام

پایه و اساس ضروری نور ولایت، معرفت امام علیه السّلام می باشد که آن هم یک امر قلبی است و دیدار امام علیه السّلام شرط تحقّق آن نمی باشد. هرقدر این معرفت، عمیق تر و کامل تر باشد، آثار و لوازم آن بیشتر ظاهر می گردد. برخی از این آثار، قلبی است ٨.



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳، ح ٨.

و برخی هم جوارحی. از مهم ترین آثار قلبی می توان به محبّت، انتظار و تسلیم نسبت به امر امام، اشاره کرد و از ضروری ترین لوازم قلبی و جوارحی می توان از تقوی، ورع و دعا در تعجیل فرج آن بزرگوار نام برد. هریک از این آثار و لوازم، باید در جای خود، مورد دقّت و بحث کافی قرار گیرد تا نور ولایت امام علیه السّلام بهتر شناخته گردد. نور ولایت امام علیه السّلام چیزی نیست که به صرف ادّعا و گمان خود شخص، محقّق شود. این نور به معرفت امام علیه السّلام-با همه لوازم و آثار قلبی و جوارحی اش-اطلاق می گردد و این همان چیزی است که وسیله امتحان خلایق -اعم از انبیا علیهم السّلام و اوصیا علیهم السّلام و ملائکه و. . . -در همه عوالم خلقت بوده و هست و هرکس از این امتحان الهی سربلندتر برون آمده، فضایل و درجات بالاتری پیدا کرده است. در این زمینه، ادلّه قرآنی و روایی فراوانی وجود دارد که پرداختن به شرح و توضیح آنها ما را از اصل مقصودمان در این کتاب دور می کند. امّا صرفا برای این که روشن شود امر ولایت امام دوازدهم علیه السّلام در نظام الهی بسیار با اهمّیت است، به ذکر دو نمونه از امتحانات الهی می پردازیم که برخی از بزرگترین انبیای الهی در عالم پیش از دنیا به آن آزموده شده اند و بحث کامل تر را در این موضوع به مجال دیگری واگذار می نماییم.

### امتحان حضرت آدم علیه السّلام در خصوص ولایت امام عصر علیه السّلام

اوّلین نمونه درباره حضرت آدم علیه السّلام است و این که چرا ایشان جزء پیامبران اولو العزم به شمار نمی آید. در قرآن کریم به صراحت چنین آمده است:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.(۱)

و هر آینه از قبل به آدم سفارش و تأکید کردیم امّا او چنان که باید، اعتنا نکرد و اهمیّت لازم را نداد و ما در او عزمی نیافتیم.

در آیه صحبت از یک سفارش مهمّ الهی است که از پیش به عنوان عهد و پیمانی از جانب خداوند مورد تأکید بوده است. امّا باوجوداین سفارش و تأکید، ۵.



---

۱- طه/۱۱۵.

حضـرت آدم علیه السّلام-آن گونه که از ایشـان انتظار می رفته-در این امر اعتنا و جـدّیت به خرج نـداده انـد و از این جهت، خداونـد عزم و تصـمیم قاطع لازم را در او ندیـده است، بنابراین جزء انبیای اولو العزم محسوب نمی شود. در خود آیه شـریفه، آن سـفارش و عهد الهی مشـخّص نشده است، امّا در روایات، منظور از آن را به روشـنی بیان فرموده اند. امام باقر علیه السّلام چنین فرمودند:

اِنّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی... اَخَذَ المیثاقَ علی النَّبِیّینَ فَقالَ: أَلَستُ بِرَبِّکُم و اَنَّ هذا محمّدٌ رَسُولی و اَنَّ هذا عَلیٌّ امیرُ المُؤمنینَ؟ قالوا: بَلی فَثَبَتَت لَهُمُ النُّبُوَّهُ و اَخَذَ المیثاقَ عَلی اُولی العَزمِ أَنَّنی ربُّکُم و محمدٌ رَسُولی و علیٌّ اَمیرُ المُؤمِنینَ و اَوصِیاؤُهُ مِن بَعدِهِ وُلاهُ اَمری و خُزّانُ عِلمی و اَنَّ المَهدِیَّ اَنتَصِرُ بِهِ لِدینی و اُظهِرُ بِهِ دَولَتی و اَنتَقِمُ بِهِ مِن اَعدائی وَ اُعبَدُ بِهِ طَوعاً و کَرهاً قالوا: اَقرَرنا یا رَبِّ وَ شَهِدنا وَ لَم یَجحَد آدَمُ وَ لَم یُقِرَّ فَثَبَتَتِ العَزیمَهُ لِهؤُلاءِ الخَمسَهِ فی المَهدیِّ و لَم یَکُن لِآدَمَ عَزمٌ عَلَی الاِقرارِ بِهِ وَ هُوَ قَولُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.(۱)

همانا خدای تبارک و تعالی از پیامبران چنین پیمان گرفت: آیا من پروردگار شـما و این شـخص-محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم-فرسـتاده من و این شخص-علیّ علیه السّلام- امیر المؤمنین نیست؟ گفتند: چرا، به این جهت نبوّت برای آنها ثابت گردید و از پیامبران اولو العزم پیمان گرفت که من پروردگار شـما هسـتم و محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سـلم فرستاده من و علی علیه السّلام امیر المؤمنین و اوصیای پس از او والیان امر من و خزانه داران علم من هستند، همچنین به وسیله مهدی علیه السّلام دین خـود را یـاری می کنم و دولت خود را آشـکار می سـازم و به وسـیله او از دشـمنانم انتقـام می گیرم و به سـبب او-خواسـته یا ناخواسـته-عبادت می شوم. ایشان گفتند: پروردگارا اقرار نمودیم و گواهی دادیم، امّا آدم علیه السّلام نه انکار کرد و نه اقرار، در نتیجه مقام اولو العزمی-در مورد حضرت مهدی علیه السّلام-برای آن پنج تن ثابت ۱.



---

۱- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۱.

گردید در حالی که (در آن زمان) آدم علیه السّلام عزم قاطعی در اقرار به (ولایت) مهدی علیه السّلام نداشت و این همان فرمایش خداوند عزّ و جل است که فرمود: و ما از قبل به آدم علیه السّلام سفارش کردیم، امّا او اهمیّت نداد و عزمی در او نیافتیم.

ملاحظه می شود که ملاک مقام اولو العزمی نزد خدای متعال این بوده است که انبیا علیهم السّلام در برابر منزلت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و ائمّه علیهم السّلام به خصوص حضرت مهدی علیه السّلام و شؤون اختصاصی ایشان سر تسلیم فرو آورند. آنها که بر این امر مهم، اهتمام و جدّیّت خاص ورزیدند، دارای عزیمت و اصطلاحا اولو العزم شدند، ولی حضرت آدم علیه السّلام چون در این موضوع، عزمی که انتظار می رفت، از خود نشان نداد، از نیل به آن مقام و منصب الهی محروم شد. البتّه چون ایشان از انبیای معصوم خداوند بوده اند، این کوتاهی در حدّ یک ترک اولی بوده و گناه و معصیت محسوب نمی گردد، ولی آن چه اهمیّت دارد این است که مقام والای اولو العزمی به واسطه اقرار به ولایت امام عصر علیه السّلام به انبیا اعطا شده و این، عظمت مقام حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه در میان همه برگزیدگان الهی را نشان می دهد.

آن چه خداوند به دست پربرکت این باقیمانده حجّت های خود جاری می کند، همان غایت و نهایت اهداف همه رسولان الهی است که هیچ کدام-حتّی پیامبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلم-موفّق به عملی کردن آنها نشدند. آرزوی همه اولیا و اصفیای الهی این بوده که دولت حق در سراسر گیتی حاکم شود و دشمنان خداوند، خوار و زبون گردند و سرتاسر کره زمین به پهنه گردن گذاردن بر توحید و بندگی خدای متعال تبدیل شود. اینها سرفصل عهد و پیمانی است که خداوند از انبیای اولو العزم خود -طبق حدیث فوق-گرفته و آنان را-به دلیل اهتمام و جدّیت در اقرار به این مطلب-به چنان مقام والایی رسانده است. اکنون می توانیم اهمیّت و عظمت قبول ولایت حضرت مهدی علیه السّلام را بفهمیم. لازمه قبول این ولایت، اقرار و تسلیم نسبت به مقامات خدادادی ایشان است که بسیاری از آنها اختصاص به وجود مقدّس حضرتش دارد.

البتّه روشن است که امر نبّوت و مقام عزیمت انبیای اولو العزم، به عالم قبل از

دنیا-که عالم ذرّ نامیده می شود-مربوط است که در آن زمان، امام عصر علیه السّلام خلقت دنیوی نداشته اند، امّا خداوند قبل از آن که ایشان و سایر اهل بیت عصمت و طهارت را به دنیا آورد، همه آنها را به حضرت آدم علیه السّلام و بقیه انبیا علیهم السّلام شناسانده است و همگی آنها بدون آن که بدن های دنیوی ائمّه علیهم السّلام را ببینند، به آنان ایمان آورده اند و ولایتشان را پذیرفته اند.

بنابراین از جهتی می توان گفت که وضعیّت ما در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام شبیه عالم ذرّ است. مردم زمان غیبت نیز امامشان را می شناسند، بدون آن که بدن دنیوی ایشان را به چشم دیده باشند، امّا دلهای آنها به نور معرفت آن حضرت، منوّر است و اگر در این زمان، اقرار و اعتراف جدّی و عمیق به ولایت آن بزرگوار داشته باشند و آن را قلبا پذیرا شوند، عمل بسیار ارزشمندی را به انجام رسانده اند و باید قدر این عمل والای خود را بدانند.

### امتحان حضرت ابراهیم علیه السّلام در مورد ولایت امام زمان علیه السّلام

نمونه دوم به یکی از بزرگترین انبیای اولو العزم الهی یعنی حضرت ابراهیم علیه السّلام مربوط می شود. ایشان به صریح قرآن، پس از این که از امتحانات سخت الهی سربلند و موفّق بیرون آمدند، از ناحیه خداوند به مقام منیع «امامت» مفتخر گردیدند، در حالی که پیش از آن به ترتیب به مقام نبوّت و رسالت و خلیل اللّهی نائل شده بودند.(۱)

قرآن کریم در مورد جعل امامت برای حضرت ابراهیم علیه السّلام چنین فرموده است:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً... .(۲)

و آن گاه که پروردگار ابراهیم، او را با «کلماتی» آزمایش کرد، پس ایشان آنها را به اتمام رساند، فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می دهم.»۴.

ص: ۷۵

---

۱- رجوع شود به: تفسیر کنزالدقائق، ج۲، ص۱۳۷.

۲- بقره/۱۲۴.

آن کلماتی که وسیله امتحان حضرت ابراهیم علیه السّلام بوده، در خود آیه شریفه معیّن نشده است. احتمالات مختلفی در مورد آنها وجود دارد که در برخی از احادیث، بعضی از مصادیق آن به روشنی بیان شده است. مفضّل بن عمر نقل کرده که از امام صادق علیه السّلام درباره این «کلمات» سؤال نموده است و ایشان در پاسخ فرموده اند:

هِیَ الکَلِماتُ الَّتی تَلَقّاها آدمُ علیه السّلام مِن رَبِّه فتابَ علیه و هو أنّه قال: «یا رَبِّ اَسأَلُکَ بِحَقِّ محمّدٍ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و علیٍّ و فاطمهَ و الحَسَنِ و الحُسینَ اِلاّ تُبتَ عَلَیَّ» فَتابَ اللّهُ عَلیهِ اِنّه هو التَّوّابُ الرحیم.

آنها، همان «کلماتی» است که حضرت آدم علیه السّلام از ناحیه پروردگارش دریافت کرد، پس خداوند توبه او را پذیرفت و آن عبارت بود از این که گفت: «ای پروردگار من از تو به حقّ محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم و علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و حسن و حسین علیهما السّلام درخواست می کنم که توبه مرا بپذیری» پس خداوند توبه او را پذیرفت، همانا او همان بسیار توبه پذیر بخشاینده است.

به این ترتیب، روشن می شود که امتحان اصلی حضرت ابراهیم علیه السّلام در خصوص اقرار به جایگاه اختصاصی و بلندمرتبه خمسه طیّبه-یعنی پنج تن آل عبا علیهم السّلام-بوده است، جایگاه و مقامی که سبب پذیرش توبه آدم علیه السّلام از ناحیه پروردگار گردید. حضرت ابراهیم علیه السّلام از این امتحان الهی، سربلند بیرون آمد و با همه وجودش به منزلت والای ایشان-که واسطه پذیرفته شدن توبه حضرت آدم بودند-اقرار و اعتراف نمود. امّا ادامه آیه شریفه و توضیح امام صادق علیه السّلام در مورد آن، روشنگر مقصود ما از استشهاد به این آیه است. مفضّل در ادامه می پرسد: مقصود از «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمودند:

اَتَمَّهُنَّ اِلَی القائِمِ علیه السّلام اِثنَی عَشَرَ اِماماً تِسعَهً مِن وُلدِ الحُسَینِ علیه السّلام.(۱)

آن کلمات را تا (امام) قائم علیه السّلام به اتمام رساند که در مجموع، دوازده امام-که نه نفر از فرزندان حسین علیه السّلام اند-هستند.

معنای آیه شریفه این است که وقتی حضرت ابراهیم علیه السّلام آن کلمات را به اتمام .

ص: ۷۶

---

۱- تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۱۳۵ به نقل از کتاب النبوّه شیخ صدوق.

رسانـد، از طرف خداونـد به مقام منیع امامت، منتصب گردید. از این جا می توان نتیجه گرفت که مقام امامت حضـرت ابراهیم علیه السّـلام منوط و مشـروط به اقرار و اعتراف ایشـان به مقام دوازده امام علیهم السّـلام-به خصوص حضـرت بقیّه اللّه ارواحنا فـداه- بوده است و بـا توجّه به این که بالاـترین منصب هـای الهی، مقام امامت است، عظمت اقرار به ولایت دوازده امام علیهم السّـلام-به ویژه حضـرت مهدی علیه السّـلام این نقطه امید و تحقّق بخش آرزوی همه انبیا و اولیای الهی-بیش از پیش روشـن می گردد.

این دو نمونه-امتحان حضـرت آدم علیه السّـلام و حضـرت ابراهیم علیه السّلام-را به این جهت نقل کردیم تا قداست و اهمیّت منحصـربه فرد نور ولایت امام عصـر علیه السّـلام تا حـدّی برای مان روشن شود و در نتیجه اوّلا به صـرف ادّعا و گمان موهوم، خود را اهل ولایت ایشان نشـماریم و بکوشـیم با شـناخت دقیق ارکان و لوازم قلبی و جوارحی آن، در مسـیر منوّر شـدن به نور ولایت آن حضرت، قدم برداریم. و ثانیا هر اندازه که به لطف خداوند، این نور را در قلب خویش می یابیم و هرقدر متّصف به اوصاف اهل ولایت هستیم، با به جای آوردن شکر آن، قدردان این نعمت بی نظیر الهی باشیم.

به هرحال، طبق فرمایش پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم تنها راه بهره وری از امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت ایشان، روشـنی گرفتن از نور ولاـیت آن بزرگوار است و در این تـاریکی دوران غیبت، تنهـا نوری که انسان را از گمراهی نجات می دهد، همین نور ولایت می باشد.

### تفاوت مؤمنان در بهره مندی از نور ولایت امام غایب علیه السّلام

براساس تشبیه امام غایب علیه السّـلام به خورشـید پشت ابر و بهره وری مؤمنان از نور ولایت ایشان، در زمان غیبت، میزان بهره مندی هرکس از وجود امام غایب علیه السّـلام به میزان دارائیش از نور ولایت ایشان می باشد. بهره مؤمنان از این نور، متفاوت است و همین تفـاوت، بـاعث اختلاـف درجه افراد در بهره وری از امـام غایب علیه السّـلام می شود. محور و اساس ولایت امام علیه السّلام معرفت ایشان است و از آن جا که معرفت

امـام علیه السّـلام دارای اقسامی است (معرفت به اسم و صـفت) و معرفت به اوصاف امام علیه السّـلام نیز درجاتی دارد (غیابی، حضوری و شهودی)(۱)؛ حـظّ و بهره مؤمنـان از معرفت امـام علیه السّـلام در یـک رتبه و درجه قرار نمی گیرد. علاـوه بر این، معرفت، آثار و لوازمی دارد و مهم ترین آنها عبارتند از: تسـلیم و محبّت به ایشان، ذکر آن حضـرت، تعلّم و تعلیم علوم ایشان، انتظـار فرج امـام علیه السّـلام، دعـا برای وجود مقـدّس حضـرت، نصـرت ایشان، احساس حضور در محضـر امام علیه السّـلام و رعایت ورع در دین.(۲)

بروز و ظهور هریک از این آثار، به درجه معرفت شـخص نسـبت به هریک از اوصاف امام علیه السّـلام باز می گردد. هرقـدر، درجه معرفت انسان، بالاتر رود، این آثار، بیشتر بروز پیـدا می کند و هرچه معرفتش ضـعیف تر باشد، ظهور این آثار کم رنگ تر می شود. بروز بیش و کم این آثـار به لحـاظ وسـعت و نیز از جهت عمق آنهـاست. مثلاـ در مورد دعـا برای امـام زمان علیه السّـلام کمیّت و کیفیّت دعاهای مؤمن، متناسب با معرفتش نسـبت به آن حضـرت، متفاوت می شود. به علاوه عمق این اثر می توانـد براسـاس میزان معرفـت به هریـک از صـفات آن حضـرت، تفـاوت کنـد؛ چرا که ممکن است انسـان، نسبت به برخی از صفات آن بزرگوار، معرفت عمیق تر دارا باشـد و به تناسب همین ژرفای بیشتر معرفت، اثر افزون تری از آن ببینـد. به هر روی، تفـاوت در معرفت امـام عصـر، در کمّ و کیف دعا برای ایشان و نیز سایر لوازم و آثار معرفت تأثیر می گـذارد و به این ترتیب، ولاـیت هرکس نسبت به امـام علیه السّـلام، متأثّر از مجموع همه این آثار و لوازم بر محوریّت معرفت هایش نسبت به اوصاف مختلف امـام علیه السّـلام خواهـد بود. در این صورت با کم و زیاد شـدن هریک از این معرفت ها یا آثار آن، ولایت شـخص، کم و زیاد می گردد.

در مجموع بایـد گفت حظّ و بهره اهل ایمان از نور ولایت امام علیه السّـلام به تعـداد افراد ایشان متفاوت است و شاید هیچ دو نفری را نتوان یافت که دقیقا یک درجه از .

ص: ۷۸

---

۱- تفصیل و توضیح این اقسام و درجات را در فصل ۲ از بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» مطالعه فرمایید.

۲- توضیح این آثار و لوازم در بخش چهارم کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» آمده است.

ولایت را داشته باشند. حتّی می توان گفت که حظّ و بهره هر فرد نیز در طول حالات مختلفش یکسان نمی ماند. ممکن است در یک حالت روحی خاص، کمّ و کیف انتظار در او با حالات دیگرش متفاوت باشد و وجدانا نیز همین طور است. به علاوه در جای خود اثبات می شود که درجات ایمان نیز دقیقا به درجات ولایت انسان بستگی دارد.(۱) بنابراین حالات مختلف انسان در مورد ولایت ائمّه علیهم السّلام در درجه ایمان او، تأثیر مستقیم و عمیق دارد.

با این توضیح مختصر درباره ولایت امام عصر علیه السّلام می توانیم تصدیق کنیم که در سود بردن از خورشید وجود پس ابر امام علیه السّلام-در زمان غیبت-میزان بهره وری هریک از مؤمنان با دیگری متفاوت است و نیز هر فرد، متناسب با حالات مختلفش از وجود امام غایب، بهره ای متفاوت خواهد داشت. این جاست که ابواب گسترده ای از گونه های استفاده از امام غایب علیه السّلام پیش روی فردفرد اهل ایمان، باز می شود و هرکس می تواند با عمق بخشیدن به معرفت های خود نسبت به اوصاف امام علیه السّلام و التزام بیشتر و بهتر به آثار و لوازم این معرفت ها، حظّ و بهره خویش-از وجود ایشان در زمان غیبت-را بیشتر و بهتر کند.

### سطح پایین و بالای بهره بردن از خورشید پشت ابر

در این وادی، مؤمنان تفاوت های بسیاری با یکدیگر دارند. برخی آن قدر ضعیف و کم بهره از معرفت و لوازم آن هستند که با وجود اعتراف و تصدیق اوّلیه نسبت به وجود امام غایب علیه السّلام و مقام امامت ایشان، به خاطر سستی در عقیده خود و اهمیّت ندادن به این امر خطیر، تا مرز انکار فایده وجودی امام علیه السّلام در زمان غیبت سقوط می کنند و بدون آن که خودشان متوجّه باشند، سخنانی را به زبان می آورند که عملا مخالفان امامت به آن معتقد هستند و لذا آب به آسیاب دشمنان اهل بیت علیهم السّلام می ریزند و به این وسیله، خود را در معرض از دست دادن نور ولایتی قرار می دهند که پیش از این دارا بودند. .



---

۱- اثبات این مطلب شریف در بخش دوم کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» آمده است.

هشـدارهایی که در احـادیث ائمّه علیهم السّـلام نسـبت به زمـان طولاـنی غیبت امام عصـر علیه السّـلام وجود دارد، نشانگر این حقیقت تلخ می باشد که چنین خطری در این زمان به طور جدّی مطرح می باشد و اگر احتمال آن، جدّی گرفته نشود به سراغ هر کس در هر رده ای می آید تا آن جا که اکثر معتقدان به امامت امام عصر علیه السّلام را از عقیده خود برمی گرداند.(۱)

امّـا آنهـا که هشیارانه عمـل می کننـد و بـا ادای شـکر نعمت ولاـیت امـام عصـر علیه السّـلام با قلب و زبان و عمل خویش، از خداوند، نور ولایت بیشتری را طلب می نمایند، می توانند بهره های زیادی از خورشـید پشت ابر امام علیه السّلام ببرند و تا آن جـا ترقّی کننـد که به فرموده امـام زین العابـدین علیه السّـلام غیبت امام علیه السّـلام برای ایشان به منزله «مشاهـده» گردد. متن عبارت ایشان خطاب به یکی از بهترین یارانشان چنین است:

یـا أبـا خالـدٍ اِنّ اَهلَ زَمانِ غَیبَتِهِ القائِلینَ بِاِمامَتِهِ وِ المُنتَظِرینَ لِظُهُورِهِ اَفضَلُ مِن اَهلِ کُلِّ زَمانٍ لِاَنَّ اللّهَ تبارکَ و تَعالی اَعطاهُم مِنَ العُقُولِ وَ الاَفهامِ وَ المَعرِفَهِ ما صارَت بِهِ الغَیبَهُ عِندَهُم بِمَنزِلَهِ المُشاهَدَهِ.(۲)

ای ابو خالـد، همانـا اهـل زمـان غیبت او (حضـرت مهـدی علیه السّـلام) که اعتقـاد به امامت ایشان دارنـد و منتظر ظهورش می باشـند، از مردم همه زمانها بهترنـد. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به منزله دیدن حضوری شده است.

اصل و پایه حصول این حالت را دو رکن رکین دانسـته انـد: یکی اعتقاد به امامت آن حضـرت در زمان غیبت و دیگری انتظار ظهور ایشان. مسأله اوّل همان معرفت نسبت به آن حضرت است که محور ولایت ایشان می باشد و دومی نیز یکی از مهم ترین آثـار و لوازم این معرفت. هر دو رکن، دارای درجـات و مراتب است و در درجـات پـایین آن، غیبت امـام علیه السّـلام به منزله مشاهده ایشان نمی گردد. امّا اگر به لطف ۲.



---

۱- هشـدارهای ائمّه علیهم السّـلام را در این خصوص در فصـل ۲ از بخش سوم کتاب «معرفت امام عصـر علیه السّـلام» مطالعه فرمایید.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۱، ح ۲.

خـدا و امـام زمـان علیه السّـلام و همّت و جـدّیت خود شـخص، درجه بالاـیی از عقـل و فهم و معرفت برای او حاصل شود، به تحقّق این حالت نزدیک می گردد.

## رابطه دیدار امام غایب با معرفت ایشان

نکته قابل دقّت در این حـدیث شـریف آن است که فرموده اند غیبت برای این افراد «به منزله» مشاهده می گردد و نفرموده اند که غیبت به مشاهـده تبدیل می شود. همچنین علّت حصول این حالت را «عقل» و «فهم» و «معرفت» بالا دانسـته اند، نه دیدن به چشم. از این جا می توان فهمیـد که برای رسـیدن به چنان مرتبه والا، لازم نیست که شـخص به شـرف لقاء و دیـدار امام غایب علیه السّـلام مشـرّف گردد و نیز نباید تصوّر شود که اگر کسـی توفیق دیدار امام زمان علیه السّلام نصیبش گردد، حتما و لزوما از معرفت بالاتری-نسـبت به کسـی که چنین توفیقی نداشـته-برخوردار است، گو این که البتّه مشرّف شدن به لقاء آن حضرت در زمان غیبت کبری توفیقی بزرگ و شـرفی سترگ است و طبق آن چه ائمّه علیهم السّلام فرموده اند، این تشرّف بر معرفت و محبّت شـخص مؤمن و اهل تسـلیم می افزاید. از حضـرت باقر العلوم علیه السّـلام در ذیل آیه «وَ الَّذِينَ اِهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً»(۱) چنین نقل شده است:

اَلا ـ اِنّ الرَّجُـلَ يُحِبُّنـا وَ يَحتَمِـلُ مـا يَـأتيهِ مِن فَضـلِنا وَ لَم يَرَنا وَ لَم يَسـمَع كَلامَنا لِما يُريـدُ اللّهُ بِهِ مِنَ الخَيرِ وَ هُوَ قَولُ اللّهِ: وَ الَّذينَ اهتَدَوا زادَهُم هُدىً... يَعنى مَن لَقِيَنا وَ سَمِعَ كَلامَنا زادَهُ اللّهُ هُدىً عَلى هُداهُ.(۲)

آگاه باشید که شخص (مؤمن) ما را دوست می دارد و آن چه از فضائل ما به او می رسد را قبول می کند در حالی که نه ما را دیده و نه سـخن ما را شنیده است. این به جهت خیری است که خداوند برای او می خواهد و این همان فرمایش خداوند است: «و آنها که هدایت را بپذیرند، خداوند بر هدایتشان می افزاید» یعنی کسـی که ما را ببیند و سـخن ما را بشـنود، خداوند هدایتی بر هدایتش می افزاید. .۴.

ص: ۸۱

---

۱- محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلم/۱۷.

۲- تفسیر فرات الکوفی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۵۵۴.

آری کسی که هدایت الهی را پذیرفته-یعنی اهل ولایت ائمّه علیهم السّلام و محبّت به ایشان است-اگر به فضل و عنایت الهی، فضایل اهل بیت علیهم السّلام را بدون دیدار با ایشان پذیرفته باشد، آن گاه با توفیق تشرّف، خدمت امام علیه السّلام و شنیدن سخنان ایشان، بر هدایت و ولایتش افزوده می شود. بنابراین دیدار امام علیه السّلام و شنیدن کلام ایشان از لبان مبارک حضرتش می تواند عاملی مؤثّر در ازدیاد معرفت به ایشان باشد؛ امّا از این حقیقت مسلّم نمی توان برداشت کرد که هرکس معرفتش به امام علیه السّلام بالاتر باشد، حتما به دیدار ایشان موفّق می شود یا کسانی که این توفیق نصیبشان شده، در مقایسه با دیگران لزوما معرفت بیشتری دارند.

توجّه شود که نفس دیدار حضرت صاحب الامر علیه السّلام-در حالی که شخص، اهل تسلیم و قبول فضائل ایشان نباشد-معلوم نیست تأثیری در ازدیاد معرفت فرد بگذارد و اگر آدمی مؤمن و اهل ولایت نباشد، اساسا شرط لازم برای بهره وری از دیدار امام علیه السّلام را ندارد. کم نبوده اند مخالفان و معاندان ائمّه علیهم السّلام-در زمان ظهور امامان پیشین-که نه تنها از دیدن انوار الهی بهره نبرده اند، بلکه چه بسا بر عداوت و کینه آنان در اثر دیدار امام علیه السّلام افزوده می شده است! بنابراین صرف دیدار امام علیه السّلام -برای هرکس و در هر شرایطی-معرفت زا نیست، آری اگر شخص، اهل ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السّلام باشد و به فضایل و مناقب ایشان نیز اعتراف و اقرار کند، آن گاه در اثر لقاء حضرت صاحب الامر علیه السّلام از معرفت ژرف تری بهره مند می گردد.

با این ترتیب نمی توان از تشبیه امام غایب علیه السّلام به خورشید پشت ابر، چنین برداشت کرد که اگر کسی با امام خود دیدار کند، بیشترین بهره را از خورشید وجود امام علیه السّلام برده است، همانند کسی که خورشید را از ورای ابرها مشاهده می کند! این برداشت به دلیلی که بیان شد، غلط است. اگر چنین باشد، پس باید همه کسانی که امامان پیشین را می دیدند، بهره بیشتری از وجود ایشان نسبت به مردم زمان غیبت، برده باشند، در حالی که قطعا چنین نیست و همان طور که گفته شد معاندان و مخالفان سرسخت ائمّه علیهم السّلام که نوعا قاتلان وجود مقدّس ایشان هم بودند، امامان گذشته را به چشم دیده بودند و به علاوه حدیثی که از حضرت

زین العابدین علیه السّلام خطاب به ابو خالد کابلی نقل کردیم، برخلاف این ادّعا دلالت می کند.

در روایت مذکور، امام سجّاد علیه السّلام تصریح کرده اند که مؤمنان زمان غیبت امام زمان علیه السّلام اگر اهل معرفت و انتظار فرج ایشان باشند-بدون این که امام خود را دیدار کنند-افضل و برتر از مردم همه زمان های دیگر خواهند بود و این تصریح نشان می دهد که شرط معرفت برتر و والاتر، مشاهده و دیدار امام زمان علیه السّلام نمی باشد.

فراموش نکنیم که مطابق آن چه در فصل قبل بیان شد، در زمان غیبت، بنابراین است که امام علیه السّلام غایب باشند یعنی یا دیده نشوند و یا اگر دیده می شوند، شناخته نشوند و همه پیشگویی های پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و امامان پیشین برای همین غیبت بوده است. پس روشن است که در چنین زمانی مشاهده و دیدار امام علیه السّلام نمی تواند ملاک تعیین کننده برای درجه معرفت آن حضرت باشد.

## اولویّت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السّلام

اگر این مطلب کاملاً روشن شود، نتیجه عملی مهمّ آن این است که اهل ایمان در زمان غیبت نباید همه همّ و غمّ خود را صرف یافتن راهی برای ملاقات با امام زمانشان کنند و نیز نباید بپندارند که اگر به چنین توفیقی نائل شدند، دیگر به بالاترین درجه ایمان نائل شده اند و در آن صورت می توانند بر سایرین-که چنین توفیقی را نداشته اند-فخر بفروشند.

متأسّفانه گاهی در اثر همین بی توجّهی، انجام وظایف و کوشش در مسیر خواست و رضای حضرت، تحت الشّعاع تلاش برای رسیدن به فیض دیدار ایشان واقع می شود و دوستدار امام زمان علیه السّلام ناخودآگاه در انجام واجبات فردی و اجتماعی خود کوتاهی می کند، چون تمام همّ و غمّ او این شده که راهی برای تشرّف و لقاء امامش بیابد. آن چه در تعریف ولایت امام علیه السّلام به اختصار بیان شد، وظایفی را بر عهده انسان ایجاب می کند. آثار و لوازم معرفت امام از قبیل انتظار

فرج و نصرت ایشان، همچنین رعایت ورع و تعلّم و تعلیم علوم ائمّه علیهم السّلام و... همگی انسان مؤمن اهل ولایت را ملزم و موظّف به انجام تکالیفی می سازد که با وجود اهتمام به آنها دیگر نمی تواند فارغ البال، دنبال راهی بگردد که او را به ملاقات با امامش می رساند. این بی توجّهی برخاسته از عدم تفقّه در امام شناسی است که باعث می شود شخص از امامش دور شود در حالی که خودش چنین می پندارد که در مسیر تقرّب به ایشان حرکت می کند!

اگر با استناد به فرمایش های ائمّه علیهم السّلام روشن شود که ایشان چه تکالیفی را در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام از ما خواسته اند، دیگر نمی توانیم به انگیزه جستجو برای زیارت امام غایب علیه السّلام از انجام آن تکالیف، شانه خالی کنیم و اگر چنین کنیم، در پیشگاه خداوند، مسؤول و در محضر خود امام علیه السّلام نیز شرمنده و مقصّر خواهیم بود.

با پذیرش این بحث می توانیم نتیجه بگیریم که دیدار و زیارت امام عصر علیه السّلام در عین مطلوبیّت و افتخارآوری نمی تواند و نباید بالاترین و مهم ترین هدف مؤمنان زمان غیبت باشد. بلکه با استناد به فرمایش رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم به جابر، بهره وری بیشتر از وجود مقدّس امام علیه السّلام در زمان غیبت به این است که نور ولایت آن بزرگوار در انسان شدّت یابد و آثار و لوازم این نور در همه وجود او ظاهر و آشکار گردد. البتّه یکی از این آثار و لوازم، شوق دیدار و محبّت لقای آن عزیز سفر کرده است، که هرچه بر مدّت غیبتش اضافه می گردد، آتش فراقش بیشتر، دلهای مؤمنان را می سوزاند و چون یکی از لوازم قطعی و ضروری معرفت «محبّت» است، نمی توان فرض کرد که کسی قلبش به نور ولایت آن امام همام، منوّر شده باشد، امّا شوق دیدار او را در دل نداشته باشد. در ضرورت و حسن این شوق، بحثی نیست، سخن در این است که باوجوداین شوق، انسان نباید انجام تکالیفش را کنار بگذارد و به دنبال یافتن محبوبش بیفتد و چنین بپندارد که وظیفه اوّلی او در زمان غیبت چنین چیزی است.(۱)د.



---

۱- البتّه گاه در مواردی استثنایی بدون اختیار، چنان آتشی به جان فرد می افتد که دیگر در چارچوب انجام تکلیف نمی گنجد. این حالت مسلّماً غیر عادی و غیر قابل توصیه است. در فصل آینده این موضوع را تجزیه و تحلیل خواهیم نمود.

## تذکّرات نایب دوم امام زمان علیه السّلام در مورد دیدار حضرت و شوق نسبت به آن

در همین موضوع، ماجرای ملاقات یکی از شیفتگان دیدار امام عصر علیه السّلام-در زمان غیبت صغری-با دومین نایب خاصّ امام علیه السّلام جناب محمّد بن عثمان، شنیدنی و درس آموز است. ابو عبد اللّه احمد بن ابراهیم می گوید: شکایت شوق خود را به دیدار مولایمان-امام عصر علیه السّلام-به عرض جناب ابو جعفر محمّد بن عثمان رساندم. ایشان پرسید: آیا با شوق، تمایل به دیدار ایشان داری؟ عرض کردم: بله، فرمود:

شَکَرَ اللّهُ لَکَ شَوقَکَ وَ اَراکَ وَجهَهُ فی یُسرٍ و عافِیَهٍ، لا تَلتَمِس یا أبا عَبدِ اللّهِ اَن تَراهُ فإنّ اَیّامَ الغَیبَهِ تَشتاقُ اِلَیهِ وَ لا تَسأَل (لا تَسأَلُ) الإجتِماعَ مَعَهُ اِنّها عَزائِمُ اللّهِ وَ التَّسلیمُ لَها اَولی وَ لکِن تَوَجَّه اِلَیهِ بِالزّیارَهِ.(۱)

خداوند شوق تو را از تو بپذیرد (و برای آن اجر و پاداش قرار دهد) و صورت امام علیه السّلام را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند. ای ابا عبد اللّه درخواست دیدن او را مکن، زیرا در زمان غیبت مشتاق دیدار او می شوی امّا همراهی با او را نمی توانی طلب کرد. همانا غیبت از احکام قطعی الهی است و تسلیم شدن نسبت به آن سزاوارتر است ولی به وسیله زیارت به سوی امام علیه السّلام توجّه کن.

همان طور که در فصل گذشته بیان شد، اظهارنظر نوّاب خاص امام عصر علیه السّلام در امر دین با توجّه به موقعیّت و منصب خاصّ ایشان-که باب آن حضرت بوده و هستند-ممهور به مهر تأیید امام علیه السّلام است. بنابراین هرچند نایب دوم حضرت، مطلب فوق را مستقیما از قول خود امام علیه السّلام نقل نمی کند، ولی چون درباره یک موضوع مهمّ دینی است، ما باید مضمون آن را، نظر مبارک خود امام علیه السّلام بدانیم و بر این اساس، چند نکته برایمان روشن می شود:

اوّل: این که شوق دیدار امام غایب علیه السّلام امر بسیار پسندیده و مشکوری است. .



---

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۹۷.

این مطلب هم از صدر سخن نایب دوم روشن می شود و هم از آن جا که فرموده اند: «فانّ ایّامَ الغَیبَهِ تَشتاقُ اِلَیهِ» که بر چنین شوقی در ایام غیبت، صحّه گذاشته اند. «تشتاق» فعل مضارع است که به معنای فعل امر می باشد و در دلالت بر لزوم شوق از فعل امر، بلیغ تر و مؤکّدتر است. شکر خداوند نسبت به اعمال آدمی به این معناست که آن را بپذیرد و برایش اجر و پاداش قرار دهد. شوق دیدار حضرت صاحب الامر علیه السّلام لازمه محبّت به آن وجود مقدّس می باشد و اگر کسی قلبا امامش را دوست دارد، نمی تواند اشتیاق دیدن ایشان را در دل نداشته باشد.

دوم: دعا کردن برای تحقّق این شوق نیز امر مطلوب و پسندیده ای است که نایب دوم در حقّ احمد بن ابراهیم چنین دعایی کرده اند. در دعاهای مأثور از ناحیه ائمّه علیهم السّلام نیز مضمون این دعا وارد شده است. مثلا در دعای عهد که از امام صادق علیه السّلام منقول است، به درگاه الهی چنین عرضه می داریم:

اللّهُمَّ أرِنِی الطَّلعَهَ الرَّشیدَهَ وَ الغِرَّهَ الحَمیدَهَ وَ اکحَل ناظِری بِنَظرَهٍ مِنّی اِلَیهِ... .(۱)

خدایا آن صورت رعنا و سیمای درخشنده زیبا را به من بنما و چشم مرا با نگاهی به او زیبا و منّور گردان.

در این دعای زیبا به لطافت هرچه تمام تر آرزوی دیدن آن ماه بی همتا مطرح شده است. حتّی تقاضای یک نگاه به روی آن عزیز، بیان شده تا با همان یک نظر، چشم بیننده، نورانی و مزیّن گردد. پس دعا برای تحقّق این خواسته، امری است که خود ائمّه علیهم السّلام به آن اهتمام و جدیّت داشته اند.

سوم: دعا کردن برای تحقّق این خواسته، نشان می دهد که عملی شدن آن، منوط به اراده خدای متعال است و دیدار آن حضرت در زمان غیبت همچون دیدار امامان گذشته-که ظاهر و آشکار بودند-نیست، چرا که هرچند در عصر دیگر ائمّه نیز اگر خود ایشان اذن نمی دادند، کسی نمی توانست موفّق به دیدارشان شود، .



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶، ح ۱۱۱ به نقل از مصباح الزائر.

ولی به هرحال، کمّ و کیف دیدار با ایشان، با زیارت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت متفاوت بوده است. در مورد ایشان اصل بر غیبت و پنهانی است مگر موردی را که خودشان استثنا کنند که البتّه خواست ایشان همان خواست خدای متعال می باشد. با این اعتقاد-که کار و مصلحت کار را خودشان و خدا می دانند-باید دعا کرد تا اگر خواستند با فضل خود رفتار کنند، آن را به استجابت رسانند.

چهارم: درخواست دیدار اختیاری و همراهی با آن سرور یگانه، امر مطلوبی نیست. این جا یکبار تعبیر «رؤیت» به کار رفته است که به معنای دیدن معمولی و عادی می باشد و در ادامه فرموده اند که درخواست همراهی و بودن با امام علیه السّلام را نداشته باش. اگر این دو تعبیر را در کنار هم بگذاریم، به قرینه نکته دوم-که درخواست تحقّق دیدار امام علیه السّلام امر مطلوبی است-می توانیم نتیجه بگیریم که آن چه نهی شده، تقاضای همراهی و ملازمت با آن بزرگوار است وگرنه تمّنای ملاقات با ایشان بدون درخواست همراهی، بسیار خوب و پسندیده می باشد. شاید هم مراد از «التماس رؤیت» در عبارت نایب دوم، درخواست دیداری باشد که اختیارش به دست خود فرد هست، چنین درخواستی صحیح نیست. این که نباید درخواست همراهی با امام علیه السّلام را داشت، به عنوان دلیل نهی از التماس رؤیت مطرح شده است و این نوع استدلال، احتمال دوم را تأیید می کند.

نویسنده کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السّلام» در توضیح کلمه «رؤیت» در این جا می فرماید: «مراد دیدن امام زمان علیه السّلام به صورتی است که امامان گذشته را می دیدند یعنی دیدن آن حضرت در هر وقتی که بخواهند.»(1) به هرحال، صرف تقاضای دیدار، امر مطلوب و خوبی است، امّا نباید دیداری را درخواست کرد که تحقّقش به اختیار انسان باشد، چنین درخواستی در واقع، تقاضای همراهی با امام علیه السّلام است که امر پسندیده ای نمی باشد. ۳.



---

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۶۳.

## غیبت امام عصر علیه السّلام خواست قطعی خداوند

پنجم: غیبت امـام عصـر علیه السّـلام خـواست جـدّی و حکم قطعی خداونـد است. کلمه «عزائم» که جمع «عزیمه» است، بر این نکته دلالـت دارد که خـود خداونـد چنین اراده ای فرمـوده است.(۱) البتّه این اراده–مطـابق بـا برخی از احـادیث(۲) –براساس غضب و عـدل خداونـد بر امّت حاصـل شـده و اگر خداونـد می خواست با فضل خود با ایشان رفتار کنـد، چه بسا غیبتی برای حجّت خـود به وجود نمی آورد؛ امّـا به هر حـال، اکنون پروردگـار چنین خواسـته است. اگر اراده الهی بر این امر تعلّق نگرفته بود، همه جبّاران و مستکبران هم–اگر فراهم می آمدند–نمی توانستند وجود مبارک امام زمان علیه السّلام را پرده نشین غیبت کننـد، چـه رسـد به این که مردم مسـلمان و شـیعه بـا انجـام گناهـان چنین کننـد. پس علی رغم تـأثیر کارهـای زشت مردم –به خصوص مؤمنـان–در محرومیّت ایشـان از ظهور امـام علیه السّـلام در جـامعه، نمی توان اصل غیبت را معلول خواست غیر خـدا دانست. می توان فرض کرد که مردم، بـدتر از این عمـل می کردنـد، امّـا باز هم امام علیه السّـلام غایب نمی شدنـد، این فرض هیـچ منع عقلی نـدارد. بنـابراین غیبت امـام علیه السّـلام معلول قهری و نتیجه ضـروری کوتاهی های مردم در حقّ ایشان نیست. دقّـت شـود کـه می گـوییم معلـول «قهری» و نـتیجه «ضـروری» ، یعنی این طـور نیست که غیبت امـام علیه السّـلام لازمه عقلی اشـتباهات و خطاهای مردم باشـد. به لحاظ ادلّه نقلی هم چنین معادله ای برقرار نیست، یعنی سـنّت قطعی و لا یتغیّر خداوند این نبوده که اگر مردم، کفران نعمت حضور امام علیه السّلام ۱.



---

۱– مرحوم صـاحب مکیـال در ترجمه این قسـمت از عبارت نائب دوم، مصـداق حکم قطعی خداونـد را «دیـدن امام زمان علیه السّـلام و همراهی بـا ایشـان» دانسته است که این معنـا خلاف ظاهر عبارت می باشـد. احتمالا این برداشت به آن علّت صورت گرفته که ایشـان اصل عبارت را «انّه عزائم اللّه» ضـبط کرده انـد در حالی که عبارت منقول در بحار الانوار «انّها عزائم اللّه» می باشد که بنابراین مرجع ضمیر «ها» ، «الغیبه» می باشد و با جمله بعدی «التسلیم لها» نیز کاملا سازگار است.

۲– نظیر فرمـایش امـام بـاقر علیه السّـلام: «اِذا غَضِبَ اللّهُ تبـارک و تعـالی علی خَلقِهِ، نَحّانا عَن جِوارِهِم» : وقتی خـدای متعال بر آفریـده های خود غضب نمایـد، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می کنـد. (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱.

را کنند، ایشان را از دیدگان آنها غایب گرداند. در بخش بعدی کتاب به تفصیل، این بحث را مطرح خواهیم نمود.

### ضرورت تسلیم نسبت به غیبت امام زمان علیه السّلام

نکته ششم که از فرمایش نایب دوم امام زمان علیه السّلام استفاده می شود، آن است که غیبت امام علیه السّلام خواست قطعی خداوند است، پس بهترین راه، تسلیم قلبی نسبت به این حکم الهی است. تسلیم شدن به قضای خداوند، نشانه ایمان به اوست، چه این قضا «محبوب» انسان باشد و چه «مکروه» او.(۱) مسلّما غیبت امام علیه السّلام از میان مردم، محبوب مؤمنان نیست و آنها به این جهت، متأثّر و ناراحت هستند، امّا این ناراحتی به نارضایتی و ناخشنودی از اراده خداوند نمی انجامد. به هرحال، خداوند چنین اراده فرموده و حکمتش هرچه باشد، از جهت لزوم تسلیم به خواست الهی تفاوت نمی کند. اتّفاقا اگر چیزی محبوب انسان نباشد، تسلیم شدن در مورد آن، دشوارتر و در نتیجه مهم تر است تا چیزی که مورد میل و خواست انسان می باشد. کسی که به امر مکروهی تن می دهد و اعتراضی-نه در دل و نه به زبان-نمی کند، ایمانش قوی تر است از آن که فقط در مورد آن چه می پسندد، تسلیم است و در غیر این صورت راضی نمی باشد. و البتّه این امر منافاتی با اندوه از غیبت آن حضرت ندارد چرا که تأثّر و ناراحتی به خاطر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السّلام خود، نشانه قبول ولایت ایشان و لازمه محبّت به آن بزرگوار است و کسی که از این امر، متأثّر نیست، قطعا ایمانش ضعیف و نور ولایتش نسبت به امام علیه السّلام کم رنگ است.

عالم بی نظیر شیعه مرحوم سیّد رضی الدین علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس (متوفّی در سال ۶۶۴ هجری قمری) در کتابی که به عنوان وصیّت به فرزندش «محمّد» نوشته است، می فرماید:

من قول و عمل بسیاری از مردم را از جهات مختلف با عقیده ایشان مخالف ۱.

ص: ۸۹

---

۱- رجوع شود به: کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» ص ۳۵۱.

یافته ام. یکی از جهات این است که دیـده ام اگر یکی از معتقدان به امامت امام عصـر علیه السّـلام، بنده ای یا اسبی یا درهم و دینـاری را گم کنـد؛ ظـاهر و باطن (فکر و خیال) او در طلب و جسـتجوی آن گمشـده مشـغول و گرفتار می شود و برای یافتن آن، همه تلاش خود را به کـار می بنـدد. امّا ندیـده ام که به خاطر تأخیر ظهور این بزرگ مرتبه (امام زمان علیه السّـلام) برای اصـلاح اسـلام و ایمان و قطع ریشه کافران و دشمنان، به اندازه ای که فکرش به آن امور ناچیز مشغول بود، گرفتار شود. چنین کسـی چگونه خود را عـارف به حقّ خـدا و حقّ رسولش می دانـد و چه طور در اعتقاد به امامت امام زمان علیه السّـلام ادّعای ولایت مبالغه آمیز دارد؟![(۱)]

طبق این فرمـایش کسـی که به خـاطر غیبت امـام زمـان علیه السّـلام و طولانی شـدن آن، به انـدازه از دست دادن یک متاع بی ارزش دنیا ناراحت و آشـفته خاطر نیست، نبایـد خود را عارف به حقّ خـدا و رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم و دارای درجه بالای ولایت امام علیه السّلام بداند.

همچنین علّامه بزرگوار مرحوم میرزا حسین طبرسی نوری در بیان شمّه ای از تکالیف مردم عصر غیبت می فرماید:

اوّل: مهموم بودن برای آن جناب علیه السّلام در ایّام غیبت و مفارقت و سبب این همّ متعدّد است:

-اوّل مجرّد مسـتور و محجوب بـودن و نرسـیدن دسـت بـه دامـان وصـالش و روشـن نگشـتن دیـدگان بـه نـور جمـالش با [وجود]بودنش در میـان انـام و اطّلاعش بر خفایـای کردار عبـاد در آنـاء لیالی و ایّام. . . و اگر انسان واقعا جرعه ای از شـربت گوارای محبّت به امام خود را چشـیده باشد و رشته قلبش –حسب فطرت و ریاضت–پیوسته به آن حضرت مقدّس کشیده، البتّه چنان مهموم شود با فراقی چنین که خواب از چشم برد و لذّت را از طعام و شراب. . .

-دوم ممنوع بودن آن سـلطان عظیم الشّأن که جامه خلافت و سـلطنت ظاهره بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته اند، از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و ابلاغ فرامین الهیّه و منع تعدّی و جور و .



---

۱- کشف المحجّه، ترجمه ابتدای فصل ۱۵۰.

اعانت (یاری) ضعیف و اغاثه مظلوم و اخذ (بازپس گیری) حقوق و اظهار و اعلان حق و ابطال و ازهاق (نابود کردن) باطل. .
.

–سوم بدست نیامدن جادّه واسعه مستقیمه واضحه شریعت مطهّره و انحصار راه رسیدن به آن در راههای باریک تاریک متشتّت (پراکنده) که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخل دین مبین، در کمین نشسته و پیوسته شکوك و شبهات در قلوب عوام بلکه خواص داخل کرده تا آن جا که این فرقه قلیله و عصابه(گروه) مهتدیه امامیّه، یکدیگر را تکذیب و تکفیر و [به یکدیگر]لعن و توهین کرده و می کنند و اعداء را بر خود چیره نموده؛ پیوسته دسته دسته از دین خداوند بیرون روند... (۱).

پس می توان گفت که ناراحتی و تأثّر از امر غیبت، نه تنها ناپسند نیست، بلکه امر لازم و ضروری برای مرتبه بالای ایمان و معرفت امام علیه السّلام است. امّا در عین حال، تسلیم محض اراده خداوند بودن نیز لازمه ضروری همین درجه از ایمان می باشد.

### اهمیّت زیارت امام علیه السّلام در زمان غیبت

هفتم: توجّه کردن به امام غایب علیه السّلام از طریق زیارت آن بزرگوار صورت می پذیرد. کلمه «زیارت» به معنای حضور یافتن نزد کسی در خانه او است،(۲) «توجّه» هم از «وجه» به معنای صورت گرفته شده و به معنای روی کردن می باشد.(۳) این که نایب دوم فرموده اند: «تَوَجَّه اِلَیهِ بِالزِّیارَهِ» منظور این است که با حضور پیدا کردن قلبی نزد امام علیه السّلام به ایشان روی کن.

زیارت با صرف دیدار و ملاقات، تفاوت دارد. زیارت این است که انسان در محضر کسی و جایی که محلّ قرار او (نظیر خانه) است، حاضر شود. به این که انسان در بین راه، کسی را ملاقات کند، زیارت او اطلاق نمی شود. دستور به زیارت امام زمان علیه السّلام با توجه به غیبت ایشان از دیدگان مردم به این معناست که اگرچه ).



---

۱– نجم الثاقب، ص ۷۴۰ تا ۷۴۴.
۲– زاره زیاره: اَتاهُ فی دارِهِ لِلُانسِ بِهِ أو لِحاجَهٍ اِلَیهِ فَهُوَ زائر (المعجم الوسیط، ص ۴۰۶).
۳– تَوَجَّه: اَقبَلَ (المعجم الوسیط، ص ۱۰۱۵).

جسماً حضور یافتن در محضر امام علیه السّلام به علّت غیبت ایشان به طور عادی امکان پذیر نیست، امّا از حضور یافتن قلبی خدمت ایشان نباید کوتاهی ورزید و این نکته بسیار مهم و جالبی است که هرچند ارتباط ظاهری و فیزیکی با امام غایب علیه السّلام به دست انسان میسّر نیست، امّا برقرار کردن کمال ارتباط روحی و معنوی با ایشان امکان پذیر است و دوستان ایشان نباید از این امکان، بی بهره بمانند.

زیارت امام حیّ و حاضر، چیزی از زیارت قبور امامان در گذشته، کم ندارد، بلکه به لحاظ روحی و قلبی می تواند راحت تر و قوی تر باشد. زیارت ائمّه گذشته -به طور معمول-به این است که زائر، نزد قبور ایشان حاضر شود. البتّه گاهی هم زیارت از دور را اجازه فرموده اند. امّا زیارت امام حاضر و زنده، احتیاج به حضور یافتن جسمی در مکان خاصّی ندارد، هرچند که بعضی مکانها از جهت زیارت امام عصر علیه السّلام دارای امتیازات خاص و انحصاری هستند (همچون سرداب مطهّر واقع در حرم عسکریّین علیهما السّلام) .

یک تفاوت زیارت ائمّه گذشته و امام زمان علیه السّلام در این است که در مورد امامان پیشین-چون دارای قبر و مزار هستند-حضور یافتن جسمی نزد مزار ایشان فی نفسه مطلوبیّت دارد، امّا نسبت به امام عصر علیه السّلام چون قبر و مضجعی ندارند اصل، ارتباط قلبی برقرار کردن است که در هر مکانی می تواند باشد. البتّه بعضی مکانها (مانند سرداب) از این جهت امتیاز خاص دارند ولی این امتیازات، آن اصل را تغییر نمی دهد. این ارتباط قلبی، زیارت امام علیه السّلام محسوب می شود، یعنی این که با همین ارتباط، زائر نزد مزور حاضر می شود، حضور قلبی نه جسمی. وجود چنین امکانی برای دوستداران امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت، بسیار مغتنم و عزیز است که باید قدر آن شناخته شود. با این امکان، کسانی که از زیارت جسم و بدن شریف ایشان محروم هستند، توفیق پیدا می کنند که حضور قلبی نزد آن بزرگوار پیدا کنند و به این وسیله از برکات زیارت ایشان بهره ببرند. جالب این است که به فرموده خود ائمّه علیهم السّلام باید همواره ایشان را نزد خود حاضر بدانیم(1) و با زیارت، خود را ).



---

۱- رجوع شود به: کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» فصل ۹ از بخش چهارم، به عنوان نمونه فرمایش امام باقر علیه السّلام: فَأَحضِرونا جمیعاً (بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۳، ح ۳۱).

نزد آنها حاضر کنیم. آری ایشان چون ولیّ ما هستند، همیشه نزد ما حضور معنوی و روحی دارند و این ما هستیم که قلبا از آنها دوریم و باید با توجّه و اقبال قلبی، خود را نزد ایشان حاضر کنیم و این مهم با زیارت آنها امکان پذیر است. پس می توان فرض کرد که امام عصر علیه السّلام همیشه به مؤمنان و شیعیان خود توجّه دارند، امّا آنها از آن بزرگوار غافل هستند و زیارت حضرت، راهی است برای خروج از این غفلت و بی توجّهی که باید شکر نعمت آن، چنان که باید گزارده شود.

وجود مبارک امام علیه السّلام خود در توقیعی که برای محمّد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری صادر فرمودند، زیارت شریف «آل یس» را به او تعلیم کردند و در ابتدای آن چنین آوردند:

اِذا اَرَدتُم التَوَجَّهَ بِنا اِلی اللّهِ و اِلَینا فَقُولُوا کَما قالَ اللّهُ تَعالی: سَلامٌ عَلی آلْ یاسِینَ... .(۱)

هرگاه خواستید به وسیله ما به خداوند و به ما توجّه کنید، پس بگویید همان طور که خدای متعال فرمود: سلام بر آل پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم. . . .

آن حضرت، راه توجّه به سوی خویش و به سوی خدا از طریق خود را خواندن این زیارت شریف دانسته اند. سلام دادن به آن حضرت، راهی است برای حضور یافتن قلبی نزد ایشان. این سلام و تحیّت به هر زبانی و با هر عبارتی-به شرطی که روا و صحیح باشد-می تواند ادا شود، ولی البتّه اگر به آن صورتی که خودشان دستور داده اند، باشد، بهتر و مؤثّرتر است. این سلام ها وسیله ای هستند که آن ارتباط و حضور قلبی را برقرار می سازند و بنابراین، مهم تر از خواندن عبارات زیارت، حضور قلبی داشتن در هنگام زیارت است. توجّه به این که با ادای این سلامها، اجازه بار یافتن به محضر آن بزرگوار داده می شود، می تواند در حضور قلب زائر، مؤثّر باشد. بنابراین هرچند که در زمان غیبت کبری باب ارتباط با امام علیه السّلام-آن گونه که در غیبت صغری فراهم بود-بسته شده است، امّا از یک .

ص: ۹۳

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۶.

جهت می توان گفت که بـا ایجاد امکان زیارت، باب ارتباط قلبی مسـتقیم و بی واسـطه را برای مؤمنان، باز کرده انـد. این راه، احتیاج به واسـطه نـدارد، امّا البتّه هر قدر، انسان نزد امام علیه السّلام آبرومندتر باشد، این ارتباط و حضور یافتن قلبی، زودتر و عمیق تر برقرار می شود.

ص: ۹۴

## فصل ۴: اشتیاق و اهتمام برای دیدار امام غایب علیه السّلام

### اشاره

در فصل گذشته فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السّلام را نقل کردیم تا روشن شود که شوق دیدار آن عزیز پرده نشین چه امر نیکو و پسندیده ای است، امّا در عین حال نباید انجام وظایف محوّله در زمان غیبت ایشان به خاطر وجود این شوق، کنار گذاشته شود. این تصوّر-که همه خیرات در نیل به وصال ایشان است و بنابراین باید بیشترین همّ و غمّ انسان در این امر خلاصه شود و امور دیگر، همگی فرع بر این خیر عظیم می باشد-پنداری باطل و توهّمی نابجاست.

### دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السّلام

متأسّفانه در این موضوع (شوق به دیدار امام زمان علیه السّلام) دو گرایش افراطی و تفریطی وجود دارد که هر دو-هم از جهت اعتقادی و هم آثار عملی-به ضرر و زیان دوستان آن حضرت در زمان غیبت است. گرایش افراطی بر این باور است که دیدار امام علیه السّلام شرط لازم ارتباط با حضرت در زمان غیبت می باشد و برای بهره وری از ایشان مهم ترین پایه و اساس به شمار می رود. بنابراین همه کمالات دیگر به نوعی فرع و شاخه این امر تلقّی می شود و منتظران ظهور هم بیش از هر چیز باید به این امر تشویق و ترغیب گردند. در این گرایش، ملاقات با امام

غایب علیه السّلام امر بسیار رایج و عادی و برای هرکس در هر شرایطی ممکن و آسان دانسته می شود.

معتقـدان به این گرایش تصوّر می کننـد که با شـیوع این طرز تفکّر، علاقه و محبّت عموم مردم به وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام روزبه روز بیشتر می شود. اگر انسانها رسـیدن به وصال محبوب را سخت و استثنایی بدانند، آن وقت امید زیادی به آن نمی بندند و همین، باعث دلسردی و فروکش کردن شعله محبّت امام علیه السّلام در دلهای آنان می شود. پس با نیّت خیر و به قصد محبوب نمودن بیشتر آن حضـرت باید باب امکان ملاقات با ایشان را بسیار گسترده و سهل دانست، تا شوق لقاء امام علیه السّلام همگانی شود. به عقیده برخی از مروّجان اصلی این طرز تفکّر، اگر کسی با این نیّت مقدّس، ماجرایی ساختگی و دروغ را هم درباره ملاقات با امام علیه السّلام برای مردم نقل کند، کار اشـتباهی نکرده، بلکه به خاطر ایجاد شوق و محبّت حضـرت در دلهای آنان، کار بسـیار خوبی هم انجام داده است! متأسّفانه به نظر می رسـد که گاهی این قصد خیر خود را در گفتارها و نوشـته هایشـان نیز اعمـال کرده انـد! البتّه همه معتقـدان به این طرز فکر در جزئیّات عقیـده خود، وحـدت نظر ندارنـد، ولی در مجموع، وجوه مشترک زیادی بین آراء ایشان یافت می شود که به اهمّ آنها اشاره کردیم.

در مقابـل این تفکّر افراطی، بینش دیگری وجود دارد که در مورد گرایش به دیـدار امام عصـر علیه السّلام دچار تفریط شـده اند. اینها اعتراضشان به دسته قبل این است که:

برخی افراد بحث مهـدویّت را امروزه خیلی سـطحی کرده انـد. آنان بابی را به نام ملاقات گرایی باز کرده، می گوینـد: باید به دنبـال ملاقات با آقا بود. ملاقات با آقا خیلی راحت است و این فکر را در قالب کتاب ها و سـخنرانی ها و اخیرا به وسـیله مجلّه خود به شدّت ترویج می کنند.(۱)

وقتی اینان نظر یکی از بزرگان حوزه علمیّه را در مورد این طرز فکر، جویا شـده انـد، قسـمتی از پاسـخی که از قول ایشان نقل کرده اند، چنین است: ۹.

ص: ۹۶

---

۱- فصلنامه انتظار، ش۱۱-۱۲، ص ۲۹.

هرکس ادّعای رؤیت کند، وظیفه مان این است که تکذیبش کنیم. مسائل مهدویّت را نباید به سطح پایین، تنزّل دهیم. امام زمان به این کار راضی نیست.(۱)

آن گاه سؤال دیگری از آن استاد حوزه پرسیده اند که: «آیا ما، مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم؟ و به عبارت دیگر آیا از جمله تکالیف شیعه در عصر غیبت، درخواست و تقاضای دیدار با امام است؟ یا چنین تکلیفی نیست؟»(۲)

پاسخی که نقل کرده اند چنین است:

نه؛ ما مأمور نیستیم.

آن گاه دوباره پرسیده اند: «جزء تکالیف هست، حتّی به صورت مستحب؟» جواب این است که:

نه، ما مأمور نیستیم که اصرار به دیدن حضرت داشته باشیم. کسی ممکن است خدمت حضرت مشرّف بشود، امّا آنانی که مشرّف شدند، خبری نمی دهند. آنان، تظاهر به این مسائل نمی کنند. براساس رواج همین تفکّر غلط، خیلی ها می آیند پیش ما و می گویند: «آقا! دعا کنید تا حضرت مهدی علیه السّلام را ببینیم.» نباید یک چنین امیدی را و یا یک چنین فکری را در جامعه ایجاد کنیم.(۳)

ملاحظه می شود که این دو گرایش فکری چه قدر با یکدیگر در تضاد هستند. معمولا وقتی یک تفکّر افراطی در موضوعی مطرح می شود، بعضی برای مقابله با آن به تفریط در آن موضوع گرفتار می شوند و هر دو گرایش، از جهت علمی مخدوش و باطل است. ما باید از روی ادلّه نقلی صریح مبنای صحیح را در این مسأله بشناسیم و از افراط و تفریط در مورد آن پرهیز نماییم.۰.

ص: ۹۷

---

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص۲۹.

۲- فصلنامه انتظار، ش۱۱-۱۲، ص ۳۰.

۳- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

در ادامه بحث، طیّ دو فصل متوالی به توضیح مشرب صحیح در این خصوص می پردازیم.

## شوق دیدار امام عصر علیه السّلام لازمه ولایت و محبّت ایشان

شوق دیدار امام غایب علیه السّلام از لوازم لاینفکّ محبّت به ایشان است و جزء تکالیف مستحب در زمان غیبت به شمار می آید. نوع علما و بزرگان شیعه بر این امر تأکید و سفارش کرده اند. ما در این جا علاوه بر آن چه قبلا گذشت، بعضی از مطالب مطرح شده در کتاب «مکیال المکارم» را در این باره نقل می کنیم، تا روشن شود که این امر چه اهمّیتی نزد عالمان تشیّع داشته است. مرحوم صاحب مکیال در باب هشتم از کتاب شریف خود که مربوط به تکالیف بندگان نسبت به وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام است، می فرمایند:

الامرُ السادسُ اظهارُ الشَوقِ الی لِقائِهِ و هو مِن عَلائِمِ اَحِبّائِهِ و اَهلِ وِلائِهِ و لا رَیبَ فی رُجحانِهِ و استِحبابِهِ لِوُرودِ ذلک فی الأدعِیَهِ المَروِیَّهِ لِجنابِه.(۱)

تکلیف ششم اظهار اشتیاق به دیدار و ملاقات با ایشان است و این از نشانه های دوستان و اهل ولایت آن حضرت می باشد و شکّی در رجحان و استحباب این عمل وجود ندارد زیرا این امر در دعاهایی که مربوط به ایشان است وارد شده است.

ایشان برای اثبات سخن خود، دلایلی را به عنوان شاهد مطرح می کند که یکی از آنها همان فرمایش نایب دوم امام عصر علیه السّلام است و ما به تفصیل درباره آن سخن گفتیم. حدیث دیگری را هم درباره فضیلت شوق دیدار امام علیه السّلام ذکر می فرماید که خلاصه آن چنین است:

محمّد بن مسلم می گوید: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و سنگین حال بودم. به امام باقر علیه السّلام خبر دادند که محمّد بن مسلم بیمار است. ایشان به وسیله خادم خود یک نوشیدنی را در حالی که (ظرف آن) داخل دستمالی پیچیده شده بود، (برایم) فرستادند. فرموده بودند که تا از آن ۲.



---

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۶۲.

ننوشیده ام، غلام برنگردد و پس از نوشیدن آن به خدمت ایشان برسم. من قبل از خوردن آن نوشیدنی نمی توانستم روی پای خود بایستم ولی به محض نوشیدن آن، گویی از بند رهایی یافته ام، به نشاط آمدم. پس به منزل امام علیه السّلام رفتم و اجازه ورود خواستم. حضرت با صدای بلند فرمودند: بدنت سالم شد، وارد شو! من با حال گریه وارد شدم و بر ایشان سلام کردم و دست و سر مبارکشان را بوسه زدم. ایشان فرمودند: محمّد چرا گریه می کنی؟ به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، گریه ام به خاطر غربت و دوری راهم است و این که نمی توانم خدمت شما بمانم و رویتان را ببینم. حضرت فرمودند:

اَمّا قِلَّهُ القُدرَهِ فَکَذلِکَ جَعَلَ اللّهِ اَولیاءَنا وَ اَهلَ مَوَدَّتِنا وَ جَعَلَ البَلاءَ الیهم سَریعاً و أمّا ما ذَکَرتَ مِنَ الغُربَهِ فإنّ المُؤمِنَ فی هذه الدنیا غَریبٌ و فی هذا الخَلقِ المَنکُوسِ حتّی یَخرُجَ مِن هذِهِ الدارِ اِلی رَحمَهِ اللّهِ و أمّا ما ذَکَرتَ من بُعدِ الشُقَّهِ فَلَکَ بأبی عبدِ اللّهِ علیه السّلام اُسوَهٌ بأرضٍ نائیهٍ عَنّا بالفُراتِ و أمّا ما ذَکَرتَ مِن حُبِّکَ قُربَنا و النَظَرَ الینا و أنّک لا تَقدِرُ علی ذلک فَاللّهُ یَعلَمُ ما فی قَلبِک و جَزاؤُکَ علیه.

امّا کمی قدرت، آری خداوند دوستان و اهل موّدت ما را چنین قرار داده و پیشامد گرفتاری را برای آنها سریع کرده است و امّا آن چه درباره غربت گفتی، آری مؤمن در این دنیا و در میان این خلق بخت برگشته، غریب و تنها است، تا این که از این دار (دنیا) به رحمت خداوند وارد شود. و امّا آن چه از دوری راه گفتی، پس تأسّی به حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام کرده ای که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا این که گفتی نزدیک بودن و دیدن ما را دوست داری ولی برایت امکان پذیر نیست، پس خدا بر دلت آگاه است و پاداش تو بر اوست.

به دنبال این گفتگو حضرت به محمّد بن مسلم متذکّر می شوند که آن نوشیدنی از تربت قبر حضرت سید الشهداء علیه السّلام تهیّه شده بود و سپس مطالبی در فضیلت این تربت می فرمایند.(۱)

شاهد بحث در این حدیث زیبا، جمله آخر امام باقر علیه السّلام به محمّد بن مسلم است ۷.



---

۱- کامل الزیارات، باب۹۱، ح۷.

که او را به خاطر شوق دیـدار امام زمانش مورد تأیید و تقدیر قرار داده اند و پاداش این امر قلبی را بر خدای متعال دانسـته اند. از این جا می توان فضـیلت چنین شوقی را دریافت و همان طور که مؤلّف محترم کتاب «مکیال المکارم» فرموده انـد این عمل، یکی از تکالیف بنـدگان نسـبت به مولای غایبشان است. البتّه شـرط توجّه و اهتمام به انجام این تکلیف، دارا بودن درجه نسـبتا بالاـیی از معرفت و ولاـیت آن بزرگـوار است و هر مـؤمنی در هر درجه از ایمـان، چنین حـالی را نـدارد. لـذا انکـار این وظیفه ممکن است به خاطر عدم وصول به درجه ی بالایی از ایمان و ولایت امام علیه السّلام باشد.

### استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت

علاوه بر اظهار اشتیاق برای دیدار امام زمان علیه السّـلام تقاضا و دعا برای تحقّق این مهم نیز جزء وظایف منتظران آن حضرت در زمان غیبت می باشد.

مؤلّف کتـاب «مکیال المکارم» در باب هشـتم کتابش که تکالیف بنـدگان را در قبال امام زمانشان برمی شـمرد، در بیان وظیفه هفتاد و دوم می فرماید:

اَن تَسألَ اللّهَ عزَّ و جلَّ اَن یَرزُقَکَ لقاءَ مَولانا صاحِبَ الزمان... .(۱)

این که از خدای عزّ و جل بخواهی تا دیدار مولایمان صاحب الزمان علیه السّلام را روزیت گرداند.

ایشان در توضیح این مطلب تـذکّر داده انـد که استحباب طلب دیدار آن حضـرت اختصاص به زمان ظهور ایشان ندارد، بلکه طلب رستگاری به سبب دیـدار ایشان –در خواب و بیداری–در زمان غیبت نیز مستحب است.(۱) سپس این مطلب را با بیان هشت دلیـل اثبات کرده انـد. ما در این جا لزومی به ذکر همه ادلّه ایشان نمی بینیم(۲) و تنها به نقل قسـمتی از دلیل اول ایشان در بحث فعلی اکتفا می کنیم. ).



---

۱– مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲– خوانندگان علاقمند را به مطالعه خود کتاب «مکیال المکارم» ارجاع می دهیم. (مکیال المکارم، ج ۲ از ص ۳۷۱ تا ۳۸۲).

دلیل اوّل ایشان این است که مشرّف شدن به دیدار امام علیه السّلام یک امر ممکن و مشروع است (صغری) و دعا برای هر امر ممکن و مشروعی مستحب است (کبری) در نتیجه، دعا برای تشرّف به دیدار امام علیه السّلام مستحب است. آن گاه در توضیح مقدّمه اوّل (صغری) می فرماید: «بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است و ما می دانیم که برای بسیاری از صالحان و آنان که خداوند، خیر دین و دنیایشان را خواسته، چنین چیزی محقّق شده است. همچنین دعاهای متعدّدی در خصوص تشرّف خدمت حضرت علیه السّلام وارد شده که اگر ممکن نبود، دعا برای تحقّق آن معنا نداشت. سپس به چند دعای وارد در طلب رؤیت امام زمان علیه السّلام اشاره کرده اند.»(۱)

ما به دو مورد از شواهد ایشان در این جا اشاره می کنیم. یکی از آنها عبارتی از دعای شریف «عهد» است که در گذشته، آن را نقل کردیم و در آن درخواست رؤیت حضرت مطرح شده بود (اللّهُمَّ أرِنِی الطَّلعَهَ الرَّشیدَه. . .). اکنون دعای دیگری را در همین خصوص نقل می کنیم که جزء زیارات آن امام عزیز، خوانده می شود و مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی آن را در ضمن اعمال سرداب مطهّر سامرّاء ذکر کرده است:

اللّهمَّ اَرِنا وَجهَ وَلیِّک المَیمونَ فی حَیاتِنا و بَعدَ المَنونِ.(۲)

خداوندا روی مبارک ولیّ خودت را در زمان حیات، و پس از مرگ به ما بنما.

در این دعاها تعبیر «أرنا» یا «أرنی» مطرح شده که از «رؤیت» به معنای دیدن مشتق می باشد و غیر این تعبیر، کلمات دیگری که همین معنا را می رسانند، نیز یافت می شود که لزومی به ذکر آنها نمی بینیم. با این ترتیب باید گفت که ما به پیروی از احادیث ائمّه علیهم السّلام مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم و این امر از تکالیف مستحبّی زمان غیبت به شمار می آید. .



---

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.
۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳ به نقل از مصباح الزائر.

## اشکالات وارد شده بر تقاضای دیدار امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت

برخی در دلالت این گونه دعاها بر تقاضای رؤیت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت اشکال کرده و گفته اند:

«اللّهم أرنا الطلعه الرشیده» یعنی چه؟ این چه جور معنا می شود؟ ببینید از خواسته فرج صحبت کرده یعنی خدایا آقا را به من نشان بده؛ یعنی چه؟ یعنی حضرت را ظاهرش کن، فرج را نزدیک کن.

آن گاه از این هم فراتر رفته و فرموده اند:

اگر می خواستند می گفتند: «من زار. . .» و اگر این گونه می گفتند باور کنید که امروز همه می گفتند ما امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه را دیدیم. . . این همه روایت راجع به ائمّه علیهم السّلام داریم شما یک روایت پیدا کنید راجع به امام زمان. من خودم گشتم یک دانه پیدا نکردم که به همین صورت تعبیر کرده باشد که طلب کنید زیارت آقا را، در این دعاها هست که خدایا فرج را نزدیک کن، آقا را به ما نشان بده، امّا اینها یک معنای دیگر دارند. این جور نیست معنایش که من آقا را با چشم ببینم، من بروم محضر آقا شرفیاب بشوم و برگردم و بیایم، این نیست.(۱)

در مورد این سخنان باید گفت:

## بررسی دلالت الفاظ دعاها بر دیدن امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت

۱-بهترین و رساترین تعابیر در زبان عربی که بر مشاهده حسّی و دیدن با چشم دلالت می کنند، کلمات «رؤیت» و «نظر» هستند. با مراجعه به کتب لغت روشن می شود که در معنای هر دو کلمه، دیدن با چشم، موضوعیّت دارد(۲)، البتّه اگر «مرئی» و «منظور الیه» از امور قابل احساس باشد وگرنه در امور معنوی و قلبی، نظر و رؤیت معنای دیگری پیدا می کنند. بنابراین باید از این اشکال کننده محترم پرسید: اگر ائمّه علیهم السّلام می خواستند برای دیدار و ملاقات حسّی با امام .



---

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص۳۵، به نقل از یکی از اساتید.

۲- رآه، یراه، رؤیهً: أبصَرَهُ بِحاسّهِ البصر (المعجم الوسیط، ص ۳۲۰) و نَظَر الی الشیء نَظَراً و نَظراً: أبصَرَه و تأمَّلَه بِعَینِه (المعجم الوسیط، ص ۹۳۱) .

زمان علیه السّلام دعا کنند باید چه تعبیر دیگری به کار می بردند که اکنون نبرده اند؟ ! آیا صریح تر از این کلمات، کلمه دیگری در زبان عربی بر این معنا دلالت می کند؟

۲- ما قبلا در توضیح مفهوم زیارت امام عصر علیه السّلام درباره کلمه «زار. . . زیاره» گفتیم که معنای آن «رفتن به خانه کسی برای انس گرفتن با او یا عرض نیازی به سوی اوست» (أتاه فی داره للانس به أو لحاجه الیه فهو زائر) . با این ترتیب اصل معنای کلمه «زیارت» دیدن حسّی نیست، بلکه همان طور که توضیح داده ایم به معنای حضور یافتن نزد مزور می باشد و لازمه این حضور یافتن، دیدن مزور با چشم نمی باشد. بنابراین درست برعکس آن چه اشکال کننده فرموده اند، لغت «زیارت» و مشتقّات آن برای دلالت صریح بر دیدار حسّی امام علیه السّلام مناسب نیست.

۳-تعبیر «زیارت» و امر به زیارت ائمّه علیهم السّلام، هم در مورد امامان از دنیا رفته به کار رفته و هم نسبت به امام حیّ و حاضر که یکی از آنها امر صریح نایب دوم امام عصر علیه السّلام بود که: «تَوَجَّه اِلیه بِالزِیارَهِ» . زیارت امامان گذشته به حضور زائر نزد قبور آنها محقّق می شود و زیارت امام زنده-حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه-نیز به توجّه قلبی-که همان حضور قلبی نزد ایشان است-تحقّق پیدا می کند.(۱) در هردو مورد، شرط صدق «زیارت امام علیه السّلام» دیدن بدن شریف ایشان به چشم نیست، هرچند که هیچ اشکالی ندارد که زائر در هنگام حضور جسمی یا قلبی نزد قبور امامان گذشته یا امام زنده، روی مبارک یکی از ایشان را هم ببینند. امّا حدّاقلّ لازم برای زیارت یکی از ائمّه علیهم السّلام همان حضور جسمی یا قلبی است.

۴-اگر از نظر اشکال کننده محترم کلمه «زیارت» دلالت بر دیدار حسّی امام علیه السّلام می کند-که چنین نیست-این تعبیر به طور متعدّد در مورد حضرت مهدی علیه السّلام به کار رفته است. به عنوان مثال در زیارت معروفی که برای ورود به سرداب مطهّر سامرّاء و به عنوان اذن دخول به آن حرم شریف خوانده می شود، چنین می خوانیم:

یا مَولایَ وَقَفتُ فی زیارتی ایّاکَ مَوقِفَ الخاطِئینَ المُستَغفِرینَ النادِمینَ.(۲)ر.

ص: ۱۰۳

---

۱- این توجّه قلبی اگر با حضور جسمی در مکان های منسوب به امام علیه السّلام به خصوص سرداب مطهّر ایشان در شهر سامرّاء همراه باشد، بسیار مطلوب تر و دارای آثار و برکات افزون تری خواهد شد.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۰، به نقل از مصباح الزائر.

ای مولای من، در زیارت تو در جایگاه خطاکاران استغفارکننده پشیمان ایستاده ام.

همچنین در ضمن دعایی که پس از زیارت امام عصر علیه السّلام در داخل سرداب، خوانده می شود، چنین می خوانیم:

یا صاحِبَ الزَّمانِ قَطَعتُ فی وُصلَتِک الخُلّانَ و هَجَرتُ لِزیارَتِکَ الأوطانَ.(۱)

ای صاحب الزمان، برای وصال به تو از دوستان نزدیک و صمیمی بریدم و برای زیارتت وطن (خود) را ترک گفتم.

تعبیر «وصل» و «زیارت» در حالی به کار می رود که زائر به خان امام علیه السّلام مشرّف شده است و نوع زائران ایشان در سرداب مطهّر، توفیق دیدار آن حضرت را پیدا نمی کنند. امّا همان طور که در بیان معنای «زیارت» گفتیم، حضور یافتن زائر در منزل امام علیه السّلام به عنوان زیارت آن حضرت خوانده شده است. عبارت های پایانی زیارت سرداب به خوبی بر این معنا دلالت می کنند:

اللّهمَّ عَبدُک الزائِرُ فی فِناء وَلِیِّک المَزُور. . . اللّهُمَّ اجعَلها زِیارةً مقبولةً. . . اللّهُمَّ لا تَجعَلهُ آخِرَ العَهدِ بِهِ و لا بِزیارَتِهِ. . .(۲)

خداوندا، بنده زائرت در خانه ولیّ زیارت شده ات است. . . خدایا این زیارت را قبول بفرما. . . پروردگارا این (حضور) را آخرین عهد با ولیّ خودت و آخرین زیارت او قرار نده.

سپس زائر، خود امام علیه السّلام را مخاطب قرار داده و از خداوند درخواست می کند که زیارتش را نزد خود در علّیین محفوظ نگه دارد:

یا مَولای یَابنَ الحَسَنِ بن عَلیٍّ جِئتُکَ زائِراً لک و لِأبیکَ و جَدِّکَ مُتَیَقِّناً الفَوزَ بِکُم مُعتَقِداً اِمامَتَکُم اللّهمَّ اکتُب هذه الشَهادَةَ و الزِیارةَ لی عِندَکَ فی عِلّیّینَ.(۳)

ص: ۱۰۴

---

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳، به نقل از مصباح الزائر.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۴، به نقل از مصباح الزائر.

ای مولای من، ای پسر حسن بن علی من برای زیارت شما و پدر و جدّتان آمده ام در حالی که یقین دارم که رستگاری و عاقبت به خیری به واسطه شماست و به امامت شما اعتقاد دارم. خداوندا این شهادت و زیارت را برای من نزد خود در علّیین محفوظ نگه دار.

این عبارات را نقل کردیم تا روشن شود که تنها در یک زیارت امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت، چند بار تعبیر «زیارت» و «زائر» به کار رفته است. هرچند که صدق این تعابیر، مشروط به دیدار حسّی آن امام علیه السّلام نیست، امّا چون از نظر اشکال کننده مورد بحث، چنین است؛ پس اینها همگی باید دالّ بر ملاقات با امام علیه السّلام باشد.

۵-اگر در روایات، تعبیری که اشکال کننده فرموده اند، به این صورت یافت شود که: «طلب کنید زیارت آقا را» ، با توجّه به آن چه در معنای زیارت گفتیم هیچ دلالتی بر مطلوب ایشان نمی کند.

### تقاضای رؤیت امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت و ظهور

۶-در قسمت مورد بحث از دعای شریف عهد، چند تقاضا در کنار هم مطرح شده است:

اَللّهُمَّ أَرِنِی الطَّلعَةَ الرَّشیدَةَ و الغُرَّةَ الحَمیدَةَ و اکحَل ناظِری بِنَظرَةٍ مِنّی الیه و عَجِّل فَرَجه و سَهِّل مَخرَجَهُ و. . . .(۱)

ملاحظه می شود که ابتدا درخواست «رؤیت» و «نظر» به روی مبارک امام علیه السّلام مطرح شده و سپس دعا بر تعجیل فرج و ساده شدن خروج آن حضرت کرده اند. ظاهر عبارت این است که این دو تقاضا مشروط و وابسته به هم نیستند. ممکن است خواست اوّل برای کسی مستجاب شود، امّا اجابت دومی را درک نکند. کسی که می خواهد بگوید تحقّق اوّلی، مشروط به اجابت دعای دوم است، باید دلیل و قرینه از خود لفظ یا از خارج اقامه کند و چنین قرینه ای در کار نیست، بلکه .



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶، ح ۱۱۱، به نقل از مصباح الزائر.

می توان قرینه ای برخلاف این ادّعا در خود عبارت ارائه داد و آن تعبیر «بِنَظرَةٍ منّی الیه» است. یعنی درخواست فقط یک نگاه به آن روی زیبا و نورانی شدن چشم به خاطر همین یک نگاه. این درخواست نمی تواند منوط به ظهور آن عزیز باشد زیرا اگر حضرتش ظهور فرمایند، مردم می توانند همچون امامان گذشته امام زمان خود را به طور عادی ببینند و دیگر تقاضای یک نگاه، لطفی نخواهد داشت.

ما می توانیم در برخی دعاهای دیگر، تقاضای دیدار حضرت را در زمان ظهورش پیدا کنیم که خود عبارت، این معنا را به خوبی می رساند. به عنوان نمونه در دعایی که نایب اوّل امام علیه السّلام املا کرده اند، چنین می خوانیم:

اللّهمّ إنّی اَسأَلُکَ اَن تُرِیَنی وَلِیَّ اَمرِکَ ظاهِراً نافِذَ الأَمرِ... فافعَل ذلک بی و بِجَمیعِ المُؤمِنینَ حتّی نَنظُرَ اِلی وَلِیِّکَ- صَلَواتُکَ علیه و آله-ظاهِرَ المَقالَهِ... اَبرِز یا رَبِّ مُشاهَدَتَه... و اجعَلنا مِمَّن تَقَرُّ عَینُه بِرُؤیَتِه.(۱)

خدایا من از تو می خواهم که ولیّ امرت را در حالی که آشکار و مسلّط بر امور است، به من بنمایی. . . پس این لطف را در حقّ من و همه مؤمنان انجام بده تا به سوی ولیّ تو-که درود تو بر او و آلش باد-نظر کنیم در حالی که آشکارا سخن می گوید. ای پروردگار من، دیدار با ایشان را بارز و آشکار فرما. . . و ما را جزء کسانی قرار ده که چشمانشان به دیدن آن حضرت روشن می شود.

ملاحظه می شود که به طور واضح و روشن، دیدار با حضرت را برای خود و سایر مؤمنان درخواست می کنیم و ملاقات با ایشان را در حالی که از غیبت خارج شده و ظاهر گشته و بر کارها مسلّط شده، آشکارا سخن می گویند، طلب می کنیم. همچنین از خدا می خواهیم که دیدار با ایشان را بارز و علنی کند. معنای «ابراز مشاهده حضرت» این است که دیگر اختصاص به برخی افراد خاص-همچون کسانی که در زمان غیبت موفّق به دیدار گشته اند-نداشته باشد.

با توجّه به این دعای شریف می توانیم بگوییم که اگر در دعای عهد یا دعای سرداب (اللّهمّ أرِنا وَجهَ وَلِیِّکَ المَیمون) هم تقاضای دیدار حضرت در زمان ۶.



---

۱- جمال الاسبوع، فصل ۴۷، ص ۳۱۶.

ظهورشان و برای همه مؤمنان شـده بود، علی القاعـده بایـد مضامینی نظیر همین دعا را به کار می بردند، در حالی که می بینیم چنین نیست.

۷-مرحوم صاحب مکیال پس از نقل برخی دعاهای وارد در طلب دیـدار امام عصـر علیه السّـلام-از جمله عبارت دعای عهد و زیارت سرداب-می فرماید:

حَملُ ذلک کلِّه علی اَنّ المُرادَ طَلَبُ رُؤیَتِه فی زَمانِ ظُهُورِهِ فقط ممّا لا شاهِدَ له و لا داعِیَ الیه.(۱)

این که همه این دعاهـا بر تقاضـای رؤیت امـام علیه السّـلام فقـط در زمـان ظهور ایشـان حمل شود، نه شاهـدی دارد و نه دلیل موجّهی.

بـا این ترتیب از نظر ایشـان دلالـت این ادعیه بر طلب دیـدار امـام زمان علیه السّـلام نمی توانـد اختصاص به زمان ظهور داشـته باشد، چون هیچ دلیل و محمل صـحیحی برای چنین حصـری وجود ندارد. پس این گونه دعاها بر درخواست لقاء حضـرت هم در زمان غیبت و هم در وقت ظهور دلالت می کنند.

۸-تقاضای «رؤیت» و «نظر» به امام علیه السّلام که در دعاها وارد شده، به معنایی که اشکال کننده فرموده اند، نیست. ایشان در برداشت خود از این تقاضا که «آقا را به ما نشان بـده» دو مطلب را به هم گره زده انـد: یکی دیدن ایشان به چشم و دیگر رفتن به محضـر آقا، ولی واقعیّت این است که دیدار با امام علیه السّلام همان مطلب اوّل است نه دوم. کسی که ایشان را ملاقات می کنـد، لازم نیست بلنـد شود و برود جایی خدمت آقا برسد و برگردد. اشـکال کننده در دنباله فرمایشات خود چنین می فرماید: «لازم نیست که بنده پا بشوم بروم آن جا محضر آقا مثلا و بگویم آقا سلام علیکم بنده چه. . . .»(۲)

به هیـچ وجه لازمه ملاقات با امام زمان علیه السّـلام در زمان غیبت، چنین کاری نیست. این که انسان بلند شود و برود جایی به محضـر آقا مشرّف شود، در زمان غیبت امکان پذیر نیست، چون مکان حضرت برای عموم انسان ها شناخته شده نمی باشد. امّا عدم امکان این امر به معنای عدم رؤیت و ملاقات با حضرت نیست. .



---

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲- فصلنامه انتظار، ش ۱۰، ص ۳۵.

## مطلوبیّت تمنّای رسیدن به خدمت امام زمان علیه السّلام و دعا برای تحقّق آن

البتّه اشکال کننده محترم تأکید کرده اند که نمی خواهند اصل رؤیت امام زمان علیه السّلام را در زمان غیبت انکار نمایند. می گویند:

البتّه نمی خواهم خدای نخواسته رؤیت افراد بزرگوار را انکار کنم.(۱)

همچنین توصیه ای که به دست اندرکاران فصل نامه انتظار کرده اند، این است که:

نباید جوری برخورد کنیم که رسما اصل قضیّه برود زیر سؤال.

در مجموع می توان گفت که تنها اشکال ایشان در بحث فعلی این است که معتقدند:

در دستور اخبار و روایات هیچ گونه اشاره ای به این مطلب نشده که یکی از چیزهایی که از خدا بخواهیم و موجب خواسته های ما باشد این که حتما حضرت را ملاقات کنیم.

ما تا این جا روشن ساختیم که تقاضای دیدار امام غایب علیه السّلام یکی از بهترین دعاها در زمان غیبت ایشان و لازمه محبّت به آن بزرگوار است که جزء تکالیف مستحبّی ما به شمار می آید. درباره قید «حتما» که در عبارات فوق آورده اند، در قسمت بعدی بحث-که مربوط به اصرار کردن در دعا بر دیدار امام علیه السّلام است- سخن خواهیم گفت. در پایان بحث فعلی خوب است که آراء برخی دیگر از اساتید محترم حوزه علمیّه را در همین خصوص (تقاضای دیدار امام علیه السّلام در زمان غیبت) از شماره های دیگر همین فصلنامه (انتظار) نقل کنیم تا روشن شود که آن چه توضیح دادیم، مورد قبول بسیاری از علما و دانشمندان شیعه (حتّی معاصرین) می باشد. یکی از اساتید محترم حوزه علمیّه در پاسخ سؤالی در همین مورد اظهارنظر جالبی کرده اند. متن سؤال و جواب چنین است. ۵



---

۱- فصلنامه انتظار، شماره ۱۰، ص ۳۵.

سؤال: آیا تقاضای ملاقات و تمنّای رسیدن به خدمت آن حضرت در ادلّه ما مطلوبیّت دارد یا خیر؟

پاسخ: از دعای «ندبه» و توقیع حضرت به شیخ مفید و روایات دیگر، استفاده می شود که انسان، باید در مقام ابراز تولّی و دوستی، دل فریفته دیدن و ملاقات با حضرت باشد؛ چون دعاها، نشانگر این است که غیبت ولیّ، باید مورد شکایت واقع شود: «اللّهمّ انّا نَشکو الیک فَقدَ نَبِیّنا و غَیبَهَ وَلِیّنا» ؛ خدایا! ما به خاطر از دست دادن پیامبرمان و غیبت امامان به تو شکایت می کنیم.

وقتی نظر کردن، به اهل بیت علیهم السّلام عبادت باشد (النظر إلیهم عباده) قطعا دیدن «وجه اللّه» مطلوبیّت دارد. انسان در مسیر عبادت و صراط مستقیم، باید توجّه به «وجه اللّه» داشته باشد. پس چگونه، دیدن حضرت، مطلوب نباشد؟!(۱)

یکی دیگر از اساتید درباره ملاقات با حضرت در زمان غیبت چنین اظهار داشته اند:

امکان دیدار حضرت در زمان غیبت وجود دارد. دعا برای دیدار با حضرت هم مطلوبیّت دارد.

سپس در پاسخ به سؤال فصلنامه انتظار که پرسیده اند: «دلیل این مطلوبیّت چیست؟» چنین پاسخ داده اند:

دیدار با حضرت از مصادیق قرب به امام است و قرب به امام مطلوب است. از ادلّه هم نشینی با صالحان نیز این مطلوبیّت را می توان فهمید.(۲)

این دو نمونه را بیشتر به این جهت نقل کردیم که اگر برخی از اساتید حوزه مطلوبیّت تمنّای ملاقات امام زمان علیه السّلام را مورد اشکال قرار داده اند، بعضی دیگر -به نقل از همان نشریّه-برخلاف این ادّعا، سخن گفته اند. البتّه اصل موضوع از دیدگاه علما و دانشمندان بزرگوار شیعه در زمان گذشته تا حال روشن تر و مسلّم تر از این است که نیاز به استشهاد به اقوال معاصرین باشد، امّا فعلا مجال نقل ی.



---

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۴۰، جواب سؤال از استاد محمّد سند است.

۲- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹، ص ۶۰، در مصاحبه با آیه اللّه خرّازی.

اقوال آن بزرگان نیست و لزومی به ذکر آنها نمی باشد.

## استحباب اصرار در دعا برای تقاضای دیدار امام زمان علیه السّلام

اگر شوق دیدار امام زمان علیه السّلام مطلوب باشد-که هست-و اگر دعاهایی را برای تقاضای دیدار امام غایب علیه السّلام به ما تعلیم داده باشند-که چنین است-پس اصرار و الحاح در مورد آن هم جایز و بلکه مستحب می باشد. دلیل این امر، وجود احادیث متعدّد در مورد حسن اصرار در دعاهایی است که به پیشگاه الهی عرضه می شود. به عنوان نمونه در کتاب شریف اصول کافی بابی تحت عنوان «باب الالحاح فی الدعاء و التلبّث» (۱)منعقد است که مرحوم کلینی، در آن شش حدیث در پسندیده بودن اصرار بر دعا ذکر کرده اند و آخرین حدیثی که در آن باب آورده اند، چنین است:

عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: قالَ رسولُ اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم: رَحِمَ اللّه عَبداً طَلَبَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حاجَةً فألَحَّ فی الدُعاءِ اُستُجیبَ له أو لَم یُستَجَب. . . .(۲)

امام صادق علیه السّلام از قول رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم نقل کردند: خداوند رحمت کند بنده ای را که از خدای عزّ و جل حاجتی را طلب می کند و در دعای خود اصرار می ورزد، چه دعایش مستجاب شود و چه نشود.

طبق این حدیث شریف می توان گفت که چون تقاضای دیدار امام عصر علیه السّلام امر بسیار مطلوب و پسندیده ای است، پس اصرار بر دعا در طلب آن، محبوب خدای عزّ و جل می باشد. بنده مؤمن، به این اصرار خود ادامه می دهد چه خواسته اش برآورده شود و چه نشود. چنین اصراری خوب و مفید است. امّا اگر اصرار بر یک امر-در صورت عدم استجابت-به نارضایتی و خطاب و عتاب به درگاه الهی منتهی شود، البتّه کار ناپسند و زشتی است. بنده مؤمن با شوق و علاقه برای دیدار امامش به پیشگاه خداوند، دعا می کند و بر این امر اصرار هم می ورزد، امّا در عین .

ص: ۱۱۰

---

۱- یعنی باب اصرار در دعا و در انتظار (اجابت) نشستن.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الالحاح فی الدعاء و التلبّث، ح ۶.

حال به آن چه خداوند مقدّر فرماید، قلباً رضایت کامل دارد.

در مورد هر حاجتی که انسان به خدای خود عرضه می دارد، احتمالاتی وجود دارد که با وجود هریک از آنها، خواسته اش برآورده نمی شود. مثلاـ این که روا شدن آن خواسته به صورتی که او می خواهد، به صلاحش نباشد یا این که مانعی - همچون گناه-جلوی استجابت آن را بگیرد، یا این که مستجاب شود امّا تقدیر الهی در تأخیر تحقّق آن باشد و احتمالات دیگری که همه اینها در خود احادیث به طور دقیق ذکر شده است.(۱)

## وظیفه مؤمن در صورت عدم استجابت دعا

با این ترتیب بنده مؤمن با وجود اصرار بر تقاضای رؤیت امام زمان علیه السّلام به آن چه خداوند روزیش کند، کاملا راضی و خشنود است و هیچ گاه به خاطر نرسیدن به آرزوی خود از خدا یا امام علیه السّلام گله گذاری و اعتراض نمی کند، قلبا نیز ناراضی و ناخشنود نمی گردد. همچنین به خود اجازه نمی دهد که به خاطر اصرار ورزیدن بر این امر از انجام وظایف الهیش شانه خالی کند، یا برای رسیدن به مولایش در جستجوی او بیفتد و از انجام حدّ واجب طلب معیشت، طفره برود.

البتّه ممکن است کسی به لطف و عنایت خاصّ حضرت چنان شیفته و واله گردد که بی اختیار دست از زندگی عادی خود بشوید و به دنبال وصال محبوبش سر به کوه و بیابان بگذارد، امّا باید توجّه داشت که این حالت اوّلا بسیاربسیار استثنایی پیش می آید و ثانیا هرگز به صورت تصنّعی و با تکلّف حاصل نمی شود، بلکه در اثر جذبه شدیدی که از طرف خود امام علیه السّلام ایجاد می شود، شخص محب از خود بی خود شده و بی اختیار به چنین حالتی می افتد. ثالثا به همین دلیل، پیدایش آن قابل برنامه ریزی و پیش بینی قبلی نیست. بنابراین اگر استثناء «جوان عاشق» امام زمانی پیدا شده که به خاطر محبّت شدید به امامش از کسب و کار و ه.

ص: ۱۱۱

---

۱- در این خصوص می توانید مراجعه کنید به بحار الانوار ج ۹۳، ص ۳۶۷ تا ۳۷۹، بابُ علّهِ الابطاءِ فی الاجابهِ و النَهیِ عَنِ الفُتُور فی الدعاء و الأمرِ بِالتَثَبُّت و الِالحاحِ فیه.

تلاش باز ایستاده و به جستجوی مرادش سر به بیابان گذاشته است، نمی توان و نباید رسیدن به آن حال را الگوی جوانانی قرار داد که می خواهند در مسیر انجام وظیفه و خدمت گزاری به امامشان تلاش کنند. همچنین نباید تصوّر کرد که همه تلاش ها در مسیر خدمت به امام زمان علیه السّلام باید منتهی به پیدایش حال آن «جوان عاشق» بشود که اگر چنین نشد، همه زحمات بی نتیجه خواهد بود. این تصوّر، پنداری باطل است.

## خطر شیفتگی شدید به امام زمان علیه السّلام

علاوه بر نکاتی که تذکّر داده شد، به دلیل خطراتی که در مسیر محبّت های بی حساب و خارج از کنترل عقل-که گاهی به همین دلیل «عشق» نامیده می شود- وجود دارد، دامن زدن به آن به قصد شعله ور کردن و تشدیدش-تا سرحدّ خروج از زمام عقل-به صلاح انسان-به خصوص جوانان-نیست. تجربه نشان می دهد کسانی بدون داشتن معرفت درجه عالی و التزام به لوازم و آثار آن، صرفا با نیروی احساس و عاطفه و شور و شوق جوانی در مسیر عشق و ارادت به امام زمان علیه السّلام می افتند، ولی چون معرفت و عقل و علم لازم را برای کنترل درجه شدید محبّت ندارند، در اثر اضلالات شیطان از مسیر صحیح خارج شده و به انواع و اقسام انحرافات عقیدتی یا اخلاقی درمی غلتند و در پایان با تحمّل شکست های جبران ناپذیر، از عشق به امام عصر علیه السّلام سرخورده می گردند و دیگر هیچ گاه در آن مسیر قرار نمی گیرند. بوده اند جوانانی که به شوق دیدار امام زمان علیه السّلام با نیّت خالص در مسیرهایی قدم گذاشته اند، امّا به تورهای مختلف شیاطین انس و جنّ افتاده اند و از مقصود اوّلیّه خود دور شده اند.

نتیجه این که وجود حال و هوای معنوی شیفته و شیدای امام زمان علیه السّلام شدن، خوب و مطلوب است، امّا راه حصول آن اصرار و الحاح در این امر نیست. اگر کسی با معرفت صحیح در انجام همه لوازم آن تلاش کند و عمر خود را وقف خدمت گزاری به مولایش گرداند، آن گاه در صورتی که خدای متعال و خود امام زمان علیه السّلام بخواهند، ممکن است چنین حالی به او عطا کنند که در آن صورت،

وظایف خاصّی هم پیدا می کند و خودشان بهتر می دانند که با چنین کسی چگونه رفتار نمایند. البتّه اگر ظرفیّت و درجه معرفت و ایمان انسان بالا برود، دیگر آن شیفتگی و محبّت شدید، او را از خود بی خود نمی کند و می تواند در عین اهتمام به انجام تکالیف عادی، به درجه والای عشق و محبّت به امامش و حتّی وصال با ایشان نائل شود و از زندگی معمولی خود هم فارغ نشود و حتّی دیگران هم متوجّه حال و هوای او نشوند. به هرحال از خود بی خود شدن-فی نفسه-حالت مطلوبی نیست که انسان برای رسیدن به آن تلاش و کوشش نماید. مهم محبّت به امام عصر علیه السّلام است که هرچه هم شدید شود، بسیار مطلوب است، امّا لازمه ضروری محبّت شدید به ایشان، دست کشیدن از کار و زندگی و تلاش عادی-در حدّ انجام وظایف دینی-نمی باشد.

بنابراین مطلوب ترین حالت این است که انسان با طلب کردن معرفت سطح بالا و سعی در عمل به لوازم آن-از قبیل انتظار فرج و تقوی و ورع و رسیدگی به ایتام آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم-ظرفیّتی پیدا کند که بتواند حدّ بالای محبّت و شیفتگی را با اداء تکالیف فردی و اجتماعی خود جمع کند، همان طور که بزرگانی نظیر مرحوم سیّد رضیّ بن علیّ بن طاووس چنین بوده اند. در این صورت اصرار بر تقاضای رؤیت امام علیه السّلام با اصرار بر انجام سایر تکالیف واجب و مستحب در زمان غیبت همراه می شود و هیچ تعارضی هم میان آنها به وجود نمی آید.

نکته دیگر این که ما در زمان غیبت وظیفه نداریم که به دنبال جستجوی از امام زمان علیه السّلام بیفتیم و بخواهیم به هر قیمتی که هست، ایشان را پیدا کنیم. باید بپذیریم که به هر دلیل، ایشان غایب هستند و این غیبت به امر خدا و اذن او واقع شده است. وظیفه ای که برای مردم زمان غیبت معیّن کرده اند این است که با ایمان به غیب (که طبق احادیث به وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام تفسیر شده است (۱) به انجام تکالیف دینی خود-که همه آنها را به طور کلّی معیّن کرده اند-همّت کنیم. یکی از همین )

ص: ۱۱۳

---

۱- اشاره به تفسیر آیه شریفه: «اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳) که امام صادق علیه السّلام فرموده اند مراد از «الغیب» «الحجه الغائب» است. (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۳، ح ۵)

تکالیف، دعا کردن برای دیدار و ملاقات با امام زمان علیه السّلام و اصرار بر آن است. این که این دعا مستجاب بشود یا نشود و در صورت اجابت چه وقت عملی گردد، بر عهده ما نیست.

### ذکر آداب و اعمالی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السّلام

تکلیف استحبابی دیگری که در همین زمینه وجود دارد، عمل به دستوراتی است که یکی از آثار آنها رؤیت امام عصر علیه السّلام می باشد و این امر، مورد سفارش و تأکید خود ائمّه علیهم السّلام بوده است. مرحوم علّامه میرزا حسین طبرسی نوری باب دوازدهم کتاب گران قدر خود «نجم الثاقب» را به این موضوع اختصاص داده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب دوازدهم در ذکر اعمال و آداب مخصوص جهت ملاقات آن حضرت»(۱) مرحوم میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی هم در کتاب شریف «مکیال المکارم» به مناسبت های مختلف به برخی از این آداب و اعمال اشاره کرده و آثار و فضایل آنها را برشمرده است.

یکی از همین موارد که به وسیله هردو بزرگوار نقل شده، حدیثی است که شخصی به نام «ابو المغرا» از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرده و مرحوم علّامه نوری عین آن را از کتاب «الاختصاص» مرحوم شیخ مفید در رساله «جنّه المأوی» آورده است. متن حدیث چنین است:

من کانَت له اِلی اللّهِ حاجَهٌ و اَرادَ اَن یَرانا و اَن یَعرِفَ مَوضِعَهُ فَلیَغتَسِل ثَلاثَ لیالٍ یُناجی بِنا فإنّه یَرانا و یُغفَرُ له بِنا و لا یَخفی علیه مَوضِعُه.(۲)

علّامه نوری در ترجمه این حدیث فرموده است:

هرکسی که برای او حاجتی است به سوی خداوند تبارک و تعالی و اراده کرده که ما را ببیند و مقام و مرتبه خود را بداند، پس غسل نماید سه شب و مناجات کند به ما یعنی-و اللّه العالم-که با خدای تعالی مناجات کند به توسّط .



---

۱- نجم الثاقب، ص ۸۳۷ تا ۸۵۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۸ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

ما به این که قسم دهد او را به حقّ ما و متوسّل شود به حضرت او به وسیله ما که ما را به او بنمایاند و مقام او را در نزد ما به او نشان دهد.(۱)

امّا مرحوم صاحب مکیال پس از نقل معنای محدّث نوری از حدیث مذکور می فرماید:

به احتمال قوی مراد از «یُناجی بنا» در فرمایش امام هفتم علیه السّلام این است که مؤمن با امام زمان خود مناجات کند و عرض حال به ایشان نماید و اندوه و شکایت خود را به پیشگاه حضرتش ببرد و با ایشان سخن بگوید و خواسته ها و آرزوهایش را خدمتش عرضه بدارد و از آن حضرت درخواست برآوردن نیازها و تمنّاهایش را بکند همان طور که با پروردگار و مولای خود مناجات می نماید. چرا که امامش سخن او را می شنود و او را هم می بیند، او همان کسی است که خدای متعال این گونه قرارش داده است: فریادرس کسی که به او متوسّل شود و به سویش روی آورد، و پناه هرکس که به حضرتش پناهنده شده و او را بخواند، و یاری کننده هرکس از او کمک بخواهد و با او مناجات نماید. با این ترتیب «یُناجی بنا» به معنای «یناجینا» می باشد.(۲)

چنان که ملاحظه می شود این حدیث شریف، دستور العمل کسانی است که هم نیازی به درگاه الهی دارند و هم می خواهند به رؤیت امامشان موفّق گردند. یکی از راه های رسیدن ایشان به خواسته خود، این است که سه شب غسل کنند و به مناجات با ائمّه علیهم السّلام برخیزند، در این صورت می توانند امیدوار به دیدن امام خود باشند. جالب این است که مرحوم علاّمه سیّد مهدی بحر العلوم-احتمالا- به خاطر همین حدیث شریف-یکی از اغسال مستحبّی را غسل نمودن برای دیدن امام علیه السّلام شمرده و در منظومه خود چنین سروده است:

و رُؤیَهُ الامامِ فی المَنامِ لِدَرکِ ما یُقصَد مِن مَرام(۳)

و (یکی از غسل ها غسل) دیدن امام علیه السّلام در خواب برای رسیدن به هدف و مقصود است. ۹.



---

۱- نجم الثاقب، ص ۸۴۹.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳- نجم الثاقب، ص ۸۴۹ و مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۹.

## مراقبت بر یکی از تعقیبات نماز برای توفیق دیدار امام عصر علیه السّلام

عمل دیگری که یکی از آثار و برکاتش، تشرّف به خدمت حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه می باشد، مراقبت بر خواندن یکی از تعقیبات نمازهای واجب است. مرحوم صاحب مکیال این دعا را در چند جای کتاب خود نقل کرده و بر مواظبت نسبت به آن تأکید کرده است. اصل حدیث مطابق نقل مرحوم ابو نصر طبرسی چنین است:

رُوِیَ اَنَّ مَن دَعا بِهذا الدعاءِ عَقیبَ کُلِّ فریضهٍ و واظَبَ علی ذلک عاشَ حتّی یَمَلَّ الحَیاهَ و یَتَشَرَّفَ بِلِقاءِ صاحِبِ الأمرِ عَجَّلَ اللّهُ فَرَجَه و هو: «اللّهمَّ صَلِّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ اللّهمَّ اِنّ رسولَکَ الصادِقَ المُصَدَّقَ صَلَواتُکَ علیه و آله قالَ: إنّک قُلتَ: ما تَرَدَّدتُ فی شَیءٍ أنا فاعِلُه کَتَرَدُّدی فی قَبضِ رُوحِ عبدیَ المؤمنِ یَکرَهُ المَوتَ و أنا اَکرَهُ مَساءَتَهُ اللّهمَّ فَصَلِّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ و عَجِّل لِاَولیائِکَ الفَرَجَ و النَّصرَ و العافِیَهَ و لا تَسُؤنی فی نَفسی و لا فی. . .» قال: و تَذکُرُ مَن شِئتَ.(۱)

روایت شده که هرکس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و نسبت به آن مراقبت داشته باشد چندان زندگی کند که از زنده بودن ملول گردد و به دیدار صاحب الامر (عجّل اللّه تعالی فرجه) مشرّف شود و دعا این است: خدایا بر محمّد و آل محمّد صلوات فرست. خداوندا همانا فرستاده راستگو و مورد تأیید تو -که صلوات تو بر او و خاندانش باد-فرمود که تو فرموده ای: من-در اموری که خود انجام دهنده اش هستم-(از اراده خود) برنگشته ام (صرف نظر نکرده ام) آن چنان که در مورد قبض روح بنده مؤمنم (از اراده خود) برمی گردم (صرف نظر می کنم) ، او از مرگ کراهت دارد در حالی که من از ناراحتی او کراهت دارم. خداوندا پس بر محمّد و آل محمّد صلوات فرست و هرچه زودتر گشایش و یاری و عافیت را برای اولیای خود برسان و مرا در مورد خودم و. . . ناراحت مگردان. فرمود: و (غیر از خودت) هرکه را می خواهی ذکر کن. .



---

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۸۴.

در این دعای شریف، یک حدیث قدسی از زبان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم نقل شده که احترام و ارزش بنده مؤمن را نزد خداونـد به خوبی روشن می سازد. خـدای متعال می فرماید: گاهی اراده من به قبض روح بنده مؤمنم تعلّق می گیرد، امّا خـود او از مرگ کراهت دارد. در این صـورت چـون من هم از نـاراحتی او کراهت دارم، از اراد خود برمی گردم(۱) و لذا او را-با حال کراهت از مرگ-قبض روح نمی کنم. بنابراین خداونـد-مطابق آن چه در احادیث دیگر بحث «تردّد» آمده است-یا فعلا مرگ او را به تأخیر می اندازد و یا این که کراهت او را با ارسال گل های خوشـبویی-که آنها را استشمام می کند-از بین می برد و با میل و رغبت خودش، او را می میراند.

با توجّه به این حـدیث قدسـی، وقتی می گوییم: «لا تَسُؤنی فی نَفسی» مقصود این است که: «خداونـدا مرا-با وجود کراهت از مرگ-قبض روح مکن چون خودت فرمودی که از ناراحتی مؤمن کراهت داری» و وقتی می گوییم: «لا تَسؤنی فی نفسـی و لا فی. . .» یعنی همین کـار (قبض روح نکردن بـا وجود کراهت از مرگ) را در حقّ شـخص یـا اشـخاص دیگری که در این دعا ذکر می کنم، انجام بده. به همین جهت است که فرموده اند: اگر کسی مواظبت بر خواندن این دعا کند، از زنده ماندن خسته و ملول می شود. مقصود این است که در هنگام قبض روحش، از مرگ کراهت نـدارد بلکه با میل و رغبت خودش از دنیا می رود. همچنین چون بنده مؤمن آرزوی درک محضر امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه و یاری رساندن به ایشان را دارد، از خدا تعجیل در فرج آن حضـرت را تقاضا می کنـد و خدای متعال هم لطف فرموده و او را-اگر هنوز زمان ظهور نرسیده باشد-قبل از مرگ به شرف لقای محبوبش می رساند و این دعا در حقّ هرکس که مستجاب شود، همین آثار و برکات را خواهد داشت. م.



---

۱- «تردّد» بر وزن «تفعّـل» و به معنـای مطـاوعه و پـذیرش «ردّ» است. یعنی کراهت مـؤمن از مرگ به عنوان «ردّ- برگردانـدن» تلقّی می شود که خداونـد این ردّ را می پذیرد و مؤمن را با وجود کراهتش از مرگ قبض روح نمی کند. در کتاب های لغت در معنای تردّد، «تراجع» تعبیر کرده انـد. (لسان العرب، ج ۶، ص ۱۳۳ و المعجم الوسیط، ص ۳۳۸) و «تراجع القوم: رجعوا الی محلّهم» (لسـان العرب، ج ۶، ص ۱۰۷) بـه همین جهت در ترجمه حـدیث، «تردّد» را به «برگشـتن و صـرف نظر کردن از اراده خود» معنا نمودیم.

تشرّف صاحب مکیال خدمت حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه

مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود پس از نقل این دعای گران قدر می فرماید:

من از ابتـدای زمان بلوغ خود بر خوانـدن این دعا مراقبت داشـته ام و تاکنون سه بار در خواب توفیق تشـرّف خدمت امام عصـر علیه السّـلام را داشته ام به طوری که برایم یقین حاصل شـده که آن که در خواب دیـده ام مولایم صاحب الزمان علیه السّـلام بوده است.(۱)

این خود، شاهـدی است بر صـدق بشارتی که در صـدر این دعای شـریف مطرح شـده است. به نظر می آید هر سه تشـرّف در خود کتـاب «مکیـال المکـارم» نقل شـده است. یکی از این ها در مقـدّمه کتاب، دومی در باب چهارم کتاب ذیل عنوان «قضاء حوائج المؤمنین»(۲) -که یکی از انگیزه های دعا برای امام زمان علیه السّـلام است-آمده و تشـرّف سوم نیز در باب پنجم بیان شده است و ذیل توضیـح نوزدهمین فضـیلت برای کسـی که دعا در حقّ آن حضـرت می کند، یعنی به دنبال نقل همان تعقیب نماز که شرح آن گذشت.

مورد اوّل همان رؤیای صادقه ای است که انگیزه تألیف کتاب «مکیال المکارم» بوده است. ایشان در مقدّمه چنین می گوید:

من در باب هشـتم کتاب «ابواب الجنّات فی آداب الجمعات»(۳) هشـتاد و چند فایده دنیوی و اخروی را که بر دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السّـلام مترتّب می شود، ذکر کرده ام. سـپس به فکر افتادم کتاب مستقلّی در این باب بنویسم که مشتمل بر آن فوائـد باشـد و آنها را به نظم درآورد. امّا مشـکلات زمانه و غم و انـدوه پی درپی مرا از انجام این کار باز می داشت تا این که در خواب کسی بر من جلوه نمود که با قلم و بیان نمی توانم او را توصیف نمایم، یعنی مولایم د.



---

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷۳.
۲- یعنی رفع حاجتهای اهل ایمان.
۳- این کتـاب دربـاره اعمـال و آداب شب و روز جمعه است که مؤلّـف محـترم آن را در سنّ ۲۵ سـالگی یعنی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری تـألیف فرموده است. بنـابراین تاریـخ تـألیف این کتـاب ۲۲ سـال قبـل از نوشـتن کتـاب «مکیال المکارم» بوده که آخرین تألیف مؤلّف می باشد.

و امامم که در انتظارش هستیم و محبوب دل شکسته ام. ایشان با بیانی که از وصال محبوب شادی بخش تر و از صدای خوش بلبل هیجان انگیزتر بود به من فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را بگذار «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السّلام» .

آن گاه همچون تشنه ای از خواب پریدم و در حسرت (دیدارش) افسوس می خوردم. قصد کردم تا امر ایشان را امتثال نمایم. . . امّا توفیق یاریم نکرد تا این که در سال گذشته (۱۳۳۰ هجری قمری) به خانه خدا سفر نمودم. چون آن جا وبا آمد و سختی ها بالا گرفت با خدای جلّ جلاله عهد بستم که اگر مرا از مهلکه ها نجات دهد و راه برگشت به وطن را برایم آسان سازد، تألیف این کتاب را شروع کنم. پس او بر من منّت گذاشت و از آن چه می ترسیدم سلامتم داشت-و چه بسیار است لطف و بخشش او که شامل حالم نموده است-بنابراین شروع به انجام این کار کردم تا عهد و پیمان خود را با خداوند ادا نموده باشم. . . . (۱)

دو مورد دیگر از تشرّفات مرحوم صاحب مکیال را در ادامه مباحث خواهیم آورد.

برمی گردیم به بحث قبلی، بحث در این بود که در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام وظیفه اصلی ما عمل به تکالیف دینی و وظایف شرعی است نه افتادن به دنبال جستجوی حضرت که معمولا با کنار گذاشتن یک سری وظایف و تکالیف همراه است و جایز نمی باشد. در این جا مناسب است که عین سخنان یکی از اساتید بزرگ حوزه علمیّه را که در همین خصوص اظهارنظر کرده اند، عینا نقل نماییم:

### عمل به وظیفه؛ بهترین راه رسیدن به فیض دیدار امام زمان علیه السّلام

حدیث معراج که مطالب بسیار مفید و عالی و نکات خوبی دارد، یک جمله اش این است: .

ص: ۱۱۹

---

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳ و ۴.

یا أحمـدُ. . . فَمَن عَمِلَ بِرِضایَ، اُلزِمُهُ ثَلاثَ خِصالٍ: اُعَرِّفهُ شُـکراً لا یُخالِطُهُ الجَهلُ و ذِکراً لا یُخالِطُهُ النِّسـیانُ و مَحَبَّةً لا یُؤثِرُ علی مَحَبّتی مَحَبَّةَ المَخلُوقینَ. فاذا أحَبَّنی أحبَبتُه و أفتَحُ عَینَ قَلبِهِ اِلی جَلالی و لا اُخفی علیه خاصَّةَ خَلقی.(۱)

خداوند، به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم می فرماید: هرکس به رضای من و آن چه من می خواهم، عمل کند و وظایفش را انجام دهـد، واجبـات را بـه جـا آورد و محرّمـات را ترک کنـد، من، سه مطلب را به او می دهم. یکی از آن سه، این است که «بندگان خاصّ خودم را از او مخفی نمی کنم» .

بنـده عرض می کنم، تحقیقا، بالاترین و برترین بنـده خاصّ خداونـد، در این زمان، حضـرت ولیّ عصـر (أرواحنا لتراب مقـدمه الفداء) است. اگر ما، به رضای الهی عمل کنیم، خداوند، او را از ما مخفی نخواهد کرد.

بعضـی، خیلی اصـرار داشـتند که خدمت حضـرت برسند، امّا حضرت علیه السّلام به واسطه بعضی دیگر پیغام داده که هر وقت موقع آن رسـید، خودم می آیم. در این بـاره، قضایایی نیز نقل شـده است. راه تشـرّف به حضور حضـرت خالصانه عمل کردن است. اگر خالصـانه عمـل کنیم، خود حضـرت، به سـراغ مـا می آیـد. امّـا این روزهـا، مسائـل یـک طوری دیگر شـده است! و حضرت ولیّ عصر (عجل اللّه فرجه الشریف) تقریبا باید گفت وسیله ای برای جمع کردن عدّه ای شده که بیایید ما می خواهیم شما را ببریم خـدمت حضـرت، یا نه این که دست جمعی برویم، خلاصه می خواهیم راه آن را نشان شـما بـدهیم تا موفّق مؤیّد خـدمت حضـرت برسـید و واقعیّت آن هم خیلی برای من واضـح نیست بلکه این کارهـا یک گرفتاری هایی را نیز ایجاد کرده. علی کـلّ حـال بعضـی از این آقایـان هم می آینـد این جـا و بنـده به آنهـا می گویم من راه آن را نمی دانم و برای آنهـا همین روایت را بیان می کنم که اگر عمل به وظیفه بکنید خودش به سراغ شما می آید.

در این باره، یکی از مراجع، قضیه ای را نقل می کرد که بد نیست آن را برای شما عرض کنم.

یکی از مراجع نقل می فرمود که در یکی از دهات شاهرود، روحانی متدیّن و ۸.



---

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸.

ملّایی بود و امور مردم را حلّ و فصل می کرد. وی پسری داشت که هیچ سواد نداشت و چند روزی که برای درس رفته بود، به بازی و تفریح گذرانده بود و درس نخوانده بود. بی سواد بی سواد بود. مردم، به گمان این که او هم همانند پدرش باسواد است و مسأله دان است، با سلام و صلوات، او را آوردند و روحانی محلّشان کردند، امّا او درباره ی بی سوادی خود، چیزی نگفت و هر مسأله ای که مردم از او می پرسیدند، از پیش خودش جواب می داد! وی، عقد ازدواج جاری می کرد و طلاق می داد و نماز میّت می خواند و وجوه شرعی می گرفت و هدایا را قبول می کرد و. . .

این جوان، یک مرتبه، به فکر فرو رفت و متذکّر شد که «بالاخره، تا کی این طور با دین مردم بازی کنم؟» پشیمان شد و واقع امر را به مردم اعلام کرد و گفت: «هرچه به عنوان حکم شرعی گفتم، از پیش خودم گفتم و هرچه عقد ازدواج برایتان اجرا کردم، احتیاطا، دوباره بخوانید که همه غلط بوده است. هر چه طلاق دادم، درست نبوده است و هرچه نماز میّت خوانده ام، صحیح نبوده است. همه را اعاده کنید.»

مردم، بسیار ناراحت شدند و بر سرش ریختند و هرچه می خورد، زدند و از ده بیرونش کردند.

او از ده بیرون آمد و با سر و صورت شکسته و لباس خونین و پاره، به طرف تهران حرکت کرد. در سرازیری راه تهران، مرد بسیار باوقار و محترمی، او را به اسم صدا زد و از او دل جویی کرد و سفره ای را که همراه داشت، باز کرد و او را میهمان کرد. از وی پرسید: «چرا ناراحتی؟» . جوان، قضیّه را گفت.

آن مرد به او فرمود: «می خواهی درس بخوانی و باسواد شوی و گذشته ات را جبران کنی؟» جوان پاسخ داد: «آری» . آن مرد فرمود: «در تهران، به مدرسه سیّد نصر الدّین، نزد آقای آمیرزا حسن کرمانشاهی می روی و می گویی حجره شانزده، خالی است کلیدش را به من بده و خودت هم یک درس برایم بگو». او، همین کار را کرد و نزد آمیرزا حسن کرمانشاهی شاهرودی که به اکثر علوم آشنا بود و تسلّط داشت، آمد و همان سخنان را گفت و درخواست کرد که منطق بو علی را به او درس دهد. ایشان بدون سؤال و پرسش، کلید را داد و گفت: «فردا ساعت هشت صبح برای درس نزد من بیا.»

آقای میرزا حسن کرمانشاهی می دید که آن جوان، گاهی از چیزهای مخفی

خبر می دهد. مثلا روزی به استاد گفت: «ای استاد! چرا مطالعه نمی کنی و سر درس حاضر می شوی؟» استاد گفت: «کتابم را چند روزی است گم کرده ام.» گفت: «همسرت، کتاب را زیر رختخواب های منزل مخفی کرده است، تا تو مطالعه نکنی و قدری به خانواده برسی.» قضیّه هم، عینا، همین طور بود.

آقای میرزا حسن کرمانشاهی، به او می گوید: «تو، این ها را از کجا می دانی؟ چه کسی این ها را به تو می گوید؟» جوان پاسخ می دهد: «آقای خیلی خوبی است که مرتّب به حجره ام می آید و با من غذا می خورد و حرف می زند. او گاهی، این مطالب را می گوید. همان کسی است که به من گفت نزد شما بیایم و درس بخوانم.»

استاد فهمید که این آقای خوب، باید همان یوسف زهرا، حضرت بقیّه اللّه الاعظم (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) باشد. استاد گفت: «می شود این دفعه که آمد، سلام مرا به او برسانی و اجازه ملاقات برای من بگیری؟» آن جوان می گوید: «آن آقا، فرد بسیار خوبی است و نیازی به اجازه ندارد.»

استاد می گوید: «نه؛ شما اجازه بگیرید.» پس از چندی، جوان گفت: «آن آقا فرمود که سلام برسان و بگو، مشغول درس و بحث باش، هروقت وقتش شد، خودم سراغ شما می آیم.»(۱)

ناگفته نماند که عمل به رضای الهی در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام شامل دعا برای دیدار آن حضرت هم می شود که جزء وظایف مستحبّی انسان به شمار می آید، امّا همان طور که قبلا هم گفتیم نباید عمل به این تکلیف استحبابی را بر انجام واجبات ترجیح داد و به بهانه عشق و ارادت به امام عصر علیه السّلام از انجام آنها طفره رفت یا نسبت به آنها بی تفاوت بود. .



---

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم ش ۵، ص ۳۲ تا ۳۵، به نقل از آیت اللّه حاج میرزا علی آقای فلسفی.

## فصل ۵: بررسی حجّیّت تشرّف به محضر امام زمان علیه السّلام

### اشاره

در فصل گذشته دو گرایش افراطی و تفریطی را در مورد شوق دیدار امام زمان علیه السّلام بررسی نمودیم و مشرب صحیح را در خصوص تقاضای تشرّف و انجام اعمالی برای وصال آن عزیز مطرح کردیم. اکنون در ادامه بحث به بررسی حجّیّت تشرّفات و ادّعای رؤیت امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری می پردازیم.

### ادّعای رؤیت امام عصر علیه السّلام

گاهی می گویند:

کسی ممکن است خدمت حضرت مشرّف بشود، امّا آنانی که مشرّف شدند، خبری نمی دهند. آنان تظاهر به این مسائل نمی کنند.(۱)

آیا دلیلی از عقل یا نقل بر این مطلب وجود دارد؟ کدام دلیل عقلی یا نقلی می گوید که اگر کسی خدمت حضرت مشرّف شد، نباید حرفی بزند؟ چنین وظیفه ای برای این افراد، تعیین نشده و هیچ یک از علما و مراجع بزرگوار شیعه تاکنون چنین نظری نداشته اند. آن چه ممنوع شده، ادّعای سفارت و نیابت و بابیّت د.



---

۱- فصلنامه انتظار، ش ۱۱-۱۲، ص ۳۰، به نقل از یکی از اساتید.

است، نه ادّعای رؤیت.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که خدمت امام عصر علیه السّلام مشرّف شده اند، خود از بالاترین رده های فقاهت و اجتهاد در علوم دینی بوده اند. کسانی نظیر علاّمه بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری و سیّد بن طاووس و علاّمه حلّی یا معاصرانی نظیر مؤلّف کتاب «مکیال المکارم» در عین دارا بودن بالاترین درجات علمی، حائز مراتب بالای تقوی و ورع بوده اند که نسبت دروغ گویی-آن هم در مورد ملاقات با امام زمان علیه السّلام-به هیچ وجه با مقام علمی و معنوی ایشان سازگار نیست. این گونه افراد از تشرّف خود به دیگران خبر داده اند. آیا می توان گفت که اینها اهل تظاهر بوده اند؟ ! یا خدای ناکرده از چیزی که اطمینان و یقین نداشته اند، سخن گفته اند؟ ! البتّه هیچ لزومی ندارد که انسان در حدّ بالایی از علم و تقوی باشد تا شرف حضور خدمت امام عصر علیه السّلام پیدا کند، ولی با وجود چنان افرادی در میان کسانی که از تشرّفشان خبر داده اند، نمی توان به طور کلّی حکم کرد که: هرکس خدمت امام زمان علیه السّلام مشرّف شود، خبری نمی دهد! این ادّعا صددرصد باطل است.

در این جا نمونه هایی را از بزرگانی که هریک به نحوی ادّعای رؤیت امام زمان علیه السّلام کرده اند، نقل می کنیم تا حق مطلب بیش از پیش ادا شود.

### تشرّف سیّد بن طاووس به محضر حضرت مهدی علیه السّلام

یکی از ایشان عالم بزرگوار شیعه جناب سیّد رضی الدین علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس (متوفّی در سال ۶۶۴ هجری قمری) هستند. ایشان در کتابی که به عنوان وصیّت به فرزندشان «محمّد» نوشته اند، درباره وجود امام علیه السّلام در زمان غیبت چنین می گویند:

ای فرزندم اگر توفیق کشف اسرار برای تو حاصل شود، حضرت مهدی علیه السّلام را چنان به تو معرّفی کنم که هیچ شکّ و شبهه ای برای تو باقی نماند و از همه ادلّه عقلی و نقلی در مورد ایشان بی نیاز گردی. همانا ایشان-که درود خداوند بر او باد-به تحقیق موجود و زنده هستند، امّا تا هنگامی که خداوند مهربان و

دلسوز اجازه نفرموده اند از ظاهر کردن امر خود معذورند و این (غیبت) سنّتی است که بسیاری از انبیا و اوصیا داشته اند. پس به این امر یقین داشته باش و آن را دین و عقیده خود قرار بده، همانا پدر تو ایشان را از نور خورشید در روز بهتر می شناسد.(۱)

روشن است که مرحوم سیّد اگر به شرف دیدار امام زمان علیه السّلام نائل نشده بود، هرگز ادّعا نمی کرد که آن حضرت را از نور خورشید در روز بهتر می شناسد و می تواند فرزندش را از همه دلایل عقلی و نقلی در شناسایی امام عصر علیه السّلام بی نیاز کند! پس قطعا فضیلت تشرّف خدمت حضرت نصیب مرحوم سیّد بن طاووس شده است.

### تشرّف مرحوم علاّمه بحر العلوم خدمت حضرت ولیّ عصر علیه السّلام

یکی دیگر از علمای گران قدر شیعه که به طور قطع، مکرّر توفیق تشرّف خدمت امام زمان علیه السّلام را داشته است، مرحوم سیّد محمّد مهدی طباطبایی بروجردی می باشد که به سیّد بحر العلوم معروف است. حکایات زیادی از تشرّفات مرحوم علاّمه بحر العلوم نقل شده که در همه آنها ایشان ادّعای رؤیت امام عصر علیه السّلام را کرده اند. علاّمه میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب شریف «نجم الثاقب» هفت حکایت از تشرّفات ایشان را نقل کرده است (۲)که ما به ذکر اوّلین حکایت آن در این جا اکتفا می کنیم:

خبر داد ما را عالم کامل و زاهد عامل و عارف بصیر، برادر ایمانی و صدیق روحانی، آقا علی رضا-طاب اللّه ثراه-خلف عالم جلیل حاجی ملاّ محمّد نائینی و همشیره زاده فخر العلماء الزاهدین حاجی محمّد ابراهیم کلباسی که در صفات نفسانیّه و کمالات انسانیّه از خوف و محبّت و صبر و رضا و شوق و اعراض از دنیا، بی نظیر بود. گفت: خبر داد ما را عالم جلیل آخوند ملاّ زین العابدین سلماسی سابق الذکر، گفت: .



---

۱- کشف المحجّه، ترجم فصل ۷۸.

۲- حکایت هفتاد و سوم تا حکایت هفتاد و نهم.

روزی نشسته بودم در مجلس درس آیه اللّه سیّد سند و عالم مسدّد فخر الشیعه علاّمه طباطبایی بحر العلوم قدّس سرّه در نجف اشرف که داخل شد بر او به جهت زیارت، عالم محقّق جناب میرزا ابو القاسم قمی صاحب «قوانین» در آن سالی که از عجم مراجعت کرده بود به جهت زیارت ائمّه عراق علیهم السّلام و طواف بیت اللّه الحرام.

پس متفرّق شدند کسانی که در مجلس بودند و به جهت استفاده حاضر شده بودند و ایشان زیاده از صد نفر بودند و من ماندم با سه نفر از خاصّان اصحاب او که در اعلی درجه صلاح و سداد و ورع و اجتهاد بودند.

پس محقّق مذکور متوجّه سیّد شد و گفت: «شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیّه و جسمانیّه و قرب مکان ظاهری و باطنی را. پس چیزی به ما تصدّق نمایید از آن نعمتهای غیرمتناهیه که به دست آوردید.» پس سیّد بدون تأمّل فرمود که: «من شب گذشته یا دو شب قبل (و تردید از راوی است) در مسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب، با عزم به رجوع در اوّل صبح به نجف اشرف که امر مباحثه و مذاکره معطّل نماند. -و چنین بود عادت آن مرحوم در چندین سال-پس چون از مسجد بیرون آمدم، در دلم شوقی افتاد برای رفتن به مسجد سهله. پس خیال خود را از آن منصرف کردم از ترس نرسیدن به نجف پیش از صبح و فوت شدن امر مباحثه در آن روز ولکن شوق، پیوسته زیاد می شد و قلب، میل می کرد.

پس در آن حال که متردّد بودم، ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا به آن صوب حرکت داد. اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد سهله انداخت. پس داخل مسجد شدم، دیدم که خالی است از زوّار و متردّدین جز شخصی جلیل که مشغول است به مناجات با قاضی الحاجات به کلماتی که قلب را منقلب و چشم را گریان می کند.

حالتم متغیّر و دلم از جا کنده شد و زانوهایم مرتعش و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز به گوشم نرسیده بود و چشمم ندیده از آن چه به من رسیده بود از ادعیه مأثوره و دانستم که مناجات کننده، انشاء می کند آن کلمات را، نه آن که از محفوظات خود می خواند.

پس در مکان خود ایستادم و گوش به آن کلمات فراداشتم و از آنها متلذّذ

بودم تا آن که از مناجات فارغ شد.

پس ملتفت شد به من و به زبان فارسی فرمود: «مهدی بیا!»

چنـد گـامی پیش رفتم و ایسـتادم. امر فرمـود که پیش روم. انـدکی رفتم و توقّـف نمودم. بـاز امر فرمود به پیش رفتن و فرمود: «ادب در امتثـال است.» پیش رفتم تـا به آن جـا که دست آن جناب به من و دست من به آن جناب می رسـید و تکلّم فرمود به کلمه مولی سلماسی.»

گفت: چون کلام سیّد به این جا رسید، یک دفعه از این رشته سخن دست کشید و اعراض نمود و شروع کرد در جواب دادن محقّق مذکور از سؤالی که قبل از این از جناب سیّد کرده بود. . .

جناب میرزا دوباره سؤال کرد از آن کلام خفی، سیّد به دست اشاره فرمود که «از اسرار مکتومه است.»(۱)

همان طور که در خود حکایت آمده است، مرحوم بحر العلوم در نقل ماجرای تشرّف خویش برای مرحوم میرزای قمّی و مولی زین العابـدین سلماسـی هیـچ تأمّل و درنگی نکردند و این نشان می دهد که اگر شـرایط برای نقل تشـرّف، مهیّا باشد و مانع و محذوری در کار نباشد، ادّعای رؤیت امام علیه السّلام هیچ اشکالی ندارد. آیا می توان سخن کسانی همچون علّامه بحر العلوم را حمل بر تظاهر و خودنمایی کرد؟

### تشرّفات میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی خدمت امام زمان علیه السّلام

از دیگر دانشـمندان بزرگ شـیعه که تشرّفات خود به حضور امام عصر علیه السّلام را به صورت عمومی نقل کرده اند، مرحوم سیّد محمّد تقی موسوی اصـفهانی است که در کتاب «مکیال المکارم» سه تشرّف را ذکر نموده اند. یکی از اینها انگیزه تألیف کتـاب بود که در گذشـته از زبان خود ایشان بیان کردیم. اکنون به نقل دو مورد دیگر مطابق آن چه خودشان ذکر کرده انـد، می پردازیم:

تشرّف دوم: سه سال پیش از تألیف این کتاب، بدهی های من زیاد شد، پس .



---

۱- نجم الثاقب، ص ۶۱۲ تا ۶۱۴.

یک شب به امام زمان علیه السّلام و پدران بزرگوار ایشان متوسّل شده و نیاز خود را به محضر ایشان عرضه داشتم. این توسّل در ماه رمضان بود. هنگامی که پس از طلوع خورشید از مسجد برگشتم، خوابیدم. حضرت را در خواب دیدم که به من چنین فرمود:

قدری باید صبر کنی تا از مال خاصّ دوستان خود بگیریم و به تو برسانیم.

پس شاد و خوشحال در حالی که شاکر و سر دماغ بودم و وعده مولایم را محقّق شده می دانستم، از خواب بیدار شدم. پس از گذشت مدّتی یکی از برادران که او را فرد صالحی می دانستم و از او نسیم راحتی به مشامم می رسید، نزد من آمد و مبلغی به من بخشید که بدهی های مرا ادا کرد و ناراحتی مرا فرونشانید و گفت: این (پول) از سهم امام علیه السّلام است. از این امر بسیاربسیار خوشحال شدم و گفتم:

هذا تَأْوِيلُ رُؤيایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا(۱)(۲).

تشرّف سوم: شبی در خواب مولایم صاحب الزمان علیه السّلام را دیدم که وارد خانه ای که الآن ساکن هستم، شدند در حالی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل همراه ایشان بود. سپس داخل اتاق رو به قبله من شدند و به من امر فرمودند که ذکر مصیبت مولای شهیدمان ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام را بکنم. من هم امر آن حضرت را اطاعت نمودم در حالی که ایشان روبه روی من نشسته و به سخنانم گوش می دادند. وقتی از ذکر مصیبت فارغ شدم، رو به سوی کربلا مشغول خواندن زیارت مولایمان ابی عبد اللّه الحسین علیه السّلام شدم. سپس رو به سمت طوس زیارت مولایمان ابی الحسن الرضا علیه السّلام را خواندم و آن گاه رو به سوی خود امام علیه السّلام، زیارت مولایمان حضرت حجّت را قرائت نمودم. وقتی از این زیارتها فارغ شدم و ایشان تصمیم به برگشتن گرفتند، آن پیامبری که همراه حضرت بود، از جانب ایشان مقداری پول به من داد که مبلغ آن را نمی دانم و هر دو نفر از نظرم غایب شدند. .



---

۱- یوسف/۱۰۰.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

فردای آن شبی که از هنگام صبح نیکوتر و از روشنایی روز درخشنده تر بود، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم. ایشان پول پاکیزه ای به من داد که همچون باران پربرکتی بود. گفتم: هـذا تَأْوِیـلُ رُءْیـایَ مِنْ قَبْـلُ قَـدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا(۱) و خداوند صحّت رؤیایم را برایم آشکار کرد تا اشتیاقم بیشتر شود. علاوه بر این پس از این خواب آن قدر از برکت های باطنی و دانش های کامل غیرآشکار و معارف ایمانی و الطاف الهی به من عنایت شد که با زبان قلم قابل بیان نمی باشد.(۲)

این موارد را به این جهت آوردیم تا روشن شود که نمی توان به طور کلّی ادّعا کرد که «هرکس خدمت امام زمان علیه السّلام مشرّف شود، حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده ام»!(۳)

چنین ادّعایی از هیچ کس پذیرفته نیست. این چند مورد، تنها نمونه کوچکی بود از افراد بسیار زیادی که در زمان غیبت کبری خدمت حضرت مهدی علیه السّلام مشرّف شده و داستان تشرّف خود را نقل کرده اند. تنها در کتاب نجم الثاقب، مرحوم علّامه نوری صد حکایت از باریافتگان به محضر امام علیه السّلام در دوران غیبت کبری نقل فرموده که بسیاری از ایشان خود جزء علما و فقهای بزرگوار شیعه بوده اند. همچنین مرحوم علّامه شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب شریف «العبقریّ الحسان» بیش از صد و پنجاه مورد از تشرّفات افراد مختلف را در دوران غیبت کبری خدمت امام زمان علیه السّلام نقل کرده که اکثر اینها حقیقتا اهل ایمان و تقوی بوده اند. با وجود همه اینها به چه دلیل می توان گفت که هیچ یک از اینها حق نداشته اند بگویند که خدمت حضرت رسیده اند؟ ! آیا می توان همه این افراد و کسانی نظیر علّامه مجلسی و محدّث نوری و بسیاری دیگر از علمای باتقوی که این قضایا را نقل کرده اند، متّهم به وظیفه نشناسی در این امر نمود؟! د.



---

۱- یوسف/۱۰۰.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۳- ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از یکی از اساتید.

### تشویق به نقل قضایای متقن در تشرّف خدمت حضرت علیه السّلام

اظهارنظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در خصوص تشویق به نقل قضایای متقن در مورد تشرّفات، شنیدنی است. ایشان تحت عنوان «دیدن حضرت، دلیل وجود اوست» داستانی را از استاد خود مرحوم آیه اللّه العظمی خویی نقل کرده اند:

آقای خویی می گفت: شیخ علی قمّی پدر آقا موسی قمّی-که فعلا هست- مورد اتّفاق و قبول مراجع بود. آقای خویی و آقای میلانی و امثال آن دو به او اقتدا می کردند، می گفتند امام زمان را دیده است. اصرار کردند که چیزی بگوید. او بعد از خیلی اصرار گفت: روزها روزه داشتم. بعد از ظهر طرف کوفه می رفتم. شب می ماندم و افطار و سحری می خوردم و به نجف برمی گشتم. روزی تأخیر شد و دیر به مسجد کوفه رسیدم. نشستم تا خستگی ام از تن برود. سه سیّد دیدم کاسه آبی جلویشان بود. وقت افطار بود. سلام کردم و نشستم تا استراحتی کنم. پرسیدند: «از نجف می آیی؟» اوضاع را پرسیدند. چند نفر را از جمله آقای سیّد ابو الحسن اصفهانی که هنوز رئیس و مرجع نشده بود، اسم بردند. درباره آقای خویی پرسیدند. با خود گفتم: «من حال ندارم و او چه چیزهایی می پرسد!» گفتند: «آبی میل کنید» نخوردم و پا شدم و نماز خواندم و افطار کردم و کارهای شبانه را کردم و خوابیدم. قصدم این بود که قبل از سحر بلند شوم و نماز شب بخوانم و سحری بخورم. بیدار شدم و دیدم اذان شده است. ناراحت شدم. وضو گرفتم آمدم دیدم آن سه سیّد نماز می خوانند. مشغول شدم. آنان نماز خواندند و رفتند. من هم خواندم. یک وقت دیدم که مسجد تاریک شد! ایشان ادامه داده بود که خیلی آرزو داشتم مجتهد شوم امّا نشدم. شاید سببش آن بود که آن کاسه آب را نخوردم.

ایشان سپس چنین توصیه کرده اند:

طرح ادلّه متقن در اثبات امامت و وجود حضرت ولیّ عصر (اروحنا فداه) به همراه نقل بعضی داستان های متقن که حاکی از عنایت، توجّه و یاری حضرت است، در قلوب تأثیر می کند و می رساند امام زمان علیه السّلام الطاف خفیّه دارد. البتّه مراقب باشید نه هر داستانی و از هرکسی [بلکه]داستان های متقن و مسلّم از بزرگان و اشخاص مورد وثوق، علی ایّ حال نظایر این

قضایای متقن را به مردم و جوانان بگویید تا منقلب شوند.(۱)

این که فرموده انـد: «نه هر داسـتانی از هرکسـی» ، به این جهت است که باب سوء اسـتفاده و ادّعاهای باطل در این زمینه کاملا باز است. بنابراین نمی توان گفت که هر کس خبری از تشرّف خود خدمت امام عصر علیه السّلام داد، راست می گوید و باید سخنش را پذیرفت.

## عدم جواز تکذیب مدّعی تشرّف

همان طور که تصدیق هر مدّعی تشـرّفی جایز نیست، تکذیب او نیز مجاز نمی باشد. ما حق نداریم هرکس را که مدّعی رؤیت امام غایب علیه السّـلام می شود، تکذیب کنیم و او را دروغگو بشـماریم. نه چنین حقّی داریم و نه چنین وظیفه ای. در گذشته درباره تعبیر «ادّعای مشاهده» در توقیع امام عصـر علیه السّلام به نایب چهارم خود سخن گفتیم و اشاره کردیم که عموم علما و بزرگان شیعه بر این موضوع اتّفاق نظر دارند که مراد از «مشاهده» در توقیع شـریف، رؤیت غیر اختیاری-که در تشـرّفات افراد اتّفـاق می افتـد-نمی باشـد و لـذا در مقام توضـیح و بیان آن توقیع برآمـده و تا جایی که نگارنـده یافته است، تا هفت وجه در توجیه مراد امام علیه السّلام از تعبیر «مشاهده» بیان کرده اند.(۲)

## منظور از مشاهده ای که باید تکذیب شود

در این جـا خوب است اظهـارنظر برخی از اساتیـد فعلی حوزه علمیّه را در این خصوص نقل کنیم تا حجّتی باشـد بر کسانی که اصـرار بر لزوم تکـذیب هر مـدّعی رؤیتی دارنـد ولی خود در مصـاحبه هـایی که بـا این اساتیـد انجام داده انـد با دیـدگاه های مخالفی روبه رو شده اند که اطّلاع از برخی آنها در روشن تر شدن ۸.

ص: ۱۳۱

---

۱- فصـلنامه انتظار، سال دوم، ش ۵، ص ۱۶ و ۱۷ به نقل از حضـرت آیه اللّه العظمی تبریزی. البتّه ممکن است همین قضـیه را نتوانیم جزء قضایای متقن در تشـرّف خدمت امام زمان علیه السّـلام تلقّی کنیم ولی این امر لطمه ای به اصل فرمایش این مرجع بزرگوار وارد نمی کند.

۲- علاقمندان مراجعه کنند به کتاب «العبقریّ الحسان» ج ۲، الیاقوت الاحمر، ص ۲۰۵ تا ۲۰۸.

بحث فعلی مفید است. به عنوان نمونه به این سؤالات و پاسخها توجّه شود:

انتظار: آیا امکان دارد که برخی از افراد بتوانند خدمت حضرت برسند و از این طریق از آن حضرت استفاده کنند؟

پاسخ: امکان دارد؛ ولی باید بدون هرگونه ادّعایی باشد.

انتظار: پس توقیع حضرت که می فرماید: «هرکس ادّعای مشاهده کرد، تکذیبش کنید» چه می شود؟

پاسخ: در اوایل، ادّعای مشاهده همراه با نیابت بود. در زمان نائبان چهارگانه، ادّعای مشاهده امام علیه السّلام با ادّعای نیابت همراه بود. پس وقتی حضرت فرمود: «فمن ادّعی المشاهده قبل السّفیانی و نفس الزکیه فهو کذّاب مفتر» ، مشاهده های متبادر ذهنی سؤال کننده (مشاهده همراه با ادّعای نیابت) مورد نظر بوده است.

انتظار: آیا حضرت نمی توانستند با صراحت بفرمایند ادّعای نیابت را تکذیب کنید، یعنی، الآن در زمان ما اگر کسی ادّعای مشاهده کرد نباید تکذیبش کرد؟

پاسخ: نه، اگر ادّعای نیابت ندارد، لازم به تکذیب نیست. برخی از افراد ادّعای نیابت دارند که اینها را باید تکذیب کرد.

انتظار: آیا در غیبت صغری، صرف مشاهده با نیابت خاصّه ملازمه ای داشت یا این که معطوف به قرینه ای بود؟

پاسخ: «الاصل عند ما تطلق المشاهده» ؛ یعنی، با نیابت.

«عند ما تطلق المشاهده فی الغیبه الصغری یعنی معها النیابه»(۱) امام علیه السّلام خواست تفکیک کند.

انتظار: آیا این ملازمه، از لحاظ لغوی وجود دارد؟

پاسخ: نه، عرف بوده است: مشاهده اعمّ از نیابت است و معنای نیابت را نمی دهد؛ ولی آن وقت می گفتند: «شاهده فلان» ؛ یعنی، ادّعای نیابت کرد. این نوع مشاهده در روایت نفی شده است.

. . . این مشاهده منفی، کدام مشاهده است؟ مشاهده ای که الآن ادّعا می کنند .

ص: ۱۳۲

---

۱- مقصود این است که هرگاه تعبیر «مشاهده» بدون قید و شرط و صفتی خاص در زمان غیبت صغری به کار رفته است، معنای «نیابت» در آن ملحوظ می باشد.

یا مشاهده خاصّه است؟ وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می شود.

اشخاصی که در غیبت کبری، ادّعا کرده اند؛ اشخاص پرهیزگار و دارای حواسّ سالم هستند و کرامت ها آورده اند. ادّعایی هم ندارند و این کافی است برای این که نفی این مشاهده، نشده است.(۱)

در همین خصوص با یکی دیگر از اساتید گفتگویی ترتیب داده اند که به برخی از سؤالها و پاسخها اشاره می شود:

انتظار: شما در مورد توقیع شریف که مدّعیان مشاهده را تکذیب فرموده، چه نظری دارید؟ یعنی بر فرض عدم ادّعای نیابت یا سفارت، آیا باوجوداین توقیع، باز هم امکان ملاقات وجود دارد؟

پاسخ: معنای درست این توقیع-که بیشتر علمای شیعه هم پذیرفته اند-نفی و تکذیب مقام و منصب «ارتباط» است.

انتظار: آیا منظور شما «نیابت» است؟

پاسخ: لازم نیست حتما واژه «نیابت» مطرح باشد، بلکه همین که شخص مدّعی ماهیّت ارتباط باشد، مورد تکذیب است (با هر لفظی که باشد مثل نمایندگی، ارتباط، رابط، سفیر، کانال و. . .) چرا که چنین جایگاهی وجود ندارد و ما علم به عدم آن داریم.

در بعضی موارد چه بسا فردی در واقع خدمت امام زمان عجّل اللّه فرجه هم مشرّف شده باشد، امّا با فریب خوردن و اغوای نفس، این تشرّف را به همان «ماهیّت باطل» برگرداند و ادّعای دروغین مطرح کند.

در کتاب غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق روایاتی داریم؛ مبنی بر این که در زمان غیبت صغری، برخی افراد خدمت حضرت عجّل اللّه فرجه مشرّف شده اند؛ امّا تشرّف آنان، به صورت تأدیب و تشر زدن بوده است؛ مثلا در عراق، شخصی پول هنگفتی گرفت که به نیابت حضرت، حجّی به جا آورد. امّا آن پول را به پسر شراب خوار خود داد. در تشرّف، حضرت مهدی علیه السّلام به او فرمودند: «اَما تَستَحیی یا شیخ! النیابهُ عَمَّن و تُعطیها لِمَن؟ لا اَراکَ الاّ أن تَعمی بَعدَ کذا یوم؛ ای مرد! آیا حیا .



---

۱- فصلنامه انتظار، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۲ و ۷۳ در گفتگو با استاد شیخ علی کورانی.

نمی کنی؟ نیابت از که بود و تو به چه کسی واگذار کردی؟ می بینمت که پس از گذشت چند روز نابینا شده ای» و بعد از چهل روز، آن شخص کور شد.

به هرحال، بیشتر علمای شیعه، این مطلب را گفته اند که اگر کسانی ادّعای نمایندگی، نیابت، سفارت و. . . داشته باشند، این ادّعای باطلی است و ادلّه عقلی و نقلی، بر بطلان این ماهیّت وجود دارد.

انتظار: به چه دلیل شما از عبارت توقیع (تکذیب مدّعیان مشاهده) ، تکذیب مدّعی نیابت، سفارت و. . . را استفاده می کنید؟

پاسخ: بزرگان برای این مطلب، قرینه هایی را ذکر کرده اند.

این توقیع شریف، در اواخر عمر نایب چهارم صادر شده است. اگر توقیع را از صدر تا ذیل بخوانیم؛ می فهمیم که آن حضرت، در صدد بیان این مطلب بوده اند که تا زمان ظهور، دیگر نیابتی وجود ندارد.(۱)

نظر یکی از مراجع بزرگوار تقلید در این زمینه را می توانیم به عنوان جمع بندی نهایی در مسأله تلقّی کنیم. ایشان فرموده است:

ممکن است مراد از این که «مدّعی مشاهده» کذّاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که ادّعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین امام و مردم معرّفی نمایند؛ و همین حکایات و وقوع تشرّف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر این که در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی، مراد نیست، بلکه مقصود، نفی ادّعایی است که دلیل بر تعیین شخص خاصّی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور نفی ادّعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادّعا کند، به این صورت که هروقت بخواهد خدمت امام علیه السّلام شرفیاب می شود، یا ارتباط پیدا می کند، کذّاب و مفتری است و این ادّعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست. . . . علاوه بر این، پیرامون این توقیع، توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده اند و در کتابهایی مثل «جنّه المأوی» مرحوم محدّث نوری نقل شده است.(۲)۵.

ص: ۱۳۴

---

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۳ و ۳۴ در گفتگو با استاد محمّد سند.

۲- پاسخ ده پرسش، آیه اللّه العظمی صافی گلپایگانی، ص ۶۴ و ۶۵.

## نقد و بررسی اصالت اشتباه و دروغ در مورد ادّعای رؤیت

اکنون به بررسی این مطلب می پردازیم که در برخورد با مدّعی رؤیت، وظیفه چیست؟ باید پذیرفت یا باید رد کرد؟ نظر یکی از اساتید محترم حوزه در این مسأله چنین است:

انتظار: آیا می توان گفت: «اصل این است که ملاقاتی صورت نگرفته است؟» پاسخ: آن چه همراه با قرائن است، می توان پذیرفت و الّا صرف ادّعا را نمی توان پذیرفت، همان طور که نمی توان رد کرد.(۱)

این پاسخ ردّ کسانی است که در مورد ادّعای رؤیت امام زمان علیه السّلام ، اصالت اشتباه و دروغ را جاری می دانند و معتقدند: «الاصل فیه الکذب حتّی یثبت. الاصل فیه الاشتباه و الکذب(۲)».(۳)

واقعیّت این است که ما نمی توانیم در این مورد، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم و بگوییم تا وقتی صدق مدّعی ثابت نشده، باید بنا را بر دروغ بودن سخن او بگذاریم. این در فرضی است که مراد گوینده از «اشتباه» و «کذب» معنای عرفی و متداول آن باشد. معنای دیگری هم می توان برای مقصود ایشان در نظر گرفت که در ادامه بحث به بررسی آن خواهیم پرداخت.

موضع صحیح در این مورد همان است که در سؤال و جواب ذیل مطرح شده است:

انتظار: در روایت است: «کسی که ادّعای رؤیت را دارد تکذیب کنید.»(۴)

پاسخ: این جمله قرینه ای دارد که معنایش را روشن می کند. آن قرینه این است که حضرت می خواهد بگوید: نیابت خاص تمام شده است. این قرینه سبب می شود که ما این جمله را این گونه بفهمیم که اگر کسی ادّعای دیدار را کند و «باب» بودن و «نیابت خاص» بودن را بخواهد بگوید، باید تکذیب شود .



---

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸و۹، ص ۶۰ در گفتگو با آیه اللّه خرّازی.

۲- یعنی تا وقتی دلیل بر اثبات آن نباشد، اصل بر دروغ بودن آن است.

۳- فصلنامه انتظار، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۴ به نقل از استاد شیخ علی کورانی.

۴- باید توجّه داشت روایتی که ترجمه اش به صورت جمله بالا-داخل گیومه-باشد، در کتب روایی موجود نیست.

و الّا اگر کسی ادّعای نیابت خاص و باب بودن را نداشته باشد، چرا تکذیب شود؟ اگر قرینه بر صحّت داشته باشد، می پذیریم و الّا کاری به کار او نداریم و نه ردّش می کنیم و نه می پذیریم.(۱)

### بررسی ادّعای لزوم تکذیب مدّعی رؤیت

در مقابل این نگرش صحیح، نظر دیگری ابراز شده که برای تکمیل بحث به نقل و بررسی آن نیز می پردازیم. برخی از اساتید چنین فرموده اند:

از سید بحر العلوم هم وقتی سؤال کردند: آقا ما شنیدیم شما آقا امام زمان را دیدید، در حالی که شما مأمور به تکذیب اید. گفتند: اگر بنده هم گفتم بله، بگویید: نه این واقعیّت ندارد.(۲)

برای بررسی این دیدگاه باید ماجرایی را که از سیّد بحر العلوم نقل شده، دقیقا مورد تأمّل قرار دهیم تا روشن شود سخن ایشان چه بوده، آیا دیدگاه فوق را تأیید می کند یا خیر. ما اصل داستان را مطابق نقل مرحوم علّامه شیخ محمود عراقی از کتاب «دار السلام» می آوریم. ایشان به مناسبت بحث درباره امکان رؤیت امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت کبری اشاره به توقیع شریف حضرت به نایب چهارم خود کرده است که در پایان آن، مدّعی مشاهده را قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی کذّاب دانسته اند. سپس در توضیح این قسمت از توقیع شریف می فرماید:

مراد از ادّعای مشاهده، ادّعای مشاهده در خصوص سفارت و وکالت باشد. . . و مؤیّد این آن است که می فرماید: مدّعی مشاهده کذّاب و افتراگو باشد. زیرا که کذب، اگرچه صدق کند بر ادّعای مشاهده بدون ادّعای وکالت لکن افترا صدق نکند. چرا که افترا آن باشد که کاری را مثل استنابه (نایب قرار دادن) و توکیل (وکیل کردن) و نحو آن نسبت به کسی بدهی که او نکرده باشد. . . علّامه مجلسی نیز بعد از ذکر این توقیع تصریح به این وجه کرده و می گوید: این خبر منافات با اخبار رؤیت ندارد.(۳)۳.



---

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸و۹، ص ۶۰ در گفتگو با آیه اللّه خرّازی.

۲- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۱۰، ص ۳۴

۳- دار السلام، ص ۱۹۳.

### بررسی اخبار دالّ بر عدم امکان رؤیت امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت

مؤلّف کتاب «دار السلام» در ادامه بحث خود اشاره به اخبار دیگری می کند که ظاهر آنها دلالت بر عدم رؤیت امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری دارد. مراد از این اخبار، احادیثی نظیر حدیث موسم حجّ است که در آن تعبیر «یری الناس و لا یرونه» آمده و ما در فصل اوّل از همین بخش به معنای صحیح آن اشاره نمودیم. بحث در این است که آیا ظاهر این حدیث و امثال آن (اگر باشد) بر نفی رؤیت امام علیه السّلام به طور کلّی دلالت می کند یا خیر و آیا به دلیل وجود این گونه احادیث می توانیم مدّعیان رؤیت امام عصر علیه السّلام را در زمان غیبت کبری تکذیب نماییم؟ خوب است قبل از بیان پاسخ های علّامه عراقی به نقل سؤال و جوابی که در فصلنامه «انتظار» ذکر شده، بپردازیم:

انتظار: در روایات داریم که حضرت در موسم حج حضور پیدا می کنند. مردم ایشان را نمی بینند ولی ایشان مردم را می بینند. آیا اینها عدم امکان رؤیت را نمی رساند؟

پاسخ: نه، این عمومیّت را نمی رساند.

انتظار: عمومیّت یعنی چه؟

پاسخ: یعنی این که خیلی ها می بینند ازاین رو حضرت وقتی ظاهر می شود، آنان می گویند ما در مکّه یا فلان جا ایشان را دیده بودیم.

انتظار: شما در مقابل این روایت می فرمایید: چون متواترا حضرت را دیده اند، این روایت عمومیّت ندارد؟

پاسخ: این بر نفی دلالت ندارد. . . .

انتظار: چرا نفی ندارد؟

پاسخ: مردم موسم یعنی عموم مردم، امّا شاید یک نفر ببیند. مثلا یک نفر مخفیانه به قم بیاید، مردم او را نمی بینند ولی چند نفر او را می بینند، اصلا منافات ندارد.(۱)

طبق این بیان روشن است که ظاهر این گونه اخبار به هیچ وجه نفی رؤیت امام .

ص: ۱۳۷

---

۱- فصلنامه انتظار، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۳ و ۷۴ مصاحبه با استاد شیخ علی کورانی.

زمان علیه السّلام را به وسیله عدّه خاصّی در زمان غیبت کبری نمی کند. همین بیان-البتّه به صورت کامل تر-به عنوان اوّلین پاسخ علّامه عراقی در جمع بین این اخبار و احادیث دالّ بر امکان رؤیت آمده است:

امّا اخبار دیگر، پس مراد به آنها غیبت و استتار از غالب مردم می باشد، نه همه ایشان چنان که ملائکه و جن را غایب از انظار گویند با آن که بعضی انبیا بعضی ملائکه را دیده اند و بعضی از مردم برخی از جن را دیده و می بینند و همچنین خضر را غایب گویند و دیده شده.(1)

پاسخ دیگر ایشان چنین است:

به علاوه آن که ظاهر این اخبار آن است که دیده نمی شود با آن که اخبار بسیار دلالت دارد بر این که می بینند و نمی شناسند مثل خبر سدیر صیرفی از حضرت امام صادق علیه السّلام . . . .(2)

ما این حدیث شریف را همراه با توضیح معنایش در فصل اوّل نقل نموده ایم.

### نظر علّامه بحر العلوم درباره مدّعی رؤیت

امّا پاسخ سوم علّامه عراقی:

به علاوه آن که ظاهر این روایات معارضه نمی کند با اخبار صریحه از جماعت بسیار از ثقات اصحاب و غیرهم. . . این جماعت از حدّ تواتر افزونند پس لاعلاج باید که دست از ظواهر این اخبار (اگر آنها را ظاهر در عموم بدانیم) برداریم چه جای آن که ظاهر نباشد.

چنان که از شاگردان سیّد بحر العلوم . . . نقل کرده که در پهلوی سیّد نشسته بودم. . . شخصی از حضّار از او پرسید که آیا رؤیت حضرت حجّت در این اعصار ممکن است؟ سیّد سر برداشت و فرمود: ظاهر بعضی اخبار آن است که مدّعی مشاهده کاذب است. بعد از آن سر به زیر انداخت و آهسته فرمود: «کیف و قد ضمّنی الی صدره؟» یعنی چگونه او را نتوان دید و حال آن که مرا به سینه خود چسبانید؟(3)۵.



---

۱- دار السلام، ص ۱۹۳.

۲- دار السلام، ص ۱۹۳.

۳- دار السلام، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ملاحظه می شود که برخلاف ادّعای منقول از سیّد بحر العلوم ، ایشان هرگز نگفته اند که «شما مأمور به تکذیب هستید و اگر بنده هم گفتم بله، بگویید: این واقعیّت ندارد!» چنین نسبتی به جناب بحر العلوم نمی توان داد. فرمایش ایشان درست عکس این ادّعاست. فرموده اند که هرچند ظاهر بعضی از اخبار، کاذب بودن مدّعی مشاهده است؛ امّا نباید و نمی توان این گونه اخبار را حمل بر معنای ظاهری شان کرد، بلکه باید آنها را خلاف ظاهر معنا نمود.

البتّه با توضیحاتی که درباره معنای «مشاهده» و نیز اخباری نظیر «لا یرونه» بیان شد، همین سخن منقول از سیّد بحر العلوم نیز مورد مناقشه و اشکال واقع می شود و لذا این که ظاهر این احادیث بر نفی رؤیت امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری دلالت می کند، مسلّم و معلوم نیست. حال به فرض هم چنین باشد، باید از معنای ظاهری آنها دست برداریم. بنابراین از کلام مرحوم بحر العلوم به هیچ وجه نمی توان استفاده کرد که ایشان قائل به لزوم تکذیب مدّعی رؤیت بوده اند.

## تکذیب مدّعی رؤیت در عمل

ممکن است مراد استاد محترمی که از قول علاّمه بحر العلوم فرموده اند: «شما مأمور به تکذیب اید» معنای عرفی و متداول تکذیب (درغگو دانستن) نباشد؛ بلکه مقصودشان بار نکردن اثر عملی بر این ادّعا باشد. یکی دیگر از اساتید حوزه علمیّه در این خصوص چنین اظهارنظر فرموده است:

بخش سوم آن است که نظیر مرحوم بحر العلوم خدمت خود حضرت می رسد. این را هم بعضی منکر هستند [ولی]این هیچ استبعادی ندارد، بلکه امکان هم دارد امّا در این بخش دو مسأله وجود دارد: ۱-فرد حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده ام،۲-ما حق نداریم قبول کنیم. به ما گفته اند که شما تکذیب کنید یعنی نگویید او دروغ می گوید، بلکه اثر عملی بار نکنید تکذیب به معنای این که شما دروغ می گویید و حضرت غیر قابل دیدن است، نیست.(۱) ۴.

ص: ۱۳۹

---

۱- ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴.

ادّعای اوّل ایشان را قبلا نقل و نقد کرده ایم، بحث فعلی در مورد مسأله دوم است. مراد ایشان این است که تکذیب به معنای دروغگو دانستن مدّعی رؤیت -در واقع-نیست، بلکه به این معناست که با شخص مدّعی همچون دروغگو رفتار شود. بنابراین دروغگو دانستن (تکذیب) به دو معنا به کار می رود: گاهی به این معنا که شخص را حقیقتا دروغگو بدانیم که در این صورت او را مرتکب گناه کبیره و لذا فاسق دانسته ایم. معنای دیگر این که او را در نحوه رفتارمان دروغگو بدانیم، یعنی با او معامله فرد دروغگو کنیم. در این صورت او را به گناه و فسق متّهم نکرده ایم ولی در عمل نیز به ادّعایش ترتیب اثر نداده ایم. پس این که شخص مدّعی واقعا خدمت امام زمان علیه السّلام مشرّف شده یا خیر، محلّ بحث نمی باشد، بلکه این که نحوه رفتار ما با چنین شخصی باید چگونه باشد، مورد بحث و گفتگوست.شبیه این مسأله در فقه، موردی است که اثبات شرعی چیزی با شهادت شاهدان صورت می پذیرد؛ مثلا هلال ماه شوّال با شهادت شهود عادل شرعا اثبات می شود. منظور از اثبات شرعی هلال ماه این است که احکام شرعی خاصّ بر آن مترتّب می گردد و افطار روز بعد واجب می شود. حال اگر فقط یک شاهد، مدّعی رؤیت هلال شوّال شود، شروع ماه شوّال شرعا و تعبّدا ثابت نمی گردد و آثار خاصّ آن ماه بر ادّعای او مترتّب نمی شود. در این صورت فرد مدّعی عملا تکذیب می شود چون هیچ اثر شرعی بر ادّعایش مترتب نمی شود، امّا تکذیب او به معنای دروغگو و فاسق دانستن او نیست و لذا از عدالت نیز ساقط نمی گردد.

در مورد ادّعای رؤیت امام زمان علیه السّلام نیز برخی معتقدند که باید این گونه رفتار شود، یعنی شخص مدّعی تکذیب گردد، امّا نه به این معنا که او را دروغگو بدانیم، بلکه صرفا به این معنا که بر ادّعایش آثار عملی بار نکنیم. شاید مراد استاد محترمی که فرموده بود: «در مورد ادّعای رؤیت امام زمان علیه السّلام اصالت اشتباه و دروغ جاری است و الاصل فیه الکذب حتّی یثبت» همین معنا باشد. یعنی این که به صرف ادّعای رؤیت نمی توان آثار عملی دیدن امام زمان علیه السّلام را بر آن مترتب نمود، نه این که مدّعی را دروغگو بشماریم. در این صورت مقصود گوینده همان چیزی

است که در این جا محلّ بحث می باشد. ایشان می خواهد بفرماید که ما کاری به راستگو یا دروغگو بودن مدّعی رؤیت-در واقع-نداریم، بلکه می خواهیم بدانیم که چه موقع می توان آثار عملی بر این ادّعا بار نمود و تا وقتی رؤیت شخص شرعا اثبات نشود، آثار عملی بر آن بار نمی گردد. بنابراین اصل، عدم ترتّب این آثار است تا وقتی که آن ادّعا اثبات شود.

در بررسی این دیدگاه باید به چند نکته توجّه شود:

## عدم تمامیّت دلیل بر تکذیب مدّعی رؤیت

۱- همه این سخنان در صورتی وارد است که ما دلیل شرعی روشنی برای تکذیب مدّعی رؤیت امام علیه السّلام در اختیار داشته باشیم. مهم ترین چیزی که به عنوان دلیل شرعی در این بحث مطرح می شود، همان توقیع شریف است که معانی مختلفی را در مورد آن نقل کردیم. با توجّه به احتمالات مختلفی که در معنای آن وجود دارد، دلالت این توقیع بر لزوم تکذیب مدّعی رؤیت، احراز نمی شود و صرف وجود احتمال معانی مختلف، دلیل را از صلاحیّت دلیل بودن خارج می کند. این همان مطلبی است که یکی از اساتید حوزه علمیّه در این مورد اشاره کرده اند.(۱) امّا عجیب این است که به دنبال همین سخن گفته اند: «الاصل فیه الکذب حتّی یثبت.»

اگر دلیل معتبری برای لزوم تکذیب مدّعی رؤیت وجود ندارد، چگونه می توانیم در مورد آن، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم؟ ! مگر این که بگوییم سخن ایشان ناظر به توقیع مذکور نیست، خواسته اند بگویند هرکس در هر موردی ادّعایی کند، تا وقتی آن ادّعا ثابت نشده، باید آن را تکذیب کنیم. در این صورت مسأله بسیار ساده می شود، چون در مورد ادّعای رؤیت همچون سایر ادّعاها با توجّه به وجود قرائن صدق گوینده، می توانیم به ادّعایش اطمینان پیدا .



---

۱- اصل عبارت این بود: «وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می شود» که در پیش به نقل از فصلنامه انتظار آورده شد.

کنیم و وجود توقیع مذکور مشکلی در این امر ایجاد نمی کند. بنابراین دلالت توقیع بر مقصود طرفداران این دیدگاه، مسلّم و مستدل نیست.

علاوه بر این اگر بخواهیم از این توقیع به عنوان یک دلیل معتبر شرعی برای لزوم تکذیب مدّعی رؤیت استفاده کنیم، باید از جهت سند نیز قابل قبول باشد. پس خوب است نظر صاحب نظران در این خصوص بررسی گردد. ما در این جا به ذکر فرمایش یکی از بزرگان علم الحدیث در این مورد اکتفا می کنیم و بحث جامع و کامل را به محلّ خود موکول می نماییم. مرحوم علّامه میرزا حسین طبرسی نوری پس از نقل توقیع حضرت به علیّ بن محمّد سمری چنین فرموده اند:

و نیز در چند خبر دیگر اشاره به این مطلب فرموده اند و جواب از این خبر به چند وجه است:

جواب اوّل آن که: این خبر ضعیف و غیر آن، خبر واحدند که جز ظنّی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیّت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می شود، هرچند از هر یک از آنها پیدا نشود. . . پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب. . . پس چه رسد به غیر او.

و علمای اعلام از قدیم تا حال، امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده اند و به آن استدلال کرده اند و اغنا نموده اند و از یکدیگر گرفته اند و از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده اند. چنان که در غیر این مقام با او می کردند.(۱)

### تفاوت میان اثبات شرعی و احراز وجدانی

۲- همان طور که در بیان این دیدگاه اشاره شد، اساس و پایه آن، اثبات شرعی رؤیت امام زمان علیه السّلام است. یعنی این که از نقل یک مدّعی رؤیت، لزوم تعبّد به لوازم ادّعایش شرعا اثبات شود. چنان که در فقه با ادّعای رؤیت هلال شوّال ۸.



---

۱- نجم الثاقب، ص۷۱۸.

به وسـیله چند شاهد عادل، عید فطر شرعا اثبات می گردد و احکام خاصّ آن برای انسان منجّز می شود. این در حالی است که چه بسا برای انسان هیـچ اطمینان وجـدانی نسـبت به حلول ماه شوّال حاصل نگردد. امّا اگر وجـدانا به فرا رسـیدن شوّال یا باقی بودن ماه رمضان اطمینان و یقین پیـدا کنـد، دیگر نیازی به دلیل و شاهد شـرعی برای اثبات ماه شوّال ندارد. بنابراین مطابق آن چه اطمینان نموده، عمل می نمایـد و نیازی به تعبّـد نسـبت به ادّله شـرعی پیـدا نمی کنـد. این اطمینان ممکن است از نقل فقط یک نفر-آن هم غیر عادل-برای انسان حاصل شود و با اتّکا به قرائنی راستگو بودن او وجدانا ثابت شود.

در مسـأله رؤیت امـام زمان علیه السّـلام نیز عینا همین طور است. اگر کسـی از نقل تشـرّفی به محضـر امام زمان علیه السّـلام به اطمینـان و یقین برسـد، دیگر از ملاحظه دلیل و بیّنه شـرعی و تعبّـدی در این خصوص بی نیاز می شود. برای او ادّعای تشـرّف (همراه با قرائن اطمینان آور) دلیل وجـدانی خواهد بود نه شـرعی و تعبّدی. در این صورت اگر هم خبر توقیع یا امثال آن معتبر باشـند، وظیفه تکـذیب (به معنای موردنظر این دیدگاه) شامل او نمی شود، چون او وجدانا به وقوع تشـرّف اطمینان یافته است. این اطمینـان از هر طریق عقلا-یی که حاصـل شود، حجّت است. معمولا-وجود قرائنی به همراه اعتماد بر راسـتگو بودن مـدّعی رؤیت، این اطمینان را در انسان به وجود می آورد. حال اگر تک تک این ادّعاها برای انسان ایجاد قطع و یقین به وقوع تشرّف نکنـد، حـدّاقل این است که-به فرمایش مرحوم محدّث نوری-از مجموع قصـص و حکایات تشـرّفات، وجدان قطعی نسـبت به اصل وقوع تشـرّف حاصل می شود و به این ترتیب، نیازی به رجوع به ادلّه شـرعی و تعبّـد نسـبت به مـدلول آنها به وجود نمی آید و لزوم تکذیب (به معنای مورد ادّعای بعضی اساتید) موضوعا منتفی می شود.

نتیجه این که در مسـأله ادّعـای رؤیت امام زمان علیه السّـلام در زمان غیبت کبری، همان روالی که عقلا در پـذیرش یا ردّ همه ادّعاهای دیگر دارند، موجّه و مقبول است و وظیفه تکذیب برای کسانی که اطمینان به تشرّفات پیدا می کنند، وجود ندارد.

ص: ۱۴۳

چنان که مرحوم علاّمه نوری هم تـذکّر داده انـد: «علمای اعلام. . . از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صـدق کلام او داشـته انـد، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده اند، چنان که در غیر این مقام با او می کردند.» یعنی مسأله نقل و قبول تشـرّفات مانند نقل سایر حوادث با یک سری معیارهای عقلایی مورد قبول، بررسی و ارزیابی می شود و حساب جداگانه ای نسبت به امور دیگر پیدا نمی کند.

## حجّیّت یا عدم حجّیّت شرعی تشرّفات

۳- در مورد نقل و قبول تشـرّفات به هیچ وجه به آثار عملی آنها در شـرع نظر نمی شود، بنابراین تکذیب به معنای مورد بحث، مشکلی را در اصل مطلب ایجاد نمی کند. هیچ یک از علما و افراد آگاه که تشرّفی را نقل می کنند یا تشرّف منقولی را با اتّکا به قرائن عقلایی، می پذیرند، نمی خواهند از این طریق، یک حکم شـرعی را استنباط کنند و یا دلیل و مدرک فقهی در مورد عمل خاصّی ارائه نمایند. بنابراین تکذیب مدّعی رؤیت به معنای عدم ترتیب اثر عملی بر ادّعای او، تحصیل حاصل است، زیرا عملاً هیـچ فقیهی به یـک تشـرّف خـاص به عنوان منبع و مأخـذ فقهی در یکی از مسائـل شـرعی نمی نگرد. آن چه در نقـل و پذیرش تشـرّفات مهم است، آثار اعتقادی و قلبی آنهاست که عملا سـبب قوّت قلب و ازدیاد معرفت و چشـیدن بیشتر محبّت و عنایت حضـرت نسـبت به شـیعیان-یا عموم مردم-در زمان غیبت کبری می گردد. اظهارنظر یکی از اساتید حوزه علمیّه در این خصوص شنیدنی است:

انتظار: اگر فرض کنیم، در جریان یک تشـرّف، حضرت به فقیهی بفرمایند: «آن فتوایی که داشته ای، اشتباه است و باید عوض شود» ، آیا این حکم درباره خود فقیه یا مقلّدان او، اعتبار دارد؟

پاسـخ: می تـوان سؤال شـما را به طـور ریشه ای تر، مطرح کرد که: اگر کسـی طبـق موازین عقلی و نقلی، بفهمـد که خـدمت حضرت مشرّف شده، آیا امکان دارد که حضرت در آن تشرّف مخصّصی برای عمومات کتاب و سنّت مطرح بفرمایند که قبلا به دست علمای شیعه نرسیده است؟ یا این که ناسخی را

مطرح کنند و یا تأویلاتی را بیان بفرمایند؟

برحسب ظاهر تاکنون واقع نشده که حضرت، حاکم، وارد یا ناسخی را مطرح کنند؛ زیرا در روایات مستفیضه-و شاید متواتر- آن هم در دوران غیبت صغری، و از خود حضرت رسیده که تنها قرآن و روایات رسیده از پدران من در حقّ شما حجّت است؛ مثلا می فرماید: «قد رَوَیتُم أنتم عَنِ الصادِقِ علیه السّلام هذه الرِوایَةَ و رَوَیتُم عن الکاظِمِ علیه السّلام هذه الروایةَ، فَبِاَیِّهما عَمِلتَ، اَنتَ مُخَیَّرٌ». شما این روایت را از امام صادق علیه السّلام دارید (و در مقابل) روایتی از امام کاظم علیه السّلام هم آورده اید، پس مخیّر هستید که به هرکدام از آنها عمل کنید. در جای دیگر فرموده اند: «شما در این موردی که سؤال کردید، از امام صادق علیه السّلام روایت دارید، به همان عمل کنید» . و این مطلب، به طور مکرّر در توقیعات مستند از حضرت رسیده است.

ما تا به حال به توقیعی برخورد نکرده ایم که حضرت ولیّ عصر، غیر از مخصّص های ائمّه قبل، تخصیصی اعمال یا بیان فرموده باشد. همان مقداری از احکام و معارف که از سوی امامان پیشین بیان شده، تأمین کننده وظایف است، تا وقتی که اذن ظهور حقایق، به دست خود ایشان داده شود. ازاین رو همه علما قائل اند که دسته ای از احکام، نزد حضرت هست و مقدّر شده که به دست ائمّه دیگر، عمل نشود، تا این که زمان ظهور برسد. در روایات آمده است: «یأتی بأمر جدید، بحکم جدید» ؛ یعنی، تغییر در احکام، جلوه ها و بطون عمیق آنها، در زمان ظهور نمایان می شود.(۱)

با توجّه به این مطلب می توان فهمید که خود امام عصر علیه السّلام با این که در زمان غیبت کبری عنایات زیادی به مؤمنان و باریافتگان به محضر ایشان داشته اند، امّا به هیچ وجه نخواسته اند که از طریق این ملاقات ها به تصحیح یا تکمیل شریعت اقدام فرمایند و بنابراین سخنانی که در این تشرّفات از قول امام علیه السّلام نقل می شود، نوعا به رفع مشکلات شخصی یا راهنمایی به وجود برخی ادلّه شرعی و امثال اینها خلاصه می شود و هیچ موردی در این ملاقات ها نمی توان یافت که حضرت .



---

۱- فصلنامه انتظار، سال دوم، ش ۳، ص ۳۷ و ۳۸ در گفتگو با استاد محمّد سند.

یک حکم شرعی را حتّی به صورت بیان مخصّص یا مقیّد مطرح کرده باشند. علما و فقهای شیعه هم هیچ تشرّف خاصّی را تعبّدا «حجّت» نمی دانند و بنابراین آثار و احکام عملی بر هیچ تشرّفی «تعبّدا» مترتّب نمی شود.

از طرف دیگر روشن شد که اصولاً چنین فایده ای بر تشرّفات خدمت حضرت در زمان غیبت کبری مترتّب نیست. به این ترتیب لزوم تکذیب به معنای مورد بحث، در این جا بی اثر خواهد بود، زیرا در صورت تصدیق مدّعی تشرّف هم، ترتّب آثار عملی بر آن-از روی تعبّد-منتفی است و هیچ یک از علمای شیعه نیز قائل به حجّیّت یک تشرّف خاص-به معنایی که گفته شد-نیستند. امّا اگر کسی از روی قرائن و شواهد عقلایی یقین کند که خدمت امام عصر علیه السّلام مشرّف شده، این قطع برای شخص قاطع حجّیّت دارد و برای هرکس دیگری هم که از نقل این تشرّف به قطع برسد، این حجّیّت حاصل است و در این صورت همه آثار و لوازم حجّیّت نیز بر آن بار می شود. امّا این حجّیّت از باب حجّیّت قطع و یقین است نه این که عنوان تشرّف خدمت حضرت، شرعا و تعبّدا-حتّی در صورت عدم اطمینان به تشرّف-حجّت باشد.(۱)

پس در مجموع می توان گفت که ملاقات با امام زمان علیه السّلام در زمان غیبت کبری، خودش تعبّدا حجّیّت ندارد و بنابراین هیچ اثر شرعی عملی هم تعبّدا بر آن مترتّب نمی گردد. امّا اگر برای کسی در خصوص یک ملاقات، قطع و اطمینان عقلایی حاصل شود-چه خودش مشرّف شده باشد و چه دیگری-آن ملاقات خاص برای شخص قاطع، حجّیّت دارد امّا این حجّیّت از باب حجّیّت قطع است نه این که تشرّف-از آن جهت که عنوان تشرّف دارد-حجّت باشد. پس در مورد غیرقاطع، لزوم تکذیب (به معنای مورد بحث) بی اثر و بی حاصل است و نسبت به قاطع هم، تکذیب موضوعا منتفی می باشد، چون بنا به فرض، او به واقع یقین دارد، بنابراین نمی تواند آثار واقع را بر آن بار نکند. ۱.



---

۱- مرحوم علاّمه میرزا حسین نوری در کتاب «جنّه المأوی» از قول محقّق کاظمی چنین می آورد: «لا رَیبَ فی کونِهِ حُجَّهً أمّا لِنَفسه فَلِعِلمِه بِقَولِ الامامِ علیه السّلام و أمّا لِغَیره فَلِکَشفِهِ عن قَولِ الامام علیه السّلام ایضاً» . بحار الانوار، ج۵۳، ص۳۲۱.

### معیارهای اعتماد بر تشرّفات منقول

با توجّه به مطالب فوق باید ببینیم برای پذیرفتن خبر کسی که از تشرّف خود خدمت امام زمان علیه السّلام سخن می گوید، به لحاظ وجدانی و عقلایی بر چه معیارهایی می توانیم اعتماد کنیم. به تعبیر دیگر قرائن صدق مدّعی تشرّف از لحاظ عقلی و وجدانی (نه تعبّدی) چه چیزهایی است. این قرائن همان اموری است که در مورد همه مسائل مهم برای عموم عقلا اعتمادآور است و در این جا با دقّت و توجّه بیشتری به کار گرفته می شوند.

یکی از این قرائن-که شاید مهم ترین قرینه باشد-درجه تقوی و صداقت مدّعی تشرّف است. هر چقدر فردی بیشتر اهل ورع و احتیاط باشد، در بیان چنین ادّعایی بیشتر دقّت و احتیاط می کند. اگر احتمال ضعیفی در اشتباه خود بدهد، ادّعایی نمی کند. افراد متّقی همین که نوری یا بوی خوشی یا صورت زیبایی در خواب (یا حتّی بیداری) ببینند، برای خودشان اطمینان به تشرّف خدمت امام علیه السّلام پیدا نمی شود و به طریق اولی ادّعایی هم نمی کنند. همچنین اگر به دنبال توسّلی خالصانه، جوانی سوار بر اسب یا با عمامه سبزرنگ مشاهده کنند، یقین نمی کنند که امام زمان علیه السّلام را دیده اند و بنابراین خبری هم به کسی نمی دهند. نیز اگر کسی در خواب یا بیداری از برخی اسرار درونی و پنهانی آنها خبر دهد، فوری او را امام خود نمی پندارند و طبیعتا ادّعای تشرّف هم نمی کنند. البتّه در همه این موارد و امثال آن ممکن است احتمال دهند که امام خود را دیده اند ولی تقوی و ورع ایشان مانع می شود از این که تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی بگویند.

ما بالاتر از این احتیاط را در برخی بزرگانی که خبر از تشرّف خود داده اند، می بینیم. کسانی نظیر مرحوم شیخ مرتضی انصاری با وجود اطمینان کامل به تشرّف خود خدمت امام علیه السّلام ابتدا از این ادّعا، طفره رفته اند و وقتی داستان تشرّف خود را مطرح کرده اند، از مخاطب قول گرفته اند که تا ایشان زنده هستند، چیزی به کسی نگوید.(۱)۶.

ص: ۱۴۷

---

۱- به عنوان نمونه مراجعه کنید به کتاب «آفتاب در غربت» ص ۱۵۶.

این احتیاط به این جهت بوده که این بزرگواران اوّلا نمی خواسته اند خود را مطرح کنند و این از صفات فوق العاده پسندیده مؤمن است که از ذکر مناقب و فضائلش-حتّی از زبان دیگران-گریزان است، چه رسد به این که خودش از خودش تعریفی بکند. ثانیا می خواسته اند باب ادّعاهای باطل و گزاف در حقّ آنها و دیگران باز نشود. بسیاری از مردم عوام وقتی بفهمند کسی خدمت امام زمان علیه السّلام مشرّف شده است، او را بیش از حدّ ادّعایش بالا می برند و چه بسا گمان نیابت و سفارت هم در حقّ او بکنند و باز شدن این باب، مخالف عقیده قطعی تشیّع در زمان غیبت کبری است. این علمای بزرگ می دیدند که اگر جلوی مطرح شدن چنین ادّعاهایی از ابتدا گرفته نشود، زمینه برای سوء استفاده افراد مغرض کاملا- باز و فراهم می شود.

اکنون با وجود اعمال همه این دقّت ها و احتیاطها مشاهده می کنیم که در بیشتر زمانها-از جمله زمان خودمان-افراد ظاهر الصلاحی به چشم می خورند که ادّعاهای گزاف زیادی دارند: برای کسانی به دروغ از طرف امام زمان علیه السّلام پول یا پیغام می برند! یا از جانب ایشان به قلم خودشان برای دیگران توقیع صادر می کنند! خود را رابط میان مردم و امام علیه السّلام معرّفی می کنند و امثال این جور اباطیل. گاهی بعضی از ایشان چنان موقعیّتی نزد عوام الناس پیدا می کنند که اگر خودشان هم بگویند اشتباه کردیم یا دروغ گفتیم، از آنها نمی پذیرند! ! برخی از همین افراد اعتقادشان این است که برای جذب دلها به سوی امام علیه السّلام مجاز هستند که جریان تشرّفی دروغین را نقل کنند! با این ترتیب بزرگانی که از نقل تشرّف خود اوّلا ابا داشته اند و بعد با اصرار دیگران به سختی و با کراهت، آن را نقل کرده اند، حق داشته اند که چنین کنند.

دومین قرینه برای تشخیص راستگویی کسی که تشرّفی را نقل می کند، عالم بودن او و در امر دین است. آگاهی به احادیث و معارف قرآن و سنّت باعث می شود که احتمال اشتباه انسان در تشخیص امام علیه السّلام-در خواب یا بیداری-بسیار کم شود.

به همین جهت می توان گفت اگر مدّعی رؤیت، خود از علما و آگاهان به دین باشد، اعتماد انسان بر آن چه نقل می کند، بیشتر خواهد بود. یا اگر آن که تشرّف فرد دیگری را نقل می کند، جزء دین شناسان باشد، باز هم اعتماد بر صحّت آن تشرّف بیشتر می شود. تا آن جا که اگر علما و بزرگان شیعه بعضی از تشرّفات را به عنوان امور قطعی و مسلّم پذیرفته باشند، می توان بر آنها اعتماد و اطمینان کامل کرد. یکی از همین موارد، داستانی است که عالم بزرگوار شیعه جناب شیخ ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی مؤلّف کتاب گران قدر «کامل الزیارات» نقل فرموده و با توجّه به جلالت قدر این بزرگوار و قرائنی که در خود داستان هست، مورد قبول عموم علما و بزرگان شیعه قرار گرفته است. این داستان را مرحوم محدّث نوری در کتاب «نجم الثاقب» نقل فرموده و بعضی از فقهای معاصر هم با نقل آن در مقدّمه رساله عملیّه خود بر اعتبار آن صحّه گذاشته اند.

از ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه روایت شده است که گفته است: در سال سیصد و سی و هفتم {۳۳۷}، همان سالی که قرامطه حجر الاسود را که حاجیان برده بودند، برگرداندند؛ عازم حج بودم و وقتی به بغداد رسیدم، فکر و مطلب عمده من این بود که چه کسی حجر الاسود را به جای خود خواهد گذاشت. زیرا در کتابها چنان دیده بودم که آن را از جایش کنده بیرون می برند و آن را حجّت زمان به جایش نصب می کند، همچنان که در زمان حجّاج، آن را حضرت زین العابدین علیه السّلام به جایش گذاشت. ولی در بغداد بیماری سختی بر من عارض شد به گونه ای که بر مرگ ترسیدم و مقصودی که داشتم میسّر نگردید.

پس مردی را که معروف به ابن هشام بود از جانب خود نایب نمودم و نامه سر به مهری به او سپردم و در آن از مدّت عمر خود پرسیده بودم و این که آیا مرگ در این بیماری اتّفاق می افتد. و به نایب گفتم تمام همّ و مطلب من این است که این رقعه را به کسی برسانی که حجر الاسود را به جایش نصب می کند و جوابش را بگیری و تو را برای همین می فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی وارد مکّه شدم و قرار شد که حجر الاسود را در جایش

ص: ۱۴۹

بگذارنـد، من چنـد نفری را معیّن کردم تا ازدحام مردم را از من دفع کننـد تا بتوانم کسـی را که حجر را نصب می کند، ببینم. پس هرکه خـواست آن را در جـایش نصب کنـد، حجر تکـان خورده در جـای خود قرار نمی گرفت. تـا این که جوانی گنـدم گون و خوش روی آمـد، حجر را گرفته و در جـایش گـذاشت و قرار گرفت به گونه ای که گویـا اصـلا زایـل نشـده بود و از مشاهده این حال صداهای مردم بلند شد.

پس برگشـت و از مسـجد الحرام بیرون رفت. از جـای برخاسـته و از پی او رفتم و مردم را از جلـوی خـود به چپ و راست می راندم به گونه ای که ایشان خیال کردند که کم عقلم و بدین جهت مردم راه را برای من باز می کردند و من چشم از او برنمی داشتم تا این که از مردم جدا شد. من با سرعت و شتاب می رفتم و او با آرامی، با این وجود به او نمی رسیدم.

و وقتی به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی دید، ایستاد و به من توجّه نموده فرمود: بیار چیزی را که با توست. رقعه را به او دادم. بی آن که به آن نگاه کند، فرمود: بگو در این مریضـی ترسـی بر او نیست و آن چه چاره ای از آن نیست سـی سال دیگر خواهد بود. آن گاه گریه مرا گرفت به حدّی که طاقت حرکتم نماند، مرا گذاشت و گذشت.

ابو القاسم گویـد: ابن هشام این قصّه برای من گفت. بعد سال سـیصد و شـصت و هفتم {۳۶۷} رسـید. ابو القاسم مریض شد و شروع به نظر در امورات خود کرده و خود را مهیّای قبر نمود. وصـیّتی نوشـته و در آن بسـیار جـدّیت نمود. به او گفته شد: این بیم تو چیست؟ شایـد که خداونـد به شـفا بر تو تفضّـل نمایـد و این چیزی نیست که بترسـی. گفت: این سـالی است که وعـده مرگ به من داده شده و از آن ترسانده شدم. پس در همان بیماری فوت شد.(۱)

در این داسـتان قرائن صـدق متعـدّدی وجود دارد که اعتمـاد و اطمینـان انسان را به حـدّ یقین و قطع می رسانـد. منظور از قطع، معنای عرفی آن است که در برخی .

ص: ۱۵۰

---

۱- مقدّمه فی اصول الدین ص ۴۹۲ و ۴۹۳ به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۰۲ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۵. ترجمه این داسـتان از جزوه ای به نام «به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار» که از مقـدّمه ای در اصول دین اقتباس شـده ص ۶۴ تا ۶۸ ذکر شده است.

موارد برای عقلا حاصل می شود. هرچه قرائن صحّت چیزی بیشتر شود، احتمال صدق آن بالا می رود تا جایی که به حدّ قطع و یقین عرفی برسد و داستان فوق از همین قبیل است. یکی از این قرائن، عالم بودن جناب ابن قولویه از این حقیقت بود که حجر الاسود را فقط حجّت خداوند روی زمین بر جایش نصب می کند و همین باعث شد تا ابن هشام را به عنوان نایب خود به مکّه بفرستد.

#### قرینه ای بر عدم جواز اعتماد به نقل تشرّف

برعکس، گاهی عدم آگاهی از علم دین، قرینه ای بر عدم جواز اعتماد به بعضی از نقل ها می شود. به این مورد توجّه کنید:

چند وقت قبل، چند نفری از تهران آمده بودند-غالبا بانوان بیش از آقایان به مسأله رؤیت و خدمت حضرت رسیدن و این مسائل دل می سپارند-اینها به قدری ساده بودند که خیال می کردند خدمت حضرت رسیدن مثل خدمت یک مرجع رسیدن است. نامه ای آوردند که دوشنبه که خدمت حضرت می رسی! این نامه را خدمت حضرت بده!(۱)

همین که کسی بدون هیچ دلیل و قرینه ای وقت قبلی برای ملاقات با حضرت قائل شود، خود نشانه عدم اعتماد بر نقل اوست. در زمان غیبت کبری تشرّف خدمت امام زمان علیه السّلام اختیاری نیست و بنابراین هیچ کس نمی تواند قبل از دیدار با حضرت از تشرّف خود در زمان یا مکان خاصّی با اطمینان سخن بگوید. اگر کسی چنین اظهار اطمینانی بکند، خود، قرینه ای است بر این که نباید به سخن و ادّعایش توجّه کرد. در ماجرای ملاقات ابن هشام-نایب ابن قولویه-هم هرچند خودش به دنبال حضرت راه افتاد و برای رسیدن به ایشان جمعیّت را کنار می زد، امّا این فقط ظاهر امر بود. در واقع خود امام علیه السّلام خواسته بودند که زمینه تشرّف او فراهم شود، لذا چنین اراده کردند که او بتواند خودش را به ایشان برساند. اگر خواست خود حضرت نبود، او نه ایشان را تشخیص می داد و نه می توانست به دنبال امام راه بیفتد و دستش را به دامان ایشان برساند. .



---

۱- ماهنامه موعود، سال نهم، ش ۴۸، ص ۱۴ به نقل از آیه اللّه جوادی آملی.

## لزوم احتیاط در اعتماد و عدم اعتماد بر حکایات تشرّف

به هرحال انسان بایـد در اعتماد یا عـدم اعتماد بر حکایات منقول در مورد تشـرّفات، بسـیار دقیق و محتاط باشد، نه بدون قرینه بپـذیرد و نه بی دلیـل رد کنـد. اگر انسـان، دقّتی را که در پـذیرش یا ردّ مسائل مهمّ زنـدگی خودش دارد، در این امر به خرج دهـد و آگـاهی کـافی از معـارف دینی در این خصـوص داشـته باشـد، احتمـال خطـایش بسـیار کم و غیرعقلا ـیی می شود، به خصوص اگر بر اعتماد و نقل بزرگان شـیعه در مورد برخی از تشـرّفات تکیه کند و در مقابل بر آن چه علما و دانشمندان شیعه با دلیل نپذیرفته اند، اعتماد نکند. نظر یکی از اساتید حوزه را در این خصوص نقل می کنیم:

انتظار: از کجا می توان فهمید کسی که ادّعای دیدار با حضرت را دارد راست می گوید؟ معیار چیست؟

پاسخ: این بسـته به معاشـرت ما با او و سابقه آشـنایی دارد. مثلا فردی که ادّعای دیدار با حضـرت را کرده، اصـلا دروغی از او شنیده نشده است و فرد موثّقی است، در این مورد می توان اطمینان کرد.

پـدرم نقـل می کرد رفیقی به نـام سیّد کریم کفّـاش داشت که ادّعـای رؤیت حضـرت را می کرد و چیزهایی را نقل می کرد. پدرم باور نمی کرد تا این که روزی سیّد کریم کفّاش پیش پدرم می آید و می گوید: «من به زیارت عتبات می روم و همانجا هم خواهم مرد» همین طور هم شـده بود و او در عتبات عالیات وفات می کند. این ادّعاها اگر همراه با قرائنی باشد که صـحّت آنها را تایید می کند، پذیرفتنی است.

حاج مرتضـی زاهد اسـتاد پدرم در تهران بود. او از نظر سیر و سلوک، مراتب بالایی را طی کرده بود. پدرم برای ایشان داستان سیّد کریم کفّاش را نقل کرده بود و گفته بود: «برخی می گویند او راست می گوید و عدّه ای می گویند او دروغ می گوید.» ایشان جواب داده بود: «آنانی که شک دارند، عقلشان نمی رسد.»(۱).



---

۱- فصلنامه انتظار، سال سوم، ش ۸ و ۹ در گفتگو با آیه اللّه خرّازی.

انسـان در این مسأله بایـد مراقب باشـد که به افراط یا تفریط درنغلتـد. افراط این است که انسان، بسـیار خوش گمان و زودباور باشـد و هر ادّعـایی را از هرکس به راحـتی قبول کنـد و تفریـط هم این است که در هیـچ موردی-هرچنـد قرائن صـدق داشـته باشـد-به اطمینـان نرسـد و مـدّعی شود که اصـلا نمی توان در این موضوع به اطمینـان رسـید. مگر انسـان در سـایر مسائل مهمّ زندگی اش چگونه به اطمینان می رسد؟

آیـا با دقّت فلسـفی و منطقی می توانیم در یک مورد و یک مسأله به قطع و یقین صددرصـد برسـیم به طوری که احتمال عـدم اشـتباه در آن به صـفر برسـد؟ چرا چیزی که در هیچ موردی عملی نیست، در مورد تشـرّفات خدمت امام علیه السّلام ملاک و معیار بدانیم؟ ! ما کجا می توانیم در مسائل عادی زندگی، صددرصد به عدم خطای خویش مطمئن باشیم که در مورد ملاقات با حضرت چنین انتظاری داشته باشیم؟

بنابراین همان طور که ساده لوحی و خوش باوری در این مسأله، خطرناک و انحراف انگیز است، سخت گیری بی دلیل و عدم اعتماد محض نسبت به همه تشرّفات منقول نیز خود مصداق انحرافی بزرگ و خطایی فاحش در اعتقادات و معارف دینی است و باعث بی اعتمادی نسبت به همه علما و دانشمندان شیعه -نظیر سیّد بن طاووس و علّامه بحر العلوم و. . . -می شود که ادّعای تشرّفشان قطعی و مسلّم است.

سوءاسـتفاده عـدّه ای جاهل یا مغرض از علاقه ای که عموم شـیعیان به ملاقات با امام زمانشان دارند، نباید اصل امکان و وقوع تشرّفات صحیح را زیر سؤال ببرد.

همچنین خلط بعضی خرافات با عقاید حقّه در این مورد نباید باعث بی اعتمادی نسبت به هر ادّعایی در این زمینه گردد.

ص: ۱۵۳

## فصل ۶: بهره وری خواص از خورشید وجود امام عصر علیه السّلام

### اشاره

در دو فصل گذشته یکی از انحاء بهره وری از امام غایب علیه السّلام را باز نموده و اشکالات مطرح شده پیرامون آن را پاسخ دادیم. در این مباحث روشن شد که دیدار با امام زمان علیه السّلام و حتّی شوق لقای ایشان یکی از راههای بهره مندی از خورشید پشت ابر است. اکنون مناسب است اشاره ای داشته باشیم به بعضی انحاء دیگر بهره وری مستقیم از خورشید وجود امام علیه السّلام ، علی رغم پنهان بودن ایشان در پس پرده غیبت.

### باز بودن راه به سوی امام غایب علیه السّلام

در کلمات بعضی از علمای بزرگ شیعه، اشاره هایی یافت می شود که نشان می دهد بهره وری از امام غایب علیه السّلام ، منحصر به صورت عادی و متداول آن-که در فصل سوم از همین بخش توضیح دادیم-نمی باشد. بلکه برای افراد خاصّی که در رده های بالای ایمان و معرفت به ایشان هستند، شکل های ویژه ای از بهره مندی وجود دارد که عموم افراد عادی از آنها محروم می باشند.

یکی از این بزرگان، عالم بزرگوار شیعه، مرحوم سیّد بن طاووس است که شدّت ارادت و عمق معرفتش نسبت به امام عصر علیه السّلام بر همگان آشکار می باشد.

ایشان در ضمن سفارش هایی به فرزندش، در خصوص حضرت مهدی علیه السّلام می فرماید:

ای فرزندم محمّد! از اموری که به تو گوشزد می کنم-خداوند عقل و قلب تو را از تصدیق اهل صدق و توفیق شناخت حق پر کند-این است که خداوند بر حسب قدرت و رحمت خویش، پاسخ مولایمان مهدی-صلوات اللّه و سلامه علیه- را به تو می شناساند. یکی از این راه ها حدیثی است که محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب «الرسائل» نقل فرموده-از فردی که او را نام می برد-می گوید: شخصی در نامه خود به امام هادی علیه السّلام چنین نوشت: همانا انسان دوست دارد آن گونه که با خدای خود راز و نیاز می کند با امامش راز و نیاز داشته باشد (چه کار باید بکند؟)

حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

اِن کانَت لکَ حاجَةٌ فَحَرِّک شَفَتیک فانّ الجوابَ یأتیک.(۱)

اگر حاجتی داری، لبهایت را باز کن، جواب به تو می رسد.

طریق دیگر حدیثی است که راوندی در کتاب «الخرائج» از محمّد بن فرج روایت نموده که: حضرت علیّ بن محمّد علیهما السّلام به من فرمودند:

اِذا اَرَدتَ اَن تَسأَلَ مَسأَلَةً فَاکتُبها و ضَعِ الکِتابَ تَحتَ مُصَلّاکَ و دَعهُ ساعةً ثُمَّ اَخرِجهُ وَ انظُر فیه.(۲)

هرگاه پرسشی داشتی، آن را بنویس و زیر سجّاده نماز خود قرار بده و مدّتی صبر کن، سپس آن را بیرون آور و در آن بنگر.

(محمّد بن فرج) می گوید: همین کار را انجام دادم و پاسخ سؤال خود را با خطّ حضرت در آن یافتم.

(ای فرزندم!) من به همین مقدار برای بیدار نمودن تو اکتفا کردم و راه به سوی امام تو باز است، برای کسی که خداوند بخواهد عنایت و احسان کامل خود را شامل حالش بگرداند.(۳).



---

۱- این روایت در بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۲ هم به نقل از همین کتاب آمده است.
۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۱۹، ح۲۲.
۳- کشف المحجّه، ترجمه ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

## اختصاص این راه به خواص

آن چه مرحوم سیّد در این عبارات فرموده انـد، برای عموم افراد در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام عملی نمی باشـد. همان طور که تشرّف خـدمت امام علیه السّلام و دیـدار با ایشان، عنایت و رحمت خاصّ خداونـد را می طلبـد، این گونه سـر و سـر داشـتن با امام عصر علیه السّلام نیز در شأن و منزلت هر دوستدار اهل بیت علیهم السّلام نیست. ادّعا داشتن بدون عمل و ارتباط صرفا عاطفی داشـتن با امام علیه السّلام انسان را شایسـته رسیدن به این مقام نمی کند. راه درک این فیوضات، چیزی جز عمل به تک تک دستورات ائمّه علیهم السّلام و کسب رضای الهی از این طریق نیست. همان طور که در فصل چهارم –تحت عنوان «عمـل به وظیفه بهترین راه رسـیدن به فیض دیـدار امـام زمان علیه السّلام» - بیان شـد؛ نیل به این منزلت جز با عمل به وظیفه، میسّر و ممکن نمی گردد. چه زیبا گفته است مرحوم صدر الاسلام همدانی درباره فرمایش سیّد بن طاووس:

تو به تقصیر خود افتادی از این در، محروم

از که می نالی و فریاد چرا می داری؟

. . . افتتـاح طریـق بـه سـوی آن حضـرت، درجه ای است که نصـیب هر مـدّعی بی جـایی و هر مفـتی بی پـایی و هر مرشـد بی سروپایی نخواهد بود:

و کُلٌّ یَدّعی وَصلاً بِلیلی و لیلی لا تُقِرُّ لهم بِذاکا

اِذ انبَجَسَت دُمُوعٌ فی خُدودٍ تَبَیَّنَ مَن بَکی مِمَّن تَباکا(۱)

منظور این است که خیلی ها مـدّعی محبّت و ارادت به امام زمان علیه السّلام و راه یافتن به بارگاه ایشان هسـتند، ولی مهم این است که خود حضـرت این ادّعـای ایشـان را قبول فرمایـد، که گـاهی چنین نیست. در عمـل معلوم می شود که مـدّعی راستین محبّت و معرفت امام عصـر علیه السّلام چه کسی است. همان طور که با گریه کردن، تفاوت بین کسی که می گرید یا خود را به گریستن می زند، روشن می شود. .

ص: ۱۵۷

---

۱- پیوند معنوی، ص ۲۴۶، ترجمه شـعر چنین است: و هرکس، مـدّعی وصال لیلی است، امّا لیلی این ادّعا را در حقّ آنان قبول ندارد. وقتی اشکها بر گونه ها سرازیر شود، آن که گریه کننده است از آن که خود را به گریه زده، باز شناخته می شود.

مرحوم صدر السلام همدانی پس از نقل عبارت سیّد بن طاووس خطاب به خواننده کتابش می گوید:

پس تو ای بیچاره! اگر باور داری این مقامات و کلمات را، پس چه وقت، خود را به این درجه خواهی رسانید و چه هنگام، تحصیل این مقام را خواهی نمود؟

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی!

کاین ره که تو می روی به ترکستان است.(۱)

### سیره و سلوک خواصّ امام زمان علیه السّلام

در این جا می خواهیم اشاره ای اجمالی به سیره و سلوکی داشته باشیم که می تواند دوستدار امام زمان علیه السّلام را به این درجه و مقام برساند. به نظر می رسد بهترین نسخه عملی برای تحقق این مقصود، در تکلیف ۵۵ کتاب مرحوم صدر الاسلام همدانی، ذکر شده است. می فرماید:

از جمله تکالیف انام در غیبت امام (علیه الصلاه و السلام) به سیره و سلوك و طریق امام (ارواحنا فداه) راه رفتن و ترك بعضی حالات و سیره ابناء دنیا را کردن است.(۲)

و چون به فرموده ائمّه علیهم السّلام:

حُبُّ الدنیا رأسُ کُلِّ خطیئهٍ.(۳)

دوست داشتن دنیا رأس هر خطا و لغزشی است.

تمام لغزش ها و کمبودها ریشه در دنیادوستی دارد و تا این آفت ریشه کن نشود، هیچ کس به جایی نمی رسد. همچنین، وقتی از حضرت زین العابدین علیه السّلام پرسیدند: «کدام عمل نزد خدای عزّ و جل بافضیلت تر است؟» ایشان فرمودند:

ما مِن عَمَلٍ بَعدَ مَعرِفَهِ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعرِفَهِ رَسُولِهِ اَفضَلَ مِن بُغضِ الدُّنیا.(۴)



---

۱- پیوند معنوی، ص ۲۴۸.

۲- پیوند معنوی، ص ۲۵۹.

۳- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱۱.

۴- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ذمّ الدنیا و الزهد فیها، ح ۱۱.

پس از معرفت خدای عزّ و جل و معرفت پیامبرش (که لازمه اینها معرفت ائمّه علیهم السّلام نیز هست) هیچ عملی بافضیلت تر از بغض و تنفّر نسبت به دنیا نیست.

بنابراین کسانی که می خواهند به درجه بالای بهره وری از وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام در زمان غیبت برسند، باید به همین تکلیف موردنظر، جامه عمل بپوشانند. ما در این جا برای رعایت اختصار بخش هایی از سخنان مرحوم صدر الاسلام همدانی را در این خصوص نقل می کنیم و مطالعه تفصیلی آن را بر عهده خوانندگان کتاب ارزشمند «پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی» می گذاریم.

بدان که سیره، سلوک و رفتاری که پیغمبر خدا و ائمه هدی (صلّی اللّه علیهم اجمعین) داشتند، همواره صحابه کبار و تابعین والاتبار، همان سیره و رفتار را پیشنهاد خود کرده، به همان قسم راه می رفتند، و حتّی المقدور جاهد و ساعی بودند که از سیره اهل بیت معصومین (سلام اللّه علیهم) تخلّف و تخطّی ننمایند و حال آنها در زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم همین قسم بود، تا پیغمبر خدا از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود. در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام اشخاصی که ایمان صحیح داشتند، و از زمره منافقین و اهل دنیا خارج بودند، همواره سیره اهل بیت معصومین علیهم السّلام را از دست نداده، با کمال فقر و فاقه و شدّت زهادت و عبادت به سر می بردند و ابدا اعتنایی به دنیا و اهل دنیا نداشتند، و اشخاصی که تاب و توانایی نداشتند، از آن حضرت منحرف شده به طرف اهالی دنیا رفتند و از آخرت روی برتافتند. و امر، همین طور دایر و سایر بود در اعصار خلفای راشدین و ائمّه طاهرین (سلام اللّه علیهم اجمعین) تا زمان غیبت صغری، که خواصّ اصحاب حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) نیز به همان سیره و طریقه اهل بیت، راه می رفتند و تمام اوقات شبانه روز خود را صرف طاعت و عبادت و ریاضت و بندگی می نمودند، و ابدا چشمی به زخارف دنیویّه نداشتند و تخم محبّت دنیا را در دل نکاشتند. . . و همین سیره و سلوک، معمول بود تا آن که غیبت کبری در میان آمد. پیوسته علمای اعلام و فقهای کرام (رضوان اللّه تعالی علیهم) به سیره اهل بیت

معصومین (صلّی اللّه علیهم اجمعین) راه می رفتند و چشمی به دنیا و اهل دنیا نداشتند. و بیرق ریاست و مرزبانی نیفراشتند. [بلکه]همواره مشغول به تحصیل علم و عمل و ریاضات نفسانیّه و تکمیل و تهذیب اخلاق و صفات انسانیّه بودند.(۱)

ایشان سپس سخنان خود را با نقل حدیثی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم خطاب به اسامه بن زید تأیید نموده است که ما به قسمتهایی از ترجمه آن اشاره می کنیم:

ابن فهد در کتاب «تحصین» ذکر نموده(۲) که:

حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم رو به اسامه بن زید فرمود و بیان فرمود که: ای اسامه! ملازم طریق حق باش و حذر کن از احتیاج داشتن به غیر و از آرایش خواهش های دنیا و خوشی به نعمت های او و همیشه فرحناک بودن در او و طلب زیادتی عیش او. پس اسامه گفت: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم چه چیز است، آسان ترین چیزی که راه حق را به سبب او قطع توان کرد؟

فرمود: شب بیداری دائم، و تشنه بودن در روزهای گرم به سبب روزه داری، و بازداشتن نفس از خواهش های نفسانی، و ترک پیروی هوی و هوس شیطانی و دوری کردن از اهل دنیای فانی. . .(۳)

آگاه باشید که قیامت، قائم نمی شود تا آن که دشمنی کنند مردم با کسی که اطاعت خدا کند و دوست بدارند کسی را که بر خدا عاصی شود.

عمر گفت: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم! مردم در چنین روزی بر دین اسلام خواهند بود؟ فرمود: کجا است اسلام در چنین روزی ای عمر؟ ! اسلام در چنین روزی مثل غریبی است که رانده شده باشد از شهر و دیار خود، در این روز برطرف می شود اسلام و باقی نمی ماند از او مگر نامی، و ناپدید می شود در او قرآن و باقی نمی ماند از او مگر نشانی. پس عمر گفت: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم! به چه سبب تکذیب می کنند کسی را که اطاعت خدا می کند؟ فرمودند: ای عمر! واگذاشته اند در آن وقت مردم، راه حق را و میل کرده اند به جانب دنیا و ترک ۰)



---

۱- پیوند معنوی، ص ۲۵۸ تا ۲۶۱، با اندکی تغییر ادبی.
۲- التحصین، ابن فهد حلّی، ص ۲۰ تا ۲۲.
۳- عین تعابیر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم چنین است: السَهَرُ الدائِمُ و الظَّمَأُ فی الهَواجِرِ و کَفُّ النَفسِ عَنِ الشَّهَواتِ وَ تَرکُ اتّباعِ الهَوی و اجتنابُ أبناءِ الدنیا. (التحصین، ص ۲۰)

کرده انـد آخرت را، و می خورند چیزهای بسـیار خوب و می پوشـند لباسـهای فاخر و خدمت ایشان می کنند غلامان فارس و روم. پس ایشـان غـذای خود سازنـد، طعام های خوب و شـراب های خوب لذیـذ و بوی های خوش به کار برنـد و بناهای بلند مرتفع و خانه های زرنگار بسازند، و به مردم نمایند مجالس را و خود را آراسته کنند مردان ایشان همچنان که آراسته کند زن خود را برای شوهر، و زنان خود را آراسته کنند به زیورها و جامه ها، و زیّ ایشان زیّ پادشاهان متکبّر باشد و مباهات و تفاخر کننـد با یکـدیگر به جاه و لباس. و دوسـتان خدا، لباس ایشان عبا باشـد(۱)، و رنگهای ایشان شکسـته از بیداری شب، و پشـت های ایشان خم است از ایسـتادن به نماز، و شکم های ایشان به پشت شان چسبیده از بسیاری روزه گرفتن، و مشغول کنند خود را از مـاسوای باری، و بکشـند نفسـهای خود را به تشـنگی از برای طلب رضای الهی و شوق به ثواب های نامتناهی و خوف از عـذابهای دردنـاک جهنّم. پس هر گـاه یکی از ایشـان تکلّم کنـد به حق و دم زنـد به راستی، به او گوینـد که خاموش باش! تو رفیق شیطانی و سر کرده گمراهانی، و تأویل کننـد کلام خـدای تعالی را برخلاف تأویلش و بگویند-در جواب این که چرا به زیورها و لباسهای فاخر خود را مزیّن می گردانید و طعام های لذیذ را می خورید؟-:

مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اَللّهِ اَلَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ اَلطَّیِّباتِ مِنَ اَلرِّزْقِ.(۲)

یعنی: «کیست که حرام گردانیـده است زینت هایی را که خـدا به جهت بنـدگان خود آفریده است و همچنین طعامهای پاک و پـاکیزه را؟» بـدان ای اسـامه! که منزلت کسـی نزد خـدای تعـالی از همه کس بیشتر است در روز قیامت و ثواب کسـی بزرگتر است و مقـام کسـی از همه کس گرامی تر است که در دنیـا انـدوه او بسـیار باشـد از برای رضای خـدا، این جماعتنـد نیکان و متّقیان و خوبان، اگر حاضـر باشـند ایشان را کسی نشناسد و اگر غایب شوند کسی طلب ایشان نکند. ای اسامه! این جماعت را می شناسند، بقعه ها و گوشه های زمین و می گریند برای ایشان، هرگاه نیابند ایشان را محراب ها. پس بگیر ایشان را از ۲.



---

۱- مقصود ساده پوشی است نه این که لزوما لباس روحانیّت بر تن داشته باشند.

۲- اعراف/۳۲.

برای خود گنجی و ذخیره ای، شاید که نجات یابی به سبب ایشان از سختی های دنیا و هولها و ترسهای روز قیامت، و بپرهیز از این که واگذاری طریقی را که ایشان در آنند و بر آن ثابتند، که می لغزد قدمت و سرنگون در آتش می افتی. و بپرهیز ای اسامه! که از جماعتی باشی که می گویند: «شنیدیم» و نمی شنوند.(۱)

این حدیث شریف راه و روش عمل به رضای خداوند را به روشنی توضیح می دهد و ما همه آن را در این جا نقل نکردیم چون هدف از مطالعه آن صرفا دانستن مطلب نیست و عمل به محتوای آن نیز احتیاج به معرفت عمیق و عزم و اراده جدّی دارد که معلوم نیست در اکثر دوستداران امام عصر علیه السّلام موجود باشد. از همین بخشی که نقل شد می توان فهمید که ادّعای محبّت و ارادت شدید به آن عزیز غایب از دیدگان-در حدّی که مرحوم سیّد بن طاووس در کشف المحجّه فرموده-برای بسیاری یک ادّعای گزاف و بیهوده است، چون نشانه عمل به سیره و سلوک ائمّه علیهم السّلام در آنها به چشم نمی خورد. آری تنها کسانی که بتوانند به فضل و عنایت الهی در برابر شهوات خود کفّ نفس کنند و خود را از پیروی هوای نفس و اهل دنیا باز دارند، جرأت خواهند داشت که چون مرحوم سیّد بن طاووس ادّعا کنند: «الطریق مفتوحه الی امامک علیه السّلام.»(۲)

### بطلان ادّعای ارتباط با امام علیه السّلام

روشن است که این ادّعا به معنای ادّعای نیابت یا سفارت یا ارتباط و امثال اینها -که در غیبت کبری وجود ندارد-نیست، بلکه همان طور که خود سیّد فرموده است، تنها عنایتی از جانب پروردگار به افرادی است که بخواهد احسان و فضل خود را در حقّ ایشان به اتمام برساند. «لِمَن یُریدُ اللّهُ جَلَّ شَأنُه عِنایَتَه به و تَمامَ اِحسانِهِ اِلیه.»(۳).



---

۱- پیوند معنوی، ص ۲۶۰ تا ۲۶۴.

۲- کشف المحجّه، ص ۲۱۲.

۳- کشف المحجّه، ص ۲۱۳.

این افراد نمی توانند با اختیار خودشان، هر وقت که بخواهند به حضور امام زمان علیه السّلام راه بیابند، بلکه-نظیر آن چه مرحوم سیّد فرموده-مثلا سؤال خود را می نویسند و زیر سجّاده می گذارند، آن گاه جواب را از امامشان دریافت می نمایند. این کار به هیچ وجه به معنای ارتباط داشتن غیر ممکن در زمان غیبت کبری نیست. به تعبیر دیگر، ارتباط داشتن با امام علیه السّلام در زمان غیبت کبری از جانب خود انسان امکان پذیر نیست، بلکه خود حضرت در هر زمان و به هر شکلی که مصلحت بدانند، با هر که بخواهند، ارتباط برقرار می کنند و آن چه به اختیار خود انسان می باشد صرفا درخواست و تقاضا و طلب-در قول و عمل-است. مراد مرحوم سیّد نیز که فرموده اند: «الطریق مفتوحه الی امامک» طریقی خارج از این ساختار نیست. بنابراین نباید این عبارت مرحوم سیّد، مستمسکی باشد برای کسانی که ادّعای نوعی ارتباط-از جانب خودشان-با امام عصر علیه السّلام دارند و از این راه بسیاری از ساده دلان و خوش باوران را فریب می دهند. با این ترتیب، هیچ کس در زمان ما نمی تواند به دیگران وعده دهد که پیغامی از جانب آنها به سوی حضرت می برد و پاسخ می گیرد یا اعلام کند که می تواند دست دیگران را به دامان امام علیه السّلام برساند و امثال این گونه فریب کاری ها که متأسفانه کم وبیش شاهد وقوعشان هستیم.

در فصل دوم از همین بخش، احادیثی را از کتاب شریف «غیبت نعمانی» نقل کردیم که در آنها وظیفه عمومی مؤمنان در زمان غیبت کبری مشخّص شده است. سپس قسمتی از سخنان مرحوم نعمانی را در ذیل آن آوردیم که نقل کامل آن چنین است:

افراد ناآگاه نسبت به روایات وارده شده در موضوع غیبت و صاحب آن (امام عصر علیه السّلام) دنبال پیدا کردن شخص حضرت و مکان ایشان هستند و ادّعای ظاهر نمودن ایشان را (برای دیگران) دارند و (به این وسیله) منکر غیبت آن حضرت می شوند، علّت این امر دور بودن آنان از علم و معرفت (نسبت به احادیث مربوط به غیبت امام علیه السّلام) است.(۱)۲.

ص: ۱۶۳

---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۰، آخر فصل ۲.

## گناهان؛ سبب محجوب شدن از امام عصر علیه السّلام

مرحوم سیّد در عبارت «الطریق مفتوحه الی امامک» به یک حقیقت مهم اشاره کرده اند که توجّه به آن، راه وصال محبوب را برای اهل ورع و اجتهاد در عمل، باز می کند. توضیح این حقیقت را از زبان علاّمه محدّث نوری بشنویم:

شیخ طوسی و شیخ صدوق و أبی جعفر محمّد بن جریر طبری، به سندهای معتبره روایت کرده اند قصّه علیّ بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیّت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آن جا به مدینه و از آن جا به مکّه و تفحّص کردن او و از حال امام عصر علیه السّلام و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طائف در مرغزاری که رشک بهشت برین بود به خدمت امام علیه السّلام رسید و به روایت طبری چون به خدمت آن جوانی که یکی از خواص بلکه از اقارب خاص بود رسید، آن جوان به او گفت: «چه می خواهی ای ابو الحسن؟ !» گفت: «امام محجوب از عالم را.» گفت: «آن جناب، محجوب نیست از شماها ولکن محجوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما. . . .»

مرحوم محدّث نوری پس از نقل این داستان می فرماید:

در این کلام، اشاره ای است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را پاک و پاکیزه کرده باشد از قذرات معاصی و آن چه منافی سیره اصحاب آن جناب است، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب.(1)

ایشان سپس این مطلب را با نقل شواهدی از کلمات بزرگان، تأیید و تحکیم می کند. یکی از آنها عبارتی است از مرحوم سیّد بن طاووس در «کشف المحجّه» که محدّث نوری آن را چنین ترجمه کرده است:

آن جناب علیه السّلام، حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین و جز این نیست که غایب شده آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت غیبت ایشان از متابعت حضرت او و متابعت پروردگار عالمیان.(2)۳.



---

۱- نجم الثاقب، ص ۷۲۰ و ۷۲۱.

۲- نجم الثاقب، ص ۷۲۳.

ایشان عدم توفیق دیدار با امام عصر علیه السّلام را به «غیبت» تعبیر فرموده و سبب آن را پیروی نکردن کامل از خدای متعال و خود آن حضرت می داند. اگر این سخن صحیح باشد، باید گفت آن چه انسان را از دیدار با امام زمانش محجوب می سازد، بدی هایی است که خود مرتکب می گردد. این همان چیزی است که در توقیع شریف حضرت خطاب به مرحوم شیخ مفید بر آن تأکید شده است:

فَما یَحبِسُنا عنهم إلّا ما یَتَّصِلُ بِنا مِمّا نَکرَهُهُ و لا نُؤثِرُهُ منهم.(۱)

ما را از ایشان باز نمی دارد، مگر آن چه از امور ناپسند و ناشایست که از آنها به ما می رسد.

داستان ملّا محمّد سعید مازندانی-معروف به سعید العلماء-مؤیّدی بر همین توقیع شریف است. ایشان هم درس مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود و پس از مرحوم صاحب جواهر، وقتی علما برای قبول مرجعیّت به مرحوم شیخ، مراجعه کردند، ایشان فرمود: «به ملّا محمّد سعید مازندرانی مراجعه کنید چون ایشان شایسته تر هستند.» نامه ای نیز به همین مضمون برای ملّا سعید ارسال نمود. ایشان در پاسخ شیخ، اظهار کرد که هرچند در زمان تحصیل، استفاده و فهم من بیشتر بود ولی اکنون مدّتی است که شما مشغول درس و بحث هستید و من حوزه درس را ترک کرده ام، بنابراین شما بر من مقدّم هستید.(۲)

زمانی یکی از ارادتمندان چنین شخصیّت والایی-که تصدّی مقام مرجعیّت را به سادگی واگذار می کند-به عنوان خداحافظی برای رفتن به زیارت امام رضا علیه السّلام به خدمتش می رسد، ایشان نامه ای می نویسند و سفارش می کنند که در ابتدای ورود به مشهد و تشرّف به حرم مطهّر رضوی، آن را داخل ضریح انداخته و در هنگام مراجعت، جواب نامه را از پای ضریح حضرت دریافت کند و بیاورد.

او نیز چنین می کند و در تشرّف اوّل خود به حرم رضوی، نامه را داخل ضریح می اندازد. هنگام برگشت فراموش می کند جواب نامه را بگیرد. بالای سر حضرت ۴.



---

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، ص ۷۴.

مشغول نماز خواندن بوده است که سیّد بزرگواری، نزدیک گوشش می گوید: «چرا نامه ملاّ سعید را نگرفتی؟» تکانی می خورد و بدون این که درباره هویّت آن شخص فکری کند، به عجله کنار ضریح می آید و پاسخ نامه را می خواهد. از داخل ضریح، همان نامه برمی گردد. او آن را می گیرد، می بوسد و باز می گردد. هنگام مراجعت، وقتی ملاّ سعید به دیدن او می آید نامه اش را می گیرد و آن را باز می کند. ناگهان شروع به گریه شدیدی می نماید. آورنده نامه-که از محتوای آن بی اطّلاع بود-می پرسد: «قضیّه چیست؟» ایشان می فرماید:

من در این نامه نوشته بودم:

زشت است که ما رعیّت، امام زمان علیه السّلام باشیم، عمرمان بگذرد و ایشان را نبینیم. آیا راهی برای دیدن صاحب الامر علیه السّلام هست؟

در پاسخ ذیل همین پرسش این شعر را نوشته اند:

آئینه شو، جمال پری طلعتان طلب!

جاروب زن به خانه و پس میهمان، طلب!

### رفع حجاب از نفس با تهذیب آن

آری تا خانه دل از آلودگی گناهان جاروب نگردد، دیده، لیاقت دیدار جمال پری طلعت حضرت صاحب الزمان علیه السّلام را پیدا نمی کند. این سخن نه به این معناست که هرکس مشرّف به دیدار امام عصر علیه السّلام گردد، حتما لیاقت آن را به طور کامل دارا بوده است. گاهی به فضل و عنایت الهی، نعمتی نصیب انسان می شود که شایستگی کامل برای دریافت آن را ندارد. امّا اگر کسی توقّع و انتظار ملاقات با امامش را دارد باید بداند در راه تحقّق این درخواست، پالایش روح و زدودن آثار سوء گناهان از دل و قلب، شرط اوّل قدم است و تا چنین نکند، تحقّق آن آرزو واقع بینانه نخواهد بود.

چنین کسی به حکم عقلش، بدی های خود را یکی یکی پیدا می کند و به نابود کردن آنها اقدام می نماید. امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

ص: ۱۶۶

عَلَی العاقِلِ أن یُحصِیَ علی نَفسِهِ مَساوِیَها فی الـدینِ و الرَأیِ و الاَخلاقِ و الاَدَبِ فَیَجمَعَ ذلک فی صَدرِهِ أو فی کِتابٍ و یَعمَلَ فی اِزالَتِها.(۱)

عاقل بایـد بـدی های خود را در زمینه مسائل دینی و فکری و اخلاق و رفتار در سینه خود یا در دفتری جمع آوری کنـد و در جهت از میان برداشتن آنها کوشش نماید.

این اقدام برای هر انسان عاقلی شایسته است به خصوص کسی که خواهان راه یابی به محضر مقدّس جان جانان و پاک پاکان حضرت بقیّه اللّه الاعظم ارواحنا فداه می باشد. اگر کسی در این مسیر، اهتمام جدّی کند، روزبه روز از آلودگی پاک تر می گردد تا کم کم لیاقت درک حضور امامش را پیدا می کند. امّا اگر نسبت به انجام این مهم بی تفاوت باشد، مغلوب هوای نفس و شهواتش می شود و در این صورت دیگر زندگی سودی به حالش ندارد و مرگ برایش بهتر خواهد بود، آن گونه که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمایند:

مَن لم یَتَعاهَدِ النَقصَ مِن نَفسِهِ غَلَبَ علیه الهَوی و مَن کانَ فی نَقصٍ فَالمَوتُ خیرٌ له.(۲)

هرکس به نقائص و عیوب نفسانی خود رسیدگی نکند، هواهای نفسانی بر او غلبه می نماید و کسی که (رو به کمال نباشد و) در نقص [های خود]ماندگار گردد، مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.

شهوات و تمایلات نفسانی، قدرتمندترین دشمن انسان هستند که وقتی او را مغلوب سازند، دیگر خیری نخواهد دید. این دشمن قوی در صورتی بر آدمی مسلّط می شود که او در پی یافتن بدی ها و عیب های خود نباشد و آنها را اصلاح نکند. برای چنین کسی مرگ بهتر از ادامه زندگانی خواهد بود.

با این وجود، کسی که گرفتار صدها و هزارها هوای نفسانی است و نمی تواند ۸.

ص: ۱۶۷

---

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶، انتهای ح۵۸.

۲- معانی الاخبار، ص۱۹۸.

خود را از غلبه آنها آزاد سازد، چگونه انتظار دارد که از مولای غریبش محجوب نباشد و بتواند همچون مرحوم سیّد بن طاووس به محضر آن عزیز راه یابد؟ کسی که نمی تواند از یک نگاه شهوت آلود یا مال مخلوط به حرام بگذرد، چگونه خود را شایسته دیدار آن خسرو خوبان می پندارد؟ این که گاهی حال و هوای وصال گمشده خود را پیدا کند یا قطره اشکی در فراق او بریزد، شرط کافی برای یافتن لیاقت حضور نیست. کسی که مرد این میدان است، علاوه بر اینها نفس خود را از آلودگی های روحی و شهوات نفسانی پاک و پاکیزه می سازد و آن گاه تمنّای وصال می کند.

## بخش دوم: راز پنهانی امام عصر علیه السّلام

### اشاره

به دنبال مباحث بخش پیشین، مهم ترین موضوعی که درباره غیبت امام عصر علیه السّلام باید مورد توجّه و دقّت قرار گیرد؛ بحث علّت یا علل این امر است. شاید این سؤال که: «چرا امام زمان علیه السّلام غیبت کرده اند؟» بیشترین دغدغه دوستان آن حضرت باشد. سؤال دیگری که به دنبال آن مطرح می شود این است که: «چه چیز یا چه چیزهایی باعث رفع این غیبت می گردد؟» ارتباط این دو سؤال با یکدیگر بحث مهمّ دیگری را می طلبد درباره این که: «آیا راهکار رفع غیبت امام عصر علیه السّلام لزوما نفی همان علّت هایی است که در مورد حدوث غیبت ذکر کرده اند یا خیر؟» اینها محورهای مورد بحث در بخش دوم این نوشته را تشکیل می دهند که باید به دقّت تجزیه و تحلیل شوند.

ص: ۱۷۰

## فصل ۱: بررسی عقلی علّت غیبت

### طرح سؤال: چرا امام عصر علیه السّلام غایب شده اند؟

اوّلین سؤال مورد بحث این است که: «چرا امام عصر علیه السّلام غایب شده اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجّه کرد که دو معنای مختلف از آن قابل فهم است. در واقع این «چرا» می توانـد به دو معنا باشد. معنای اوّل آن چرای «اعتراضـی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اوّل، سؤال کننـده می خواهد بداند که غیبت امام عصـر علیه السّلام چگونه با «عـدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می گیرد که کسـی گمان کند، لازمه عدل یـا حکمت الهی، وجـوب ظهـور امـام علیه السّلام در روی زمین است. اگر چنین گمـانی در کـار نباشـد، اعتراضـی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضـی در کار نیست و تنها پرسـش از حکمت یا حکمت های غیبت امام عصر علیه السّلام در میان است. در این حالت فرد پرسشـگر می خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا دلایلی دارد و البتّه اگر این دلایل را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السّلام اعتراضی به مشیّت الهی نمی کند، چرا که چنین کسی مسلّم می داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار،

ص: ۱۷۱

منافات ندارد.

با این ترتیب اوّلین بحث در این باره است که ثابت شود غیبت امام علیه السّلام با «عدل» و «حکمت» خداوند منافات ندارد.

### ارائه برهان لطف برای اثبات ضرورت عقلی وجود امام علیه السّلام

گاهی چنین تصوّر می شود که لازمه عدل یا حکمت الهی، ظهور و حضور علنی امام علیه السّلام بر روی زمین است. این برداشت مبتنی بر تلقّی خاصّی از اصل «جعل خلیفه» توسط خداوند در زمین است، که آن را به مقتضای عدل یا حکمت پروردگار، عقلاً واجب و ضروری می داند. در این تلقّی سخن آن است که وجود پیامبر یا امام، روی زمین در همه زمانها عقلاً ضروری است و استدلالهای مختلفی بر این مطلب ارائه شده که یکی از مهم ترین آنها با عنوان «برهان لطف» مشهور است.

در این برهان، چنین استدلال می شود که جعل و نصب خلیفه خدا روی زمین، نوعی «لطف» است و لطف هم بر خداوند واجب است. پس قرار دادن خلیفه روی زمین، ضروری است.

در این دیدگاه، «لطف» به هر چیزی گفته می شود که مکلّف را–با حفظ اختیار و آزادی–به انجام طاعت الهی نزدیک و از معصیت او دور می سازد و در عین حال، در اصل قادر و توانا بودن انسان دخالت ندارد.(۱) براساس این تعریف، ایجاد هر زمینه و مقدّمه ای که انسان مکلّف را در عمل به طاعات کمک می کند و یا از نافرمانی خداوند دور می سازد، بر پروردگار واجب می گردد.

معتقدان به وجوب لطف، به حکمت خداوند از طریق قبح نقض غرض، استدلال می کنند. دانشمند بزرگ و متکلّم نامدار شیعه مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی می فرماید: ).

ص: ۱۷۲

---

۱- عین عبارت مرحوم شیخ مفید اعلی اللّه مقامه این است: «اللُطفُ ما يَقرُبُ المُكَلَّفُ معه الى الطاعَهِ و يبعدَ عَنِ المَعصِيَهِ و لا حَظَّ له فى التَمكين و لم يَبلُغ حَدَّ الاِلجاءِ.» (النكت الاعتقاديّه، ص ۳۱).

اللُطفُ واجِبٌ لِيَحصُلَ الغَرَضُ به.(۱)

لطف واجب است تا غرض به واسطه آن به دست آید.

می گوینـد: اگر فاعل حکیم در انجام لطف، اخلال کنـد، غرض خود را نقض نموده و این با حکمت او منافات دارد. ابن میثم بحرانی در توضیح این استدلال چنین آورده است:

خداونـد از مکلّف خواسـته است که طاعت را برگزینـد. بنابراین هرگاه بدانـد که مکلّف، طاعت را انتخاب نخواهـد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهـد شد، مگر این که فعل خاصّی را در مورد او انجام دهد-با این فرض که نه انجام دادن آن فعل، بر خداونـد مشـقّت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهـد بود- به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود، زیرا انجام ندادن آن-در فرض مزبور-کاشف از آن است که خداوند طاعت را از مکلّف نخواسته است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی واقعا می خواهـد که شخصـی در مجلس میهمانی او حضور یابد و می داند که تا مراسم و تشـریفات خاصّی را انجـام ندهـد، وی به مجلس میهمـانی او حاضـر نخواهـد شـد و از طرفی انجـام دادن آن تشـریفات نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیبی خواهـد بود. در این صورت اگر آن عمل خاص را انجام ندهـد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلا، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف حکمت به شمار می رود و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.(۲)

مثـال ایشـان همـان است که مرحـوم علاّـمه حلّی در شـرح عبـارات مرحـوم خـواجه طوسـی در «تجریـد الاعتقـاد» بیـان فرموده است.(۳)

در مثال فوق، انجام دادن آن تشـریفات خاص، شـرط تمکین مکلّف و قدرت یافتن او بر انجام تکلیف نیست، همچنین او را به حدّ الجاء و اضطرار هم نمی رساند و همین مصداق لطفی است که طبق این قاعده انجام آن بر خداوند-به .



---

۱- کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- فصلنامه انتظار، ش ۵(پاییز ۱۳۸۱) ص ۱۱۵ و ۱۱۶ به نقل از قواعد المرام ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- عبـارت علاّـمه حلّی این است: «کَمَن دَعـا غَیرَه اِلی طَعـامٍ و هُوَ یَعلَمُ أنه لاـ یُجیبُه الاّ اَن یَسـتَعمِلَ مَعَهُ نُوعاً مِنَ التَّأَدُّبِ فإذا لَم یَفعَلِ الداعی ذلک النوعَ مِنَ التَّأَدُّبِ کان ناقِضاً لِغَرَضِه.» (کشف المراد، ص ۳۵۱).

خاطر وجوب دستیابی به غرض-واجب شمرده می شود. جالب این جاست که همین نکته (مشروط بودن لطف به این که شرط تمکین نباشد) بر برخی از تقریرکنندگان برهان لطف مخفی مانده آن جا که به استناد سخن ابن میثم بحرانی چنین آورده اند:

اکثر دانشمندان بزرگ کلامی مثال جالبی می آورند، آنان می گویند: هرگاه کسی غذایی آماده کند و هدف و غرضش دعوت افرادی باشد، به آنان پیغام بدهد و با این که می داند آنان آدرس ندارند، برایشان راهنما و یا آدرس نفرستد، مسلّما او را محکوم به کار عبث و بیهوده می کنند.(۱)

نویسنده عبارات فوق به این نکته که متکلّمان بزرگ به آن تأکید ورزیده اند، توجّه نکرده است که لطف موردنظر ایشان، شرط قدرت یافتن مکلّف بر انجام تکلیف نیست. حال اگر کسی را به مهمانی دعوت کنند، ولی آدرس یا راهنما برای او قرار ندهند، آن فرد، قدرت بر قبول دعوت نخواهد داشت. بنابراین آدرس دادن به کسی که به مهمانی دعوت شده، مصداق «لطف» موردنظر متکلّمان نمی باشد. پس اگر دعوت کردن، بدون آدرس دادن، نقض غرض دعوت کننده و قبیح محسوب می شود، از آن جهت است که دادن آدرس شرط قدرت یافتن بر انجام تکلیف است ولی لطف موردنظر متکلّمان چیزی بالاتر از ایجاد شرایط قدرت بر انجام عمل می باشد و به همین دلیل-چنان که خواهیم آورد-فراهم نکردن آن شرایط را نباید نقض غرض به شمار آورد.

### نقد و بررسی منطقی برهان لطف

کاستی بسیار مهمّی که در استدلال بر وجوب لطف از دیدگاه متکلّمان، وجود دارد، این است که کشف و تشخیص غرض از فعل و خلقت خداوند، عقلا امکان پذیر نیست و به همین دلیل صحّت مقدّمه صغری در استدلال ایشان قابل احراز نمی باشد. .



---

۱- فصلنامه انتظار، ش ۶(زمستان ۸۱) ص۷۱، رحیم لطیفی به استناد قواعد المرام.

توضیح مطلب این که استدلال متکلّمان بر وجوب عقلی لطف از لحاظ منطقی به این صورت است:

صغری: انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، نقض غرض در افعال اوست.

کبری: نقض غرض از خدای متعال، قبیح و خلاف حکمت است.

نتیجه: پس انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند، قبیح و خلاف حکمت می باشد.

در این استدلال قیاسی، مقدّمه کبری کاملا صحیح و مورد قبول است ولی صحّت مقدّمه صغری، عقلا محلّ اشکال می باشد. و به همین دلیل نتیجه عقلا مردود می شود. اشکالی که در صحّت صغرای استدلال وجود دارد، این است که تنها در صورتی می توانیم انجام ندادن لطف از ناحیه خداوند را نقض غرض او بدانیم که پیش از آن غرض الهی را در افعالش، کشف کرده باشیم. مثلاـ با قاطعیّت حکم کنیم که غرض خداوند هدایت و به کمال رساندن مخلوقات، به هر شکل ممکن است. اگر به چنین حکم قطعی رسیده باشیم، آن گاه خواهیم توانست از باب وجوب لطف اصطلاحی، بر خداوند واجب بدانیم که همه آن چه را به امر هدایت مخلوقات کمک می کند، فراهم نماید. ولی سخن بر سر همین است که انسان با چه پشتوانه ای می تواند به چنین حکم قطعی برسد. آیا این امر از مستقلات عقلیّه است یا ادلّه نقلی بر چنین چیزی دلالت می کنند؟

### عدم جواز اسناد غرض به افعال الهی

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: تعبیر «غرض خداوند از خلقت» تنها یک معنای معقول می تواند داشته باشد و آن هدفی است که خداوند برای موجودات عاقل و مختار-همچون انسان-به صورت تشریعی قرار داده است. و اگر این مخلوقات با سوء اختیار خود در مسیر خلاف هدف تعیین شده حرکت کنند، هیچ لطمه ای به حکیمانه بودن خلقت الهی وارد نمی شود. بنابراین ضرورتی برای تحقّق خواست تشریعی خداوند وجود ندارد.

ص: ۱۷۵

غیر از معنای فوق هر بیان دیگری که در توضیح تعبیر «هدف» یا «غرض» خلقت خداوند گفته می شود، گرفتار نوعی تشبیه و قیاس با هدفداری در مورد انسان است که به همین دلیل عقلا مردود می باشد. (۱)به همین جهت آن معنایی که عموم افراد (از جمله متکلّمان) از «غرض» و «هدف» خداوند در افعالش اراده می کنند، عقلا و نقلا قابل اسناد به خدای متعال نیست. امام صادق علیه السّلام-در پاسخ به پرسش یکی از اصحاب خود درباره علّت تشریع حکم حجّ و طواف خانه خدا- فرمودند:

إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الخَلقَ لا لِعِلَّهٍ. . . .(۲)

خدای عزّ و جل آفریدگان را بدون علّت آفرید.

امام علیه السّلام به صراحت هرگونه علّت و غرض را از خلقت خداوند نفی کرده اند و در ادامه حدیث به بخشی از تکالیف و وظایف بندگان در مراسم حج و آثار و برکاتی که بر انجام آنها مترتّب می شود، اشاره فرموده اند. آن چه در حدیث نفی شده، همان معنایی از علّت و هدف است که در افعال انسانها مطرح می شود، یعنی آن چه انگیزه انسان برای انجام می شود و می خواهد به آن تحقّق بخشد. چنین معنایی عقلا قابل اسناد به خدای متعال نیست، چون لازمه اش تشبیه ذات مقدّس ربوبی به مخلوقات می باشد.

با این توضیحات روشن می شود که هرگونه سخن گفتن از غرض الهی در خلقت، عقلا و نقلا روا نیست و بنابراین صغرای استدلال متکلّمانی که به برهان «لطف» تمسّک نموده اند، صحیح نمی باشد. ما هیچ گونه غرضی در افعال الهی نمی توانیم مطرح کنیم تا حصول آن از باب «لطف» بر خداوند واجب انگاشته شود. معنای صحیح هدفداری خداوند هم در واقع به هدف مخلوقات مربوط می شود که تحقّق بخشیدن به آن، به اختیار خودشان است و فعل خداوند محسوب نمی گردد. .



---

۱- توضیح مبسوط این بحث در کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» ابتدای فصل ۱ از بخش اوّل آمده است.
۲- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۳، ح ۹ به نقل از علل الشرایع.

### سنّت «امتحان» در خلقت خداوند

امّا در حوزه افعال اختیاری انسانها، گاهی اموری در آیات و روایات به عنوان علّت و غرض، به فعل خدای متعال نسبت داده شده است. در این خصوص باید توجّه داشت که این ادلّه نقلی در مقام اثبات آن چه عقلا و نقلا مردود است، نمی باشند و هیچ کدام برای خلقت خداوند، هدف و علّت-به معنایی که اسنادش به ذات مقدّس ربوبی روا نیست-اثبات نمی کنند. یکی از این امور که در آیات و احادیث مطرح شده، مسأله «امتحان» و «ابتلاء» انسان است. در قرآن می خوانیم:

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ اَلْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ.(۱)

و او (خداوند) آن کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر برتری بخشید تا در آن چه به شما عطا فرموده، آزمایشتان کند.

در احادیث ائمّه علیهم السّلام هم این مطلب به وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. به عنوان مثال، امام باقر علیه السّلام حدیثی قدسی نقل فرمودند که خداوند به حضرت آدم علیه السّلام وحی کرد:

دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و بهشت و جهنّم را به منظور امتحان و آزمایش بشر آفریدم.(۲)

در این گونه ادلّه نقلی، امتحان خداوند به عنوان علّت و غایت خلقت مطرح شده است. معنای مقبولی که از این «علّت» و «غایت» می توان فهمید، نتیجه و اثری است که بر فعل خداوند مترتّب می شود. یعنی یکی از نتایج و آثار خلقت انسانها توسط خداوند این است که آنها مورد آزمایش قرار می گیرند. فرق است بین این که چیزی علّت و هدف باشد یا صرفا اثر و نتیجه تلقّی شود.

ما در مورد خلقت خداوند نمی توانیم به معنای متداول کلمه «علّت» و .

ص: ۱۷۷

---

۱- انعام/۱۶۵.

۲- رجوع شود به: اصول کافی، ج ۲، ص ۸، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، ح ۲.

«غرض» قائل شویم. به تعبیر دیگر هر معنایی که از این دو تعبیر می فهمیم، برخاسته از نوعی تشبیه به عالم مخلوقات (همچون انسانها) است. بنابراین ادلّه ای که ظاهرشان بر بیان علّت و هدف در افعال خداوند، دلالت می کنند؛ باید حمل بر بیان نتیجه و اثر خلقت الهی گردند.

با توجّه به این نکته باید از تفاوتی که بین امتحان بشر و امتحان خداوند وجود دارد، غافل نشویم. غرض انسان از امتحان دانستن اموری است که بدون آزمایش، به آنها آگاهی نمی یابد. امّا خدای متعال منزّه است از این که پس از امتحان به چیزی آگاه شود که پیش از آن علمش را نداشته است. معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفا آشکار شدن اموری است که خداوند از پیش به آنها علم داشته است. خدای متعال «اموال» و «اولاد» را در قرآن وسیله امتحان دانسته و فرموده است:

إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ.(۱)

جز این نیست که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش هستند.

از امیر المؤمنین علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه، چنین نقل شده است:

مَعنی ذلک أنَّه یَختَبِرُ عِبادَه بِالأموالِ و الَاولادِ لِیَتَبَیَّنَ الساخِطُ لِرِزقِهِ و الراضی بِقِسمِهِ و اِن کانَ سُبحانَه اَعلَمَ بِهِم مِن اَنفُسِهِم ولکن لِتَظهَرَ الَافعالُ الّتی بها یُستَحَقُّ الثَوابُ و العقابُ.(۲)

معنای آیه شریفه این است که (خدای سبحان) بندگانش را به وسیله اموال و اولاد می آزماید تا روشن شود که کدامیک از روزی خود ناراضی و چه کسی به سهم خویش راضی و خشنود است و هرچند که خداوند سبحان نسبت به بندگان از خودشان آگاه تر است، ولی امتحانش برای آشکار شدن اعمالی است که منشأ استحقاق ثواب و عقاب می باشد.

طبق این بیان نورانی، امتحان خداوند برای ظهور طاعات و معاصی است که ۳.

ص: ۱۷۸

---

۱- تغابن/۱۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

طاعات منشأ ثواب و گناهان موجب عقاب می باشند. از این طریق، حقّ و باطل آشکار شده و پیروان هریک از دیگری جدا می گردند. این ظهور و جدایی حقّ و باطل، چیزی بر علم خداوند نمی افزاید و صرفا برای این است که روشن شود کدامیک از اعمال بندگان منشأ ثواب و کدامیک منشأ عقاب آنهاست.

### عدم وجوب «لطف» در امتحان الهی

حال با توجّه به معنای صحیح علّت بودن امتحان الهی، می توان پذیرفت که خدای متعال ممکن است لطف موردنظر متکلّمان را در مواردی اعمال نکند؛ زیرا خدایی که غرضش امتحان بندگان باشد، عقلا ملزم نیست همه مقدّمات و زمینه ها را فراهم کند تا موفقیّت در امتحان برای انسانها ساده و آسان گردد، بلکه ممکن است در مواردی، عمدا تسهیلاتی را ایجاد نکند و امتحان هایی سخت و دشوار برگزار نماید.

توجّه به مثال موردنظر متکلّمان نیز مطلب را واضح تر می نماید. اگر کسی دیگری را به مهمانی دعوت کند، با این که می خواهد او در مهمانی شرکت کند، ولی در عین حال ممکن است به جهتی صلاح نداند که همه تسهیلات و تشریفات را برای این که او حتما در مهمانی شرکت نماید، فراهم کند. بلکه چه بسا بخواهد او را در همین خصوص بیازماید که آیا بدون انجام آن تشریفات، حاضر به شرکت در مهمانی هست یا خیر. این در حالی است که انجام دادن آن تشریفات خاص، نه برایش دشوار است و نه موجب نقص و عیبی در او می شود ولی حکمتی-چون امتحان-در کار است که به آن جهت از انجام تشریفات، خودداری می کند. بنابراین نمی توان چنین استدلال کرد که اگر میزبان به انجام آن تشریفات مبادرت نکند، نقض غرض خویش نموده است، چون غرض او شرکت فرد دعوت شده در مهمانی به هر قیمتی و با هر شیوه ای نبوده است. (توجّه شود.)

به همین صورت می توان گفت: با وجود آن که ایجاد زمینه های مساعد و تسهیلات در انجام اختیاری طاعات توسط انسان، برای خدای متعال دشوار

نیست و چنین کـاری نیز هیـچ نقص و عیبی را بر او لاـزم نمی آورد؛ امّـا احتمال دارد که بنا به حکمت هایی-که یکی از آنها امتحان است-از فراهم نمودن آنها عمـدا خودداری کنـد. در این صورت هیچ نقض غرضـی صورت نگرفته است، چون غرض الهی این نیست که انسانها به هر قیمتی طاعت او را انجام دهنـد و از معصیت او سـرباز زننـد. پس انجام نـدادن لطف موردنظر متکلّمان از جانب خداوند، مصداق نقض غرض نیست و لذا در این فرض، هیچ کار قبیح و خلاف حکمتی انجام نشده است.

### ملزم نبودن خداوند به رعایت اصلح در مورد بندگان

یکی از نتایـج و لوازم برهـان لطف، این اعتقـاد است که خداونـد در رفتارش با بنـدگان «بایـد» همواره بیشترین مصـلحت های آنان را رعایت کنـد، و همیشه بیشترین خیر دینی و دنیوی را به آنان برسانـد. به تعبیر دیگر، مقتضای برهان لطف این است که خداونـد، «نبایـد» از فراهم نمودن هر آن چه که به صـلاح بنـدگانش می باشـد، دریغ نمایـد. در واقع «رعـایت اصـلح» یکی از مصادیق «لطف» است که متکلّمان آن را بر خداوند واجب دانسته اند.

در مورد این مدّعا باید گفت:

اوّلاـ قائل شـدن به «وجوب» و «ضـرورت» بر خـدای متعال در رعایت اصـلح، به لحاظ عقلی بی دلیل است و اشـکالاتی که در خصوص برهان لطف وارد می شود، در مورد «وجوب رعایت اصلح» نیز عینا وارد است.

ثانیا اگر این امر را واجب ندانیم، می توان به استناد ادلّه نقلی در این خصوص ادعا کرد که: خداوند از سر فضل و لطف واقعی خود (نه لطف اصـطلاحی متکلّمان که بر خدا واجب می دانند) ، همیشه ابتداء خیر بندگانش را در حقّ آنان اعمال می فرماید. امّا اگر بنـده ای از در مخالفت و معصـیت الهی وارد شـد؛ آن گاه «ممکن است» او را از آن چه به خیر و صـلاحش می باشـد، محروم فرماید.

اجرای این سنّت الهی که از روی منّت و تفضّل در حق بندگان وضع شده،

هیچ گونه ضرورت عقلی ندارد و صرفا از طریق نقلی اثبات می شود. در حدیثی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده، چنین می خوانیم:

اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یَفعَلُ لِعِبادِهِ اِلاّ الاَصلَحَ لَهُم وَ لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً وَ لکِنَّ النّاسَ اَنفُسَهُم یَظلِمُونَ.(۱)

خداونـد متعـال در مورد بنـدگانش چیزی جز آن چه به صـلاح ایشـان است، انجام نمی دهـد و ظلمی به مردم نمی کنـد و این مردم هستند که به خود ستم می نمایند.

شبیه همین تعبیر در حدیث دیگری هم از آن امام بزرگوار نقل شده است.(۲)

در مورد مدلول این احادیث باید به چند نکته توجّه داشت:

۱- قرار دادن این سنّت از جانب خدای متعال صرفا براساس فضل است و هیچ گونه ضرورتی بر او ندارد. بنابراین احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، به هیچ وجه مؤیّد برهان لطف نیستند و بر «وجوب رعایت اصلح» دلالت نمی کنند.

۲-این سنّت، یک سنّت ابتدایی و اوّلیه است. یعنی خداوند همیشه ابتداء با همه بندگان خود چنین عمل می کند، امّا اگر آنها قـدر این نعمت ابتـدایی را ندانسـتند و به ورطه گنـاه و معصـیت الهی سـقوط کردنـد؛ ممکن است با آنان طبق این سـنّت عمل نشود. آیـات و روایـات متعـدّدی بر این معنا دلالت می کننـد که در این جا مجال طرح همه آنها نیست. فقط به عنوان نمونه به بعضـی از مواردی اشـاره می کنیم که در آنهـا سـخن از «اضـلال» خداونـد و «مهر زدن» او بر دلهای ظالمان مطرح شـده است. قرآن می فرماید:

فَمَنْ یُرِدِ اَللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً.(۳)

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، سینه اش را برای تسلیم شدن فراخ .

ص: ۱۸۱

---

۱- کتاب التوحید، باب ۶۲، ح ۹، ص ۴۰۳.

۲- رجوع شود به: الخصال، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۱۰۸.

۳- انعام/۱۲۵.

می کند و اگر بخواهد کسی را در گمراهی نگه دارد، سینه اش را تنگ و بسته قرار می دهد.

نمونه دیگر در قرآن کریم، چنین است:

بَلْ طَبَعَ اَللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً.(۱)

بلکه خداوند بر دلهای آنان به سبب کفرشان مهر زده، در نتیجه جز عدّه کمی (از آنان) ایمان نمی آورند.

امام رضا علیه السّلام با استناد به همین آیه شریفه، مهر زدن خداوند بر دلهای کافران را نوعی عقوبت کفر آنان دانسته اند:

الخَتمُ هُوَ الطَبعُ عَلی قُلُوبِ الکُفّارِ عُقُوبَةً عَلی کُفرِهِم کَما قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: بَلْ طَبَعَ اَللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ.(۲)

ختم یعنی مهر زدن بر دلهای کافران از جهت عقوبت بر کفرشان، همانطور که خدای عزّ و جل فرمود: بَلْ طَبَعَ اَللّهُ. . . .

در حدیث دیگری، حضرت جواد الائمه علیه السّلام اضلال و غضب خداوند را تنها متوجّه کسانی دانسته اند که هدایت و رضایت او را نپذیرفته اند:

اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی الحَلیمَ العَلیمَ اِنّما غَضَبُهُ عَلی مَن لَم یَقبَل مِنهُ رِضاهُ وَ اِنّما یَمنَعُ مَن لَم یَقبَل مِنهُ عَطاهُ وَ انَّما یُضِلُّ مَن لَم یَقبَل مِنهُ هُداهُ.(۳)

خداوند بردبار دانا-تبارک و تعالی-تنها بر آنان که خشنودی او را رد کرده اند، غضب می کند. و عطای خود را فقط از کسانی که بخشش او را نپذیرفته اند، باز می دارد. و تنها کسانی را که هدایت او را قبول نکرده اند، اضلال می فرماید.

معنای دقیق «اضلال» خداوند در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته و عدم منافات آن با عدل الهی نیز اثبات شده است.(۴)

ص: ۱۸۲

---

۱- نساء/۱۵۵.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳- کافی، ج ۸، ص ۵۲، ح ۱۶.

۴- علاقمندان به کتاب «گوهر قدسی معرفت» فصل ۱ از بخش دوم مراجعه فرمایند.

مقصود از طرح این آیات و روایات در بحث فعلی این است که روشن شود: گاهی خداوند برخلاف سنّت اولیه خود، کسانی را که از پذیرفتن هدایت و لطف الهی با سوء اختیارشان سرباز زده اند، از آن چه به صلاحشان است، محروم می فرماید و این ظلمی از ناحیه خداوند به ایشان نیست، چون در حقیقت عقوبت ظلمی است که در حقّ خود مرتکب شده اند.

در حدیثی هم که امام صادق علیه السّلام به رفتار خداوند مطابق با مصلحت بندگانش، اشاره فرموده بودند، بلافاصله متذکّر این حقیقت شده اند که: خداوند به مردم ظلم نمی کند و این مردم هستند که به خود ستم می نمایند.

نتیجه ای که از نقل این آیات و روایات حاصل می شود، این است که در مجموع نمی توان گفت که خدای متعال در همه حال و برای همه کس فقط مطابق آن چه به صلاحشان است، رفتار می نماید. بلکه با دخالت سوء اختیار بشر، سنّت اوّلیه خداوند که براساس فضل او بود، تغییر کرده و به مقتضای عدلش کسانی را از آن چه به صلاحشان است، محروم می فرماید.

۳- مراد از «اصلح» در احادیث مورد بحث، معنای تفضیلی و عالی آن نیست. ما نمی توانیم در مورد خدای متعال چنین معنایی را به کار ببریم. انسانها به دلیل محدودیت هایی که دارند، می توانند برای خودشان تعبیر «اصلح» را به معنای بیشترین خیر و صلاح به کار ببرند. امّا اگر این تعبیر به خدای متعال نسبت داده شود، دیگر معنای «صالح ترین» ندارد. ما نمی توانیم فضل و خیری از جانب خداوند برای یک مخلوق در نظر بگیریم که دارای بالاترین حدّ خیر و صلاح او باشد. هر درجه ای از فضل الهی را که در نظر بگیریم، بالاتر از آن هم قابل فرض است و چون برای فضل خداوند به مخلوقات، نمی توان محدودیتی قائل شد؛ پس فرض بیشترین خیر و صلاح از جانب خدا در حقّ بندگانش، فرض صحیحی نیست.

به تعبیر دیگر چون خیر و صلاح بندگان را تفضّل خداوند به ایشان تعیین می کند، پس نمی توانیم سقفی برای خیر و صلاح آنان از جانب خداوند، قائل شویم؛ زیرا دست خداوند باز است برای این که تا هرقدر بخواهد به بندگانش خیر

برسانـد و جز خواست خودش هیـچ چیزی فضل او را محـدود نمی سازد. به همین دلیل در ترجمه حدیث مورد بحث «الاصـلح لهم» را، «آن چه به صلاح ایشان است» ترجمه نمودیم و در همه این گونه موارد باید این مطلب را رعایت کرد.

در مجموع روشن شـد که رعایت مصـلحت بنـدگان، سنّتی است که خداوند از روی فضل خویش و به صورت ابتدایی به آن عمل می کنـد و این سـنّت ممکن است با ناشـکری انسانها تغییر کند؛ بنابراین «رعایت اصـلح» نه واجب است و نه همیشـگی و همه جایی.

## عدم وجوب اعمال جود و کرم از جانب خداوند

اکنون بایـد به این حقیقت توجّه کرد که فضـل یعنی جود و کرم و لطف، که معـانی همه اینهـا با ضـرورت ایجاد آنها سازگار نیست. عطا و بخششـی را که از سـر جود و کرم باشـد، نمی توان واجب تلقّی کرد. بنابراین نباید تصوّر نمود که چون خداوند، جواد و کریم است، پس بایـد همیشه به اقتضای جود و کرمش با بنـدگان رفتار نمایـد. صـفاتی که به خدای متعال نسـبت داده می شود، دو گونه است: گروهی از صـفات الهی هستند که خداوند همیشه و در هر حالی به آنها متّصف می باشد، مانند علیم و حکیم یا حیّ و قیّوم و امثال اینها. عقلا امکان نـدارد که خداوند در شـرایطی حکیم یا علیم نباشد، چون حکیم یا علیم نبودن در هر صورتی، نقص به شمار می آید و خداوند عقلا منزّه از هر عیب و نقصی است.

گروه دیگری از صـفات الهی هستند که می توان فرض کرد خداوند در شرایطی به برخی از آنها متّصف نباشد، بلکه ضدّ آنها به خداوند نسـبت داده شود، مانند محیی (زنده کننده) یا غفور (بخشاینده) یا وهّاب (بسـیار بخشـنده) و امثال اینها. عقلاً ممکن است که خـدای متعال در موردی محیی نباشـد، بلکه ممیت (میراننـده) باشـد و آن وقتی است که جان موجود جانداری را می گیرد. در آن جا دیگر محیی نیست. همچنین وقتی فرد گناهکاری را مورد عفو خود قرار نمی دهـد و او را بر اساس عدل خود به عقوبت گناهش می رساند یا هنگامی که کسی را از

موهبت هـایش محروم می کنـد، دیگر به او وهّـاب، اطلاـق نمی شود و این نیز عقلاـ امکـان دارد. در همه این موارد، متّصـف نبودن خداوند به صـفاتی از قبیل محیی و غفور و. . . عیب و نقص ذات مقدّسش به شمار نمی آید و به همین دلیل، سلب آنها –در شرایط و مواردی–از پروردگار متعال عقلا محذوری ندارد.

به لحاظ ادلّه نقلی هم چنین است، چون در آیات و روایات گاهی خود این صـفات و گاهی هم اضـداد آنها به خداوند نسـبت داده شـده است. خداوند هم محیی خوانده شده و هم ممیت، هم وهّاب به خدای متعال نسـبت داده شده و هم امکان «أَمْسَـکَ رِزْقَهُ»(۱) –رزقش را بـازداشت–را برای خودش در قرآن مطرح فرموده است. هم «غفور» نامیـده شـده و هم «قاصم الجبارین» –شکننده بیدادگران–و «مبیر الظالمین» –نابودگر ستمگران.

همه این سـخنان در فرضـی است که در معـانی این صـفات، فعلیّت یـافتن آنها در نظر گرفته شـده باشـد، مثلا مقصود از محیی کسی باشـد که بالفعـل زنـده می کنـد و مراد از غفور کسـی که بالفعـل می بخشایـد و. . . ولی ممکن است در معنـای محیی، شأنیّت زنده کردن لحاظ شده باشد، به تعبیر دیگر مراد توانایی زنده کردن باشد. یعنی محیی به کسـی گفته شود که می تواند زنـده کنـد، نه این که در حال زنـده نمودن باشد. همچنین است غفور، یعنی کسـی که شأنیّت بخشایندگی را دارد، چه بالفعل ببخشایـد و چه در موردی غفران خود را اعمـال نکنـد. اگر این معنا هم مراد باشـد، بایـد گفت: «لازمه اتّصاف خداونـد به این صفات، فعلیّت یافتن آنها در هر شـرایطی و برای هرکسی نیست.» اگر خداوند، در موردی احیاء یا مغفرت خود را اعمال نکند، محیی و غفور بودن از او سلب نمی شود و همین طور است، سایر این گونه صفات.

به هرحال در مورد صـفات دسته اوّل، عقلا نمی توان اضداد آنها را بر ذات مقدّس ربوبی حمل نمود مثلا نمی توان خداوند را در شـرایطی غیرحکیم و جاهـل یـا غیرحیّ و میّت و. . . دانست. در این صـفات، تفکیک معنای فعلی از شأنیّت دارا بودن آنها، ممکن نیست. یعنی مثلا نمی توان فرض کرد که خداوند ذاتا حکیم و ۱.



---

۱– مُلک/۲۱.

علیم باشد، امّا علم و حکمت خود را در جایی اعمال نکرده باشد. اگر شأن او دارا بودن حکمت و علم است، پس در هر فعلی که انجام دهد دخالت حکمت و علم، قطعی است. اکنون می پرسیم: جواد و کریم، جزء کدام دسته از صفات الهی هستند؟ آیا عقلاـ لازم است که خداوند همیشه و در مورد همگان با جود و کرم خویش رفتار نماید؟ یا به تعبیر دیگر آیا لازمه جواد و کریم بودن خداوند، این است که همیشه جود و کرم خود را اعمال نماید؟ و اگر در موردی نخواهد جود و کرم نماید، دیگر جواد و کریم نیست؟ !

اگر مقصود از جواد و کریم بودن خداوند، فعلیّت یافتن جود و کرم از سوی پروردگار متعال باشد، باید گفت که عقلا هیچ ضرورتی ندارد که خداوند همیشه و در مورد همه کس متّصف به آنها باشد، بلکه چه بسا کسی را در شرایطی مورد جود و کرمش قرار ندهد و این امر، قبح عقلی ندارد، علاوه بر این که ادلّه نقلی هم وجود چنین فرضی را تأیید می نماید.

و اگر مقصود از جواد و کریم بودن خدای متعال، شأنیّت و توانایی او برای اعمال جود و کرم باشد، می توانیم بگوییم که لازمه متّصف بودن خداوند به این صفات، این نیست که همیشه و در هر موردی آنها را اعمال نماید. در همان وقتی که جود و کرم نکرده نیز می توان او را جواد و کریم به معنای اهل و شایسته جود و کرم دانست.

پس در هر صورت، لازمه جواد و کریم بودن خداوند این نیست که همیشه به اقتضای جود و کرمش با بندگان رفتار نماید. اکنون در پرتو این توضیحات روشن می شود که انجام لطف اصطلاحی متکلّمان را-به عنوان مصداقی از جود و کرم خداوند-نمی توان واجب شمرد. بنابراین سخن ذیل نمی تواند عقلا قابل قبول باشد:

آن لطفی که معتقدان به لطف، واجب دانسته اند، تنها از جهت جود و کرم (خداوند) واجب است، نه از آن جهت که گمان کرده اند: عدل (الهی) آن را واجب کرده و این که اگر خدا آن لطف را نمی کرد، ظالم می بود.(۱)»

ص: ۱۸۶

---

۱- اوائل المقالات، ص ۵۹. عین عبارت مرحوم شیخ مفید چنین است: «اِنّ ما اَوجَبَه اصحابُ اللُطفِ مِنَ اللُطفِ إنّما وَجَبَ من جِهَهِ الجُودِ و الکَرَمِ لا مِن حَیثُ ظَنُّوا اَنّ العَدلَ اَوجَبَه و أنّه لَو لَم یَفعَلهُ لَکانَ ظالِماً.»

دانستیم که لطف پروردگـار را از باب جود و کرم نمی توانیم واجب بـدانیم. چرا که لطف، ماهیّتا با وجوب سازگار نیست. امّا اگر کسـی هـدایت شـدن انسانها را حقّ آنها بر خداونـد تلقّی کند، آن گاه رعایت این حق از باب عدل بر خداوند، واجب می شود. این امر بسـتگی به نوع تقریری دارد که معتقدان به وجوب هدایت خلق از طرف خداوند، اظهار می کنند. امّا حقیقت این است که «لطف» نه از باب جود و کرم بر خـدا واجب است و نه از باب عـدل، چون انسانها ابتـداء هیـچ گونه حقّی بر خـداوند ندارند.

### خلاصه نقد برهان لطف به نقل از موافقان

به هرحال آن چه می توانیم به عنوان نتیجه بحث در نقد استـدلال متکلّمان بر وجوب لطف مطرح کنیم، سخنی است که برخی از معتقدان به برهان لطف در نقد آن نقل کرده و هیچ پاسـخی هم به آن نداده اند. قاعدتا باید گفت که ناقل، اشـکال را وارد دانسته وگرنه باید آن را رد می کرد. عین سخن ناقد این است:

این قاعـده-یعنی قاعده لطف-از قاعده هایی است که در کتاب های کلامی، مشـهور است و امامیّه و معتزله در مباحث کلامی از آن استفاده کرده اند و برای تحکیم برخی عقاید دینی خود به آن استدلال کرده اند، امّا در مورد صحیح بودن یا نبودن این قاعده و تمام بودن یا نبودن آن، بحث های علمی میان دانشمندان امامیّه، فراوان به عمل آمده است. برخی این قاعده را صحیح و تمـام می داننـد و برخی هم آن را غیر صـحیح، ولی اگر کسـی در این بحث ها دقّت کنـد و در ابواب آن تأمّل ورزد، درمی یابد که کبرای این قاعده صـحیح و تمام است و فقط اشکال، در احراز صغرای آن است و تمام اشکال ها به صغرای این قاعده برمی گردد.

ناقد پس از بیان توضیحی درباره کبرای استدلال متکلّمان، در نقد صغری چنین می گوید:

آری سزاوار است که اشاره شود به این که از آن جا که عقول بشر، به تمامی

مصالح و مفاسد چیزها احاطه ندارد و آن عقول، مقتضیات و موانع اشیاء را -که متعلّق به نظام آن امر است-نمی شناسد (چه شخصی باشد یا نوعی و یا مربوط به نظام کلّی) به همین جهت در احراز صغرای قاعده لطف، دچار مشکل می شود. بنابراین چه بسیار قاعده های صحیح و مسلّمی هستند که در برخی از موارد جزیی، نمی توان به آنها استدلال کرد، زیرا در این که آن مورد از جمله موارد تطبیق آن قاعده باشد، تردید هست و یا چون علم برخلاف هست، قاعده، شامل آن صغری نمی شود. (۱)

## نکات دیگری در نقد برهان لطف

بر آن چه در نقد برهان لطف متکلّمان بیان شد، می توانیم نکات دیگری هم بیفزاییم:

اوّلاـ آن چه در اصطلاح برخی اهل کلام «لطف» نامیده شده، هیچ تناسبی با معنای لغوی و صحیح آن ندارد. چیزی را می توانیم حقیقتا مصداق «لطف» بدانیم که از روی فضل و احسان بخشیده شود و اگر اعطای چیزی واجب باشد، دیگر مصداق فضل و لطف نمی تواند باشد.

ثانیا بر این که انجام «لطف» -طبق تعریف موردنظر متکلّمین-بر خدا واجب باشد، هیچ دلیل عقلی وجود ندارد. به چه دلیل می توان گفت که ایجاد هر زمینه و شرطی که مکلّف را به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می کند، بر خداوند لازم است؟ اگر خدای متعال، فقط برخی از شرایط و مقدّمات انجام طاعات-آن هم بعضی از طاعات-را برای کسانی فراهم آورد، چه کار قبیحی انجام داده و چه نقض غرضی صورت گرفته است؟ ! آیا این کار خلاف حکمت الهی است؟ به چه دلیل؟

ممکن است گفته شود که در این صورت، انسانها از طاعت الهی دور و به معصیت او نزدیک می شوند. در پاسخ می گوییم اگر دوری از طاعت ها و نزدیکی ۳.

ص: ۱۸۸

---

۱- آیه اللّه خرّازی به نقل از شهید قاضی طباطبایی در تعلیقه بر جنّه المأوی. فصلنامه انتظار، ش ۸ و ۹، ص ۸۲ و ۸۳.

به معصیت ها به اختیار خودشان باشد-نه به جبر و اکراه خداوند-عدم انجام این لطف، چه قبحی برای خدا دارد؟

مگر لازم است که خداوند هر ضعف و کاستی بشر را در مسیر هدایت تکمیل و جبران نماید؟ ! اگر پروردگار متعال-در حدّی که برای هرکس اتمام حجّت شده-او را مکلّف بداند و بالاتر از آن حد از او مسؤولیّتی نخواهد، چه خلاف حکمتی روا داشته است؟ آری، اگر خداوند بیش از آن چه به هر انسانی عطا نموده، از او مؤاخذه نماید؛ کار قبیحی انجام داده، چون این کار ظلم است. ولی این که زمینه و شرایط تقرّب به خود را برای کسانی کمتر فراهم آورد و به همان اندازه از او وظیفه بخواهد به هیچ وجه نه ظلم است و نه خلاف حکمت.

ثالثاً اگر قرار باشد خداوند همه مقدّمات و زمینه های لازم برای نزدیک شدن به طاعت و دوری از معصیت را فراهم کند، لازم است برای هر فرد یا جامعه ای آن چه را که باعث رغبت بیشتر ایشان به انجام طاعات و پرهیز از معاصی می شود، ایجاد نماید و تا آن جا پیش رود که دیگر هیچ گناهکاری باقی نماند!

چون هرکس به تناسب معرفت و تقوای خود از انجام گناه پرهیز می کند و خداوند-با ایجاد شرایط و زمینه هایی-می تواند معرفت و تقوای هرکس را چنان ارتقاء بخشد که دیگر دور و بر معصیت نگردد و اهل طاعت پروردگار شود. پس طبق برهان لطف، عقلا باید همه زمینه ها و مقدّمات برای همه انسانها-تا آن جا که به مرحله اجبار و الجاء نینجامد-فراهم شود تا همگی در مسیر هدایت و طاعت الهی قرار گیرند، در حالی که این ادّعا قطعا باطل و مردود است. ازاین رو لطف موردنظر مدّعیان، نمی تواند عقلا واجب باشد.

این نکته را فقیه سترگ و اصولی نامدار شیعه، مرحوم میرزای قمی در نقد برهان لطف، این گونه متذکّر شده اند:

. . . به وضوح شواهد و نمونه های بی حدّ و حصری برخلاف قاعده لطف و لزوم ابلاغ احکام به بندگان را مشاهده می کنیم.(۱)۳.

ص: ۱۸۹

---

۱- فصلنامه تخصّصی فقه، ش ۳۸، ص ۹۹ به نقل از قوانین الاصول، ص ۳۵۳.

آن چه این عـالم بزرگـوار علاوه بر مطلب فـوق، مطرح کرده انـد، نـاظر به این حقیقت است که اگر لطف موردنظر متکلّمـان واجب باشـد، باید گفت ابلاغ تمامی احکام به همه انسانها در هر زمان و مکانی به طور کامل واجب است؛ چون این امر زمینه را برای نزدیک تر شدن آنها به طاعت و دور شدن از معصـیت بهتر فراهم می سازد. امّا موارد بسـیار زیادی برخلاف این فرض به چشم می خورد.

رابعاً ما هرچند عقلا خداوند را حکیم علی الاطلاق می دانیم و او را از هرگونه فعل بیهوده و عبث منزّه می شماریم، امّا به هیچ وجـه نمی تـوانیم ادّعـا کنیـم کـه بـه حکمت هـای افعـال الهی، علم داریم. همچنین به دلیـل منزّه بـودن پروردگـار از تشـبیه به مخلوقات هرگز نمی توانیم آن چه از هدفداری و حکیمانه بودن افعال انسانها می فهمیم به ذات مقدّس الهی نسبت دهیم.(۱)

بنـابراین عقلاً ـ نمی توانیم از حکیم بودن خداونـد در افعـالش، به لزوم جعل پیامبر یا امام بر روی زمین اسـتدلال کنیم. به تعبیر سـاده تر، چون نمی توانیم از حکمت خلق مخلوقات-به ویژه انسانها-آگاهی یابیم، پس نمی توانیم بگوییم اگر انسانها هـدایت نشونـد، خلقتشـان عبث و بیهوده می گردد. لـذا در فرض نبودن حجّت الهی روی زمین هم، حکیمـانه بودن خلقت انسان نقض نمی شود، چه رسـد به این که حجّت خداوند غایب و ناشـناخته باشد. با این بیان، اصل وجود امام روی زمین، ضـرورت عقلی ندارد تا این که لزوم حضور و ظهور ایشان با عقل ثابت شود.

ما در این جا وارد بررسـی تک تک اسـتدلال های کلامی یا فلسـفی-که برای اثبات ضـرورت وجود حجّت و لزوم ظاهر بودن اقامه شده اند-نشدیم، چون این کار موکول به مجال مناسب خود است. امّا سـعی کردیم با بیان حدّاقلّ محذورات و اشـکالات مترتّب بر این گونه سخنان، نگرش صحیح و منطقی را در این خصوص تبیین و تثبیت نماییم.

با همین توضیحات مختصر روشن شد که: اصل وجود خلیفه (پیامبر یا امام) روی زمین براساس فضل و منّت الهی ثابت است و با هیچ گونه وجوب و ۰.



---

۱- رجوع شود به: «معرفت امام عصر علیه السّلام» ، ص ۲۷ تا ۳۰.

ضرورتی سازگار نیست. ظاهر و آشکار بودن این خلیفه الهی نیز فضل و منّت دیگری از جانب خداست و اگر در برهه ای از زمان، حجّت خداوند در زمین آشکار نباشد، صرفا یکی از مصادیق فضل خداوند از مردمان دریغ شده، امّا حقّی ضایع نگشته تا ظلم لازم آید. از سویی استمرار این فضل در طول زمان نیز، خود فضل و منّت دیگری است علاوه بر دو فضل پیشین.

البتّه لازم به تذکّر است که پنهان و ناشناخته بودن حجّت خداوند در زمین، نصب و جعل او را عبث و بیهوده نمی سازد. آری، اگر کسی گمان کند که فلسفه وجودی و هدف جعل خلیفه روی زمین، هدایت آشکار مردم می باشد، آن گاه چنین می پندارد که در صورت عدم تحقّق این هدف (غیبت امام) وجود ایشان در زمین بیهوده خواهد شد. امّا چنان گمانی در اصل باطل است، چرا که ما نمی توانیم عقلاـ درباره هدف و غایت جعل حجّت در زمین، اظهارنظر کنیم و ادلّه نقلی هم بر چنین چیزی دلالت نمی کنند. هدایت و دستگیری مردم توسّط پیامبر و امام یکی از فواید و آثار وجودی ایشان روی زمین است و فایده هر چیزی را نمی توانیم با غرض و هدف آن یکی بدانیم. آری، هر فعل حکیمانه دارای نتایج و آثاری است، ولی به صرف ترتّب این آثار، نمی توانیم حکمت و غرض آن فعل را مترتّب شدن آن آثار بدانیم.

### عدم ضرورت استمرار ظهور امام علیه السّلام

با توجّه به توضیحات فوق، پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام عصر علیه السّلام در حالت اوّل روشن می شود. حالت اوّل این بود که سؤال جنبه اعتراضی پیدا کند و چنین توهّم شود که غیبت امام با عدل یا حکمت خداوند سازگار نیست. اکنون واضح است که: چون اصل اعطای نعمت حضور و ظهور امام علیه السّلام بر خداوند واجب نبوده، پس نمی توان ادّعا کرد:

اصل بر حضور امام علیه السّلام است یعنی تا وقتی که مانعی از حضور امام نباشد، باید امام حضور داشته باشند.(۱).



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریّه اختیاری بودن ظهور».

نویسنده این عبارت، خود اذعان نموده که این اصل را از اعتقاد به وجوب لطف بر خداوند استنتاج کرده است. و عبارات پیشین او بر این برداشت، صحّه می گذارد:

وجود امام و حضور ایشان در زمین ضروری است، نصب و آفریدن امام لطفی واجب بر خداوند و حضور امام علیه السّلام تکلیفی واجب بر ایشان است. لذا اصل بر. . . .(۱)

با این ترتیب با روشن شدن بطلان مقدّمات این استنتاج، نتیجه نیز خودبه خود ابطال خواهد شد. پس هیچ دلیل عقلی بر ضرورت حضور و ظهور امام علیه السّلام وجود ندارد. بنابراین اگر در سالها و قرون متمادی، ائمّه علیهم السّلام در میان مردم، حضور آشکار داشته اند، این چیزی جز فضل و منّت پروردگار، بر انسانها نبوده و هیچ لزومی ندارد که این فضل ادامه پیدا کند، ازآن رو که-مطابق آن چه گفتیم-دریغ کردن فضل از مردمان، به صورت موقّت یا دائم، مصداق ظلم نمی باشد و در این صورت هیچ امر خلاف عدل یا حکمت الهی صورت نپذیرفته است.

### سؤال از حکمت غیبت امام عصر علیه السّلام

حال می توانیم به پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام علیه السّلام در حالت دوم بپردازیم. پس از روشن شدن این که اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او، همچنین استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، سؤال درباره غیبت امام به این صورت طرح می شود که: «چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟» این «چرا» سؤال از حکمت این انقطاع است.

پیش از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به دو نکته بسیار مهم توجّه شود:

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت

اوّل این که عقل ما از کشف حکمت یا حکمت های این امر، عاجز و ناتوان است و این مسأله از مستقلّات عقلیّه نیست. در قسمتهای گذشته، بخشی از .



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۸، مقاله «نظریّه اختیاری بودن ظهور».

اظهارنظرهای غیر عاقلانه را-که تحت عنوان بحث عقلی ارائه می شود-نقـد و بررسـی نمودیم و در پی آن روشن شد که هیچ یک از آن نظرات در قلمرو کشف عقل نیست و بی جهت به عنوان بحث عقلی مطرح شـده انـد. هرگونه اظهارنظر دیگری که داعیه عقلانـی بودن داشـته باشـد نیز به همین شـکل، محکوم به بطلان است. پس تنها راه کشف حکمت غیبت، رجوع به ادلّه نقلی است.

دوم ایـن کـه بـا مراجعه به ادلّه نقلی نیز به قاعـده و قـانونی دست نمی یـابیم که ضـابطه کلّی الهی را در مـورد بقـاء و زوال هر نعمتی-و از جمله ظهور و غیبت امام علیه السّلام-مشـخص نموده باشـد، و این نکته در بحث فعلی بس مهم به شـمار می آید. برای اثبات این نکته، رایج ترین قاعده ای را که در این بحث، مورد استناد قرار گرفته مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

#### نظریّه ای درباره ملاک ظهور و غیبت امام علیه السّلام

برخی می گویند:

بر هر پژوهشگر تاریخ زندگانی ائمّه دوازده گانه شیعه، این موضوع مسلّم است که هرچه ما از عصر امام علی علیه السّلام بیشتر فاصـله می گیریم، از میزان حضور امامان معصوم در متن وقایع جامعه کاسته شده و فشار و تهدیدات خلفای جور از یک سو و نااهلی مردم زمانه از سوی دیگر سـبب می گردد که روزبه روز از تعـداد یاران باوفا در گرداگرد ائمّه عصـر علیهم السّلام کم شده و در نتیجه ایشان خود را در غربت و تنهایی بیشتری احساس کنند.

به بیان دیگر، جامعه اسـلامی روزبه روز لیاقت خود را برای پذیرش امام معصوم بیشتر از دست داده تا جایی که هرچه به عصر غیبت صـغری نزدیـک تر می شـویم از ارتبـاط مسـتقیم ائمّه علیهم السّلام بـا مردم و حضور عملی ایشـان در جـامعه کمتـر می شود.(۱)

نویسـنده، مـدّعی است برای این که بتوانیم به علل ریشه ای غیبت و عدم حضور امام در متن جامعه بصـیرت بیشتری پیدا کنیم، باید به جای بیان احادیثی که عوامل مختلفی را برای غیبت امام عصر علیه السّلام ذکر کرده اند، به یک بررسی تاریخی در ۲.

ص: ۱۹۳

---

۱- در انتظار موعود، ابراهیم شفیعی سروستانی، ص ۴۱ و ۴۲.

زندگانی ائمّه علیهم السّلام بپردازیم(۱) و با این نگرش به ارائه تحلیل تاریخی فوق پرداخته است.

ایشان پس از توضیح مختصری درباره مقصود خود، خلاصه ادّعایش را چنین می نگارد:

حاصل کلام ما در این جا این می شود که چون میان قابلیّت ها و شایستگی های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه، ارتباطی متقابل وجود دارد، به هر اندازه که جامعه شایستگی و لیاقت خود را از دست داده و از ارزشهای الهی فاصله بگیرد، امام معصوم نیز، که یکی از تجلّیات رحمت الهی به شمار می آید، از جامعه فاصله گرفته و از حضور خود در جامعه می کاهد. چرا که رحمت الهی در جایی فرود می آید که سزاوار رحمت باشد. به تعبیر دیگر به مصداق قاعده ای که قرآن کریم بیان می دارد:

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ.(۲)

خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته از آنها منع نمی کند مگر آن که خود آن قوم از نظر درونی تغییر یابند [و شایستگی دارا بودن آن نعمت را از دست دهند].

آن گاه که جامعه اسلامی دگرگون شد و مسلمانان از نظر درونی تغییر یافته و ارزشهای الهی خود را از دست دادند، خداوند نیز نعمت وجود امام معصوم در میان مردم را-که از بزرگترین نعمت های الهی به شمار می آید-از آنها گرفت و امام رو در نقاب غیبت کشید.

باشد تا با گذشت اعصار، مردم به خسارت بزرگی که از ناحیه فقدان معصوم در میان خود متحمّل شده اند، پی برده و بار دیگر آماده پذیرش نعمت بزرگ الهی یعنی حضور مستمرّ امام معصوم علیه السّلام در جامعه شوند.(۳)۴.



---

۱- در انتظار موعود، ص ۴۱ و ۴۲.

۲- انفال/۵۳.

۳- در انتظار موعود، ص ۴۳ و ۴۴.

طبق این بیانات، ظهور و غیبت امام علیه السّلام تابع قاعده و قانون کلّی مشخصی است و آن لیاقت و عدم لیاقت مردم در بهره گیری از این وجود مقدّس در جامعه است. بر این اساس گفته می شود که: هرگاه مردم شایستگی استفاده علنی و آشکار از امام علیه السّلام را داشته باشند، ایشان ظاهر می گردند و آن گاه که این شایستگی را از دست بدهند، حضرتش غیبت اختیار خواهند کرد. لذا همان نویسنده در پایان بحث خود، چنین آورده است:

بنابراین می توان گفت: علّت اصلی غیبت امام عصر علیه السّلام آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود پربرکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم، یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده ها پنهان خواهند ماند.(۱)

### سرایت دادن نظریّه به ظهور و غیبت امام علیه السّلام برای هر فرد

گاهی همین ضابطه و قاعده را در مورد فردفرد انسانها در زمان غیبت امام علیه السّلام جاری می دانند و می گویند: هرکس لیاقت بهره بردن حضوری از وجود امام علیه السّلام را داشته باشد، علّت غیبت برای او منتفی خواهد بود و لذا امام علیه السّلام برایش ظاهر می شوند. این است که همگان باید بکوشند تا علّت پنهانی امام علیه السّلام را در خود از بین ببرند.

علّت پنهان شدن، در همه مکلّفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخّصی ندارد. . . شیخ طوسی امکان ظاهر شدن امام بر برخی از اولیا را نفی نمی کند و به دیگران سفارش می کند، تا در رفع علّت غیبت تمکّن یابند تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلّف باید تقصیر خود را تلافی کند و این تکلیف به ما لا یطاق نیست، زیرا مکلّف باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی شود، .



---

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵. مدّعاهای نویسنده در این عبارات در فصل آینده به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.

می فهمد که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جستجو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است.(۱)

خلاصه سخن این است که از نظر برخی، حضور آشکار امام علیه السّلام نزد فرد یا جامعه، تابع شایستگی و لیاقت فردی یا اجتماعی ایشان است. اگر این لیاقت باشد، ظاهر شدن بر امام علیه السّلام واجب می شود وگرنه بر افراد بی لیاقتی که نمی توانند بهره مناسب از وجود ایشان ببرند، نباید ظاهر شوند. این خلاصه ادّعای کسانی است که ظهور و غیبت امام علیه السّلام را تابع چنان قاعده ای می دانند.

البتّه از مدّعیان این قاعده، بعضی به آن صورت عقلی می دهند و بعضی هم آن را مدلول ادلّ نقلی می دانند. عقلی بودن این ضابطه و هر ضابطه مانند آن را-در زمینه غیبت امام عصر علیه السّلام-قبلا بررسی و استدلال آن را رد کردیم. با توجّه به آن که ما عقلا هیچ راهی به سوی کشف حکمت افعال الهی نداریم. بنابراین عقل در مورد این موضوع اظهارنظری نمی کند. امّا گاهی می خواهند این قاعده را از دلایل نقلی استنتاج نمایند.

### تأیید نظریّه مزبور با آیات و روایات

یکی از این ادلّه آیه ۵۳ سوره انفال است که در بیان نظر نویسنده «در انتظار موعود علیه السّلام» آمده بود. آیه دیگری که همین معنا را می رساند، در سوره رعد آمده است:

إِنَّ اَللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ.(۲)

خداوند وضعیّت گروهی را تغییر نمی دهد مگر این که خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

در توضیح این آیه شریفه از حضرت باقر علیه السّلام چنین نقل شده است:

اِنّ اللّهَ قَضى قَضاءً حَتماً لا يُنعِمُ على عَبدِهِ نِعمَةً فَيَسلُبُها اِيّاهُ قَبلَ اَن ١.

ص: ۱۹۶

---

۱- چشم به راه مهدی (عج) ، ص ۴۳۳ و ۴۳۴، به نقل از «تلخیص الشافی» ، شیخ طوسی ج ۱ و ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

۲- رعد/۱۱.

یُحدِثَ العَبدُ ذَنباً یَستَوجِبُ بذلک الذَنبِ سَلبَ تِلک النِّعمَهِ و ذلک قَولُ اللّهِ: إِنَّ اَللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ.(۱)

قضـای حتمی خداونـد ایـن اسـت کـه اگر بـه بنـده اش نعمـتی عنـایت فرمایـد، آن نعمـت را از او نمی گیرد مگر آن کـه [آن بنـده]گناهی مرتکب شود که اسـتحقاق سـلب آن نعمت را پیدا کند و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: إِنَّ اَللّهَ لا یُغَیِّرُ. . . .

به طور کلّی می توان گفت که: تـا وقتی انسان نعمتی را کفران نکرده است، آن نعمت، زوال پیـدا نمی کنـد و این یک قاعـده کلّی و ضابطه عمومی در مورد اعطاء نعمت ها از جانب خدای متعال می باشد. امام باقر علیه السّلام می فرمایند:

لا یَنقَطِعُ المَزیدُ مِنَ اللّهِ حتّی یَنقَطِعَ الشُکرُ مِنَ العِبادِ.(۲)

فزونی نعمت از جانب خداوند منقطع نمی شود، مگر این که شکر از جانب بندگان قطع شود.

در همین مورد قرآن کریم می فرماید:

لَاِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ.(۳)

اگر (نعمت های مرا) شکر کنید برای شما (آنها را) می افزایم و اگر (نسبت به آنها) کفران نمایید همانا عذاب من شدید است.

این جا نسبت به شکر نعمت، وعده فزونی آن و درباره کفران نعمت، وعید عذاب داده شده است. همچنین در احادیث فرموده اند:

لا زَوالَ لِلنَعماءِ اِذا شُکِرَت و لا بَقاءَ لَها اِذا کُفِرَت.(۴)

اگر شکر نعمت ها گزارده شود، زوال نمی یابند و اگر کفران شوند، باقی نمی مانند.

در این جـا هر دو طرف را ذکر کرده و فرموده انـد: در صورت شـکر، نعمت زائـل نمی شود و در صورت کفران، نعمت بـاقی نمی ماند. ۳.

ص: ۱۹۷

---

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۵۰.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۸۶.

۳- ابراهیم/۷.

۴- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشکر، ح ۳.

### نظریّه علّت فلسفی غیبت امام علیه السّلام

پیروان نظریّه مورد بحث، از این آیات و روایات چنین برداشت می کنند که چون ظهور و حضور علنی امام علیه السّلام از نعمت های بزرگ الهی است، در صورت شکر این نعمت، استمرار آن قطعی و در صورت ناشکری نسبت به آن، زوالش حتمی است. چون استمرار این نعمت، خود از مصادیق «مزید» آن است پس می توان گفت که استمرار یا انقطاع این نعمت ضرورتا دائر مدار شکر یا کفران آن است و بر همین اساس معتقدند در صورت کفران نعمت حضور امام علیه السّلام در جامعه، غیبت امام علیه السّلام ضروری است. بنابراین علّت تامّه غیبت را همین ناسپاسی دانسته و می گویند: چون اصل (عقلی) بر حضور علنی امام علیه السّلام در جامعه است، در صورت شکرگزاری مردم از این نعمت، ظهور ایشان واجب می شود و در صورت ناسپاسی، غیبت آن حضرت وجوب می یابد. پس علّت بودن شکر نعمت امام علیه السّلام برای ظهور ایشان، به معنای فلسفی تفسیر می شود که طبق آن وجود و عدم معلول دائر مدار وجود و عدم علّت می گردد. رابطه بین علّت و معلول در این فرض یک رابطه ضروری است، به این معنا که در صورت وجود علّت، صدور معلول ضروری می گردد و در صورت عدم علّت، عدم صدور معلول ضروری می شود یا به تعبیر دیگر در صورت عدم علّت، وجود یافتن معلول محال و ممتنع می گردد. به همین جهت است که می گویند: اگر مردم لیاقت و شایستگی در بهره بردن از وجود علنی امام علیه السّلام را داشته باشند (در حقیقت نعمت وجود ایشان را شکرگزارند) ظهور بر ایشان واجب و لازم است و اگر چنین لیاقتی را نداشته باشند (نعمت حضور ایشان را کفران کنند) غیبت بر ایشان واجب می شود. این دیدگاه برخاسته از اعتقاد به رابطه علّی-معلولی فلسفی میان علّت ظهور و خود آن است.

در نقد و بررسی این دیدگاه باید به چهار نکته مهم توجّه شود:

### اعطای نعمت ها براساس لیاقت و شایستگی نیست

۱-نکته اوّل این است که به طور کلّی، نعمت هـای الهی براساس شایسـتگی و لیاقت مردم به آنها داده نمی شود. اساس اعطای نعمت به بندگان، فضل و رحمت خداست و اعطای فضل، مبتنی بر وجود اسـتحقاق نیست. اصولاً فضل با عدل همین تفاوت را دارد که عدل، همان عطای برحسب استحقاق است ولی فضل، بخشش یا بخشایشی، بدون در نظر گرفتن استحقاق.

خداونـد، عموم نعمت های خود را بر مبنای فضل به بنـدگانش بخشـیده، چون آنها هیچ گونه اسـتحقاقی پیش از اعطای فضـل الهی نداشـته اند. تعبیر «رحمت الهی» به روشـنی بر این بخشش یا بخشایش بدون استحقاق، دلالت می کند. منظور از بخشش، نزول عطایا و مواهب خداونـدی است که ابتداء و بدون هیچ گونه طلب و اسـتحقاقی به مخلوقات داده شده و می شود. مراد از «بخشایش» هم عفو و گذشت خداوند از تقصـیرات مجرمان و گناهکاران است. «بخشـش» و «بخشایش» اسم مصدر «بخشیدن» و «بخشودن» هستند و در عربی تعبیر «فضل» بر هر دو معنا دلالت می کند.

با این توضیح درباره معنای «فضل» و «رحمت» نمی توان پذیرفت که:

رحمت الهی در جایی فرود می آید که سزاوار رحمت باشد.(۱)

رحمت بودن رحمت به این است که دریافت کننـده آن، اسـتحقاق دریافتش را نداشـته باشد. اگر کسـی که مورد رحمت قرار می گیرد، مسـتحقّ آن باشـد؛ دیگر نمی تـوان آن موهبت را رحمت نامیـد، چون رعـایت اسـتحقاق مسـتحقّ، واجب و رعـایت نکردن حقّش ظلم می باشـد. اگر کسـی حقّ دیگری را رعایت کرده و به او ظلم نکند، نمی توان گفت که به او رحم نموده یا مورد رحمت خود قرارش داده است.

عموم نعمتهای خداوند از باب رحمت و فضل او به بندگان عنایت شده و می شود. چنین نیست که این رحمت تنها شامل افراد شایسته و لایق گردد و این که ۳.

ص: ۱۹۹

---

۱- در انتظار موعود، ص ۴۳.

در قرآن فرموده است: «ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» یا این که: «إِنَّ اَللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» معنای هیچ کدام این نیست که اگر کسانی شایستگی دارا بودن نعمتی را پیدا نکنند، خدا به ایشان نعمت نمی دهد. لطف خداوند منوط و مشروط به احراز لیاقت و سزاوار رحمت شدن نیست. اصلا چنین ادّعایی هم عقلا و هم نقلا باطل است. نه عقل بر این معنا دلالت می کند و نه هیچ آیه و روایتی.

آیات فوق مربوط به اعطای نعمت از طرف خداوند به بندگان نیستند. مطابق تفسیر اهل بیت علیهم السّلام، این آیات ناظر به سلب نعمت ارزانی شده هستند. این که «اگر خداوند نعمتی را به کسی اعطا کرد، آن را از او سلب نمی نماید، مگر وقتی که با اعمال ناپسند و زشت خود، استحقاق سلب آن را پیدا کند» ، یک قاعده و ضابطه کلّی برای سلب نعمت از طرف خداست. بنابراین در کتاب و سنّت قاعده و ضابطه ای برای اعطای نعمت ها بیان نشده است، چون باب فضل و رحمت الهی بسیار گسترده است و هرگز تابع لیاقت و استحقاق بندگان نیست. امّا در مورد سلب نعمت فرموده اند که تا ناشکری و ناسپاسی نشود، چنین کاری صورت نمی گیرد.

قرار دادن این قاعده خود براساس فضل و رحمت می باشد یعنی حتّی همین هم بر خدا واجب نیست که تا بنده ناشکری و ناسپاسی نکرده انعامش را تداوم بخشد. اگر خدای متعال نعمتی را به کسی ارزانی کند و او مدّتی از آن نعمت بهره ببرد، تداوم بخشیدن به آن نعمت، بر خداوند واجب نمی شود و کسانی که از آن برخوردار شده اند، استحقاقی برای استمرار نعمت پیدا نمی کنند. پس هیچ کس بر خداوند این حق را ندارد که اگر نعمتی را دارا بوده و سپاس آن را گفته، آن نعمت از او سلب نگردد. این لطف و فضل الهی است که چنین رحمتی را بر خود واجب فرموده است و تا وقتی کسی استحقاق از دست دادن نعمت را پیدا نکرده، نعمتش را از او دریغ نمی کند و البتّه این قاعده-چنان که پیداست-با رویکردی نقلی اثبات می شود و عقل در این خصوص حکمی و نظری ندارد.

## حضور آشکار ائمّه علیهم السّلام در جامعه بدون وجود لیاقت مردم

این بحث کلّی، در مورد نعمت وجود، ظهور و استمرار حضور امـام علیه السّـلام در جـامعه نیز جـاری می شود. مـا نمی توانیم مـدّعی شویم که نعمت حضور ائمّه علیهم السّـلام در میـان مردم، براساس وجود قابلیّت ها و شایسـتگی های ایشان در پـذیرش امام معصوم علیه السّـلام بوده است. هیـچ گاه و در هیـچ موردی، اکثریّت مردم، لیاقت و اسـتحقاق پذیرش امام علیه السّـلام را نداشته اند. در مورد کدام امام معصوم می توانیم بگوییم مردم حقوقی را که بر عهده داشتند، به درستی ادا نمودند؟

آیا مردمی که با امیر المؤمنین علیه السّـلام بیعت کرده بودند، لیاقت حضور آن حضرت را در میان خود داشتند؟ اگر چنین بود چرا از همـان ابتـدای امر، کسـانی که بعضـا برای بیعت با امام علیه السّـلام پیش قـدم شـده بودنـد، به کارشکنی و نقض بیعت پرداختنـد؟ چرا اصـحاب جمل (ناکثین) فراهم آمدند و جنگ با امیر المؤمنین علیه السّـلام را طرّاحی و راه اندازی کردند؟ چرا عدّه ای (قاسـطین) با عهدشـکنی و سستی خود، راه را برای تقویت سلطه معاویه در میان مردم باز کردند؟ و چرا مقدّس مآبانی که خود را از امیر المؤمنین علیه السّـلام مسلمان تر می دانسـتند (مارقین) ، آن حضـرت را تکفیر نموده و به وجوب قتل ایشان فتوا دادند؟ آیا این مردمی که مستحقّ نفرین امیر المؤمنین علیه السّلام شدند، لیاقت پذیرش ایشان را داشتند؟ !

آیـا مردم زمـان حضـرت مجتبی علیه السّـلام که با سـست ایمانی و بعضا از روی نفاق، امام خود را مجبور به تسـلیم و پـذیرش صلـح با معاویه کردنـد، شایسـته حضور آن حضرت بودنـد؟ جایی که پسـر عموی آن حضـرت (عبید اللّه بن عبّاس) به عنوان فرمانـده لشـکر امـام علیه السّـلام خـود را در مقابـل دریـافت پول به معـاویه بفروشـد، می توان گفت که مردم، سـزاوار حضور حضرت مجتبی علیه السّلام بودند؟ !(۱)

از همه مصـیبت بارتر، رفتاری است که مردم زمان سـیّد الشـهداء علیه السّـلام با سـرور و امام خود داشتند. با هزاران نامه خود، ایشان را به کوفه فراخواندند امّا با نهایت بی رحمی و نامردمی، خود آن حضرت را با همه خانواده و یارانش به شهادت۵

ص: ۲۰۱

---

۱- رجوع شود به: کتاب «تاریخ خلفا» ، ج ۲ تاریخ سیاسی اسلام، نوشته رسول جعفریان، ص ۳۶۵.

رساندند. وقتی کاروان حضرت زین العابدین علیه السّلام و اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به صورت اسرا وارد کوفه شدند، اهل شهر به گریه و نوحه سرایی پرداختند.

حضرت به ایشان فرمودند:

تَنُوحُونَ و تَبکُونَ مِن اَجلِنا فَمَن ذا الّذی قَتَلَنا؟(۱)

بر حال ما نوحه و گریه می کنید؟ پس آن کس که ما را کشت، که بود؟!

و در همان حال دختر بزرگ امیر المؤمنین علیه السّلام، حضرت عقیله بنی هاشم با بانگی علوی و هیبتی حیدری، مردم کوفه را چنین خطاب کردند:

یا اَهلَ الکُوفَهِ یا اَهلَ الخَتَلِ و الغَدرِ أ تَبکُونَ فَلا رَقَأَتِ الدَمعَهُ و لا هَدَأَتِ الرَنَّهُ.(۲)

ای مردم کوفه، ای نیرنگ بازها و ای بی وفایان، آیا گریه می کنید؟ اشک شما خشک مباد و ناله هایتان فرو ننشیناد!

... أ تَبکُونَ و تَنتَحِبُونَ اِی وَاللّهِ فَابکُوا کثیراً و اضحَکُوا قلیلًا.(۳)

آیا گریه می کنید و صداهایتان را به زاری بلند کرده اید؟ آری به خدا باید زیاد گریه کنید و کمتر بخندید.

و در ادامه سخن خود فرمودند:

دامن خویش را به عار و ننگی آلوده نموده اید که هرگز شست وشویش نتوانید کرد و [گناه]خون [به ناحق ریخته]فرزند خاتم نبوّت و معدن رسالت و آقای جوانان اهل بهشت را چگونه می توانید شست؟!(۴)

وقتی کاروان این عزیزان به مدینه النّبی صلّی اللّه علیه و اله و سلم رسید و مردم مدینه برای استقبال ایشان به بیرون از شهر آمدند، حضرت سجّاد علیه السّلام ضمن سخنانی فرمودند:

و اللّهِ لَو اَنّ النَبِیَّ صلّی اللّه علیه و اله و سلم تَقَدَّمَ اِلَیهم فی قِتالِنا کما تَقَدَّمَ اِلَیهم فی الوِصایَهِ .



---

۱- اللهوف، ص ۱۴۶.

۲- اللهوف، ص ۱۴۶.

۳- اللهوف، ص ۱۴۷.

۴- اللهوف، ص ۱۴۷.

بِنا لَما زادُوا علی ما فَعَلُوا بنا.(۱)

قسم به خدا اگر (به فرض) پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم آن گونه که سفارش نیکی به ما را فرموده به ایشان سفارش جنگ با ما کرده بود، از آن ظلم و جنایتی که با ما نمودند، فراتر نمی رفتند!

آیا با همه اینها می توان مدّعی شد که:

میـان قـابلیّت هـا و شایسـتگی هـای ذاتی مردم برای پـذیرش امـام معصوم و میزان حضور امـام در جامعه ارتباطی متقابل وجود دارد.(۲)

آیا امّتی که هرچه ظلم از دسـتشان برمی آمـد، در حقّ اهل بیت پیامبرشان روا داشـتند، شایسـتگی و قابلیّت ذاتی برای پـذیرش امام معصوم را دارا بودند؟ اگر چنین بود، چرا حضـرت زین العابدین علیه السّـلام و نیز زینب کبری علیها السّـلام با مردم کوفه چنان سخنانی گفتند؟ !

راستی مردم زمان امام حسـین علیه السّـلام باید چگونه می بودند که شایستگی پذیرش امام معصوم را نداشته باشند؟ ! آیا پس از این رسوایی و ننگ آشـکار، خداونـد حجّت خود (یعنی امام سـجّاد علیه السّـلام) را از میان مردم غایب نمود؟ و مگر فاجعه بارتر از این هم امکان پذیر بود؟ !

پس چگونه می توان، حضور مستمرّ ائمّه هدی علیهم السّلام در طول ۲۵۰ سال پس از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم را به حساب شایستگی و لیاقت مردم آن زمان ها گذاشت؟ !

حقیقت این است که حضور علنی امام علیه السّـلام در جامعه، نشانگر لیاقت و اسـتحقاق مردم نمی باشـد و نمی توان گفت که در طول این ۲۵۰ سال به دلیل حضور آشکار ائمّه علیهم السّلام، امّت ها شایستگی و لیاقت این حضور را دارا بوده اند.

### عدم وجوب ظهور امام علیه السّلام بر فرد لایق در زمان غیبت

۲-در زمان حاضـر نیز نمی توان گفت که اگر کسـی لیاقت داشـته باشد، ظهور امام علیه السّلام بر او واجب است. چه بسا افراد لایقی در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السّلام ۳.



---

۱- اللهوف، ص۲۰۲.

۲- در انتظار موعود، ص ۴۳.

باشند، که به حکمت هایی امام علیه السّلام خود را بر ایشان ظاهر نسازند. یکی از این حکمت ها می تواند امتحان آنها باشد تا خداوند «ایمان به غیب» را در ایشان بیازماید و به خاطر صبر و رضایت به قضای الهی و تحمّل فراق مولایشان، ایشان را به درجات بالای ایمان نائل گرداند. بنابراین دلیلی برای این ادّعا وجود ندارد که هر کس امام زمان علیه السّلام برایش آشکار و ظاهر نیستند، حتما فرد نالایق و ناسپاسی است.

## سلب نعمت لزوما به علّت بی لیاقتی نیست

۳–قاعده ای که براساس فضل الهی مقرّر شده این است که تا وقتی مردم با سوء رفتارشان مستحقّ سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از ایشان نمی گیرد. از این قاعده نمی توان منطقا نتیجه گرفت که در صورت سلب نعمت، علّت آن حتما ناشکری مردم بوده است. می توان فرض کرد که مردمی با کفران نعمت، مستحقّ سلب آن شده باشند، امّا خداوند نه به دلیل کفران آنها بلکه به علّت دیگری از ایشان سلب نعمت کرده باشد.

این مطلب کلّی را در ضمن بحث فعلی توضیح می دهیم: اگر مردم نعمت حضور آشکار امام علیه السّلام را ناشکری کنند، استحقاق سلب این نعمت را پیدا می کنند، امّا ممکن است خداوند نخواهد به دلیل ناشکری از آنها سلب نعمت کند، لذا در این مورد، با فضل خود رفتار کند و از این جهت ایشان را از درک حضور امام علیه السّلام محروم نسازد امّا به علّت دیگری–که ما نمی دانیم–این نعمت را از ایشان بگیرد. در این صورت آن قاعده کلّی نقض نشده است، چون خدا از کسانی نعمت را گرفته که مستحقّ این عقوبت بوده اند، امّا دلیل و حکمت این سلب، چیز دیگری بوده است. پس می توان فرض کرد که نعمت یا نعمت هایی از مردمی ناسپاس گرفته شود امّا علّت سلب آن نعمت ها ناسپاسی آنها نبوده باشد. (دقّت شود.)

با این حساب، صرف گرفتن یک نعمت، حکایت از این که علّتش ناشکری و کفران آن نعمت بوده نمی کند. به تعبیر دیگر، سلب نعمت می تواند ادلّه و علل مختلفی داشته باشد که یکی از آنها کفران آن نعمت است. بنابراین چه بسا علّت

دیگری موجب سلب نعمت گردد و ما به صرف وقوع این سلب، نمی توانیم پی به علّتش ببریم. تنها راه کشف علّت در مورد هر سلب نعمتی، دلیل یا ادلّه خاصّ نقلی در آن مورد است، چون عقل راهی به سوی کشف این امر ندارد.

### نقد و بررسی نظریّه علّت فلسفی غیبت امام علیه السّلام

۴-ادلّه نقلی-اعمّ از آیات و روایات-همگی بر این مطلب دلالت می کنند که: اگر نعمتی از فرد یا جامعه سلب شود، قطعا صاحبان آن نعمت در شکرگزاری آن کوتاهی کرده و مرتکب کفران نعمت شده اند، چون خداوند-طبق قضای حتمی خود-هیچ نعمتی را از کسی بدون آن که مستحقّ سلب آن شده باشد، نمی گیرد. امّا عکس این قضیّه به صورت مطلق صحیح نیست یعنی نمی توان گفت که اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود، حتما آن نعمت، سلب می شود. چنین رابطه ضروری بین این دو قضیّه برقرار نیست.(۱)

بنابراین، نمی توان از ادلّه نقلی نتیجه گرفت که در صورت ناشکری نسبت به یک نعمت، سلب و زوال آن قطعی است، چون ممکن است خدای متعال با فضل و بخشایش خود از سر تقصیر و کوتاهی کفران کنندگان نعمت بگذرد و آنها را به این عقوبت (سلب نعمت) گرفتار نسازد. در استنباط از ادلّه نقلی باید همواره به مجموع آنها نظر داشته باشیم و نمی توانیم یک دلیل یا ادلّه خاصّی را به تنهایی مأخذ استنباط خود قرار دهیم و به بقیّه بی توجّه باشیم. در بحث فعلی ادلّه ای که دلالت بر فضل و رحمت و عفو خداوند در حقّ بندگان گناهکار و مقصّر می کنند، باید حتما مدّنظر باشند و با عنایت به این ادلّه، حدّاکثر چیزی که در اثر کفران یک .

ص: ۲۰۵

---

۱- اگر بخواهیم این مطلب را با استفاده از منطق گزاره ها توضیح دهیم می توانیم بگوییم: اگر «ناشکری کردن=P» و «سلب نعمت=Q» باشد، آن گاه می توانیم بگوییم (P-Q) صحیح است یعنی اگر نعمتی سلب شود حتما ناشکری نسبت به آن صورت گرفته است. امّا عکس این قضیه (Q-P) لزوما صادق نیست چون نمی توانیم بگوییم که: اگر نسبت به نعمتی ناشکری شود حتما آن نعمت سلب می گردد و طبق منطق گزاره ها از (P-Q) نمی توانیم (Q-P) را نتیجه بگیریم. بله می توانیم عکس نقیض آن را استنتاج کنیم یعنی (P--Q-) و بگوییم: اگر نسبت به نعمتی ناشکری نشود، قطعا آن نعمت سلب نمی گردد. این همان وعده الهی است که از روی فضل خود مقرّر فرموده است.

نعمت، می توان گفت این است که کفران کنندگان، استحقاق سلب نعمت را پیدا می کنند؛ امّا این که خداوند حتما آن نعمت کفران شده را سلب می کند، از مجموع ادلّه نقلی قابل استنباط نیست.

با توجّه به این نکته، باید گفت این که قرآن فرموده است: «لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ» ، یا در فرمایش امام صادق علیه السّلام آمده است: «لا بَقاءَ لها اِذا کُفِرَت» ، هیچ کدام به این معنا نیست که قطعا خداوند عذاب می کند، یا نعمتش را می گیرد، بلکه باید گفت که مقصود، همان استحقاق سلب نعمت و در معرض زوال قرار دادن آن می باشد. بنابراین شرط مقدّری در این جا وجود دارد و آن این است که: «اگر خداوند از این کفران نعمت نگذرد و عفو نکند، آن گاه نعمت را سلب می نماید» . امکان عفو و رحمت خداوند در مورد هر کفران نعمتی وجود دارد و لزومی ندارد که در هر موردی به صورت مستقل تذکّر داده شود. پس نباید انتظار داشت که در آیه فوق یا حدیث امام علیه السّلام به وجود چنین شرطی تصریح شده باشد، این تصریحات به صورت مجزّا ذکر شده و همگی قرینه ای برای فهم صحیح آیات و روایات مورد بحث هستند.

## دیدگاه صحیح درباره ارتباط غیبت امام علیه السّلام با کفران نعمت ظهور ایشان

با توجّه به این توضیحات می توانیم دیدگاه صحیح در این مورد را چنین بیان کنیم:

چون اصل وجود و ظهور امام علیه السّلام به فضل خداوند بوده، پس استمرار این ظهور هم در اصل واجب نبوده است. امّا وعده الهی مبنی بر این که «اگر مردم نسبت به این نعمت ناشکری نکنند، آن را سلب نمی کند» ، باعث می شود که بتوانیم بگوییم در صورت عدم کفران نعمت حضور امام در جامعه، این نعمت سلب نمی شد و مردم مبتلا به غیبت امام علیه السّلام نمی گشتند. پس پنهان شدن امام عصر علیه السّلام از دیدگان مردم عقوبتی است که استحقاق آن را داشته اند. امّا چنین نیست که در صورت ناسپاسی در مورد این نعمت، غیبت امام علیه السّلام واجب باشد. چنین حکمی در هیچ زمانی روا نمی باشد. همیشه ممکن است که خدای متعال با

فضل و رحمت خویش از کوتاهی های مردم بگذرد و امام علیه السّلام را با وجود ناسپاسی های فراوان خلائق، ظاهر و آشکار فرماید. بنابراین شرط ضروری ظهور امام علیه السّلام، لیاقت و شایستگی مردم در بهره وری از حضور علنی ایشان در جامعه نیست. اگر چنین بود، نباید خدای متعال بسیاری از حجّت های خود را در بین مردم آشکار می کرد، چون از صدر خلقت، نعمت حضور خلیفه خداوند در زمین با ناشکری و ناسپاسی مردم همراه بوده است.

حضرت آدم علیه السّلام با ناسپاسی فرزند خود (قابیل) مواجه شد که در کمال بیرحمی برادر خود (هابیل) را به قتل رساند. و پس از آدم، وصیّ ایشان حضرت شیث قادر نبود دین خداوند را ظاهر و آشکار نماید و به خاطر تهدید قابیل مجبور به رعایت تقیّه و کتمان دین شد.(۱) امّا این تازه اوّل ماجرا بود و روزبه روز بر ناشکری مردم نسبت به خلیفه و حجّت خداوند در روی زمین افزوده شد تا آن جا که در عصر بنی اسرائیل و در یک بین الطّلوعین، هفتاد پیامبر خدا را می کشتند و سپس در بازارهایشان به خرید و فروش می پرداختند گویی که هیچ جنایتی انجام نداده بودند.(۲) با همه اینها خداوند از ارسال رسولان و حجج خود به سوی مردم دریغ نفرمود و صد و بیست و چهار هزار پیامبر خود را-که گروهی از آنها اوصیای گروه دیگر بودند-در زمین مبعوث فرمود. بنابراین سنّت الهی چنین نبوده است که به خاطر ناشکری و ناسپاسی خلائق، فیض حضور خلیفه خود را در میان مردم از آنها دریغ نماید.

### عدم ضابطه کلّی برای کشف علّت غیبت امام علیه السّلام

نتیجه مباحثی که در نقد و بررسی ضابطه ارائه شده برای بقاء و زوال نعمت های الهی ارائه شد، این است که ما هیچ قاعده و قانون کلّی عقلی یا نقلی برای کشف این که هر نعمتی چه موقع دوام پیدا می کند و در چه صورتی قطعاً۵



---

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۵.

زوال می پـذیرد، در اختیار نـداریم. این مطلب را در مورد رایج ترین قاعده ای که ادّعا می شود بررسـی نمودیم، قاعده ای که بقـاء و زوال هر نعمتی را به شـکرگزاری یـا کفران آن نعمت منوط می دانـد. در مورد هر ضـابطه دیگری هم که چنین ادّعـای کلّی داشته باشد، شبیه همین نقد را می توانیم جاری بدانیم.

بنـابراین در مورد این که بقـاء یـا زوال هر نعمتی به طور خـاص چه علّت یا علّت هایی دارد، بایـد دلیل خاص و موردی داشـته باشـیم، چون هیـچ ضابطه کلّی برای تشـخیص علّت دوام، یا انقطاع نعمت ها در اختیار نـداریم. این دلیل خاص هم قطعا عقلی نیست، زیرا عقل به تنهایی راهی به سوی کشف این علّت ندارد. پس در مورد سلب هر نعمتی باید دلیل یا ادلّه نقلی خاصّ آن را مبنـای تشـخیص علّت آن قرار دهیم. لـذا در بحث از علّت غیبت امام عصـر علیه السّـلام نیز تنها مرجع قابل اعتماد، ادلّه نقلی خاصّ آن است که باید یکی یکی مورد بررسـی قرار بگیرد. اگر راهی برای کشف حکمت غیبت امام علیه السّـلام باشد، فقط از همین طریق است، نه از راه عقل و نه از طریق ضابطه کلّی تاریخی-نقلی که علّت سلب هر نعمت الهی را بیان کند.

### قابل کشف نبودن حکمت غیبت برای ما

تـا این جـا برخی از آن چه به عنوان دلیـل عقلی یـا تحلیل تاریخی (همراه با مؤیّـدات نقلی) برای غیبت امام عصـر علیه السّـلام گفته شـده را طرح و بررسـی اجمـالی نمودیم و نقـاط ضـعف آنهـا را روشن نمودیم. در نهایت به این نتیجه رسـیدیم که برای توضـیح چرایی غیبت از طریق بحث عقلی به جایی نمی رسیم و چاره ای جز مراجعه به ادلّه نقلی در این خصوص نداریم. پس مـا نـاتوانی خـود را در کشـف علّت غیبت عقلاـ می یـابیم. به عبـارت دیگر چـون هیـچ دلیـل عقلی برای فهم و کشف علّت و حکمت افعال الهی نـداریم، پس عقلا از علّت غیبت، آگاهی نمی یابیم. اکنون می خواهیم همین مطالب عقلی را با اسـتفاده از بعضی احادیث ائمّه علیهم السّلام تأیید کنیم که اصولاً علّت غیبت امام علیه السّلام برای ما قابل کشف نیست و

تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می کشاند.

اوّلین حدیث در این موضوع، فرمایشی از امام صادق علیه السّلام است که جنبه کلیدی و محوری در مورد کشف علّت غیبت دارد. این حدیث را محدّث بزرگوار، مرحوم شیخ صدوق با اسناد خود در کتاب گران قدر «کمال الدین و تمام النعمه» از عبد اللّه بن فضل هاشمی نقل فرموده است. می گوید: از امام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام شنیدم که فرمودند:

اِنّ لِصاحِبِ هذا الامرِ غَیبَهً لا بُدَّ منها یَرتابُ فیها کُلُّ مُبطِلٍ.

همانا برای صاحب این امر (امامت و ولایت) غیبتی است که قطعا واقع می شود، در آن اهل باطل به شکّ و تردید می افتند.

راوی می گوید: علّت آن را از حضرت پرسیدم. فرمودند:

لِاَمرٍ لَم یُؤذَن لَنا فی کَشفِهِ لکم.

به خاطر چیزی که اجازه پرده برداری از آن را برای شما به ما نداده اند.

راوی می گوید: پرسیدم: حکمت غیبت ایشان چیست؟ فرمودند:

وَجهُ الحِکمَهِ فی غَیبَتِهِ وَجهُ الحِکمَهِ فی غَیباتِ مَن تَقَدَّمَهِ مِن حُجَجِ اللّهِ تعالی ذِکرُه اِنّ وَجهَ الحِکمَهِ فی ذلک لا یَنکَشِفُ الاّ بَعدَ ظُهُورِهِ کما لَم یَنکَشِف وَجهُ الحِکمَهِ فیما آتاهُ الخِضرُ علیه السّلام مِن خَرقِ السَفینَهِ و قَتلِ الغُلامِ و اِقامَهِ الجِدارِ لِموسی علیه السّلام اِلی وَقتِ افتِراقِهِما.

حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت های حجّت های خداوند متعال پیش از ایشان است. حکمت این امر، جز پس از ظهور ایشان روشن نمی گردد، همان گونه که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السّلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچّه و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی علیه السّلام تا وقت جدا شدن ایشان از یکدیگر روشن نشد.

در پایان حدیث با تأکید بر «سرّ» بودن علّت غیبت امام زمان علیه السّلام فرمودند:

یَابنَ الفَضلِ اِنّ هذا الامر اَمرٌ من اَمرِ اللّهِ تعالی و سِرٌّ مِن سِرِّ اللّهِ و غَیبٌ مِن غَیبِ اللّهِ و مَتی عَلِمنا أنّه عَزَّ و جَلَّ حکیمٌ صَدَّقنا بِأَنَّ اَفعالَهُ کُلَّها

حِکمَهٌ و اِن کانَ وَجهُها غیرَ مُنکَشِف.(۱)

ای پسر فضل! همانا این امر (غیبت امام عصر علیه السّلام) یک کار خدایی و رازی از رازهای خداوند و از مصادیق غیب الهی است و ما وقتی خداوند عزّ و جل را حکیم دانستیم، تصدیق می کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هر چند که حکمت آنها برای ما روشن نباشد.

در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره حکمت غیبت امام عصر علیه السّلام اشاره شده است:

مطلب اوّل این است که به صراحت فرموده اند: ما اجازه نداریم، حکمت غیبت امام زمان علیه السّلام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده اند که به دنبال پرده برداری از حکمت غیبت نباشند.

### روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور

مطلب دوم این که حکمت غیبت امام علیه السّلام پیش از ظهور ایشان مشخّص نمی شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می شود، نمی تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع، تلقّی گردد. علت «سرّ» نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می ماند.

### تشبیه غیبت امام عصر علیه السّلام به کارهای حضرت خضر علیه السّلام

مطلب سوم: حکمت غیبت امام زمان علیه السّلام نظیر حکمت کارهای حضرت خضر علیه السّلام است که پیامبر عظیم الشأنی چون حضرت موسی علیه السّلام نیز ابتداء از آنها آگاه نبود. علّت کارهای حضرت خضر علیه السّلام فقط با توضیح خود ایشان در هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السّلام روشن شد. نکته جالب توجّه در این تشبیه آن است که موسی علیه السّلام-در اثر بی اطّلاعی از حکمت کارهای خضر-تاب نیاورد و در هر سه مورد، لب به اعتراض گشود و به همین خاطر کار به جایی رسید که حضرت خضر علیه السّلام اعلام وقت جدایی از موسی علیه السّلام را کرد. شاید همین وجه شباهت در .



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۱.

این جا هم وجود داشته باشد و کسانی که از حکمت غیبت امام عصر علیه السّلام اطّلاع ندارند، نتوانند صبر و تحمّل کافی از خود نشان دهند، در نتیجه از این امتحان بزرگ سربلند بیرون نیایند. از این بالاتر، کارهای حضرت خضر علیه السّلام به لحاظ ظاهری عاقلانه نبود. سوراخ کردن کشتی در دریا، فی نفسه یک کار عقلایی محسوب نمی شود، همچنین است کشتن پسر بچّه و درست کردن دیواری که در حال خراب شدن است.

در دوران غیبت هم هستند کسانی که پنهانی امام علیه السّلام را امری عقلایی و موجّه تلقّی نمی کنند و در پذیرش آن به لحاظ اعتقادی مشکل دارند. اینان برای آن که-به زعم خود-ظاهر آبرومندی برای غیبت امام زمان علیه السّلام دست و پا کنند، دست به توجیهاتی می زنند که-به گمان خود-آن را عقلایی جلوه دهند تا هم خود و هم دیگران را نسبت به این امر راضی و خرسند کنند. ولی واقعیّت این است که اگر از ابتدا بپذیرند که حکمت آن را نمی دانند و به تصدیق عقل خویش، سربسته به آن ایمان آورند، نه خود را به زحمت می اندازند و نه در ایمان و اعتقادشان خللی به وجود می آید.

به عنوان مثال کسانی که وجود امام علیه السّلام و حضور آشکار ایشان را در زمین از باب وجوب «لطف» واجب می دانند، در توجیه امر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السّلام با اشکال مواجه می شوند و ناچارند به صورتی آن را توجیه کنند که به «برهان لطف» ادّعائیشان لطمه ای وارد نشود. امّا توجیهات مطرح شده به لحاظ عقلی کامل و تمام نیست و لذا نهایتا مجبور می شوند که به مخفی بودن حکمت غیبت اعتراف نمایند. به نمونه ای از این تلاش های ناموفّق اشاره می کنیم.

### بررسی نظر مرحوم شیخ مفید درباره علّت غیبت

یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه، فقیه و متکلّم نامی، مرحوم شیخ مفید اعلی اللّه مقامه الشریف است. ایشان از کسانی هستند که معتقد به برهان لطف بوده و از آن برای اثبات لزوم وجود امام علیه السّلام در هر زمان استفاده کرده اند. در یکی از رساله های ایشان که «النُکَتُ الاعتقادیّه» نام دارد، حدّاقل سه بار به کاربرد برهان لطف در

اثبات وجود امام زمان علیه السّلام استدلال شده است.(۱) در یکی از این موارد، عین عبارت ایشان چنین است:

فان قیل: ما الدَلیلُ علی وُجُودِه؟

اگر بگویند: چه دلیلی بر وجود امام علیه السّلام هست؟

فالجواب: الدَلیلُ علی ذلک اَنّ کُلَّ زمانٍ لا بُدَّ فیه مِن امامٍ معصومٍ و اِلاّ لَخَلا الزمانُ مِن اِمامٍ معصومٍ مع أنّه لُطفٌ و اللُطفُ واجِبٌ علی اللّهِ تعالی فی کُلِّ زمان.(۲)

جواب این است که: دلیل این امر آن است که در هر زمانی باید یک امام معصوم وجود داشته باشد وگرنه لازم می آید که این زمان از امام معصوم خالی باشد، در حالی که وجود ایشان لطف است و لطف در هر زمان بر خدا واجب می باشد.

با این مبنا، غیبت امام علیه السّلام بی معنا و غیرموجّه می شود. چون آن لطف موردنظر متکلّمان با پنهان و ناشناخته بودن امام علیه السّلام قابل جمع نیست. لذا باید غیبت امام علیه السّلام را جوری توجیه کنند که به قول خودشان «اخلال به واجب» از طرف خداوند لازم نیاید. به همین جهت است که در این جا ناچار می شوند عقلا اخلال را از ناحیه مردم بدانند که در تبعیّت از امام علیه السّلام و امتثال اوامر ایشان کوتاهی نموده اند و در حقیقت علّت غیبت امام علیه السّلام به مردم برمی گردد و باید برگردد.(۳) ایشان در ادامه فرمایش خود در پاسخ به وجه غیبت امام علیه السّلام چنین فرموده اند:

فان قیل: ما وَجهُ استتارِهِ؟

وجه و حکمت پنهان بودن امام علیه السّلام چیست؟ .

ص: ۲۱۲

---

۱- النکت الاعتقادیه، ص ۳۹ و ۴۴ و ۴۵.

۲- النکت الاعتقادیه، ص ۴۴.

۳- عین عبارات مرحوم شیخ مفید در این باره چنین است: «فان قیل: قد تَقَدَّمَ اَنّ الامامَ لُطفُ و اللُطفُ واجِبٌ علی اللّهِ تعالی فاذا کانَ الامامُ مُستَتِراً کانَ اللّهُ تعالی مُخِلّاً بالواجِبِ تعالی اللّهُ عن ذلک عُلُوّاً کبیراً. فالجوابُ: اللطفُ الواجِبُ علی اللّهِ تعالی فی الامام هو نَصبُه و تَکلیفُه بِالإمامَهِ و اللّهُ تعالی قد فَعَلَ ذلک فلم یَکُن مُخِلّاً بِالواجِبِ و إنّما الاخلالُ بِالواجِبِ مِن قِبَلِ الرَعِیَّهِ فانّهم یَجِبُ علیهم اَن یُتابِعُوه و یَمتَثِلُوا اَوامِرَه و نَواهِیَه. . . فحَیثُ لم یَفعَلوا ذلک. . . فَهَلاکُهُم مِن قِبَلِ اَنفُسِهُم (النکت الاعتقادیه، ص ۴۵).

فالجواب: وَجهُ استتارِهِ لِکَثرَهِ العَدُوِّ و قِلَّهِ الناصِرِ و جازَ اَن یَکونَ لِمَصلِحَهٍ خَفِیَّهٍ استَأثَرَ اللّهُ تعالی بِعِلمِها.(۱)

پاسخ این است که: حکمت پنهان بودن ایشان به خاطر زیادی دشمنان و کمی یاران است و ممکن است به خاطر مصلحت خفیّه ای باشد که خدای تعالی علمش را خاصّ خود قرار داده و کسی را از آن آگاه نکرده باشد.

ملاحظه می شود که مرحوم شیخ در پاسخ خود ابتدا تقصیر و کوتاهی مردم را علّت غیبت معرّفی کرده اند، امّا ظاهرا خودشان این جواب را کافی ندانسته و بلافاصله اضافه کرده اند که چه بسا یک حکمت و مصلحت مخفی در کار باشد که ما از آن بی خبر هستیم. این نکته اخیر، همان چیزی است که در حدیث مورد بحث از امام صادق علیه السّلام مورد تأکید قرار گرفته و باید از ابتدا مدّنظر باشد. اگر از اصل، این احتمال را بدهیم که چه بسا علّت و حکمت غیبت حضرت، مخفی باشد، دیگر از تحمّل زحمت توجیه و تأویل هایی که عقلا قانع کننده نیست، آسوده می شویم و از همان ابتدا می گوییم: حکمتش را نمی دانیم.

اگر حقیقتا زیاد بودن تعداد دشمنان و کم بودن عدد یاران، علّت غیبت امام زمان علیه السّلام باشد، باید همه یا حدّاقل اکثر امامان شیعه در غیبت کامل از مردم به سر می بردند، چون در همه زمانها چنین علّتی وجود داشته است. بیشترین یاران ائمّه علیهم السّلام به طور نسبی در زمان سیّد الشهداء علیه السّلام بودند، که تعداد آنها در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود (هشتاد و چند نفر در برابر سی هزار نفر!) . در زمان امام صادق علیه السّلام که هزاران نفر در درس ایشان شرکت داشتند به فرموده خودشان تعداد یاران ایشان به هفده نفر نمی رسید. مطابق نقل دیگری از خود حضرت، عدد یاران ایشان از پنج نفر هم کمتر بوده است!(۲) آیا این قلّت یار و یاور، باعث غیبت امام صادق علیه السّلام گردید؟ ! و اگر چنین است پس چرا امام سجّاد علیه السّلام که همه یاران با اخلاص پدرشان در کربلا به شهادت رسیده و خود یکّه و تنها باقی مانده بودند، از ۱.

ص: ۲۱۳

---

۱- النکت الاعتقادیه، ص ۴۴ و ۴۵، ظاهراً در عبارات ایشان حذفی صورت گرفته که معنایش مقدّر است. علی القاعده منظور ایشان چنین است: استَأثَرَ اللّهُ تعالی «نَفسَه» بِعِلمِها.

۲- رجوع کنید به کتاب «آفتاب در غربت» ، ص ۲۹۹ تا ۳۰۱.

دیدگان غایب نشدند؟ !

به همین جهت است که مرحوم شیخ مفید، پاسخ اوّل خود را کافی و قانع کننده ندیده و احتمال وجود یک مصلحت مخفی را مطرح کرده اند. خوب اگر چنین است، چرا از همان ابتدا چنین پاسخی ندهیم؟ و البتّه باید توجّه داشته باشیم که در این صورت، صحّت برهان لطف و اثبات عقلی وجود و ظهور امام علیه السّلام در هر زمان (براساس این برهان) مخدوش می گردد. چون وقتی یک احتمال خلاف مطرح باشد، استدلال ناتمام می شود. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

وقتی عقلا احتمال وجود یک حکمت ناشناخته، برای غیبت امام علیه السّلام در کار باشد، دیگر نمی توان با قاطعیّت، علّت آن را کمی یاران یا تبعیّت نکردن مردم از امام علیه السّلام و عدم امتثال اوامر ایشان، از سوی جامعه دانست. بنابراین طرح این احتمال در حقیقت به معنای دست برداشتن از همه استدلالها و براهین به ظاهر عقلی است و تأییدی است بر واقعیّتی که در مباحث پیش بر آن اصرار ورزیدیم، مبنی بر این که برای غیبت امام علیه السّلام هیچ گونه توجیه عقلی، پذیرفته نیست.

نکته دیگری که در فرمایش مرحوم شیخ مفید مطرح شده، این است که آن مصلحت مخفی را هیچ کس جز خدای متعال نمی داند. امّا آن چه در حدیث امام صادق علیه السّلام آمده، خلاف این معنا را می رساند. حضرت فرموده اند که به ما (اهل بیت علیهم السّلام) اجازه پرده برداری از حکمت غیبت امام عصر علیه السّلام داده نشده است. این تعبیر بر آن دلالت می کند که خود حضرات ائمّه علیهم السّلام از راز غیبت مطّلع بوده اند ولی در کشف آن برای مردم از خدای متعال اجازه نداشته اند. پس حکمت غیبت امام علیه السّلام؛ فقط از مردم عادی مخفی است نه از خود ایشان.

## تصدیق حکیم بودن خداوند، بدون آگاهی از حکمت الهی

مطلب چهارم که از حدیث مورد بحث استفاده می شود، نکته بسیار مهمّی است که حضرت در پایان فرمایش خود به صورت یک قاعده کلّی عقلی متذکّر شده اند. فرموده اند که ما سربسته به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و برای

تصـدیق حکمت الهی، لازم نیست که از رمز و راز همه کارهـای خـدا سـردرآوریم. این مطلب در کـلّ مبـاحث اعتقادی و به خصوص در بحث فعلی بسیار کارگشا و روشنگر است.

سرّ قضیّه در این است که ما به حکیمانه بودن کارهای خداونـد به خاطر خـدایی او و این که عقلا منزّه از هر نقصـی (از جمله انجام کارهای بیهوده و عبث) است، پی برده ایم. خدایی خدا اقتضا می کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن رو که انجـام کارهـای عبث عیب و نقص است، به حکـم عقـل، خداونـد، منزّه از آن می باشـد. ولی نکته مهمّی که بایـد به آن تـوجّه داشت این است که برای تصـدیق عقلی این قضـیّه، نیـازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم. بلکه با علم به این کـه حکمـت کارهـای خـدا عقلاـ برایمـان مکشـوف نیست به حکیم بـودن ذات قـدّوس او حکم می کنیم. بله اگر در مـوردی خداوند–به زبان پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلم یا امام علیه السّلام–خود حکمت یا حکمت های افعال خویش را بیان فرمود، از آن مطّلع و آگاه می شویم ولی تصدیق حکیم بودن خداوند منوط به دانستن آن حکمت ها نیست.

## ممنوعیّت سؤال درباره علّت غیبت

حال اگر همین قاعـده عقلی و نقلی را در بحث فعلی بپـذیریم، دیگر پذیرفتن غیبت امام عصـر علیه السّـلام بر اندیشه مان گران نمی آیـد، آن وقت دیگر توقّع نخـواهیم داشت که ابتـدا علّت و حکمت آن را دریـابیم تـا بعـد حکیمـانه بودن آن را تصـدیق نماییم. به همین جهت خود را ملزم نمی کنیم که دست به توجیهاتی بزنیم تا امر غیبت را–به گمان خود–قابل قبول جلوه دهیم. این گونه به طور کلّی باب سؤال و جستجو از این سرّ الهی را بر خود می بندیم و در دانستن آن چه از عهده مان برداشته شده، خود را به زحمت نمی اندازیم.

در یکی از توقیعاتی که از ناحیه وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام صادر شده، درباره علّت غیبت چنین آمده است:

أمّا عِلَّهُ ما وَقَعَ مِنَ الغَيبَهِ فانَّ اللّهَ عَزَّ و جَلَّ يَقولُ: «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكَمْ تَسُؤْكُمْ»(۱). . . فَاَغلِقُوا بابَ السُؤالِ عمّا لا يَعنيكُم و لا تَتَكَلَّفُوا عِلمَ ما قد كُفيتُم.(۲)

امّا علّت وقوع غیبت، پس خدای عزّ و جل می فرماید: «ای مؤمنان درباره چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتتان می کند» . . . پس باب پرسش از اموری که به شما مربوط نیست را ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده شما برداشته شده به زحمت نیندازید.

این سفارش خود امام عصر علیه السّلام است که در پاسخ به سؤالی درباره علّت غیبت مرقوم فرموده اند. طبق این توصیه، جستجو و کنکاش از این امر، پسندیده نیست و از مواردی دانسته شده که به ما ربطی ندارد. وظیفه ما ایمان کامل و عمیق به آن اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف از رمز و راز آن، کار صحیحی نیست. متأسّفانه کم نیستند افرادی که سراغ چیزهایی می روند که از آنها نخواسته اند، و در مقابل در پی فهم تکالیف و وظایف خود نیستند. بسیاری از اموری که برای ما اهمیّت دارند، آنهایی هستند که اساسا دانستنشان برای ما مفید نیست بلکه از جستجو برای آگاهی از آنها نهی شده ایم، ولی آنها را دنبال می کنیم و به نحوی می خواهیم از آنها سردرآوریم. در مقابل نسبت به آن چه باید بدانیم و وظیفه عقلی و شرعی ماست کوتاهی و بی رغبتی نشان می دهیم.

براساس سفارش امام زمان علیه السّلام به جای حسّاس شدن و جستجو از علّت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاصّ خود در این زمان باشیم تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم.

نکته دیگر در این توقیع مبارک آن که، این حدیث تنها موردی است که امام معصوم علیه السّلام تعبیر «علّت» را برای غیبت به کار برده اند و در آن هم تصریح کرده اند که پرسش درباره آن مجاز نیست. در احادیث دیگر تعبیر «علّت» را به کار ۴.



---

۱- مائده/۱۰۱.

۲- كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴.

نبرده انـد. از این جا می توان فهمید که ائمّه علیهم السّـلام از اطلاق این کلمه به آن چه در مقام تعلیل امر غیبت فرموده اند، ابا داشته اند و این خود مؤیّدی است بر آن چه قبلا در این باره بیان شد.

### بررسی ادّعای کشف علّت غیبت از توقیع امام علیه السّلام

عجیب است که باوجوداین تأکید امام عصـر علیه السّـلام، برخی از افراد-که اصـرار بر فهمیدن راز غیبت دارند-از همین توقیع شریف، علّت اصلی غیبت را به زعم خود استنباط کرده اند! به این عبارت توجّه کنید:

امـام علیـه السّـلام قبـل از ایـن که به فلسـفه غیبت بپردازنـد، اشـاره به آیه ای از قرآن کریم کردنـد که می فرمایـد: «نپرسـید از چیزهایی که اگر برای شـما آشـکار شود، شـما را ناراحت می کند»(۱) حـال آن علّت چه چیز بـوده است که موجب نـاراحتی شیعیان می شود؟

اگر فرض کنیم آن علّت از جـانب خداونـد متعـال یـا امـام معصوم علیه السّـلام بوده است که در این صورت نـاراحتی شـیعیان معقول نیست، پس باید علّت چیزی باشد که به قصور و تقصـیر شیعیان برگردد و آن علّت جز ترس از جان مبارکشان به خاطر قلّت یاران و کم همّتی آنها چیز دیگری نیست.(۲)

اولا آن چه نویسنده، «فلسفه غیبت» نامیده، بر عهده نداشتن بیعت از طاغوت زمان است که در این توقیع مبارک به عنوان یکی از آثار و لوازم غیبت ذکر شده و ما در فصل آینده، معنای صـحیح علّت بودن آن را برای غیبت امام زمان علیه السّـلام، روشـن خواهیم نمود-که این امر چیزی نیست جز یکی از نتایـج و آثار غیبت آن حضـرت-بنابراین نبایـد آن را «فلسـفه غیبت» بـدانیم. «فلسفه غیبت» همان رازی است که تا پیش از ظهور آن حضرت، روشن نخواهد شد.

امـام عصـر علیه السّـلام در این توقیـع به طـور صـریح مردم را از این که به دنبـال کشف علّت غیبت باشـند، منع فرموده و برای همین منظور به آیه شریفه «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ۳.



---

۱- مائده/۱۰۱.

۲- ماهنامه موعود، ش ۵۰، «نظریّه اختیاری بودن ظهور» ، ص ۶۳.

لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیاءَ. . .» استناد کرده اند.

با این وجود، نویسنده مذکور با بیانی که خود آن را استدلالی و عقلی می پندارد، خواسته است تا از همین فرمایش امام علیه السّلام (که به دنبال کشف علّت غیبت نباشید) علّت غیبت را استنتاج کند! واقعا تعجّب آور است که از این گزاره، درست ضدّ آن را استنباط کرده اند. به راستی امام علیه السّلام باید به چه بیانی و با چه تعبیری اظهار می کردند که علّت و فلسفه غیبت، قابل کشف نیست، تا کسی نتواند آن را برخلاف مقصود ایشان تأویل نماید؟ ! آیا صریح تر از آن چه در توقیع فرموده اند، می توانستند بگویند و نگفته اند؟ !

علاوه بر این در ادامه توقیع-همان طور که گذشت-فرموده اند که: باب پرسش از آن چه را که به شما مربوط نیست، ببندید. اگر استنباط نویسنده مقاله «اختیاری بودن ظهور» صحیح باشد، چطور فرموده اند: آن چه به شما مربوط نیست (ما لا یعنیکم) ؟ اگر مقصود امام علیه السّلام قصور و تقصیر شیعیان باشد، آیا می توان گفت که به آنها مربوط نمی شود؟ !

نکته دیگر آن که اگر منظور امام علیه السّلام از آن چه نفرموده اند، «ترس از جان مبارکشان» باشد، چه طور در احادیث متعدّدی به علّت بودن آن برای غیبت تصریح کرده اند؟(۱) بنابراین با وجود بیان «ترس از جان» به عنوان علّت غیبت، باز تأکید فرموده اند که از آن سؤال نکنید، پس معلوم می شود سرّ دیگری در کار است که نخواسته اند تا قبل از ظهور روشن شود.

آخرین پاسخ ما به نویسنده مقاله مذکور این است که به چه دلیل ادّعا می کند شیعیان، فقط وقتی علّت غیبت، قلّت یاران و کم همّتی ایشان باشد، ناراحت می شوند؟ احتمالات متعدّدی می توان داد که همه علّت، به شیعیان برنگردد یا اگر هم بازمی گردد، تنها به کم بودن یاران و امثال آن مربوط نشود؛ امّا باز هم باعث ناراحتی شیعیان شود. در یک بحث عقلی نمی توان این طور ساده انگارانه مسأله را حلّ و فصل نمود. .



---

۱- ما در فصل آینده، به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

### دیدگاه مرحوم سیّد مرتضی درباره علّت غیبت

در همین زمینه، عالم بزرگ شیعه مرحوم سیّد مرتضی-که از برجسته ترین شاگردان مرحوم شیخ مفید بوده-تعبیری دارد که نقل و بررسی آن در این جا مناسب است. ایشان در رساله ای تحت عنوان «المقنع فی الغیبه» درباره غیبت امام عصر علیه السّلام و فلسفه آن نظرات خود را مطرح فرموده است. در قسمتی از این رساله آگاهی از علّت غیبت را به آگاهی یافتن از مراد خداوند از آیات متشابه قرآن تشبیه کرده و چنین می فرماید:

همچنان که ما و مخالفین ما(۱)، علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی دانیم، بلکه همه ما قائل هستیم به این که: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می دانیم که ممکن نیست به خلاف آن صفات و ویژگی هایی که دارد خبری بدهد، به طور کلّی درک می کنیم که برای همه این آیات، وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگرچه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هرکدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد، برای ما کفایت می کند.

به همین ترتیب می توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد دراین باره کفایت می کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علی رغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و وجوهی را ذکر کردیم، از فضل ما محسوب می گردد، چنان که اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به گونه متعیّن و مشخّص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعت تحقیق کننده ما به شمار می آید.(۲).۹

ص: ۲۱۹

---

۱- مقصود اهل سنّت هستند که غیبت امام عصر علیه السّلام را منکر می باشند.

۲- امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، ص ۳۸ و ۳۹.

لازم به ذکر است که مرحوم شیخ مفید و سیّد مرتضی در زمان خود با سنّی های معتزلی روبه رو بودند که غیبت امام عصر علیه السّلام را عقلا مورد اشکال قرار می دادند و می گفتند که اگر-به قول شما-وجود امام علیه السّلام در همه زمانها لازم است و هدایت الهی بدون امام امکان ندارد، چگونه می توانید این اعتقاد را با اعتقاد به غیبت امام علیه السّلام جمع کنید؟

مرحوم شیخ و شاگردانش خود را موظّف می دیدند که از اعتقاد شیعه در این موضوع، دفاع عقلانی نمایند و چون به مقتضای برهان لطف، نصب و جعل امام را در هر زمان بر خدای متعال واجب می دانستند، باید مانعی عقل پسند برای ظهور امام علیه السّلام نشان می دادند تا اعتقاد شیعه به وجود امام غایب مخالف با عقل جلوه نکند. به همین خاطر است که مرحوم سیّد مرتضی اعتقاد به امام غایب را به اعتقاد به آیات متشابه قرآن تشبیه کرده است. این تشبیه از آن جهت است که معنای ظاهری آیات متشابه ممکن است با احکام عقلی در تعارض باشد، مثلا معنای ظاهری آیه «اَلرَّحْمنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اِسْتَوی»(۱) با این حکم عقل که خداوند از احکام جسم منزّه است، تعارض دارد چون وجود تخت و مستقر شدن روی آن را اثبات می کند.

در این گونه موارد اگر هم مراد خدای متعال را از این آیات ندانیم ولی این مقدار یقین داریم که مقصود، معنای ظاهری آنها نیست و قطعا تأویلی مطابق با عقل دارد هرچند که ما آن را ندانیم.

به نظر مرحوم سیّد مرتضی و استادش مرحوم شیخ مفید، غیبت امام زمان علیه السّلام ظاهری خلاف عقل دارد، چون ایشان حضور آشکار امام علیه السّلام را طبق برهان لطف واجب می دانستند. از این جهت، مرحوم سیّد فرموده است که ما اگر علم تفصیلی به علّت غیبت هم نداشته باشیم، همان علم اجمالی به حکیم بودن علی الاطلاق خداوند، برای پذیرش امکان غیبت امام علیه السّلام کفایت می کند.(۲).



---

۱- طه/۵.

۲- همین مطالب با عبارات دیگری در فرمایشات مرحوم شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی که مبرّزترین شاگرد مرحوم سیّد مرتضی بوده است در کتاب الغیبه، ص ۸۵ آمده است.

## بررسی و نقد نظرات مرحوم سیّد مرتضی

درباره فرمایشات جناب سیّد مرتضی باید به چند نکته توجّه شود:

اوّل: مرحوم سیّد فرموده است: «علم اجمالی به حکیم بودن پروردگار برای تصدیق غیبت امام عصر علیه السّلام کفایت می کند و ما نیازی به علم تفصیلی نسبت به علّت این امر نداریم.» این، سخن بسیار متین و صحیحی است که ما از فرمایش امام صادق علیه السّلام و به ارشاد ایشان به آن متذکّر شده بودیم. امّا پذیرفتن این اصل عقلی، ربطی به این که حضور آشکار امام علیه السّلام را بر طبق برهان لطف واجب بدانیم، ندارد. باید حساب این دو مطلب را در سخنان سیّد مرتضی از هم جدا کنیم.

دوم: تشبیه غیبت امام عصر علیه السّلام به آیات متشابه قرآن از جهتی صحیح و روشنگر است و از جهت دیگر نادرست و دورکننده از مقصود. از این جهت صحیح است که ما باید اعتقاد به غیبت امام علیه السّلام داشته باشیم چه علّت آن را بدانیم و چه ندانیم. ندانستن علّت این امر، ضرری به این که آن را به عنوان یک کار حکیمانه بپذیریم نمی زند، همان طور که ندانستن تأویل آیات متشابه ضرری به اعتقاد ما نسبت به صحّت آنها نمی زند. این تشبیه از همین جهت می تواند منطقا پاسخگوی اعتراض اهل سنّت، در مورد غیبت امام علیه السّلام باشد، چون آنها هم آیات متشابه قرآن را قبول دارند بدون این که حتما تأویل آنها را بدانند و شرط ایمان خود به آن آیات را فهم تأویل آنها نمی دانند.

امّا تشبیه غیبت امام زمان علیه السّلام به آیات متشابه از جهت دیگر صحیح نیست. این تشبیه، براساس واجب دانستن ظهور امام علیه السّلام طبق برهان لطف و امثال آن صورت گرفته و به همین جهت ظاهر آن مخالف عقل دانسته شده است. حال اگر قائل به وجوب ظهور امام نباشیم-که عقلا هم نمی توانیم باشیم-این تشبیه، تشبیه مناسبی نخواهد بود، بدین خاطر که غیبت حضرت صاحب الامر علیه السّلام، ظاهر مخالف عقلی ندارد، تا نیاز به تأویل و توجیه داشته باشد، بنابراین رجوع به آن

دسته از ادلّه نقلی که علّت و حکمت غیبت را بیان کرده اند، برای توجیه و تأویل امری مخالف عقل نیست.

سوم: این که فرموده انـد «با وجود تصـدیق به کفایت علم اجمالی درباره علّت غیبت، وجوهی را به عنوان فضـل(۱) مطرح می کنیم» جای بحث و گفتگو دارد. بحث در این که آیا می توانیم بدون مراجعه به ادلّه نقلی، وجهی برای غیبت امام علیه السّلام مطرح کنیم یـا خیر؟ همین بحث در مورد آیـات متشابه قرآن نیز عینا مطرح است. ما می توانیم عقلا حکم کنیم که مراد از آیه «اَلرَّحْمنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اِسْتَوی» ، معنای ظاهری آن نیست ولی آیا بـدون مراجعه به علوم اهل بیت علیهم السّلام در تفسیر قرآن می توانیم تأویل صـحیح آیه را بدانیم؟ حق این است که اگر به احادیث ائمه علیهم السّلام در توضیح و تفسیر معنای «عرش» و «اسـتواء» مراجعه نکنیم، هرگز معنـای صـحیح آیه را نمی فهمیم. در مورد حکمت یـا علّت غیبت نیز دقیقا همین طور است و به همین جهت تأکید بر این داشته ایم که سخن گفتن در این موضوع فقط با رجوع به ادلّه نقلی امکان پذیر است.

### عدم جواز اظهارنظر عقلی در مورد علّت غیبت

پس سـخن گفتن از علّت غیبت عقلاـ جایز نیست، چون هرگونه اظهارنظری در این مورد خارج از حوزه کشف عقلانی است. با توجّه به این نکته می توانیم درباره صحّت و سقم نظریّات عقلی در این خصوص قضاوت کنیم. به عنوان مثال اگر گفته شده که علّت اسـتتار (پنهانی) امام علیه السّلام زیادی دشـمنان و کمی یاران ایشان است، باید ببینیم که این نظر به عنوان یک بحث عقلی مطرح شده یا براساس ادلّه نقلی. طرح این سـخن از دیدگاه عقلی صـحیح نیست ولی اگر در احادیث ائمّه علیهم السّلام چیزی در این خصوص نقـل شـده باشـد، حساب دیگری پیـدا می کنـد که در ادامه مبـاحث پیرامون معنای آن سـخن خواهیم گفت.

در این جا فقط به این حقیقت اشاره می کنیم که در ادلّه نقلی چنین علّتی برای .



---

۱- مراد ایشان از فضل، زیادتی است یعنی دانستن این وجوه نوعی زیادتی از حدّ واجب می باشد.

غیبت امام عصر علیه السّلام ذکر نشده و آن چه مطرح می شود یا مبتنی بر ادّعای عقلی بودن آن است و یا استنباطی است که از برخی احادیث می شود. در فصل حاضر بحث درباره این است که عقلا نمی توانیم چنین ادّعایی بکنیم. امّا احادیث مورد ادّعا هم به صراحت علّت غیبت را بیان نمی کنند. درباره عدم دلالت آنها بر مدّعای فوق در فصل آینده-که ادلّه نقلی غیبت را بحث خواهیم کرد-سخن می گوییم.

## بررسی آراء مرحوم شیخ طوسی و علّامه خواجه نصیر الدّین طوسی

این فصل را با نقل اظهارنظر عقلی دیگری در مورد علّت غیبت امام علیه السّلام به پایان می بریم. عبارت معروفی که در این خصوص وجود دارد، چنین است: «وُجُودُهُ لُطفٌ و تَصَرُّفُه لُطفٌ آخَرُ وَ عَدَمُه منّا.»(۱)

«لطف» در این عبارت به همان معنای موردنظر متکلّمانی چون مرحوم شیخ مفید است که آن را از طرف خداوند بر بندگان واجب می دانند. برطبق برهان ادّعایی این متکلّمان، وجود امام زمان علیه السّلام در هر زمان روی زمین واجب است و «تصرّف» آن حضرت نیز به عنوان لطف دیگری از جانب امام بر مردم، ضروری و لازم می باشد. مقصود از تصرّف امام در جامعه، تصدّی زمامداری و رهبری جامعه از سوی ایشان است که قبول این امر به عنوان لطفی از جانب امام علیه السّلام، بر ایشان واجب تلقّی می شود. این تصرّف جز با حضور آشکار یا ظهور امام در جامعه امکان پذیر نیست ولی از آن رو که شرط تحقّق این تصرّف، یاری کردن و انقیاد مردم نسبت به امام است، تا این شرط محقّق نشود؛ ظهور صورت نمی پذیرد و لذا امام علیه السّلام غایب می شوند.

به تعبیر دیگر، «بسط ید» -باز بودن دست-امام علیه السّلام، به خواست و اراده مردم بستگی دارد که از ایشان در جهت تحقّق اهداف الهی اش اطاعت کنند. تا این اطاعت و انقیاد از جانب مردم نباشد، امام علیه السّلام عملا «مبسوط الید» نخواهد شد ).



---

۱- این عبارت از علّامه خواجه نصیر الدین طوسی در «تجرید الاعتقاد» است. ایشان در ابتدای مقصد پنجم کتاب می فرماید: «الإمامُ لُطفٌ فَیَجِبُ نَصبُه عَلی اللّهِ تعالی تَحصیلاً لِلغَرض. . . و وجودُه لطف و. . .» (کشف المراد، ص۳۸۸).

(دستش برای اداره جامعه باز نمی شود) و توانایی «تصرّف» در جامعه پیدا نمی کند و لذا غایب می گردد. به همین جهت است که گفته شده: «عدمه منّا» یعنی عدم تصرّف امام علیه السّلام-که همان غیبت ایشان است-به ما (مردم) بازمی گردد.

پس در این نگرش، لطفی بر خداوند واجب بوده و لطفی هم بر امام. لطف خدا جعل و نصب امام علیه السّلام بوده که آن را انجام داده و لطف امام علیه السّلام نیز پذیرش مسؤولیّت امامت است که بر آن حضرت واجب بوده و ایشان نیز آن را انجام داده اند. آن چه بر مردم واجب است، انقیاد و نصرت امام می باشد که اگر آن را انجام دهند، امام مبسوط الید شده و توانایی تصرّف در جامعه را پیدا می کند و اگر مردم در انجام این وظیفه خود کوتاهی نمایند، امام عملا توانایی اعمال مسؤولیّت امامت را نمی یابد و به همین دلیل غیبت اختیار می کند. بنابراین عدم تصرّف یا غیبت امام، بر کوتاهی و تقصیر مردم در انجام وظایف خود در قبال ایشان باز می گردد. تمام این بیانات، از جانب کسانی که به آن معتقدند، صبغه عقلی و رنگ استدلالی دارد و در بیان هیچ یک به آیه یا روایتی تمسّک نمی کنند.

عالم بزرگ و فقیه گران قدر شیعه-مرحوم شیخ ابو جعفر طوسی-در مقدّمه «کتاب الغیبه» می فرماید:

تصرّف و بسط ید امام علیه السّلام-که لطفی بر ماست-جز با تحقّق سه چیز صورت نمی پذیرد: یکی متعلّق به خداوند است، که همان ایجاد امام علیه السّلام می باشد. دومی متعلّق به خود امام است، که قبول مسؤولیّت امامت و قیام به انجام آن می باشد و سومی به ما تعلّق دارد که عبارت است از عزم بر یاری و کمک دادن و انقیاد نسبت به ایشان![(۱)]

در قسمتی دیگر از این مقدّمه فرموده است:

بسط ید امام علیه السّلام در هر حالی بر ما واجب است و هرگاه چنین نکنیم، عدم تصرّف (غیبت) ایشان از جانب خود ماست.[(۲)]

همین معنا در اندیشه های کلامی علّامه خواجه نصیر الدین طوسی-سرآمد ۱.



---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۱۲.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۱۱.

متکلّمان و متفکّران شیعی قرن هفتم-به چشم می خورد:

سبب غیبت نمی توانـد ناشـی از جـانب خـدا یـا امـام زمـان باشـد، پس از جانب مکلّفان (مردم) است که همان خوف غالب و تمکین نکردن است و وقتی سبب غیبت از بین برود، ظهور واجب خواهد شد.(۱)

آن چه از نقل عبارات این دو عالم بزرگ شیعه موردنظر می باشد، این است که از دیدگاه ایشان علّت و سبب غیبت عقلا نمی توانـد به خـدا و خود امـام علیه السّـلام مربوط باشـد و به همین جهت می گوینـد: علّت آن بایـد به مردم برگردد. بنـابراین اگر «خوف غـالب» -ترس فراگیر-را به عنوان علّت در کنـار «عـدم التمکین» -نافرمـانی-ذکر کرده انـد، نه به دلیـل وجود روایـاتی است که علّت غیبت امام علیه السّـلام را خوف ایشان از قتل دانسته اند، بلکه این ترس صرفا مصداقی از کوتاهی و تقصیر مردم در قبال امام علیه السّـلام است که عقل آن را تشـخیص می دهـد. البتّه اگر این سـبب را به حـدیث معصوم علیه السّـلام نسـبت دهنـد، در فصل آینـده معنای آن را روشن خواهیم نمود. بحث ما در حال حاضـر فقط ناظر به جنبه عقلی علّت غیبت امام زمان علیه السّلام می باشد.

در گذشـته بیـان کردیم که مـا نمی تـوانیم نصب و ایجـاد امـام علیه السّـلام را تحت عنـوان «لطف» بر خداونـد واجب بـدانیم، همچنین توضـیح دادیم که هیـچ دلیـل عقلی بر وجـوب ظهور امـام علیه السّـلام، وجود نـدارد و حضور آشـکار ائمّه پیشـین در جـامعه از باب فضل و لطف واقعی (نه لطف اصـطلاحی که در برهان لطف واجب دانسـته شـده) بوده است و اکنون اضافه می کنیم که از قیـام امـام علیه السّـلام به انجـام مسؤولیّت امـامت (که در کلاـم مرحوم شـیخ طوسـی آمـده است) ، نمی توان عقلا وجوب ظهور ایشان را نتیجه گرفت. در بخش آینـده درباره علّت و موجبات ظهور به تفصـیل سـخن خواهیم گفت، در این جا به بیـان همین نکته بسـنده می کنیم که مـا عقلاـ نمی توانیم درباره مسؤولیّتهای امامت ائمّه علیهم السّـلام اظهارنظر کنیم و اگر بتوان سـخن صـحیحی در این زمینه گفت، تنها با رجوع به ادلّه نقلی امکان پذیر است. به تعبیر دیگر این امر از مستقلّات عقلیّه نیست و بنابراین سخن از وجوب عقلی ظهور روا نمی باشد. ۵.



---

۱- نوید امن و امان، ص ۱۹۰ به نقل از رساله الامامه، خواجه نصیر الدین طوسی، ص۲۵.

ولی البتّه می توانیم یاری و انقیاد مردم نسبت به امام علیه السّلام را عقلا واجب بدانیم. این مسلّم است که مردم وظیفه دارند که در هر شرایطی-چه زمان ظهور و چه دوره غیبت-امام خود را یاری کنند.

نتیجه این که نصب و جعل امام علیه السّلام از ناحیه خداوند فضل و منّتی بر مردم است.

همچنین این که امام علیه السّلام خود را به مردم معرّفی کند، نیز فضل دیگری در حقّ مردم است. همین طور است وقتی که راه ارتباط و تماس با خود را پیش روی آنان هموار سازد، امّا هیچ یک از این دو فضل، بر خدا یا امام علیه السّلام واجب نیست. ولی البتّه پس از تحقّق آنها مردم عذری ندارند، اگر امام را اطاعت نکنند و نسبت به او انقیاد نورزند. چرا که با شناخت امام علیه السّلام عقلا حجّت بر مردم تمام می شود.

موضوع مورد بحث ما فعلا دلیل عقلی غیبت امام علیه السّلام است. با توجّه به مباحث گذشته می توانیم بگوییم: صرف این که مردم عقلاـ موظّف به اطاعت از امام خود هستند، ثابت نمی کند که در صورت عدم اطاعت آنان غیبت بر امام علیه السّلام واجب می شود. هیچ استلزام عقلی بین یاری نکردن و عدم انقیاد مردم با وجوب غیبت امام علیه السّلام وجود ندارد.

### وقوع غیبت به اراده الهی

عجیب این است که برخی نویسندگان ناآگاه از سخنان شیخ طوسی و خواجه طوسی چنین برداشت کرده اند که اصولا خداوند، غیبت امام زمان علیه السّلام را اراده نکرده است! به این عبارات توجّه کنید:

شیخ طوسی در این باره می فرمایند:

چگونه خداوند اراده می کند این (غیبت امام علیه السّلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می کنند و... (۱)

نویسنده این عبارات، در ترجمه کلام شیخ طوسی اشتباهات فاحشی مرتکب شده که در فصل آینده با نقل عین عبارات مرحوم شیخ روشن خواهد شد. ۰



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۵۱، «نظریه اختیاری بودن ظهور» ، ص ۶۰.

یک اشتباه ایشان این است که تصوّر کرده مرحوم شیخ، اراده خداوند را نسبت به غیبت امام علیه السلام نفی کرده است. نویسنده به غلط گمان کرده که اگر کسی بگوید علّت غیبت به کوتاهی خود مردم برمی گردد، نتیجه اش این است که خداوند اصلاً آن را اراده نکرده است. کسانی که با معارف دینی آشنایی دارند به خوبی بطلان این ادّعا را متوجّه می شوند. تفاوت روشنی وجود دارد بین این که بگوییم خداوند غیبت را اراده نکرده، با این که قائل باشیم اراده کرده امّا حکمت و علّت این اراده، تفسیر مردم در ادای وظایف خود نسبت به امامشان است. آن چه مرحوم شیخ طوسی و خواجه طوسی فرموده اند معنای دوم است نه اوّل. امّا نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» از عبارات ایشان معنای اوّل را برداشت کرده که خود حکایت از بی اطّلاعی او و از مبانی معارف دینی می کند.

به طور کلّی در مورد غیبت امام زمان علیه السلام دو فرض وجود دارد که با یکدیگر قابل جمع می باشند:

اوّل این که خداوند به اراده تکوینی خود کاری کرده که امام علیه السلام از دیدگان مردم ناشناخته بماند و این کار ممکن است از طریق عدم ایجاد معرفت امام علیه السلام در قلب مردم یا اموری شبیه این باشد (که مستقیماً به فعل خود خداوند مربوط می شود).

دوم این که خداوند به اراده تشریعی خویش از امام علیه السلام خواسته باشد تا ایشان از این که مورد شناخت مردم قرار بگیرد، خود را دور بدارد. آن گاه امام علیه السلام نیز - که هیچ کاری را بدون امر خداوند انجام نمی دهد(۱)- خود از دیدگان مردم غیبت فرموده باشد.

در حالت اوّل، غیبت کار خداوند و در حالت دوم کار امام علیه السلام است. امّا در هر دو فرض این کار به اراده حق تعالی باز می گردد. بنابراین به هر حال غیبت امام علیه السلام به اراده خدا صورت گرفته و حتّی بزرگانی که سبب غیبت را تقصیرات خود مردم دانسته اند، هیچ کدام نفی اراده خداوند را نسبت به آن نکرده اند.ه.



---

۱- رجوع شود به: اصول کافی ، کتاب الحجّه، باب أنّ الأَئمَّةَ علیهم السلام لم یَفعَلوا شَیئاً ولا یَفعَلونَ الاّ بِعَهدِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ و اَمرِ مِنهُ لایَتَجاوَزُونَه.

## فصل۲: بررسی ادلّه نقلی علّت غیبت

### معنای «علّت» غیبت امام علیه السّلام در احادیث

در فصل گذشته به طرح و بررسی اهمّ آراء و نظریّات عقلی پیرامون علّت غیبت امام عصر علیه السّلام پرداختیم و ضعف و نارسایی آنها را از جهت عقلی و نقلی روشن نمودیم. اکنون می خواهیم ادلّه نقلی این موضوع را مورد بحث قرار دهیم و به همین جهت به سراغ احادیثی می رویم که هریک علّتی را برای غیبت امام زمان علیه السّلام مطرح کرده اند تا روشن شود که چه علّتها یا حکمت هایی برای آن وجود دارد. البتّه مقصود ما از کلمه «علّت» معنای اصطلاحی آن-که در این بحث اطلاق آن جایز نیست-نمی باشد، بلکه مراد از آن هر چیزی است که ائمّه علیهم السّلام در مقام تعلیل امر غیبت فرموده اند. پیش از هر چیز باید مقصود از این تعلیل را-که در احادیث، برای غیبت امام عصر علیه السّلام به کار رفته-بیان کنیم، تا روشن شود که آن چه در این فصل اثبات می گردد، با آن چه در فصل گذشته عقلا و نقلا مردود دانستیم، تعارضی ندارد.

در مباحث گذشته روشن شد که هم عقل از کشف علّت غیبت عاجز و ناتوان است و هم احادیث ائمّه علیهم السّلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته اند که پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام گشوده نمی گردد. در این صورت سؤالی که مطرح

می شود این است که: «چگونه در احادیث، علّت هایی برای غیبت ذکر کرده اند در حالی که خود ائمّه علیهم السّلام سرّ غیبت را تا قبل از ظهور، کشف ناشدنی معرّفی نموده و پرسش از آن را ممنوع دانسته اند؟ !»

این پرسش، پرسش مهمّی است که پاسخ آن، دیدگاه صحیح را-در فهم احادیثی که به طرح علّت غیبت امام عصر علیه السّلام پرداخته اند-روشن می کند. در گذشته این نکته را تذکّر داده ایم که در بیان علّت غیبت امام علیه السّلام مقصود این نیست که در صورت وجود علّت، غیبت امام ضروری گردد و در صورت عدم آن، ظهور (عدم غیبت) ایشان ضرورت یابد. این برداشت از تعلیلی که در احادیث برای غیبت امام علیه السّلام شده صحیح نیست، بنابراین باید گفت:

اوّلا با استناد به ادلّه نقلی در این زمینه، می توانیم نتیجه بگیریم که همه آن چه به عنوان علّت غیبت فرموده اند، عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السّلام بوده است، ولی این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد. یعنی چنین نیست که هریک از این علل یا مجموع آنها، عقلا غیبت امام علیه السّلام را ضروری کند. به تعبیر دیگر، می توان گفت که عقلا وجود هریک از این علّتها با عدم غیبت امام علیه السّلام هم سازگار است، بنابراین صرفا با اتّکاء به فرمایش معصوم علیه السّلام می توانیم آن علّت را در غیبت امام علیه السّلام مؤثّر بدانیم نه این که مسأله از مستقلّات عقلیّه باشد.

ثانیا چنین نیست که اگر هریک از این علّتها مرتفع شود یا همه با هم منتفی گردند، ضرورتا غیبت خاتمه یابد و ظهور واقع شود. به تعبیر دیگر نمی توان گفت: «هریک از این علل، علّت ناقصه غیبت امام علیه السّلام هستند.(1) پس اگر همه با هم رفع شوند، دیگر هیچ علّتی برای غیبت نمی ماند و بنابراین ظهور حضرت، قطعی می گردد» چنین نیست. چرا که در غیر این صورت دیگر وجه و علّت غیبت، مخفی نخواهد بود، و می توانیم حکمت غیبت را حاصل جمع همه آن علّتها د.



---

۱- اصطلاحاً علل ناقصه به عواملی گفته می شود که هرکدام سهمی در تحقّق معلول دارند و با رفع هر یک، وجود معلول هم منتفی می گردد.

بـدانیم، در حـالی که به فرمـایش معصوم علیه السّـلام، حکمت غیبت تا قبل از ظهور روشن نمی گردد. بنابراین می توان فرض کرد که همه این علّتها مرتفع شوند، ولی غیبت خاتمه نیابد و ظهور واقع نشود.

بـا تـوجّه به این دو نکته، می توان گفت که مقصود از بیـان علّت در احـادیثی که غیبت امـام علیه السّـلام را توضـیح داده انـد، روشن نمودن برخی از آثار و فوائـد غیبت می باشـد. به این معنا که غیبت حضـرت، دارای آن آثار و نتایـج می باشـد؛ امّا هیچ کـدام به معنای اصـطلاحی کلمه، «علّت» نیسـتند. این مطلبی است که در نوشـته یکی از اعاظم حوزه علمیّه به آن تصـریح شده است:

آن چه بگوییم راجع به اسـرار غیبت، بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است و الاّ علّت اصلی آن بر ما مجهول است. و این است معنای احادیث شریفه ای که در آنها تصریح شده به این که سرّ غیبت آشکار نشود مگر بعد از ظهور.(۱)

حـال بـا توجّه به این نکته، به نقـل و توضـیح گزیـده ای از احـادیثی می پردازیم که در مقام بیان علّت غیبت امام علیه السّـلام، وجوهی را ذکر کرده اند. آن چه با مراجعه به این احادیث به دست می آید، پنج وجه مختلف است که برای هرکدام مؤیّداتی هم وجود دارد. مـا در این جـا به نقل نمونه هایی از هر وجه، که صـراحت بیشتری در تعلیل غیبت امام علیه السّـلام دارد، اکتفا می کنیم. لازم به ذکر است که غیر از این پنـج دلیـل، وجوه دیگری هم در کلمات برخی از بزرگان و دانشـمندان ذکر شـده، ولی چون صراحت یا ظهوری در بیان علّت غیبت ندارند، از نقل آنها خودداری می کنیم.

#### اوّلین علّت غیبت امام علیه السّلام: ترس از کشته شدن

علّت اوّل: نخسـتین علّتی که شایـد بیش از سـایر علّت هـا، در خصوص غیبت امـام عصـر علیه السّـلام مورد تأکیـد قرار گرفته، «ترس از کشـته شـدن» است. در احادیث منقول از مرحوم کلینی (در کتاب شـریف «کافی») و مرحوم صدوق (در کتاب گران قدر «کمال الدین») و مرحوم نعمانی (در کتاب ارزشمند «الغیبه») این علّت در موارد ۷.



---

۱- آیه اللّه صافی گلپایگانی، نوید امن و امان، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

متعدّدی بیان شده است.(۱) به عنوان نمونه زراره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که به او فرمودند:

یا زُرارَه لا بُدَّ لِلقائِمِ مِن غَیبَهٍ.

ای زراره قطعا حضرت قائم علیه السّلام غیبتی دارد.

زراره می گوید: پرسیدم: و لِمَ؟ -چرا؟ -حضرت فرمودند:

یَخافُ علی نَفسِهِ-و اَومَأ بِیَدِه الی بَطنِهِ.(۲)

بر جانش می ترسد (و با دست خود اشاره به شکمشان کردند) .

آن چه از حدیث فوق استفاده می شود این است که یکی از عوامل مؤثّر در غیبت امام عصر علیه السّلام ترس آن حضرت بر جان مبارک خویش بوده است. البتّه ترس امام علیه السّلام بر جان مبارک خویش، همچون ترسی که انسانهای عادی دارند و از کشته شدن می هراسند، نمی باشد. امام علیه السّلام به خاطر کسب رضای خداوند و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقب و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام علیه السّلام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی پسندد، «خوف از قتل» دارند. به هرحال با توجّه به آن چه در مقدّمه بحث بیان شد، تأثیر این عامل در غیبت امام علیه السّلام ضرورت عقلی ندارد.

توضیح مطلب این که هرچند با غیبت امام علیه السّلام جان ایشان حفظ می شود، امّا اگر امام صادق علیه السّلام یا معصوم دیگر نفرموده بودند، عقلاً نمی توانستیم کشف کنیم که یکی از علل غیبت امام علیه السّلام حفظ جان شریف آن حضرت است، زیرا این امر (تأثیر عامل «هراس از قتل» در ایجاد غیبت) از مستقلّات عقلیّه نیست و به لحاظ عقلی، تنها راه حفظ جان مبارک امام، غیبت ایشان نمی باشد. به تعبیر دیگر عقلا می توان فرض کرد که امام علیه السّلام ظاهر باشند، امّا خداوند جان ایشان را به طریق دیگری -همچون معجزاتی که گه گاه در عصر سایر ائمّه علیهم السّلام رخ می داد-حفظ نماید. پس به دلیل عقلی نمی توان گفت که حفظ جان امام علیه السّلام، غیبت ایشان را ضروری و ۷.

ص: ۲۳۲

---

۱- کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه و کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۴(علّه الغیبه) و الغیبه نعمانی، باب ۱۰.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح۷.

واجب نموده است. به همین جهت تأکید می کنیم که علّت بودن حفظ جان برای غیبت امام علیه السّلام، باید فقط با ادلّه نقلی ثابت شود.

با روشن شدن این نکته، بطلان این سخن روشن می شود که:

آن چه را به طور قطع می توان سبب غیبت امام علیه السّلام دانست، ترس ایشان بر جان خویش است. . . و هرگاه بر جان خود بترسد، غیبت ایشان واجب می شود.(۱)

نویسنده بزرگوار این عبارات برای اثبات گفتار خود به ادلّه نقلی استناد نفرموده و صحّت آن را عقلی می داند و این دقیقا همان چیزی است که مورد اشکال و ردّ ماست. البتّه ایشان در فصل دیگری از کتاب خود بعضی از احادیثی را نقل کرده اند که دالّ بر این علّت هستند، امّا استشهاد به این نقل برای تأیید گرفتن از ادلّه نقلی است نه استدلال و استناد به آنها.

با توجّه به این نکته دقیق می توان گفت که بین این علّت (ترس بر جان) و غیبت امام علیه السّلام رابطه علیّت اصطلاحی وجود ندارد. این رابطه وقتی برقرار است که وجود علّت، وجود معلول را ضروری کند (البتّه وقتی علّت، علّت تامّه باشد) و نیز تا علّت رفع نشود، معلول هم قابل رفع نباشد (که این هم در علّت تامّه و هم ناقصه صادق است) . امّا در این جا هیچ یک از این دو قضیّه صادق نیستند. از طرفی وجود ترس بر جان، غیبت امام علیه السّلام را عقلا واجب نمی کند (که توضیح آن گذشت) و از طرف دیگر چنین نیست که برای رفع غیبت امام علیه السّلام از میان رفتن ترس ایشان ضروری باشد. لذا این رابطه از هیچ طرف برقرار نیست. به تعبیر دیگر شرط عقلی ظهور امام زمان علیه السّلام، این نیست که ایشان ترسی بر جان مبارک خود نداشته باشند. این مطلب بسیار مهم و دقیقی است که به عنوان نتیجه بحث فعلی باید مغتنم شمرده شود.(۲)



---

۱- الغیبه، شیخ طوسی ص ۹۰. عین عبارت ایشان چنین است: ممّا یُقطَعُ علی أنّه سَبَبٌ لِغَیبَهِ الامامِ هو خَوفُهُ علی نَفسِهِ بالقَتلِ. . . و اذا خافَ علی نَفسِهِ وَجَبَت غَیبَتُه.

۲- توضیح بیشتر این مطلب در بخش سوم کتاب خواهد آمد.

### دومین علّت غیبت امام علیه السّلام: امتحان مردم

علّت دوم: علّت دیگری که در احادیث برای غیبت امام زمان علیه السّلام بیان شده، آزمودن مؤمنان از سوی خداوند متعال است. البتّه آزمایش الهی برای این نیست که خداوند، به آن چه در مورد اهل ایمان نمی داند، آگاه شود. چنین فرضی در مورد خدای متعال عقلاـ منتفی است. ما در فصل گذشته معنای صحیح امتحان الهی را با نقل فرمایشی از امیر المؤمنین علیه السّلام روشن ساختیم.

اکنون با توجّه به همان معنا می توانیم دومین عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السّلام را توضیح دهیم. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

أما وَ اللّهِ لَأُقتَلَنَّ أنا و اِبنایَ هذانِ و لَیَبعَثَنَّ اللّهُ رَجُلاً مِن وُلدی فی آخِرِ الزّمانِ یُطالِبُ بِدِمائِنا و لَیَغیبَنَّ عَنهم تَمییزاً لِاَهلِ الضَلالَهِ حتّی یَقُولَ الجاهِلُ: ما لِلّهِ فی آلِ محمّدٍ حاجَهٌ.(۱)

بدانید، قسم به خدا یقینا من و این دو پسرم (حسن و حسین علیهم السّلام) کشته می شویم و خداوند مردی از فرزندان من را در آخر الزّمان خواهد فرستاد که از ما خونخواهی می کند و او یقینا از مردم پنهان می گردد تا اهل گمراهی را (از دیگران) جدا کند و چنان می شود که فرد نادان می گوید: خداوند (برای هدایت و دستگیری خلائق) نیازی به آل محمّد علیهم السّلام ندارد.

تعبیر «تمییز» در این حدیث شریف، علّت غیبت امام عصر علیه السّلام را بیان می کند و با توجّه به معنایی که از امتحان الهی بیان شد، جدا کردن اهل حق از اهل باطل، هدفی است که خداوند از امتحانش اراده می فرماید. جدا شدن گمراهان، باعث اتمام حجّت بر ایشان هم می شود که نتیجه دیگری در پی امتحان خداوند است. آنها در روز قیامت هیچ عذری در پیشگاه الهی در مورد کارهای خلاف خود نخواهند داشت.

تعبیر «امتحان» نیز در مورد غیبت امام علیه السّلام در احادیث به کار رفته است. حضرت موسی بن جعفر علیهم السّلام فرمودند: ۱.



---

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۱۴۱، باب ۱۰، ح ۱.

إنّه لا بُدَّ لِصاحِبِ هذا الَامرِ مِن غَيبهٍ. . . إنّما هِيَ مِحنَهٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امتَحَنَ بها خَلقَه.(۱)

همانا قطعا صاحب این امر، غیبتی دارد. . . این امر چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدای عزّ و جل که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می کند.

هرچند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار دارند. امام صادق علیه السّلام پس از این که از غیبت امام زمان علیه السّلام به زراره خبر دادند، فرمودند:

غَیرَ اَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ اَن یَمتَحِنَ الشیعهَ.(۲)

ولی خدای عزّ و جل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.

آری امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می دهد تا روشن شود کدامیک از آنان در زمان غیبت از اعتقاد کامل و صحیح-نسبت به امامشان-دست برنمی دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان به خوبی انجام می دهند. آنها که در این امتحان شکست می خورند، در زمره اهل ضلالت و گمراهی قرار می گیرند.

در مورد این عامل دوم (امتحان) نیز می توانیم توضیحی شبیه به علّت پیشین مطرح کنیم با این بیان که تأثیر این عامل نیز در غیبت امام علیه السّلام ضرورت عقلی ندارد و صرفا به اعتبار ادلّه نقلی است که از آن سخن می گوییم. عقلا می توانیم فرض کنیم که خداوند شیعیان را بدون غیبت امامشان امتحان می کرد، لذا لازمه عقلی امتحان الهی، غیبت امام زمان علیه السّلام نمی باشد. به عبارت دیگر تنها راه امتحان شیعیان، غیبت امامشان نیست و راههای دیگری نیز برای امتحان خداوند وجود داشته است. پس این که «امتحان الهی علّت غیبت امام عصر علیه السّلام است» امری نیست که از مستقلّات عقلیّه به حساب آید، لذاست که تنها به اتّکاء ادلّه نقلی می توانیم از آن سخن بگوییم. پس هرگونه توجیهی که بخواهد غیبت امام زمان علیه السّلام را به دلیل امتحان الهی، ضروری عقلی بداند، مردود است. ۵.

ص: ۲۳۵

---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۵.

### نقل و بررسی سخن شیخ طوسی در ردّ این علّت

در این جا قبل از آن که سخن را درباره علّت دوم غیبت به پایان رسانیم، مناسب است اشاره ای به کلام دیگری از فقیه بزرگ و نامدار شیعه، شیخ الطّائفه، جناب ابو جعفر طوسی، داشته باشیم. در ذیل بیان علّت اوّل، سخنی از ایشان آوردیم که به صورت قطعی علّت غیبت را ترس بر جان امام علیه السّلام دانسته بودند. نویسنده بزرگوار کتاب «الغیبه» در فصل پنجم از آن به نقل برخی شواهد روایی در مورد علّت غیبت می پردازد. ابتدا احادیثی را نقل می کند که ترس بر جان را به عنوان علّت غیبت مطرح نموده اند و سپس به علّت دوم اشاره می نماید و می فرماید:

اخباری که دالّ بر امتحان شیعه در زمان غیبت و دشواری کار بر ایشان و آزمایش صبر آنان بر غیبت است، صرفا خبر دادن از سختی های شیعیان است، نه این که خداوند متعال امام علیه السّلام را غایب نموده تا این که مردم را امتحان کند و چگونه خداوند چنین چیزی را اراده کند در حالی که لازمه آن ظلم و معصیتی است که از جانب ستمکاران بر مؤمنان می رود و خدای متعال این را نمی خواهد بلکه سبب غیبت همان ترسی است که گفته ایم.(۱)

به عقیده ایشان چون لازمه آزمایش شیعیان در زمان غیبت، وقوع ظلم و ستمی است که از ناحیه ستمگران بر مؤمنان می رود، پس خداوند قطعا چنین نخواسته است. به همین دلیل نمی توانیم امتحان شیعیان را دلیل غیبت امام علیه السّلام بدانیم.

درباره این عقیده می توان گفت: خداوند هرگز به ظلمی که ظالمان در حقّ مؤمنان روا می دارند، راضی نیست و آن را-نه تکوینا و نه تشریعا-اراده نکرده است. تکوینا اراده نکرده چون ظلم ظالمان به اختیار و حرّیّت خود ایشان صورت می گیرد و خداوند در فعل اختیاری هیچ انسانی، خواست تکوینی خود را تحمیل نمی کند. چرا که اگر چنین کند، جبر لازم می آید و خداوند عادل تر از آن است که کسی را مجبور به کاری کند و سپس به خاطر انجام آن، مذمّت و عقوبتش فرماید.

از طرفی خواست تشریعی خداوند نیز درست خلاف ظلم آنهاست. چون ۳.

ص: ۲۳۶

---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳.

اراده تشریعی عبارت است از امر و نهی الهی و خداوند ظالمان را از ارتکاب ظلم نهی فرموده است. پس خداوند هیچ نوع اراده ای (نه تکوینی و نه تشریعی) در مورد ظلم و ستم ظالمان بر مؤمنان ندارد. امّا از آن جا که خداوند انسانهای مختار را آزمایش می کند، لازمه اختیار داشتن آنها این است که «بتوانند» ظلم کنند و اگر خدای متعال مانع ظلم ظالمان نشود، مخالف عدل و حکمت خویش عمل نکرده است؛ پس جلوگیری نکردن از وقوع ظلم-به خاطر امتحان یا هر حکمت دیگر- به معنای اراده آن از ناحیه خداوند نمی باشد.

به بیان دیگر، هر چیزی که در عالم واقع می شود، لزوما مورد رضای خدای متعال نیست و این شامل همه گناهانی است که از موجودات مختار، سر می زند. حدّاکثر چیزی که می توان گفت این است که خداوند به وقوع معاصی-از جمله ظلم ظالمان در حقّ مؤمنان-قبل از تحقّق آنها علم و آگاهی دارد، امّا علم حق تعالی علّت اراده او نیست و تأثیری هم در اختیار طاعت و معصیت اختیاری از ناحیه انسان ندارد.

با این توضیحات، روشن می شود که دلیل مرحوم شیخ طوسی در ردّ علّت بودن «امتحان الهی» تمام نیست.

### سخن دیگری در ردّ این علّت و بیان مرحوم شیخ

برخی برای ردّ این علّت دوم استدلال دیگری کرده و گفته اند:

مسلّما نمی توان گفت که خداوند وسیله ای جز غیبت برای امتحان شیعیان نداشته است، چرا که هر واقعه ای می تواند وسیله ای برای آزمایش بندگان باشد. . . بنابراین همان طور که مصیبت فراق امام زمان علیه السّلام برای ما آزمایشی بزرگ است، حضور و ظهور حضرت علیه السّلام نیز آزمایش عظیمی برای ماست. . . نتیجه آن که غیبت امام زمان علیه السّلام همان طور که در حدیث به آن اشاره شده است، گرچه وسیله ای برای آزمایش شیعیان است، ولی علّت برای غیبت نمی تواند باشد. شیخ طوسی در نقد این علّت می فرماید: . . . .(1)۳.



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، مقاله «نظریّه اختیاری بودن ظهور» ، ص۳۳.

نویسنده در انتهای سخن خود به همان فرمایش شیخ طوسی که مورد نقد و بررسی قرار گرفت، استناد نموده امّا هیچ توضیحی درباره ارتباط ادّعای خود با فرمایش مرحوم شیخ نداده است و البتّه به دلیل اشتباهات روشنی که در ترجمه سخن شیخ طوسی مرتکب شده،(۱) گویا اصلا مقصود ایشان را به درستی درک نکرده است. به هرحال با مراجعه به سخن مرحوم شیخ، روشن می شود که دلیل ایشان با آن چه نویسنده مقاله «نظریّه اختیاری بودن ظهور» آورده کاملاـ متفاوت است. آن چه نویسنده مذکور مطرح کرده، سخن کاملاـ صحیحی است که شبیه آن را درباره همه علّت های بیان شده برای غیبت امام عصر علیه السّلام مورد تأکید قرار دادیم و گفتیم که به همین دلیل، نمی توانیم هیچ یک از این علل را، علّت عقلی غیبت بدانیم و بین آن علّت و غیبت امام علیه السّلام ضرورت علّی و معلولی برقرار کنیم.

بنابراین ما عین سخن این نویسنده را، که درباره علّت بودن «امتحان» برای غیبت امام علیه السّلام مطرح شده، درباره علّت بودن «ترس از جان» نیز می توانیم تکرار کنیم و بگوییم چون عقلا تنها راه حفظ جان امام علیه السّلام، غیبت ایشان نیست و خداوند قادر است جان آن حضرت را در حال ظهور نیز-از راههای دیگری نظیر معجزات عصر دیگر ائمّه علیهم السّلام-حفظ نماید؛ پس حفظ جان هم نمی تواند علّت غیبت باشد و ما همین نکته را در توضیح علّت اوّل غیبت (ترس بر جان) مطرح نمودیم. ۰)

ص: ۲۳۸

---

۱- نویسنده سخن شیخ طوسی را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده چنین کاری را می کند در حالی که [در غیبت امام علیه السّلام]مؤمنین از طرف ظالمان، مورد ستم قرار می گیرند و اگر خداوند چنین اراده ای کند، گناه و معصیت خدا محسوب می شود، پس خداوند متعال چنین اراده ای را نمی کند بلکه سبب غیبت همان خوف و ترس است. (ماهنامه موعود، ش ، ص ۳۳). عین عبارت مرحوم شیخ در این قسمت چنین است: «لا اَن اللّهَ تعالی غَیبَ الامامَ لِیکون ذلک و کیف یریدُ اللّهُ ذلک و ما ینالُ المؤمنینَ مِن جِهَهِ الظالمین ظلمٌ مِنهُم لهم و مَعصِیَهٌ و اللّهُ تعالی لا یریدُ ذلک.» روشن است که مقصود شیخ از کلمه «ذلک» در عبارت «کیف یرید اللّه ذلک» امتحان مردم در زمان غیبت است نه خود غیبت، در حالی که نویسنده مقاله مذکور در بخش دیگری از نوشته خود عبارت مرحوم شیخ را چنین ترجمه کرده است: چگونه خداوند اراده می کند این (غیبت امام علیه السّلام) را و حال آن که در دوران غیبت، ظالمان به مؤمنان ظلم می کنند و در این صورت این گناه و معصیت خداوند محسوب می شود پس خداوند چنین اراده ای نخواهد کرد. (ماهنامه موعود، ش ۵۱، ص ۶۰)

نکته مهمّی که بر این نویسنده محترم مخفی مانده، همان چیزی است که قبل از توضیح تک تک علّت های غیبت بیان کردیم و گفتیم که هیچ یک از آنها به معنای اصطلاحی کلمه، «علّت» غیبت نیستند، بلکه علّت اصلی-مطابق فرمایش امام صادق علیه السّلام-تا قبل از ظهور برای ما روشن نمی شود. آن چه به عنوان علل غیبت فرموده اند چیزی جز برخی لوازم و آثار آن نیست که البتّه همه آنها به خواست خداوند (نه به ضرورت عقلی) در غیبت امام علیه السّلام مؤثّر بوده است. بنابراین هیچ کدام از آنها را-به معنای موردنظر نویسنده فوق-نمی توانیم علّت غیبت بدانیم چه ترس از جان و چه علّت های دیگر را.

### سومین علّت غیبت امام علیه السّلام: بر عهده نداشتن بیعت

علّت سوم: سومین عامل مؤثّر در غیبت امام زمان علیه السّلام-که در احادیث ائمّه علیهم السّلام به آن تصریح شده-آن است که ایشان به این خاطر غیبت کرده اند که در هنگام ظهور، عهد و پیمانی از هیچ کس بر عهده نداشته باشند. از حضرت امام علیّ بن موسی الرضا علیهم السّلام روایت شده که فرمودند:

کأنّی بِالشیعَهِ عِندَ فَقدِهُم الثالِثَ مِن وُلدی کالنَعَمَ یَطلُبُونَ المَرعی فلا یَجِدُونَه.

گویا شیعیان را در هنگام گم کردن سومین نواده خود می بینم که مانند گوسفندان به دنبال چراگاه می گردند ولی [جایی]پیدا نمی کنند.

راوی از علّت این امر سؤال می کند و حضرت پاسخ می دهند:

لِاَنّ اِمامَهم یَغیبُ عنهم.

چون امامشان از آنها غایب می شود.

راوی از علّت غیبت می پرسد و حضرت می فرمایند:

لِئَلّا یَکُونَ لِاَحَدٍ فی عُنُقِهِ بَیعَهٌ اِذا قامَ بِالسَیفِ.(۱).۴



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۴، ح ۴.

برای این که وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت هیچ کس بر گردن ایشان نباشد.

وقتی امام زمان علیه السّلام غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی شود، تا همچون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، با قدرتمندان و زورگویان زمان خود، بیعت کنند و در واقع اعلام عدم جنگ با آنها بدهند. این سیره برای همه ائمّه علیهم السّلام قبل از امام عصر علیه السّلام جاری بوده است و از آن جا که نمی خواسته اند با طاغوتهای زمان خود علنا اعلام جنگ کنند، لذا ظاهرا با آنان بیعت می کرده اند، یا حدّاقل عهد و پیمان صلح برقرار می ساخته اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیّت خلافت غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفا اعلام می داشته که امام علیه السّلام با آنها قصد پیکار و مقابله آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می شدند ولی البتّه بعدها خباثت خود را آشکار می نمودند و ائمّه علیهم السّلام را با حیله های مختلف به شهادت می رساندند.

در میان امامان گذشته، حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام در زمان حکومت معاویه -لعنه اللّه-عهد و پیمان با او را نقض نکردند، امّا وقتی یزید-لعنه اللّه-به حکومت رسید، و از امام حسین علیه السّلام بیعت خواست، ایشان از بیعت سرباز زدند و به همین دلیل کار به جنگ با یزید و شهادت آن حضرت منتهی شد. پس همه ائمّه علیهم السّلام -حتّی وجود مقدس سید الشهداء علیه السّلام (در زمان معاویه) -عهد و پیمانی با طاغوت زمان خود بر عهده داشته اند. امّا از آن جا که رسالت امام عصر علیه السّلام با دیگر ائمّه علیهم السّلام متفاوت است و به امر خداوند باید در هنگام ظهور با همه مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین جهت از جانب خدای متعال چنین مقدّر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر گرده و پیمانی بر عهده نداشته باشند. علّت غیبت ایشان هم در حدیث مورد بحث، همین مطلب عنوان شده است.

نکته قابل توجّه در بحث فعلی این است که برای تحقّق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با

هیچ کس هم نروند. به عبارت دیگر بیعت نکردن امام زمان علیه السّلام با حاکمان و قدرتمندان، از طرق مختلفی امکان پذیر بوده امّا خدای متعال از میان این طرق، غیبت حضرتش را انتخاب فرموده است. پس شرط عقلی رفع غیبت (ظهور) امام علیه السّلام این نیست که بیعتی از جانب کسی بر عهده ایشان نباشد، تأثیر این امر (بیعت نداشتن از جانب هیچ کس) در غیبت امام علیه السّلام به جعل و اراده خدای متعال بوده و این که «شرط ظهور حضرت، نبودن بیعت کسی بر عهده ایشان است» ، نیز قرار داد خداوند می باشد نه این که ضرورت عقلی و علّی و معلولی داشته باشد.

## چهارمین علّت غیبت امام علیه السّلام: اجرای سنّت های پیامبران

علّت چهارم: عامل دیگری که غیبت امام علیه السّلام در بعضی احادیث به آن نسبت داده شده، این است که خدای متعال می خواهد سنّت های انبیای گذشته را در مورد واپسین وصیّ آخرین پیامبر جاری نماید. امام صادق علیه السّلام به سدیر فرمودند:

اِنّ لِلقائِمِ مِنّا غَیبَهً یَطُولُ اَمَدُها.

همانا قائم از ما (اهل بیت علیهم السّلام) غیبتی دارد که مدّت آن به طول می انجامد.

سدیر می گوید: پرسیدم: ای پسر رسول خدا! علّت آن چیست؟ فرمودند:

لِاَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أبی اِلاّ أن تَجرِیَ فیه سُنَنُ الَانبیاءِ علیهم السّلام فی غَیباتِهِم و إنّه لابُدَّ له یا سَدیر مِن استیفاءِ مُدَدِ غَیباتِهِم، قال اللّهُ تَعالی: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ»(۱) ای سُنَنَ مَن کانَ قَبلَکم.(۲)

برای این که خدای عزّ و جل جز این نخواسته است که سنّت های پیامبران در غیبت هایشان، در مورد قائم علیه السّلام جاری شود و ای سدیر! گریزی از کامل شدن مدّت زمان های غیبت های ایشان نیست.(۳)

ص: ۲۴۱

---

۱- انشقاق/۱۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۴، ح ۶.

۳- به این معنا که مدّت زمان غیبت هرکدام به پایان مقدّر خود، می رسیده است. البتّه مواردی که مورد بداء قرار گرفته از این قاعده کلّی مستثناست.

خداوند متعال فرمود: همانا سوار می شوید طبقه ای به دنبال طبقه ای، یعنی بر سنّت های پیشینیان خود (سوار می شوید) .

مقصود این است که خداوند می خواهد سنّت های پیامبران امّت های پیشین، در وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام نیز جریان یابد و از آن جا که غیبت انبیا یکی از سنّت های رایج میانشان بوده است، پس باید حضرت صاحب الامر علیه السّلام نیز غایب شوند تا این اراده الهی محقّق گردد. توضیح مطلب این که مطابق روایات، بسیاری از انبیای الهی، در زمان خود از قومشان غایب شده بودند که در میان ایشان می توانیم از این پیامبران نام ببریم:

حضرت ادریس، حضرت نوح، حضرت صالح، حضرت ابراهیم، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت شعیب، حضرت الیاس، حضرت سلیمان، حضرت دانیال، حضرت لوط، حضرت عزیر و حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیهم السلام.

البتّه از این فرمایش (که باید سنّت غیبت انبیای الهی در مورد حضرت ولی عصر علیه السلام جاری شود) نمی توانیم هیچیک از خصوصیّات غیبت آن حضرت را استنباط کنیم. غیبت های پیامبران علیهم السلام از جهت کمیّت (مدّت زمان) غیبت و کیفیت (نحوه) غیبت و دفعات آن، انواع مختلف داشته است. مدّت غیبت بعضی از ایشان (حضرت الیاس علیه السلام) هفت سال، بعضی (حضرت یوسف علیه السلام) بیست سال و بعضی دیگر (حضرت نوح علیه السلام) تا ۴۶۰ سال طول کشیده است.

از جهت نحوه غیبت، برخی (حضرت الیاس علیه السلام) دور از قوم خود در بیابانها متواری بودند. بعضی دیگر (حضرت یوسف علیه السلام) بخشی از غیبت خود را در چاه و بخشی دیگر را در زندان و قسمت دیگر را در کسوت پادشاهی (که ایشان را می دیدند ولی نمی شناختند) گذراندند. برخی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام از زمان انعقاد نطفه تا هنگامی که مأمور به تبلیغ شدند، در مخفی گاه بسر بردند. هم ایشان در غیبت دیگرشان، به تنهایی در حال سیر و سیاحت در سرزمین های مختلف بودند.

تعداد دفعات غیبت های انبیاء هم مختلف بوده است. بعضی از آنها (حضرت نوح علیه السلام) یک بار، بعضی دیگر (حضرت موسی علیه السلام) دو بار و برخی هم مانند

حضرت ابراهیم علیه السلام سه بار غیبت داشته اند.(۱)

حال کدامیک از این سنّت ها (از جهت مدّت و کیفیّت و تعداد دفعات)- طبق خواست خداوند - در مورد حضرت مهدی علیه السلام جاری می شود، برای ما براساس فرمایش امام صادق علیه السلام قابل تشخیص نیست. ایشان به صورت سربسته و مجمل فرموده اند که سنّت های پیامبران در غیبت هایشان برای آخرین وصیّ پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز تحقّق خواهد یافت، امّا مشخص نکرده اند که چه سنّتی از کدام پیامبر در چه مدّتی جاری خواهد شد. همین تعبیر «سُنَن الانبیاء فی غَیباتِهم»- که به صورت جمع آمده است - در فرمایش امام صادق علیه السلام نشان می دهد که غیبت های پیامبران صورت های مختلفی داشته که هریک سنّتی خاص به شمار می آید.

بنابراین ممکن است امام عصر علیه السلام غیبت های متعدد داشته باشند و هرکدام از جهت مدّت و نحوه غیبت، شبیه یکی از سنّت های انبیای الهی باشد. فرمایش امام صادق علیه السلام نه ناظر به تعداد این غیبت هاست و نه درباره کمّ و کیف هرکدام توضیح می دهد. در واقع برای ما روشن نکرده اند که خدای متعال چه اراده ای در مورد غیبت یا غیبت های امام عصر علیه السلام داشته است. بنابراین حداکثر استفاده ما از حدیث مورد بحث و مشابه آن، این است: «خداوند اراده فرموده که امام زمان علیه السلام شبیه پیامبران الهی، غیبت داشته باشند». این مطلب - هرچند که در پاسخ به سؤال از علّت غیبت بیان شده امّا - تنها مقصودی که بیان می کند، این است که: «خداوند چنین خواسته است» از فرمایش امام صادق علیه السلام چیزی بیش از این مقدار به نمی آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علّت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: علّت غیبت امام زمان علیه السلام، اراده الهی بر تحقّق این امر است.

با توجّه به این تحلیل، می توان گفت که رابطه این علّت (اراده خداوند) و معلولش (غیبت امام زمان علیه السّلام) یک رابطه عقلی و ضروری است، چون وقتی خداوند چیزی را تکوینا اراده فرماید، عقل به ضرورت وجود آن حکم می نماید. امّا این علّت چنان کلّی است که دانستن رابطه ضروری آن با معلولش (غیبت امام ۶.

ص: ۲۴۳

---

۱- مستندات این مطلب را بنگرید در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه»، باب ۱ تا ۶ و نیز فصلنامه «انتظار»، ش۴ ص ۲۵۴ تا ص ۲۵۶.

زمـان علیه السّـلام) ، به هیـچ وجه بـاعث نمی شود که بـاب اظهارنظر عقلی درباره چرایی غیبت باز شود. اگر امام علیه السّـلام غایب هم نبودنـد، باز می توانستیم و بایـد علّت آن را اراده خداونـد بر تحقّق آن بدانیم. پس بیان چنین علّت های عام و کلّی- که با هر نوع حادثه ای اعمّ از وقوع غیبت و عدم آن سازگار است-اجازه هیچ نوع تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السّـلام را به انسان نمی دهـد. بنابراین دانسـتن و ندانسـتن این گونه علّت ها در بحث فعلی مفیـد فایده زیادی نیست و آنها که به دنبال ارائه تحلیل عقلی از غیبت امام علیه السّـلام هستند از امثال این حدیث طرفی نمی بندند. حدّاکثر استفاده از این حدیث این است که امام علیه السّـلام، به علّت اراده الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی می باشـد، غیبت ادامه پیـدا می کنـد و رفع آن هم فقط به اراده الهی بستگی دارد و بس.

### پنجمین علّت غیبت امام علیه السّلام: گناهان مردم

علّت پنجم: آخرین چیزی که به عنـوان عامـل مـؤثّر در غیبت امـام علیه السّـلام، در احـادیث یـافت می شود، اعمـال ناشایسـت بندگان است که باعث سلب نعمت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام شده و در واقع به نوعی عقوبت گناهان مردم می باشد.

امام باقر علیه السّلام فرمودند:

اِذا غَضِبَ اللّهُ تَبارک و تَعالی علی خَلقِهِ نَحّانا عَن جِوارِهم.(۱)

هرگاه خدای متعال بر آفریده های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می سازد.

از همین امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

اِنّ اللّهَ اِذا کَرِهَ لَنا جِوارَ قومٍ نَزَعَنا مِن بَینِ اَظهُرِهم.(۲)

همانا هرگاه خداوند مجاورت قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان ایشان بیرون می برد. ۲.



---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح ۳۱.
۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲.

حدیث دیگر در همین زمینه از امام امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که فرمودند:

إعلَموا اَنّ الاَرضَ لا تَخلُو مِن حُجَّةٍ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لکنَّ اللّهَ سَیُعمی خَلقَهُ عنها بِظُلمِهم و جَورِهم و اِسرافِهِم علی اَنفُسِهم.(۱)

بدانید که زمین از حجّت خدای عزّ و جل خالی نمی ماند. امّا خداوند دیدگان خلایق را از دیدن حجّتش-به خاطر ظلم و جور و زیاده روی ایشان در حقّ خودشان-کور خواهد گرداند.

از این احادیث استفاده می شود که سبب غیبت امام علیه السّلام از دیدگان مردم، اعمال ناشایستی است که از ایشان سر می زند و موجبات غضب الهی را بر آنان فراهم می آورد. غضب خداوند، باعث شده که نعمت هم جواری با امام زمان علیه السّلام، از مردم سلب گردد. اگر آنان به گونه ای عمل می کردند که شایستگی درک حضور آشکار امام علیه السّلام را از دست نمی دادند، چه بسا خداوند این نعمت عظمی را از آنان دریغ نمی کرد. پس قطعا یک عامل مؤثّر در غیبت آن حضرت، گناهانی است که انجام می دهند. هر گناهی، نوعی ظلم و زیاده روی است که انسان در حقّ خود می کند و باعث محرومیّت او از دیدار امام عصر علیه السّلام می گردد.

نکته مهمّی که در مورد این عامل باید توجّه کرد، این است که تأثیر آن در غیبت امام علیه السّلام به دلیل عقل ثابت نمی شود و بین انجام گناه توسّط مردم و غیبت امام زمان علیه السّلام هیچ گونه رابطه ضروری عقلی وجود ندارد. از ادلّه نقلی هم چنین ضرورتی استفاده نمی شود. در فصل گذشته از همین بخش، روشن شد که نه اعطای نعمت های خداوند به مردم، براساس لیاقت و شایستگی آنان بوده و نه سلب آنها لزوما به علّت بی لیاقتی ایشان است. بنابراین اگر بی لیاقتی مردم را در غیبت امام علیه السّلام مؤثّر می دانیم، تنها به دلیل وجود روایاتی است از قبیل آن چه نقل کردیم. وگرنه هیچ قاعده و قانون عقلی یا نقلی بر این امر دلالت نمی کند. با این ترتیب، فرض این که با وجود گناهان مردم، امام علیه السّلام غیبت اختیار نکنند؛ هم یک ۲.



---

۱- الغیبه نعمانی، ص۱۴۱، باب ۱۰، ح ۲.

فرض معقول است و هم با سنّت های خداوند تعارضی ندارد. به همین دلیل می توان گفت که برای رفع غیبت امام علیه السّلام (یعنی ظهور) نیز شایستگی و لیاقت مردم هیچ ضرورتی ندارد.

### صحّت استناد غیبت امام علیه السّلام به علل نقلی مذکور

حال که این وجوه پنجگانه را در بیان علّت غیبت امام زمان علیه السّلام توضیح دادیم، روشن می شود که هیچ یک از اینها نه علّت تامّه غیبت و نه علّت ناقصه آن (به اصطلاح فلسفی) هستند. اگر هریک از این علل یا همه آنها باهم، علّت تامّه غیبت امام علیه السّلام بودند، می توانستیم عقلاـ درباره حکمت غیبت اظهارنظر کنیم و به عبارت دیگر می شد این حکمت را پیش از ظهور بشناسیم، امّا از آن جا که به طور قطع حکمت این امر پیش از ظهور منکشف نمی گردد، لذا همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد؛ این علّت ها در واقع فوائد و آثار غیبت هستند، در عین آن که استناد غیبت به هریک از آنها یا مجموع آنها عقلا و عرفا صحیح است. البتّه تعبیری که برای بیان این استناد به کار می بریم در مورد این پنج علّت متفاوت است.

نسبت به اوّلین و آخرین علّت-ترس از کشته شدن و گناهان بندگان-چنین تعبیر می کنیم که: «چون امام زمان علیه السّلام از کشته شدن می ترسیدند، غیبت اختیار کرده اند.» و «از آن جا که بندگان اعمال ناشایستی انجام داده اند، حضرت از ایشانغایب شده اند» در حالی که نسبت به سه علّت دیگر تعبیر متفاوتی به کار می بریم و می گوییم: «خداوند امام زمان علیه السّلام را از دیدگان مردم غایب نموده تا به این وسیله آنان را امتحان نماید» یا «امام علیه السّلام غایب شده اند تا این که بیعت از هیچ کس بر گردن نداشته باشند» و «حضرت غیبت اختیار کرده اند تا سنّت خداوند در مورد پیامبران گذشته نسبت به ایشان جاری شود.»

در تعبیر اوّل، وجود علّت غیبت، مقدّم بر خود آن است در حالی که در تعبیر دوم تحقّق علّت غیبت، پس از تحقّق خود غیبت حاصل می شود. مثلا ترس از

کشته شدن، مقدّم بر غیبت امام علیه السّلام است در حالی که امتحان مردم یا جاری شدن سنّت پیامبران گذشته، پس از وقوع غیبت تحقّق پیدا می کنند. این تفاوت را می توانیم چنین تعبیر کنیم که در مورد عامل اوّل و پنجم، «حصول» آنها علّت غیبت هستند در حالی که نسبت به دیگر عوامل «تحصیل» آنها علّت غیبت می باشند.

## طرح علّت ششم غیبت و بررسی آن

پس از بیان و توضیح این پنج علّت، لازم به ذکر است که برخی از اندیشمندان و صاحب نظران در بحث مهدویّت، علّت دیگری را بر این علل افزوده اند، که عبارت است از «ضایع نشدن ودایع الهی».(۱)

مقصود از «ودایع الهی» مؤمنانی هستند که در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام از اصلاب پدران کافر خود به دنیا می آیند. یکی از آثار و نتایج غیبت، ضایع نشدن این ودایع الهی است. امّا رجوع به متون احادیثی که به این مطلب دلالت دارند،(۲) روشن می کند که هیچ یک از آنها در مقام بیان علّت غیبت نیستند و صرفا یکی از آثار و لوازم غیبت را بیان می کنند. پس استناد غیبت امام علیه السّلام به این امر، بی دلیل است.

البتّه در مباحث گذشته روشن نمودیم که پنج علّت مطرح شده برای غیبت امام علیه السّلام نیز چیزی بیش از آثار و لوازم غیبت را نمی رسانند، ولی با توجّه به این که علّت بودن آنها برای غیبت به دلیل عقل نیست و تنها با تکیه بر فرمایش معصوم علیه السّلام می توانیم هریک از آنها را عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السّلام بدانیم، پس در خصوص هر علّتی باید دلیل نقلی داشته باشیم تا بتوانیم غیبت را به آن اسناد بدهیم. امّا در مورد «ضایع نشدن ودایع الهی»، دلیل منقول از امام معصوم علیه السلام در.



---

۱- مرحوم میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی در کتاب «مکیال المکارم» ج ۱، ص ۱۳۱ و آیه اللّه صافی گلپایگانی در کتاب «نوید امن و امان» ، ص ۱۸۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۱ و ۶۴۲ ، باب ۵۴، ح ۲. جالب توجّه است که مرحوم شیخ صدوق این احادیث را در باب ۴۴ کتابش که تحت عنوان «علّه الغیبه» می باشد، نقل نکرده است.

مقـام بیان علّت غیبت امام زمان علیه السـلام نیست و صـرفاً این حقیقت را بیان می کنـد که تا ودایع الهی (مؤمنان) از اصـلاب کافران خارج نشونـد، امام علیه السـلام ظهور نخواهنـد فرمود. روشن است که ظاهر این تعبیر بر بیان یکی از آثار غیبت دلالت دارد نه ذکر علّت آن.(دقّت شود.)

به طور کلّی غیر از آن چه گفته شـد، می توانیم آثار و فواید دیگری هم برای غیبت امام عصـر علیه السّـلام بشـماریم. امّا علّت دانستن هریک از آنها–به دلیل این که از لوازم و نتایج غیبت هستند–صحیح نمی باشد.

ص: ۲۴۸

## فصل۳: نارسایی ادلّه نقلی ادّعایی بر علّت غیبت

### اشاره

در مورد علّت غیبت امام عصر علیه السّلام-غیر از آن چه مورد بحث قرار گرفت- دیدگاه دیگری در برخی از کتب کلامی مطرح شده که طرح و بررسی آن در این جا مفید است. در این دیدگاه خواسته اند از برخی ادلّه ای که ظاهرا مربوط به شرایط ظهور امام زمان علیه السّلام است، علّت غیبت آن حضرت را استنباط نمایند. البتّه متکلّمانی که از این دیدگاه به مسأله نگریسته اند، نوعا پیش از رجوع به ادلّه نقلی، با ارائه برخی نظریاتی که آنها را مستند به عقل می دانند، علّت یا علّت هایی را برای غیبت مطرح کرده اند و سپس با همین نگرش به دنبال یافتن مؤیّداتی از روایات رفته اند و سعی کرده اند برای همان علّت مورد استنباطشان، شاهد نقلی دست و پا کنند. ما در فصل گذشته که دلایل عقلی ارائه شده برای غیبت را بررسی نمودیم، به بعضی از این نظریّات اشاره نمودیم و آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در این فصل به نقل و تحلیل مستندات روایی همان نظریّات می پردازیم تا به لحاظ نقلی هم شواهد موردنظر ایشان را بررسی کنیم.

### طرح دو علّت استحسانی برای غیبت امام علیه السّلام

نظریّه ای که در فصل گذشته از منظر عقلی بررسی نمودیم، بر این باور بود که:

علّت اصلی غیبت امام عصر علیه السّلام، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش

وجود پربرکت ایشان و عدم لیاقت مردم برای بهره گیری از نعمت حضور امام معصوم در میان خود می باشد و تا این مانع برطرف نگردد و به تعداد لازم یاران و انصار مخلص و فداکار برای آن حضرت وجود نداشته باشد، زمان غیبت به سر نیامده و امام همچنان از دیده ها پنهان خواهند ماند.(۱)

در این عبارات، دو عامل به عنوان علّت اصلی غیبت امام عصر علیه السّلام مطرح شده است: یکی آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش و بهره گیری از نعمت حضور امام معصوم در جامعه، دوم فراهم نبودن تعداد لازم یاران و انصار برای آن حضرت. ادّعای نویسنده این است که غیبت امام علیه السّلام معلول این دو عامل به هم پیوسته است و تا وقتی این علّت ها هستند، زمان غیبت به سر نخواهد رسید.

ما در فصل گذشته اثبات نمودیم که نعمت حضور آشکار ائمّه علیهم السّلام-پیش از امام عصر علیه السّلام-به دلیل لیاقت مردم زمان ایشان نبوده و سلب این نعمت هم لزوما به علّت بی لیاقتی مردم در زمان غیبت نیست. بحثهای گذشته ناظر به اوّلین عامل مطرح شده در عبارات فوق بود و بیشتر جنبه عقلی داشت ضمنا به برخی از شواهد مورد ادّعای نویسنده هم پاسخ دادیم. اکنون می خواهیم مستندات روایی همان سخنان را بررسی و تحلیل نماییم. به همین منظور اصل مدّعا را با تفضیل بیشتری مورد بحث قرار می دهیم.

در مورد اوّلین عامل مطرح شده (آماده نبودن اجتماع بشری و عدم لیاقت مردم برای پذیرش امام علیه السّلام) یکی از شواهد نقلی مورد ادّعا، آیه ۵۳ سوره انفال است که در گذشته معنای صحیح آن را توضیح داده و روشن کردیم که آیه موردنظر هیچ دلالتی بر مدّعای فوق ندارد.

### بررسی توقیع امام علیه السّلام از جهت بیان علّت غیبت

شاهد دیگری که همان نویسنده بلافاصله پس از عبارات قبلی مطرح کرده، ۵.



---

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵.

سخنی از خود امام عصر علیه السّلام است که آن را تحت عنوان «بیان علّت تأخیر ظهور»(۱) نقل می کند. این شاهد عبارتی است که در یکی از توقیعات امام علیه السّلام آمده است:

لو اَنّ اَشیاعَنا وفَّقَهم اللّهُ لِطاعَتِهِ علی اجتِماعٍ مِنَ القُلُوبَ فی الوَفاءِ بِالعَهدِ علیهم لَما تَأَخَّرَ عَنهُم الیُمنُ بِلِقائِنا و لَتَعَجَّلَت لهم السَعادَهُ بِمُشاهَدَتِنا علی حَقِّ المَعرِفَهِ و صِدقِها مِنهُم بنا.(۲)

اگر شیعیان ما-که خداوند توفیق طاعتشان دهد-در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.(۳)

از دیدگاه نویسنده، این توقیع شریف، علّت تأخیر ظهور را بیان می کند (که همان علّت غیبت محسوب می شود) و به همین جهت به آن استناد نموده است.

اوّلین نکته ای که در پاسخ به این مدّعا می توان گفت این است که: توقیع حضرت سخنی است که فقط درباره شیعیان ایشان مطرح شده و حاصل آن این است که اگر شیعیان، همگی بر وفای به عهد امام علیه السّلام پایدار می ماندند، توفیق دیدار آن حضرت برای ایشان به تأخیر نمی افتاد و این سعادت زودتر شامل حالشان می شد. حال باید توجّه کرد که نسبت کلّ جمعیّت شیعیان با همه مردم روی زمین چه نسبتی است و چند درصد جمعیّت کلّ دنیا را شیعیان دوازده امامی تشکیل می دهند. با توجّه به درصد بسیار ناچیز اینها نسبت به همه مردم دنیا باید گفت که اگر به فرض همه شیعیان در راه ایفای پیمان امامت همدل شوند، به هیچ وجه نمی توانیم بگوییم که مردم دنیا برای پذیرش امام معصوم علیه السّلام آمادگی پیدا کرده اند. مدّعای نویسنده محترم این است که علّت اصلی غیبت، آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش وجود امام علیه السّلام است و روشن است که این علّت با همدل شدن ۶.



---

۱- در انتظار موعود، ص ۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۳- در انتظار موعود، ص ۴۶.

همه شیعیان دوازده امامی به هیچ وجه مرتفع نمی گردد. بنابراین اگر «آماده شدن اوضاع جهان» را به عنوان یکی از «مصالح غیبت» مطرح کنیم(۱)، این امر با آمادگی کلّ شیعیان تحقّق پیدا نمی کند.

ما درباره این که آیا شرط ظهور امام علیه السّلام، آمادگی جهانی برای پذیرش ایشان است یا خیر، در بخش آینده گفتگو خواهیم کرد. در این جا فقط متذکّر می شویم که هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بتوان از آن برداشت کرد: یکی از اسرار و مصالح غیبت، آمادگی مردم دنیا برای ظهور حضرت می باشد. و به همین دلیل است که نمی توانیم حکم کنیم: باید غیبت امام علیه السّلام تا حصول این شرایط ادامه پیدا کند.(۲) به همین خاطر است که معتقدان به این نظریّه به سخن خود صورت عقلی می دهند که در ادامه مباحث به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

اکنون بحث در خصوص توقیع شریفی است که بعضی خواسته اند علّت غیبت را از آن استنباط نمایند. سخن ما این است که حدیث مذکور بر چنین چیزی دلالت نمی کند. این که اگر-به فرض-شیعیان دوازده امامی بر وفای به عهد امامت همدل می شدند، توفیق دیدار امامشان را زودتر پیدا می کردند، ثابت نمی کند که علّت تأخیر ظهور-که همان علّت غیبت امام علیه السّلام دانسته شده-آماده نبودن اجتماع بشری برای پذیرش امام علیه السّلام است. همدل شدن شیعیان، فاصله بسیار زیادی با آمادگی مردم دنیا برای ظهور امام علیه السّلام دارد و از اوّلی نمی توانیم دومی را نتیجه بگیریم.

نکته دوم: از آن چه گفتیم می توانیم نتیجه بگیریم که فرمایش امام عصر علیه السّلام در این توقیع، لزوما ناظر به دیدار حضرت در زمان ظهور نیست. این احتمال بعید نیست که مقصود امام علیه السّلام از لفظ «لقاء» و «مشاهده» دیدار و تشرّف شیعیان خدمت آن حضرت در عصر غیبت باشد. بنابراین احتمال، توقیع مذکور هیچ سخنی درباره ظهور حضرت ندارد و در نتیجه ناظر به علّت غیبت هم نیست. کسی که ۶.



---

۱- نوید امن و امان، ص ۱۸۳.

۲- رجوع شود به: «نوید امن و امان» ، ص ۱۸۶.

می خواهـد از این حـدیث، علّت غیبت را برداشت کنـد، بایـد ابتـدا این احتمـال دوم را رد کنـد وگرنه «اذا جاءَ الاحتمالُ بَطَلَ الاستدلال» یعنی با وجود احتمال خلاف، نمی تواند بر مدّعای خود استدلال نماید.

نکته سوم: اگر فرض کنیم که مراد از لقاء و مشاهـده در توقیع حضـرت، ظهور ایشان باشد، باز هم نمی توانیم علّت غیبت را از این عبارات نتیجه بگیریم. می توان فرض کرد که یک یا چند عامل، علّت غیبت باشـند؛ امّا خداوند از روی فضل و کرم خود، چنین مقـدّر فرموده باشـد که در صورت همـدلی شـیعیان بر ایفای پیمان امامت، غیبت را خاتمه دهد و از ادامه آن صـرف نظر فرماید.

در مقـام مثال فرض کنیـد فرزنـدی به علّت انجام یک خطای بزرگ، مورد غضب و عقوبت والـدین خود قرار گرفته است. آن گاه پـدر او به خاطر لطف و عنایتی که به فرزنـدش دارد، وعـده می دهـد که اگر فرزندش فلان کار خیر را انجام دهد، از سـر تقصیر او خواهد گذشت و از عقوبت نجاتش خواهد بخشید. در این صورت، علّت مغضوب و معاقّب شدن فرزند، چیزی است غیر از آن چه-به خاطر لطف و کرم والدین-باعث نجاتش از عقوبت می شود.

در این جـا هم می توانیم چنین فرض کنیم که مردم به دلایلی-که مـا قطعـا همه آنهـا را نمی دانیم-مبتلا به غضب خداونـد و دوری از امامشان شده اند؛ امّا خدا از روی لطف و عنایتش وعده فرموده که اگر تنها شـیعیان دوازده امامی-که درصد ناچیزی از کلّ مردم جهان هسـتند-بر ایفای عهـد و پیمان امامشان همـدل شونـد، خداوند، آنها (و چه بسا همه مردم دنیا) را از عقوبت هجران امام علیه السّلام نجات خواهد بخشید. از این وعده الهی، لزوما استفاده نمی شود که علّت غیبت حضرت، همدل نبودن شیعیان بر وفا به عهد امامت بوده است.

نکته چهارم: صـرف نظر از نکات گذشته، باید توجّه کرد که عبارت امام عصر علیه السّلام در توقیع مبارک، به صورت شرطی با ادات شرط «لو» بیان شده است. طبق آن چه در زبان عربی مسلّم دانسته شده، کلمه «لو» برای بیان ممتنع بودن

جواب شرط به خاطر ممتنع بودن جمله شرط به کار می رود.(۱) به عنوان مثال به این آیات شریفه توجّه فرمایید:

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ اَلْأَقاوِيلِ. . . لَقَطَعْنا مِنْهُ اَلْوَتِينَ .(۲)

و اگر بعضی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می داد. . . یقینا رگ گردن او را قطع می کردیم.

تعبیر «لو» در این آیات، از آن جهت به کار رفته که نسبت دروغ دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به خداوند–به علّت عصمت ایشان–امری ممتنع است و به همین علّت قطعا خداوند رگ گردن ایشان را هم قطع نخواهد کرد.

همیشه ادات شرط «لو» در مواردی به کار می رود که شرط موردنظر قطعا واقع نمی شود، در نتیجه جزای شرط (جمله پیرو) هم قطعا واقع نخواهد شد. با این ترتیب، قضیّه شرطیّه ای که در توقیع مذکور به کار رفته به این معناست که اگر–به فرض–شیعیان ما بر وفای به عهد امامت همدل می شدند، توفیق دیدار و مشاهده ما را زودتر پیدا می کردند. امّا چنین فرضی هرگز تحقّق نیافته، یعنی آنها همدل نشده اند و در نتیجه توفیق دیدار ما از ایشان به تأخیر افتاده است.

این شرط البتّه محال و ممتنع عقلی نبوده است ولی با توجّه به روال عمومی و مشی کلّی رفتار شیعه نسبت به امامانشان، می توان فهمید که چرا اجتماع قلبی ایشان بر وفا به عهد امامت امری غیرعادی و غیرمنتظره تلقّی شده است. به همین جهت می توان گفت که تحقّق این شرط چیزی شبیه به یک آرزو و تمنّای دست نایافتنی بوده و گوینده این سخنان (یعنی وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام) امیدی به آن نبسته اند.

با این ترتیب نمی توان جمله شرطیّه توقیع شریف را چنین معنا کرد که: اگر شیعیان حضرت بر وفای به عهد امامت همدل شوند، زودتر به سعادت دیدار امام علیه السّلام نائل می گردند. این جمله در مقام نشان دادن راهکاری به شیعیان برای پیش انداختن ظهور نیست، بلکه صرفا گزارشی است از وقوع یک واقعیّت تلخ ۵.



---

۱– گفته می شود که: «لو لا-متناع الثانی لامتناع الاوّل» است. منظور از الاوّل، جمله شرط و مقصود از الثانی، جواب شرط است.

۲– الحاقّه/۴۴ و ۴۵.

(به تـأخیر افتادن دیـدار شـیعیان با امام علیه السّـلام) به دلیل کوتاهی آنها در وفا به عهـد امامت. امّا (به خاطر ادات شـرط «لو») نمی توان از عبارت توقیع شـریف برداشت کرد که شـیعیان اکنون چه وظایفی دارند و چه کارهایی را می توانند انجام دهند تا توفیق مشاهده امامشان را زودتر پیدا کنند.

البتّه مـا از ادلّه نقلی دیگر می توانیم همین معنـا را مسـتقلا برداشت نمـاییم که وظیفه شـیعیان در همه زمانهـا-به خصوص زمان غیبت-بیش از هر چیز، همدل شدن در وفا به عهد و پیمان امامت است و انجام این وظیفه، به فضل و لطف پروردگار متعال-نه براساس ضـرورت علّی و معلولی و نه وعـده قطعی و لا یتخلّف الهی-می توانـد در تعجیل ظهور امام عصـر علیه السّـلام مؤثّر و کارساز باشد. بنابراین اصل این که شیعیان وظیفه ای دارند، فی نفسه صحیح و قابل قبول است، ولی دلالت توقیع مذکور بر آن محـلّ اشـکال می باشـد. فراموش نشود که چون -طبق صـریح فرمایش معصوم علیه السّـلام-تا پیش از ظهور از حکمت اصـلی غیبت آگـاه نیسـتیم، بنـابراین نمی تـوانیم از طریق کشف علّت آن، به آن چه در تعجیـل فرج امـام علیه السّـلام مؤثّر است، پی ببریم؛ بلکه تنهـا راه مراجعه به فرمایشـات ائمّه علیهم السّـلام در خصوص تکـالیف و وظـایف زمـان غیبت است. به طور کلّی-همان طور که در بیان نکته سوم گذشت-باید منطقا حساب علّت غیبت را از آن چه موجب تعجیل در فضل و رحمت الهی در امر ظهور می شود، جدا نمود.

با توجّه به چهار نکته ای که بیان شد، می توانیم نتیجه بگیریم که اسـتناد به توقیع شـریف امام عصر علیه السّلام برای فهم علّت غیبت آن حضـرت صـحیح نمی باشد. بنابراین علّت اوّل از دو علّتی که نویسـنده «در انتظار موعود» به عنوان علّت اصـلی غیبت امام عصر علیه السّلام مطرح کرده بود، از جهت نقلی بی دلیل است.

### بررسی نظریه «نبودن ۳۱۳ یار» به عنوان علّت غیبت

اکنون به بررسـی ادلّه نقلی دومین عاملی که ایشان مطرح کرده است، یعنی «نبودن تعـداد لازم یاران و انصار مخلص و فـداکار برای امام علیه السّلام» می پردازیم. نویسنده برای اثبات ادّعای خود به دو دلیل استناد کرده است. یکی از آنها روایتی

است از امام موسی کاظم علیه السّلام که خطاب به یکی از یاران خود فرموده است:

یابن بُکَیر انّی لَأَقُولُ لک قَولاً قد کانَت آبائی تَقُولُه: لو کانَ فیکم عِدَّهُ اهلِ بَدرٍ لَقامَ قائِمُنا.(۱)

ای پسر بکیر، من به تو سخنی را می گویم که پدران من نیز پیش از من آن را بر زبان رانده اند و آن این که اگر در میان شما به تعداد کسانی که در جنگ بدر [با پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم]بودند [یاران مخلص]وجود داشت، قیام کننده ما [اهل بیت علیهم السّلام]ظهور می کرد.(۲)

روایت دیگر را نویسنده از کتاب «الغیبه» نعمانی نقل می کند:

انّه دَخَلَ علی الصادِقِ علیه السّلام بعضُ اَصحابِهِ فقال له: جُعِلتُ فِداک إنّی و اللّهِ اُحِبُّک و اُحِبُّ مَن یُحِبُّکَ یا سَیِّدی ما اَکثَرَ شیعَتَکُم فقال علیه السّلام له: اُذکُرهُم فقال: کثیر. فقال علیه السّلام: تُحصیهم فقال: هُم اَکثَرَ من ذلک، فقال ابو عبد اللّه علیه السّلام: أما لَو کَمُلَتِ العِدَّهُ المَوصُوفَهُ ثلاثُمِأَهٍ و بَضعَهَ عَشَرَ کان الّذی تریدون. . . .(۳)

نویسنده، حدیث را این گونه ترجمه کرده است:

یکی از یاران امام صادق علیه السّلام بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می دارم و هرکس تو را دوست دارد نیز دوست می دارم، ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت فرمود: آنان را بشمار، عرض کرد: بسیارند. آن حضرت فرمود: آنها را می توانی بشماری؟ عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند، حضرت ابو عبد اللّه صادق علیه السّلام فرمود: ولی اگر آن شماره ای را که توصیف شده اند، سیصد و اندی تکمیل گردد آن چه را می خواهند، انجام خواهد شد. . . .(۴)

اکنون باید دلالت این دو حدیث را بر مقصود نویسنده بررسی نماییم: .



---

۱- مشکاه الانوار، ابو الفضل علی طبرسی، باب ثانی، ص ۶۳ و ۶۴.

۲- - در انتظار موعود، ص ۴۴.

۳- الغیبه، نعمانی، باب ۱۲، ح۴.

۴- در انتظار موعود، ص ۴۵.

نکته اوّل: اوّلین مسأله در این بررسی همان نکته چهارمی است که در بررسی دلالت توقیع امام عصر علیه السّلام بیان کردیم. هردو حدیث به صورت قضیّه شرطیّه بیان شده و ادات شرط «لو» در آن به کار رفته است. همان طور که گفته ایم، «لو» در جایی به کار می رود که هم جمله شرط و هم جواب آن محقّق نشده اند و اصل استلزام نیز در زمان گذشته تحقّق داشته است. خود نویسنده، حدیث اوّل را چنین ترجمه کرده است: «اگر در میان شما. . . وجود داشت. . . ظهور می کرد» هردو فعل (در جمله شرط و جواب آن) به صورت ماضی معنا شده اند. بنابراین مفاد حدیث «ابن بکیر» صرفا گزارشی است از آن چه تا زمان امام هفتم علیه السّلام به وقوع پیوسته است و بیان مطلب با ادات شرط «لو» بر این حقیقت دلالت می کند که تا آن وقت برای امامان علیهم السّلام، یارانی به تعداد اهل بدر (۳۱۳ نفر) فراهم نشده و به همین دلیل ایشان قیام نکرده اند. با توجّه به این نکته نمی توانیم از این حدیث، قاعده و قانونی برای ظهور امام دوازدهم علیه السّلام استنباط کنیم و چنین نتیجه بگیریم که اگر به همین تعداد یاران برای ایشان فراهم شود، قطعا ظهور خواهند فرمود.

هرچند تعبیر «قائمنا» –قیام کننده ما–در احادیث معمولا برای وجود مقدّس حضرت مهدی علیه السّلام به کار رفته است ولی در این حدیث شریف، نمی توانیم مراد از «قائمنا» را آن حضرت بدانیم، زیرا معنا ندارد که امام هفتم علیه السّلام فرموده باشند: «اگر در گذشته (تا حال) در میان شما شیعیان،۳۱۳ یار وجود داشت، امام دوازدهم علیه السّلام قیام کرده بودند» . ظهور امام دوازدهم علیه السّلام قطعا بعد از زمان امام هفتم علیه السّلام واقع خواهد شد. بنابراین مراد از حدیث، قیام امامان گذشته تا امام هفتم علیه السّلام بوده است و مقصود از قیام ایشان هم، قیام برای احقاق حقوق خود و شیعیانشان بوده که از آن به فرج جزیی تعبیر می شود و الاّ فرج کلّی شیعیان در سراسر گیتی و تا پایان دنیا اختصاص به قیام و ظهور امام عصر علیه السّلام دارد و تحقّق آن پیش از زمان ایشان اصلا مطرح نبوده است.

عین همین مطلب نسبت به دومین حدیث مورد استناد نویسنده مذکور مطرح می شود. در این حدیث هم کلمه «لو» آمده و مربوط به گذشته است. متن حدیث

دلالت دارد بر این که یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام ادّعا می کند یاران حضرت، فوق حدّ شمارش هستند. آن گاه امام علیه السّلام در پاسخ می فرمایند:

آگاه باش که اگر-به فرض-آن شماره ای که توصیف شده یعنی سیصد و چند (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) کامل می شدند؛ آن چه می خواهید واقع شده بود. . . .

نکته مهم این است که هم فعل شرط و هم جواب شرط را باید ماضی معنا کرد ولی نویسنده مذکور هردو را به صورت مضارع ترجمه کرده و گفته است که: «اگر آن شماره سیصد و اندی تکمیل گردد، آن چه را می خواهند، انجام خواهد شد»(۱) سپس براساس این ترجمه اشتباه، نتیجه گرفته است که اگر «به تعداد لازم یاران و انصار مخلص برای حضرت وجود نداشته باشد، امام همچنان از دیده ها پنهان خواهند ماند.»

با توجّه به این نکته روشن است که از فرمایش امام صادق علیه السّلام در این حدیث، چیزی درباره ظهور امام دوازدهم علیه السّلام نمی توان استنباط نمود. البتّه احادیث متعدّدی وجود دارد که همه آنها تعداد یاران اوّلیّه امام زمان علیه السّلام را-که در مکّه مکرّمه به ایشان می پیوندند-۳۱۳ نفر ذکر کرده اند. (۲)ولی هیچ یک از آنها-به استثناء یک حدیث که آن هم هیچ دلالتی بر شرط ظهور و علّت غیبت امام علیه السّلام ندارد- (۳)به صورت قضیّه شرطیّه بیان نشده اند تا مورد استفاده نویسنده مذکور قرار گیرند. از این که امام زمان علیه السّلام در هنگام ظهور ۳۱۳ یار مخلص و فداکار دارند، نمی توان نتیجه گرفت که علّت عدم ظهور (غیبت) ایشان تاکنون فراهم نشدن این تعداد است. .



---

۱- البته اشتباه دیگر این است که «تریدون» ، «می خواهند» ترجمه در حالی که «می خواهید» صحیح است. احتمالا این اشتباه یک اشتباه تایپی است.

۲- به عنوان نمونه می توانید به این منابع مراجعه کنید: عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۶۳ و کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۱ و ص ۶۷۲، ح ۲۵.

۳- این حدیث از حضرت جواد الائمّه علیه السّلام در کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۶، ح ۲، نقل شده و توضیح آن در ادامه بحث خواهد آمد.

## یکی نبودن شرط ظهور با علّت غیبت

نکته دوم: علاوه بر نکته پیشین آن چه تحت عنوان نکته سوم در بررسی توقیع امام عصر علیه السّلام در بحث گذشته مطرح شد، این جا نیز قابل طرح است. فرض کنیم دو حدیث مورد استفاده نویسنده محترم در مقام بیان شرط ظهور امام دوازدهم علیه السّلام بوده اند و بر یک قاعده کلّی دلالت می کنند که: «اگر ۳۱۳ یار مخلص و فداکار برای آن حضرت یافت شود، ایشان حتما ظهور خواهند فرمود.» با وجود این فرض هم نمی توانیم علّت غیبت امام علیه السّلام را از این احادیث استنباط کنیم. با یادآوری مثال فرزندی که مورد غضب والدین خود قرار گرفته، می توانیم چنین فرض کنیم که علّت غیبت امام علیه السّلام چیزی است که ما نمی دانیم و تا قبل از ظهور هم برایمان روشن نمی شود، امّا خداوند چنین مقدّر فرموده که اگر تعداد ۳۱۳ یار با اخلاص برای آن حضرت فراهم شود، از عقوبت غیبت امام علیه السّلام در حقّ مردم می گذرد و آن حضرت را ظاهر می فرماید. بنابراین از این که کامل شدن این تعداد یاران، شرط ظهور است نمی توان علّت غیبت را برداشت کرد.

## عدم کفایت وجود ۳۱۳ نفر برای ظهور

نکته سوم: در نکته گذشته فرض کردیم که وجود ۳۱۳ یار مخلص و فداکار شرط کافی برای ظهور امام زمان علیه السّلام باشد؛ لذا گفته اند که اگر شرط محقّق گردد، حضرت حتما ظهور خواهند فرمود. برخی از بزرگان متکلّمین در بحث مربوط به غیبت امام زمان علیه السّلام با همین فرض به این احادیث استناد کرده و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام را با وجود ۳۱۳ یار بااخلاص، واجب دانسته اند. عالم بزرگوار شیعه، مرحوم شیخ مفید، در یکی از رساله های خود می فرماید:

در مجلس یکی از رؤسا حاضر شدم، بحثی در امامت مطرح شد و به گفتگو در موضوع غیبت (امام زمان علیه السّلام) منتهی شد. صاحب آن مجلس گفت: آیا شیعه از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت نمی کند که: اگر به تعداد اهل بدر-سیصد و اندی نفر (بین سیصد و ده تا سیصد و بیست) -برای امام جمع شوند، خروج با شمشیر بر ایشان واجب می گردد؟

ص: ۲۵۹

گفتم: این حدیث روایت شده است.(۱)

ملاحظه می شود که مرحوم مفید، مفاد حدیث امام صادق علیه السّلام را وجوب خروج امام زمان علیه السّلام در صورت فراهم شدن آن تعداد از یاران خاص دانسته است. این در حالی است که در هیچ یک از این احادیث تعبیر «وجوب» یا لفظ دیگری که این معنا را برساند، وارد نشده است. بنابراین شیخ مفید و امثال ایشان، وجوب ظهور امام علیه السّلام در صورت فراهم شدن ۳۱۳ نفر را، علی القاعده از قضیّه شرطیّه ای که در برخی از احادیث آمده، استنباط نموده اند.(۲)

اشکالی که در این مورد به نظر می رسد آن است که: این استنباط تنها در صورتی مجاز است که شرط مطرح شده در حدیث، شرط کافی برای ظهور حضرت باشد و در غیر این صورت نمی توانیم ظهور امام علیه السّلام را به صرف فراهم آمدن ۳۱۳ نفر واجب بدانیم. امّا آیا شرط کافی بودن این امر قابل اثبات است؟ آیا کسانی که چنین استنباطی از حدیث کرده اند، «شرط کافی» بودن ۳۱۳ یار را اثبات کرده اند؟ واقعیّت این است که در کلام مرحوم شیخ مفید و دیگرانی که حدیث موردنظر را حمل بر وجوب ظهور کرده اند، اثبات چنین نکته ای وجود ندارد و به علاوه باید در این پرسش دقّت و تأمّل عمیق صورت گیرد که «آیا در هر قضیّه شرطیّه، تمام عوامل مؤثّر در تحقّق جزای شرط، بیان می شود یا خیر؟»

### قاعده ای در سخن گفتن به صورت شرطی

آیا گوینده هر سخنی، هنگامی که مطلبی را به صورت شرطی بیان می کند، لازم است که همه شرایط مؤثّر در تحقّق مشروط را در سخن خود بیاورد؟ پاسخ این پرسش هم در عرف محاورات عادی و هم در خود احادیث ائمّه علیهم السّلام کاملا روشن است. در عرف محاورات، گوینده یک سخن ممکن است همه شرایطی را که در تحقّق یافتن مشروط مدخلیّت دارد، یکجا بیان نکند. به عنوان مثال: معلّمی در .



---

۱- سلسله مؤلّفات شیخ مفید، ج ۷، الرساله الثالثه فی الغیبه، ص ۱۱.

۲- در ادامه، متن حدیثی را که به صورت قضیه شرطیه بیان شده، همراه با بیان معنای صحیح آن خواهیم آورد.

کلاس درس به دانش آموزان اعلام می کند که: «هر کس تحقیق مناسبی در فلان موضوع ارائه دهد، پنج نمره خواهد گرفت» آیـا در این عبارت معلّم که به صورت یک قضیّه شرطیّه بیان شـده، همه عوامل مؤثّر در گرفتن پنـج نمره آن درس بیان شـده است؟ اگر به فرض دانش آموزی پس از ارائه تحقیق، یـک تخلّف اخلاقی و انضـباطی حـاد، مرتکب شود و به همین دلیل از کلاس اخراج گردد، معلّم مـذکور می توانـد براسـاس اختیـاراتی که دارد به او نمره صـفر بدهـد. حال اگر چنین کنـد آیا آن دانش آموز می توانـد بگویـد: «چون معلّم اعلام کرده بود، هر کس تحقیق ارائه دهـد، پنـج نمره می گیرد؛ پس بایـد حتما آن پنج نمره را به من بدهد؟»

اگر چنین اعتراضـی کنـد، معلّم می توانـد بگویـد: «آن وعـده شامـل کسـانی است که از کلاس اخراج نشونـد و اگر کسـی از کلاس اخراج شـد، از آن امتیاز هم محروم می گردد.» آیا در این صورت، قضـیّه شـرطیّه ای که معلّم در مورد تحقیق پنج نمره ای گفته بود، غلط خواهـد شد؟ در این جا اگر اخراج از کلاس و نمره صـفر دادن به کسـی که تخلّف انضـباطی و اخلاقی می کنـد، جزء اختیارات معلّم باشد، هیچ گونه تعارضـی بین عمل او و بیان آن قضـیّه شـرطیّه وجود ندارد و کار معلّم، سـخن او را نقض نمی کند. با این ترتیب هیچ لزومی ندارد که معلّم در وقتی می خواهد شـرط گرفتن پنج نمره را برای تحقیق موردنظرش اعلام کند، همه شرایط دیگر را نیز که می تواند در کسب نمره دانش آموز تأثیر بگذارد، در همان زمان اعلام نماید. عوامل و شرایـط دیگر، طبق ضوابـط دیگری که در جای خود و زمان خود اعلام و پـذیرفته شـده انـد، معتبر و مؤثّر هسـتند و ضـرورتی ندارد که همیشه و به طور مکرّر مورد تأکید قرار گیرند.

پس در محـاورات عرفی، ایـن مسأله به صـورت یـک روال طـبیعی مقبـول و معتـبر است که بیـان هر شـرطی برای تحقّـق یک مشـروط، به معنای نفی شـرایط دیگر و انکار عوامل مؤثّر دیگر در تحقّق آن نیست. به عبارت دیگر از بیان یک قضـیّه شرطیّه، همیشه شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط قابل استفاده نیست، بلکه این امر احتیاج به دلایل دیگری دارد.

در لسان احادیث و تکلّم ائمّه طاهرین علیهم السّلام نیز مطلب از همین قرار است. ما در روایات اهل بیت علیهم السّلام، موارد متعدّدی از جملات شرطیّه داریم که هیچ یک از آنها را نمی توانیم بیان کننده شرط کافی برای تحقّق مشروط بدانیم و تأثیر عوامل و شرایط دیگر را در آن نفی کنیم. به عنوان مثال، ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:

من قَرَأَ سُورَةَ العَنكَبُوتِ و الروم فی شَهرِ رَمضانَ لیلهَ ثَلاثَهٍ و عِشرینَ فَهُوَ وَ اللّهِ یا أبا مُحَمَّدٍ مِن اَهلِ الجَنَّهِ لا اَستَثنی فیه اَبَداً و لا اَخافُ اَن یَکتُبَ اللّهُ علیَّ فی یَمینی إثماً... .(۱)

هر کس دو سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند، قسم به خدا ای ابو محمّد! او جزء اهل بهشت است، استثنایی در این امر قائل نمی شوم و نمی ترسم که خداوند در قسمی که خورده ام بر من گناهی بنویسد. . . .

این حدیث را مرحوم شیخ صدوق با اسناد موردقبول خود نقل فرموده و ملاحظه می شود که امام صادق علیه السّلام چه تأکید شدیدی بر صحّت آن دارند. هم قسم جلاله خورده اند و هم تصریح کرده اند که هیچ کس را استثنا نمی کنند و هم اطمینان داده اند که بابت قسم خود در پیشگاه الهی مقصّر نخواهند شد و همه اینها یعنی به درستی سخن خود اطمینان کامل دارند. با همه این تأکیدات، آیا کسی می تواند از این حدیث استفاده کند که شرط کافی برای دخول در بهشت خواندن دو سوره روم و عنکبوت است؟ آیا اگر یک فرد ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السّلام در شب بیست و سوم ماه رمضان این دو سوره را تلاوت کند، مشمول وعده و قسم امام صادق علیه السّلام می شود؟ یا اگر مؤمنی در یک ماه رمضان توفیق انجام این عبادت را پیدا کرد، آیا می تواند به خاطر اعتماد به فرمایش امام صادق علیه السّلام با خود بگوید که دیگر هیچ چیز مهم نیست، چه گناهکار باشم و چه نباشم، هرگونه ظلم و جنایتی بکنم؛ امام معصوم علیه السّلام بهشتی شدن مرا تضمین کرده اند؟ ! .



---

۱- ثواب الاعمال، ص ۲۳۴، ح ۱.

حقیقت این است که هیچ فرد آگاه به الفبای کتاب و سنّت، چنین استنباطهایی را از حدیث شریف امام صادق علیه السّلام صحیح نمی داند و می فهمد که تحقّق وعده امام علیه السّلام در این حدیث، مشروط به وجود شرایط و عوامل دیگری است که در این جا ذکر نشده اند و حضرت در یک سخن خود، همه شرایط مؤثّر در بهشتی شدن فرد را نیاورده اند. بنابراین باید با رجوع به کلّ آیات و روایات و با ابزار عقل سلیم به یک جمع بندی صحیح رسید و هیچ گاه نباید از امثال این حدیث، شرط کافی بهشت رفتن را استنباط کرد. پس به صرف وجود قضیّه شرطیّه، هرچند که با این همه تأکید همراه باشد، شرط کافی بودن جمله شرط برای جزای شرط استفاده نمی شود.

حال که روشن شد قاعده سخن گفتن صحیح در محاورات و در لسان احادیث ائمّه علیهم السّلام چگونه است، می توانیم بر همین اساس به توضیح احادیثی بپردازیم که ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام را مترتّب بر فراهم شدن ۳۱۳ یار با اخلاص کرده اند. در این جا هم روشن است که اگر چنین قضیّه شرطیّه ای وجود داشته باشد، معنایش لزوما این نیست که وجود ۳۱۳ یار واقعی، شرط کافی برای ظهور امام علیه السّلام می باشد. چه بسا شرایط و علل دیگری در تحقّق یافتن مشروط (ظهور) مؤثّر باشند که در این جا ذکر نشده اند. اگر حتّی احتمال این امر وجود داشته باشد، کفایت می کند برای آن که نتوانیم به کافی بودن شرط ۳۱۳ نفر حکم کنیم. به عبارت دیگر اثبات کافی بودن یک شرط برای تحقّق جزای آن، احتیاج به دلایل دیگری دارد و به صرف وجود یک قضیّه شرطیّه، این امر ثابت نمی شود.

در مسأله مورد بحث، اوّلا بسیاری از احادیثی که تعداد ۳۱۳ نفر یاران باوفای حضرت را معیّن کرده اند، اصلا به صورت قضیّه شرطیّه نیستند. ثانیا بعضی از آنها -از جمله دو حدیثی که مورد استناد نویسنده کتاب «در انتظار موعود» قرار گرفته اند-مربوط به امامان گذشته اند و ناظر به ظهور امام دوازدهم علیه السّلام نیستند. ثالثا به فرض وجود حدیثی که ظهور امام عصر علیه السّلام را مشروط به فراهم شدن ۳۱۳ یاور ایشان کرده باشد، نمی توانیم از آن قضیّه شرطیّه به کافی بودن وجود ۳۱۳ نفر برای

ظهور پی ببریم و بنابراین با استناد به چنان حدیثی نمی توان حکم کرد که «در صورت فراهم شدن این تعداد یاور، ظهور امام علیه السّلام واجب می شود» . تعبیر وجوب در این جا به هیچ وجه پذیرفته نیست. چون تا وقتی کفایت این شرط اثبات نشود، چنین استنتاجی صحیح نمی باشد.

### مصادره به مطلوب در استدلال برخی از بزرگان

اکنون بحث ما درباره علّت غیبت امام زمان علیه السّلام است و از توضیحات فوق روشن می شود که نمی توان با استناد به احادیثی که ظهور امام علیه السّلام را بر فراهم شدن ۳۱۳ یاور مترتّب کرده اند، نتیجه گرفت که عدم ظهور (غیبت) ایشان، قطعا به علّت کامل نشدن تعداد مذکور است و هیچ عامل دیگری در آن مؤثّر نمی باشد. این استدلال وقتی صحیح است که ما به دلیل دیگری، کافی بودن آن شرط (وجود ۳۱۳ نفر) را برای تحقّق مشروط (ظهور) اثبات کرده باشیم و اگر خود عدم ظهور را دلیل بر تحقّق نیافتن شرط مذکور بدانیم، در استدلال به نوعی مصادره به مطلوب کرده ایم (حکم یا لوازم حکمی را که در پی اثبات آنیم فرض گرفته ایم) .

برای روشن شدن مطلب باید توجّه کنیم که در کلام برخی از بزرگانی که برای کشف علّت غیبت به احادیث ۳۱۳ نفر استدلال کرده اند، چنین بیانی مشاهده می شود. به عنوان مثال مرحوم شیخ مفید در مجلسی که خود ایشان گزارشش را نوشته اند(۱)، وقتی با یک سنّی مخالف مناظره می کنند، او با استناد به حدیث امام صادق علیه السّلام-که مرحوم شیخ بر صحّت روایت آن اعتراف کرده اند-می پرسد: ما یقین داریم که تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر هستند، پس چطور «غیبت» برای امام جایز می باشد؟ مرحوم مفید در پاسخ می فرماید: هرچند تعداد شیعیان در این زمان چندین برابر تعداد اهل بدر است و اگر به تعداد جماعت اهل بدر، اجتماع کنند، ظهور بر امام واجب است؛ ولی این تعداد از جهت اوصاف و شرایط، دارای ویژگی های اهل بدر نمی باشند. شرایطی همچون .



---

۱- ابتدای گزارش را از قول مرحوم شیخ مفید در صفحات گذشته نقل نمودیم.

شجاعت، صبر بر مرگ و اخلاص در جهاد و. . . کسانی که این اوصاف را داشته باشند، تعدادشان به ۳۱۳ نفر نمی رسد. مرحوم مفید یکبار دیگر تأکید می کنند که اگر تعداد موردنظر با شرایط و اوصاف لازم در میان شیعیان حاضر، وجود می داشت-که این امر به علم الهی روشن است-امام علیه السّلام قطعا ظهور کرده و یک چشم برهم زدن غایب نمی شدند (لَظَهَرَ الامامُ علیه السّلام لا مُحالَةَ و لم یَغِب بَعد اجتِماعِهِم طَرفَةَ عَینٍ) امّا چون این تعداد با شرایط موردنظر فراهم نشده اند، غیبت امام علیه السّلام رواست.

آن گاه سنّی معترض می گوید: شما (شیخ مفید) به چه دلیل می گویید که آن شرایط (شجاعت و صبر و. . .) باید در ۳۱۳ نفر باشد؟ و به فرض اعتبار آن شرایط، از کجا معلوم که در شیعیان موجود این اوصاف در آن تعداد خاص وجود نداشته باشد؟ پاسخ مرحوم مفید این است که: ما چون اصل وجود امام علیه السّلام را واجب می دانیم و فعلا غیبت ایشان واقع شده است، برای این که حدیث مذکور صحیح باشد، راهی جز این که بگوییم آن تعداد با اوصاف لازم هنوز محقّق نشده اند، وجود ندارد.(۱)

ملاحظه می شود که در این استدلال، اصل این که با وجود ۳۱۳ یار امام علیه السّلام ظهور ایشان واجب می شود، حتمی انگاشته شده و بر این اساس نتیجه گرفته اند که علّت عدم ظهور (غیبت) ، قطعا فراهم نشدن آن تعداد موردنظر است.

اشکالی که در این استدلال وجود دارد این است که به چه دلیل گفته اند اگر ۳۱۳ یار برای امام علیه السّلام فراهم شود، ظهور ایشان واجب می شود؟ آیا شرط کافی بودن این تعداد را برای ظهور حضرت ثابت کرده اند؟ کفایت این شرط برای ظهور باید مستقلا ثابت شود. نمی توان از صرف عدم ظهور حضرت بر این که این تعداد هنوز فراهم نشده اند، استدلال کرد. این جاست که مصادره به مطلوب صورت می گیرد، یعنی چیزی که می خواهند اثباتش کنند را مفروض و مسلّم گرفته اند. .



---

۱- مشروح این مناظره در مجموعه رسالات شیخ مفید، الرساله الثالثه، ص ۱۱ و ۱۲ آمده است.

باید اثبات شود که در صورت کامل شدن تعداد موردنظر، حضرت حتما ظهور خواهند فرمود، این مطلوب ماست. برای اثبات این مطلوب نمی توان گفت که چون حضرت تاکنون ظهور نکرده اند، پس تعداد موردنظر (۳۱۳ نفر) هنوز کامل نشده اند. اگر بخواهیم مسأله را با زبان منطق گزاره ها توضیح دهیم، می گوییم: اگر

کامل شدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السّلام=P

ظهور کردن امام زمان علیه السّلام=Q

آن گاه مطلوب ما این است:

اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور خواهند کرد=(P–Q)

دلیلی که برای اثبات این مطلوب ذکر شده، چنین است:

حضرت ظهور نکرده اند، پس ۳۱۳ یار هنوز کامل نشده=(Q-–P–) ملاحظه می شود که برای اثبات قضیّه (P–Q) به قضیّه(Q-–P–) استدلال شده است. در حالی که در منطق گزاره ها هر قضیّه شرطیّه با عکس نقیض خود هم ارز است، بنابراین مدلول (P–Q) و دلیل (Q-–P–) هم ارز می باشند. پس استنتاج فوق یک این همانی (توتولوژی) محسوب می شود و به منزله (P–P) است که در عین صحّت، ارزش استدلالی ندارد.

قسمت دیگر فرمایش مرحوم مفید این است که راهی برای صحیح دانستن حدیث امام صادق علیه السّلام جز آن چه فرموده اند، وجود ندارد. امّا با توضیحاتی که گذشت، روشن شد که ما اصولا نمی توانیم هر قضیّه شرطیّه را به صورت شرط کافی بودن مقدّم برای تالی معنا کنیم، مگر این که دلیل دیگری غیر از جملخه شرطیّه مورد بحث، داشته باشیم. با توجّه به این نکته، هیچ مشکلی در معنای حدیث و پذیرفتن آن به وجود نمی آید تا مجبور به پذیرفتن سخنان مرحوم شیخ مفید بشویم. به این ترتیب پاسخ سنّی مخالف هم–بدون آن که نقطه ضعفی به دست او بدهیم–داده می شود.

نتیجه کلّ بحث این است که ما نمی توانیم با استناد به احادیث ۳۱۳ نفر یاران

حضـرت، بگوییم که چون ایشان ظهور نکرده انـد، پس علّت غیبت فراهم نشـدن آن تعداد موردنظر است. از سوی دیگر چون به صـریح احادیثی که نمونه هایی از آنها را در گذشـته نقل کردیم، علّت غیبت امام علیه السّلام را نمی دانیم و تا هنگام ظهور برایمان روشن نمی شود، پس قطعا می توانیم این ادّعا را مردود بـدانیم که علّت اصـلی غیبت، فراهم نشـدن ۳۱۳ یار برای امام علیه السّلام است. بنابراین می توانیم فرض کنیم که این تعداد موردنظر در طول تاریخ-تاکنون-فراهم شده باشند، امّا چون این امر تنها شرط ظهور نیست، خداوند هنوز اذن قیام به امام زمان علیه السّلام نداده باشد.

## بررسی شرط وجود ۳۱۳ یار برای ظهور

نکته چهارم: آخرین نکته ای که باید در این جا متذکّر شویم این است که در مجموعه احادیث موردنظر، که وجود ۳۱۳ یار را در هنگام ظهور حضـرت مهـدی علیه السّـلام مطرح کرده انـد، تنها یک حدیث وجود دارد که هم صورت قضـیّه شـرطیّه دارد (یعنی ظاهرا ظهور را مترتّب بر وجود ۳۱۳ یار مخلص کرده است) و هم صراحتا درباره وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام می باشـد. این حـدیث از حضـرت جواد الائمّه علیه السّـلام نقـل شـده و چنین مضـمونی از امـام صادق علیه السّـلام-تا آن جا که نگارنـده تتبّع نموده-نقل نشـده است. ما نکته گذشـته را بر فرض وجود چنین حـدیثی، که مرحوم شـیخ مفیـد مـدّعی آن شده بودند، مطرح کردیم و اکنون برای تکمیل بحث، فرمایش امام جواد علیه السّـلام را نقل می کنیم. ایشان پس از معرّفی قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم و اشاره به اسم و کنیه ایشان فرمودند:

هو الّذی تُطوی له الاَرضُ و یَذِلُّ له کُلُّ صَعبٍ [و]یَجتَمِعُ الیه مِن اَصحابِه عِدَّهُ اَهلِ بَدرٍ: ثَلاثُمِأَءٍ و ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً مِن اَقاصِی الاَرضِ و ذلک قَولُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَیْنَما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اَللّهُ جَمِیعاً إِنَّ اَللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»(۱) فاذا اجتَمَعَت له هذه العِدَّهُ مِن اَهلِ الِاخلاصِ اَظهَرَ اللّهُ .



---

۱- بقره/۱۴۸.

اَمرَه فإذا کَمُلَ له العِقدُ و هُوَ عَشرَهُ آلافِ رَجُلٍ خَرَجَ بِإذنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (۱)

او همـان کسـی است که زمین برایش درنوردیـده می شود (به فرمانش درمی آیـد) و هر سـختی برایش هموار می گردد [و]از اصـحابش به تعداد اهل بدر-سـیصد و سـیزده نفر-از اطراف زمین به گرد ایشان جمع می شوند و این فرمایش خدای عزّ و جل است که: «هرجـا باشـید، خداونـد همه شـما را گرد می آورد، همانا خداونـد بر انجام هر کاری تواناست.» پس آن گاه که این تعـداد از اهل اخلاص به گرد ایشان جمع شوند، خدا امر حضـرتش را آشـکار می نماید. و آن گاه که ده هزار نفر برای ایشان کامل شود، به اذن خدای عزّ و جل خروج می کند.

در این حدیث شریف، عبارت موردنظر، این جمله شرطیّه است: «اذا اجتمعت له هذه العدّه من اهل الاخلاص اَظهَرَ اللّهُ امره» که باید معنای دقیق و صحیح آن را به دست آوریم.

### تقدّم ظهور امام علیه السلام بر اجتماع ۳۱۳ یار ایشان

برای روشن شـدن معنای دقیق این جمله ابتدا به معنای لغوی «اجتمع» اشاره می شود. در زبان عربی «اجتمع» از باب«افتعال» و به معنـای مطاوعه «جمع» به کار می رود. (می گوینـد: جَمَعَ المِتَفَرِّقَ جمعاً: ضَمَّ بَعضَه إلی بَعضٍ(۲) و «اجتَمَعَ: مطاوِعُ جَمَعَه»(۳)) پس «اجتماع» وقتی به کار می رود که امور پراکنـده ای گرد هم آیند و به یکدیگر ضـمیمه شوند. حال با توجّه به این معنا می توانیم نتیجه بگیریم که تعبیر «اذا اجتمعت له هذه العِدَّهُ» چنین معنا می شود: «وقتی که این تعداد برای امام علیه السّـلام گرد هم آیند» ، یعنی مقصود جمع شدن و گرد هم آمدن این تعداد از اطراف و اقصی نقاط زمین است که در عبارت پیشین نیز با تعبیر «مِن اَقاصِی الاَرضِ» به کار رفته است.

این نشان می دهد که منظور امام جواد علیه السّلام در این فرمایش؛ به وجود آمدن یا .

ص: ۲۶۸

---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۶، ح ۲.

۲- المعجم الوسیط، ص ۱۳۴.

۳- المعجم الوسیط، ص ۱۳۵.

متولّد شدن یا تربیت شدن و امثال این معانی نیست. حضرت نمی خواهند به پیدایش این تعداد از یاران بااخلاص برای امام زمان علیه السّلام اشاره کنند و در مورد این که این افراد موجود شده اند یا هنوز به وجود نیامده اند، سخنی نگفته اند. فرمایش حضرت ناظر به یکی از حوادث هنگام ظهور است که در آن زمان این تعداد از یاران امام عصر علیه السّلام، از اطراف زمین گرد شمع وجود ایشان جمع می شوند. حال ممکن است اینها موجود شده باشند، امّا چون هنوز وقت ظهور نشده به سوی حضرت در مکّه و مسجد الحرام گرد نیایند. بنابراین یکی از اوصاف و نشانه های ظهور امام زمان علیه السّلام این است که در آن وقت، این تعداد از یاران ایشان یکجا خدمت حضرت می رسند و این گونه خداوند امر حجّتش را ظاهر می سازد.

در احادیث متعددی این امر به عنوان یکی از حوادث پس از ظهور مطرح گردیده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

اذا قامَ تَجتَمِعُ الیه اَصحابُه علی عِدَّهِ اَهلِ بَدرٍ و اَصحابِ طالوتَ و هم ثَلاثُمِأَهٍ و ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلًا کُلُّهم لُیُوثٌ.(۱)

وقتی (حضرت مهدی علیه السّلام) ظهور کنند، اصحاب ایشان که به تعداد اهل بدر و یاران طالوت سیصد و سیزده نفر هستند، نزد ایشان گرد می آیند که همگی شیران (شجاع) هستند.

فرمایش دیگر در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اِذا اُذِنَ الامامُ دَعا اللهَ بِاسمِهِ العِبرانّیِ فَاُتیحَت لَهُ صَحابَتَهُ الثلاثُمأهِ و ثَلاثَهَ عَشَرَ قَزَعٌ کَقَزَعِ الخَریفِ فَهُم اَصحابُ الاَلوِیَهِ مِنهُم مَن یُفقَدُ مِن فِراشِهِ لَیلًا فَیُصبِحُ بِمَکَّهَ وَ مِنهُم مَن یُری یَسیرُ فِی السَحابِ نَهاراً... وَ فیهم نَزَلَت هذِهِ الآیَهُ «أینما تکونوا یَأتِ بِکُم اللهُ جمیعاً».(۲)

هنگامی که به امام (عصر علیه السلام) اجازه (ظهور) داده شود، خداوند را به اسم عبری اش می خواند، در پی آن سیصد و سیزده یار ایشان - همچون پاره های۳.



---

۱- الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲- الغیبه نعمانی، باب ۲۰، حدیث ۳.

ابر پائیزی که به هم می پیوندند- نزد آن حضرت گرد می آیند. اینها یاران پرچمدار (امام علیه السلام) هستند. برخی از آنها شبانه از بسترشان ناپدید شده و صبح به مکّه می رسند و برخی دیگر از آنها در روز میان ابرها به حال حرکت مشاهده می گردند... این آیه کریمه در خصوص ایشان (پرچمداران) نازل شده است که فرمود: «هرجا باشید، خداوند همه شما را می آورد.»

همین مطلب از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در تفسیر آیه شریفه: اَینما تکونوا یأتِ بکم الله جمیعاً اینگونه نقل شده است:

و ذلک و اللهِ اَن لو قامَ قائِمُنا یَجمَعُ اللهُ جمیعَ شیعَتِنا مِن جَمیعِ البُلدانِ.(۱)

و این امر – قسم به خدا – چنین است که هرگاه قائم ما قیام نماید، خداوند همه شیعیان ما را از همه سرزمین ها به سوی او جمع خواهد فرمود.

روشن است که این احادیث اشاره به حادثه ای دارند که در ابتدای ظهور امام علیه السلام و پس از آن رخ می دهد. به همین جهت در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام و امام رضا علیه السلام، اجتماع یاران حضرت نزد ایشان به عنوان جواب شرط «قام» ذکر شده است. هم چنین در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام تصریح شده است که یاران امام عصر علیه السلام پس از اذن ظهور به دعای خود ایشان به سوی مکّه مکرّمه گرد می آیند.

حدیث مورد بحث از امام جواد علیه السلام نیز به همین حادثه پس از ظهور اشاره می کند، لذا نمی توان از آن نتیجه گرفت که ظهور حضرت متوقف و مشروط به جمع شدن سیصد و سیزده یار ایشان است. بلکه باید گفت که هرگاه از جانب خداوند به امام علیه السلام اذن ظهور داده شود، به فاصله اندکی به دعای خود حضرت یاران پرچمدار ایشان در مکّه جمع می شوند. این فاصله در فرمایشی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، به اندازه نصف زمان یک شب می باشد:۸.



---

۱- تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۱۴۰، حدیث ۴۲۸.

اِنّهم یَجتَمِعُونَ مِن مَطلَعِ الشَّمسِ وَ مَغرِبها فی نِصفِ لَیلَهٍ الی مَکّهَ.(۱)

اینها از شرق و غرب دنیا در مدّت یک نصف شب در مکّه اجتماع می کنند.

جمع شدن این یاران در چنین زمان کوتاه به صورت عادی و متعارف نیست، بلکه زمین زیر پاهای آنها (همچون امامتشان) پیچیده می شود و همه سختی ها بر ایشان سهل و آسان می گردد. به همین جهت ملاحظه می کنیم که همان تعابیر امام جواد علیه السلام که در حق قائم آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده اند (تُطوی له الارضُ و یَذِلُّ کلُّ صَعب) عیناً برای سیصد و سیزده یار ایشان هم از زبان جدّ شریفشان - امام صادق علیه السلام- نقل شده است: و پس از اجتماع ایشان خدمت امام زمان علیه السّلام، خداوند ظهور حضرت را آشکار می فرماید (اظهر اللّه امره) . این معنا-تقدّم ظهور حضرت بر اجتماع یاران ایشان-به صورت واضح در فرمایش امام صادق علیه السّلام آمده است:

فَیَعرِفونَ عِندَ ذلک ظُهُورَهُ بِمَکَّهَ فَیَتَوجَّهُونَ لِنُصرَتِهِ تُطوی لَهُم الاَرضُ و یُذَلَّلُ کُلُّ صَعبٍ.(۲)

در آن زمان، از ظهور امام مهدی علیه السّلام در مکّه آگاه می شوند، پس به یاری او می شتابند. زمین برای آنها پیچیده می شود و همه سختی ها برایشان آسان می گردد.

از این حدیث هم به صراحت استفاده می شود که ظهور حضرت در مکّه، بر اجتماع یاران ایشان مقدّم است.

نتیجه ای که از مجموع این بحث می گیریم این است که امام جواد علیه السلام در حدیث مورد بحث به هیچ وجه در مقام بیان این مطلب نبوده اند که فراهم شدن ۳۱۳ یار بااخلاص، شرط وجوب ظهور حضرت است به طوری که اگر آنها موجود شوند، ظهور بر امام علیه السلام واجب خواهد شد.

با روشن شدن معنای صحیح فرمایش امام جواد علیه السّلام، دیگر هیچ محلّی برای این ادّعا که «علّت غیبت، نبودن تعداد ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام زمان علیه السّلام است» باقی نمی ماند..



---

۱- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۲۱.

نکته دیگری که از این مباحث نتیجه می شود این است که ما نمی توانیم با استناد به حدیث امام جواد علیه السّلام ادّعا کنیم: «با گذشت سالهای متمادی از غیبت امام علیه السّلام تاکنون ۳۱۳ یار بااخلاص برای حضرت فراهم نشده است» .(۱) کسانی که چنین ادّعایی می کنند تنها دلیلشان ظهور نکردن امام زمان علیه السّلام تاکنون است، امّا با توجّه به مباحث گذشته نمی توانیم از عدم ظهور (غیبت) امام علیه السّلام به فراهم نشدن آن تعداد یار بااخلاص استدلال کنیم، چرا که مصادره به مطلوب خواهد بود و به علاوه حدیث امام جواد علیه السّلام نیز هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد. .

ص: ۲۷۲

---

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

## بخش سوم: رمز پیدایی امام عصر علیه السّلام

### اشاره

پس از بحث درباره علل غیبت امام عصر علیه السّلام، اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقّق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السّلام چیست؟ همچنین آیا می توانیم یک یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقّی کنیم و آن گاه حکم کنیم که در صورت تحقّق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویّت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است. بعضی خواسته اند با دلایل نقلی (احادیث) به این سؤال ها پاسخ دهند و برخی از پاسخ ها هم مستقیما جنبه نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهرا عقلی است که در بعضی از آنها ادلّه نقلی به عنوان مؤیّد مورد استفاده قرار گرفته اند. ما ابتدا پاسخ های نقلی را بررسی می کنیم و سپس به پاسخ های غیرنقلی که داعیه عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

ص: ۲۷۴

## فصل ۱: بررسی ادلّه نقلی ادّعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

### نظریّه وجود ۳۱۳ یار بااخلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اوّلین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السّلام مطرح می شود این است که یاران بااخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند. به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.

می گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده اند: تا حدّاقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح و مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد!

گاهی هم گفته می شود:

. . . بشر از حضور فعّال آن حضرت در محرومیّت باقی بماند، تا آن زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقیّه اللّه الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند.(۱).

ص: ۲۷۵

---

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۴.

کسانی که این نظریّه را مطرح می کننـد، به احادیثی نظر دارنـد که تعداد یاران اوّلیه امام عصـر علیه السّـلام را ۳۱۳ نفر معرّفی کرده اند، این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده اند که به وجود آمدن این تعداد، شـرط لازم برای ظهور امام علیه السّلام است و بسیاری هم-چنـان که در بخش قبلی آوردیم-علّت عـدم ظهور ایشـان را تـا زمان حاضـر، فراهم نشـدن این تعـداد می دانند. در پاسخ به این نظریّه، چند نکته را متذکّر می شویم:

### وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اوّل این که احـادیث متعـدّدی بر این دلالـت می کننـد که تعـداد یـاران اوّلیه امـام عصـر علیه السّـلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هسـتند. در بخش گذشـته نمونه هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضـیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضـرت مطرح نکرده انـد و آن مواردی هم که به صورت قضـیّه شـرطیّه بیـان شـده است، ناظر به جمع شـدن این تعداد پس از اعلام ظهور حضرت می باشد و خود ظهور به هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی باشد.

اکنون برای روشن تر شدن بحث به این نکته توجّه می دهیم که به فرض وجود قضایای شرطیّه در این موضوع، مفاد آنها چنین می شود: «اگر ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام علیه السّـلام باشـد، ایشان ظهور می کنند» . در این صورت حدّاکثر می توان گفت که این قضیّه، وجود ۳۱۳ یار بااخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در بخش گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیّه را بر آن، روشن ساختیم. امّا ادّعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می داند، در حالی که این قضایای شرطیّه-به فرض وجود- هیچ گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السّـلام شـرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضـیّه شـرطیّه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار بااخلاص نداشـته باشـند، ظهور نمی کنند» اگر چنین قضـیّه ای در احادیث آمده باشد، می توانیم از آن، شـرط لازم

ص: ۲۷۶

بودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقا در احادیث وارد نشده است و از قضیّه شرطیّه قبلی نیز این معنا استفاده نمی شود. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم:

اگر

وجود ۳۱۳ یار بااخلاص برای امام علیه السّلام=P

ظهور امام علیه السّلام=Q

آن گاه:

اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار داشته باشند، ظهور می کنند=(Q-P)

از این قضیّه شرطیّه(۱) نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السّلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند» چون شکل منطقی آن چنین است: (P--Q-) و این قضیّه با قضیّه(Q-P) هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیّه ای به آن مضمونی که معمولا معنا می کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار بااخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.

فراموش نشود که ادّعای مورد بحث، صرفا جنبه نقلی دارد و ما به همین دلیل، نقد خود را براساس مدلول احادیث، مطرح می کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی توان ادّعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن ۳۱۳ یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادّعا به هیچ وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسأله را بررسی و نقد کنیم. البتّه اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادّعا صبغه عقلی بدهد، آن گاه می توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلّات عقلیّه است. بنابراین هیچ گونه ادّعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست. .



---

۱- صورت منطقی این قضیّه را قبلا نیز آورده بودیم که به مقتضای بحث برای دقّت بیشتر خواننده آن را در این جا مجدّدا بیان نمودیم.

## عدم توقّف ظهور بر تولّد ۳۱۳ یار بااخلاص

نکته دوم: به فرض این که وجود ۳۱۳ یار بااخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی توان گفت که اینها هنوز متولّد نشده اند و غیبت امام علیه السّلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اوّلاً-چنان که در انتهای بخش قبل گفتیم- تنها دلیل کسانی که می گویند این تعداد تاکنون تولّد نیافته اند، عدم ظهور امام علیه السّلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را بر مدّعایشان مستدلاً مطرح کردیم. ثانیا شواهد نقلی متعدّدی وجود دارد که نشان می دهد این ۳۱۳ یار بااخلاص حضرت مهدی علیه السّلام، متعلّق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتّی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم متولّد شده و پس از طیّ عمر خود از دنیا رفته اند و بقیّه از امّت اسلام می باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می شوند. اینها انتخاب شده ها و بهترین های هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده اند.

ما برخی از این شواهد را در این جا نقل می کنیم تا روشن شود که نمی توان ادّعا کرد: «ظهور امام علیه السّلام متوقّف بر به دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است.» ما نمی دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حدّاقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا-که همانا یاری امام زمان علیه السّلام بوده-نائل شوند. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولّد ۳۱۳ یار بااخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السّلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریّات اعتقادات شیعه می باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حدّاقل ۷۰ آیه می توان سراغ گرفت که به

رجعت تفسیر می شود.(۱) در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علاّمه مجلسی رضوان اللّه تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می فرماید:

چگونه ممکن است کسی که حقّانیّت ائمّه اطهار علیهم السّلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دویست حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورداعتماد، درباره آن نقل کرده اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی توان ادّعای تواتر نمود.(۲)

### معرّفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السّلام

با اتّکاء به این اساس محکم، اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می نماییم:

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

اِذا قامَ قائِمُ آلِ محمّدٍ صلّی اللّه علیه و اله و سلم استَخرَجَ مِن ظَهرِ الکَعبَهِ سَبعَهً و عِشرینَ رَجُلًا خَمسَهَ عَشَرَ مِن قَومِ موسی الّذین یَقضُونَ بالحقِّ و به یَعدِلُون و سَبعَهً مِن اَصحابِ الکَهفِ و یُوشَعَ وَصِیَّ موسی و مؤمِنَ آلِ فِرعَونَ و سَلمانَ الفارسی و أبا دُجانَهَ الانصاری و مالِکَ الاشتر.(۳)

وقتی قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السّلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصیّ موسی علیه السّلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده اند، بهترین ها و برگزیدگان زمان خود بوده اند و برخی مانند حضرت یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری از سوی خداوند داشته اند. تعبیر «استخراج من ظهر الکعبه» خارج ساختن از پشت .

ص: ۲۷۹

---

۱- علاقمندان به تحقیق مفصّل در این موضوع می توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السّلام» نوشته مرحوم محمّد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳- تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۹۰.

کعبه نشان می دهد که اینها جزء یاران اوّلیه حضرت مهدی علیه السّلام هستند و در ابتدای ظهور-که از خانه کعبه آغاز می شود-خدمت مولایشان حاضر می شوند و در زمره سران یاران آن حضرت قرار می گیرند.

شبیه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون» ، جناب «مقداد» را نام برده اند و در پایان حدیث فرموده اند:

... فَیَکُونُونَ بَینَ یَدَیهِ اَنصاراً و حُکّاماً.(۱)

....پس اینها در حضور امام علیه السّلام، یاران و حاکمان (سران) می باشند.

تعبیر «حکّام» نشان می دهد که این افراد جزء گروه اوّلیه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران بااخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می خورد.(۲)

به هرروی، غرض از ذکر این نمونه ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السّلام متوقّف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار بااخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السّلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اوّلیه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حدّاقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرنها قبل، از دنیا رفته اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادّعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیّه ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می گوییم: این ادّعا کاملا بی دلیل است و ما اطّلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا نیامده اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت کنندگان باشند. یک امر مجهول را نمی توانیم بدون هیچ دلیلی-نه عقلی و نه نقلی-شرط لازم ظهور امام علیه السّلام بدانیم.

### تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور»

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که می گویند: .



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۱.

۲- دلائل الامامه، ص ۲۴۷.

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند.(۱)

دلایـل مختلفی برای این ادّعـا مطرح کرده انـد که برخی از آنها صورت عقلی دارد و ما در فصل آینـده به نقل و بررسـی آنها خواهیم پرداخت. امّـا از ادلّه نقلی، مهم ترین دلیـل، قسـمتی از فرمـایش امیر المؤمنین علیه السّـلام در خطبه شقشـقیّه است. می گویند:

بخش عمـده حکـومت آل محمّـد علیهم السّـلام بر دوش مردمـان است و بایـد گروهی آمـاده اقـامه آن حضـرت گردنـد. امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبه شقشقیّه می فرمایند:

أما و الّـذی فَلَقَ الحَبَّهَ و بَرَءَ النَسَـمَهَ لَو لا حُضُور الحاضِـرِ و قِیامُ الحُجَّهِ بِوُجُودِ الناصِـرِ و ما اَخَـذَ اللّهُ علی العُلَماءِ اَن لایُقارُّوا علی کِظَّهِ الظالِمِ و لا سَغَبِ المَظلُومِ لَألَقیتُ حَبلَها علی غارِبِها و لَسَقَیتُ آخِرَها بِکأسِ اَوَّلِها.

آگاه باشـید! سوگند به خدایی که میان دانه را شـکافت و انسان را آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آسـتانه) من و قیام حجّت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است) و اگر نبود عهد الهی که خدای تعالی از دانایان گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم راضی نشوند، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب می دادم.(۲)

نویسـنده محترم از این خطبه شـریف چنین اسـتنباط کرده انـد که حضور حاضـرین و وجود ناصـرین، شـرط لازم قیام امام علیه السّـلام می باشـد و این یـک قاعـده کلّی برای همه امامـان است، هرچنـد که امیر المؤمنین علیه السّـلام صـرفا دربـاره خودشان فرموده انـد. به دلیل همین اسـتنباط است که پس از نقل آن فراز از خطبه، چنین آورده انـد: «باری حجـج الهی بدون خواسـت مردمان اقدام به قیام نمی کنند»(۳).

ص: ۲۸۱

---

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

۲- آن چه نقـل شـد از کتاب کمال هستی در عصـر ظهور، ص ۱۵ آوردیم. امّا در نسـخ نهج البلاغه خطبه۳ به جای «الظالم» ، «ظالم» و به جای «المظلوم» ، «مظلوم» آمده است. (رجوع شود به: نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰)

۳- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵.

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند.»

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه کننده حضرت صاحب الامر علیه السّلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاصّ و برگزیده امام عصر علیه السّلام باشند، در رأس آنها همان ۳۱۳ فرد بااخلاص اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید» ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی شود.

امّا اگر مراد از گروه اقامه کننده، عموم مردم باشند (که البتّه بعید به نظر می رسد) ، همان فرضی است که اکنون محلّ بحث ماست و باید لزوم و ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم. پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیر مؤمنان علیه السّلام استنباط می شود، یادآوری می کنیم. می گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السّلام واجب می شود.» دلیل این ادّعا تعبیر «قیام الحجّه بوجود الناصر» است که فرموده اند: با وجود یاران، حجّت بر امام علیه السّلام تمام می شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی ماند. در حقیقت ادّعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست.(۱)

بنابراین کلّ مدّعا این می شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السّلام می باشد.

اکنون به بررسی این نظریه می پردازیم: .

ص: ۲۸۲

---

۱- همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبه شقشقیه، جمله ای را افزوده اند که از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده اند: اگر نبود. . . قیام حجّت خدا (که) در صورت وجود یاور (لازم است) . ظاهرا مقصود از «الحجّه» را در فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام، خود امام علیه السّلام دانسته اند، امّا این ترجمه صحیح نیست و معنای «قیام الحجّه» ، قیام امام علیه السّلام نمی باشد؛ بلکه مقصود اتمام حجّت بر امام علیه السّلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

### تصویری از وضعیّت یاران امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت ایشان

اوّلین مطلبی که باید روشن شود این است که امیر المؤمنین علیه السّلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کمّ و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده اند. از جهت کمّیت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیّت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادّعای نصرت امام علیه السّلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیر المؤمنین علیه السّلام را به معنای شیعی کلمه، «امام» می دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد بر اکثریّتی که سنّی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعا شیعه می پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السّلام به باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثّر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام نمی توان کرد. با مراجعه به تاریخ می توان فهمید که اکثریّت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیر المؤمنین علیه السّلام کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته و به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السّلام، مشروعیّت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و در آن به ذکر حدود بیست مورد از بدعتهای خلفای پیشین پرداخته اند که البتّه-به خاطر مخالفت عمومی جامعه-نتوانسته اند در آنها تغییری ایجاد کنند. فرمودند:

قد عَمِلَتِ الوُلاةُ قَبلی اَعمالاً خالَفُوا فیها رَسُولَ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم مُتَعَمِّدینَ لِخِلافِهِ، ناقِضینَ لِعَهدِهِ، مُغَیِّرینَ لِسُنَّتِهِ و لَو حَمَلتُ النّاسِ علی تَرکِها و حَوَّلتُها اِلی مَواضِعِها و اِلی ما کانَت فی عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم لَتَفَرَّقَ عنّی جُندی حتّی اَبقی وَحدی أو قَلیلٌ مِن شیعَتی الّذین عَرَفُوا فَضلی و فَرضَ اِمامَتی مِن کِتابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ و سَنَّهِ رَسولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم.(۱)۹.



---

۱- کافی، ج ۸، ص ۵۹.

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده انـد که در آن با رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سـلم مخالفت ورزیده اند، در حالی که تعمّد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنّتش را داشتند. و من اگر-به فرض-مردم را به ترک آن بدعتها وامی داشتم و آنها را به جایگاه های صحیح خود و به آن چه در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم بود باز می گرداندم، لشـکریانم از گرد من پراکنده می شدند تا آن جا که خودم تنها می ماندم یا تنها عدّه کمی از شـیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا براساس کتاب خدای عزّ و جل و سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم پذیرفته اند.

روشن است که این فرمـایش، نـاظر به ابتـدای پـذیرش خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السّـلام است و به خوبی جوّ عمومی جامعه آن روز را نشان می دهـد. حضـرت آشـکارا فرموده انـد که نتوانسـته اند بدعتهای خلفای گذشـته را-که اظهار مخالفت عمـدی با پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم در امر دین بود-اصـلاح فرماینـد. علّت این ناتوانی، عـدم پذیرش عموم مردم بوده است تـا آن جـا که اگر می خواسـته انـد این امر را بر آنهـا تحمیـل کننـد، همـان کسانی که در لشـکر ایشان بوده انـد، با حضرتش مخالفت می کرده اند و تنهایشان می گذاشته اند.

از این فرمـایش معلوم می شود که اکثریّت یـاران حضـرت امیر علیه السّـلام-که در رکـاب ایشان می جنگیدنـد-قائل به امامت ایشان-به مفهوم شـیعی اش-نبوده اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنّت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیر المؤمنین علیه السّـلام را خلیفه چهارم می شناخته اند. شیعیان ایشان چنان در اقلّیت بوده اند که حضرت فرموده اند: یا تنها می ماندم و یا من باقی می ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می دانستند.

ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده اند که به خوبی گویای وضـعیّت عمومی مسـلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.

وَ اللّهِ لَقَد اَمَرتُ الناسَ اَن لا یَجتَمِعُوا فی شَـهرِ رَمَضانَ اِلاّ فی فَریضَهٍ و اَعلَمتُهُم اَنَّ اجتِماعَهُم فی النَوافِلِ بِدعَهٌ، فَتَنادی بَعضُ اَهلِ عَسکری مِمَّن یُقاتِلُ مَعی: یا اَهلَ الِاسلام! غُیِّرَت سُنَّهُ عُمَرَ! یَنهانا عَنِ الصَلاهِ فی

شَهرِ رَمَضـانُ تَطَوُّعاً! و لقـد خِفتُ اَن یَثُورُوا فی ناحِیَهِ جانِبِ عَسـکری. ما لَقیتُ مِن هـذِهِ الاُمَّهِ مِنَ الفُرقَهِ و طاعَهِ اَئِمَّهِ الضَـلالَهِ و الدُّعاهِ الی النّارِ! . . . ما لَقِیَ اَهلُ بَیتِ نَبِیٍّ مِن اُمَّتِهِ ما لَقینا بَعدَ نَبِیِّنا و اللّهُ المُستَعانُ علی مَن ظَلَمَنا.(۱)

به خـدا قسم به مردم دسـتور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنها اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز مستحبّی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم که در رکاب من می جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنّت عمر را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مستحبّی در ماه رمضان نهی می کند! پس ترسیدم که در گوشه ای از لشکرم شورشـی به پـا کننـد. چه هـا دیـدم از این امّت، از جـدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش (جهنّم) می خواننـد. . . اهل بیت هیـچ پیغمبری، آن چه را ما بعـد از پیامبرمان دیـدیم، از امّت خودش ندید و از خداوند علیه کسانی که بر ما ستم ورزیدند، استعانت می جویم.

می بینیم که نگرانی آن حضرت از لشکریان خودش است، نه از معاویه و بنی امیّه. نوع مخالفت یاران حضرت امیر علیه السّلام با ایشان نشان می دهد که آنها بدعتهای خلفای گذشـته را بر سـنّت های الهی-که آن حضرت می خواستند- ترجیح می دادند و لذا تغییر در آن چه از ناحیه خلیفه دوم، مشـروع دانسـته شده بود را تاب نمی آوردند. این وضعیّت اکثریّت مردمی بود که با امیر المؤمنین علیه السّلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیـل، در زمـانی بود که آن حضـرت خواسـتند «شـریح» را از منصب قضـاوت، عزل کننـد. مردم کوفه در مخـالفت بـا این کـار، اظهار داشـتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده ایم که چیزی از آن چه را که ابو بکر و عمر مقرّر کرده اند، تغییر ندهی! !»(۲)

این ماجرا وضعیّت حاکم بر جوّ جامعه را در آن زمان نشان می دهد. وقتی مردم .



---

۱- کافی، ج ۸، ص ۶۳.

۲- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۸۳.

کوفه-که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السّلام بود-چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیّه مردم روشن است. ما می بینیم حتّی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می دهد، با این استدلال پیش می آید که عمر بن خطّاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است. (۱)این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عبّاس به صحّت کارهای عمر بوده و یا حدّاقل این که جوّ عمومی جامعه را نشان می دهد، جوّی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیر المؤمنین علیه السّلام بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی دیده است. اظهارنظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است. می گوید:

هرکس موقعیّت علی علیه السّلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او همچون افرادی که از تصرّف در اموال خویش منع شده اند، نمی توانست به آن چه خود می خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می شناختند، کم بودند و اکثریّت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السّلام می پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدّم در]خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می کردند و می گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السّلام یقین نداشتند، آنها را مقدّم نمی کردند. . . و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السّلام مجبور بود با آنها مدارا کند و جرأت اظهار کردن آن چه معتقد بود نداشت.(۲)

گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیّت نه چندان خوب امیر المؤمنین علیه السّلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بود که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتّی یکی از این جنگها در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اوّلین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت .

ص: ۲۸۶

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۹.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷۲.

شکنانی بودند که به عهد خود با امامشان وفا نکردند.

### عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السّلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجّه به شرایط و موقعیّت خاصّ امیر المؤمنین علیه السّلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریّت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را نشکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادّعای نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیر المؤمنین علیه السّلام نمی دانستند که آنها عهدشکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤالها روشن است و از مجموع پاسخ ها می توان نتیجه گرفت که امام علیه السّلام، براساس حساب های عادی و عقلایی، نمی بایست حسابی روی یاری آن اکثریّت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم (۱)-که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند-نبوده است. پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر. . .» ، بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود، مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده انگاران بگوییم:

امیر المؤمنین علیه السّلام اگرچه بنا به علّتی که بر ایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند. . . امّا هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیر المؤمنین علیه السّلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد. (۲)

کدام مردم بودند که امیر المؤمنین علیه السّلام می توانستند براساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السّلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همان هایی نبودند که با امام خود در محو یکی از بدعتهای خلفای گذشته، آن گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السّلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟ .



---

۱- یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۷۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۳، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور» .

پس ناچاریم عبارت امیر المؤمنین علیه السّلام را در خطبه شریف شقشقیه، ناظر به مأموریّتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضرت، مأمور بوده اند در چنان شرایطی-که اکثریّت مردم (هرچند براساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادّعای نصرت ایشان را کردند-خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهد و پیمان خداوند با امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و اگر سخن از قیام حجّت به زبان رانده اند، علی القاعده، تحقّق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.

توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیر المؤمنین علیه السّلام دو احتمال وجود دارد: یکی این که مراد ایشان از حضور حاضر و وجود ناصر، اکثریّت مردمی باشد که برای یاری آن حضرت اعلام آمادگی کردند و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلایی و عادی بشری وقتی می بینند تعداد فراوانی از مردم اصرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارند، دست بیعت با آنها می دهند و احتمال دوم این که امام علیه السّلام هیچ اعتمادی به آن اکثریّت نداشته اند و به خوبی می دانسته اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهند ماند. امّا از طرف خداوند وظیفه داشته اند که اگر این اکثریّت-هرچند بدون اعتقاد اصیل دینی-به ایشان روی آوردند، خلافت را بپذیرند و اگر از اتمام حجّت سخن گفته اند، همین حجّت الهی، موردنظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شرایطی، قبول خلافت را بر حضرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجّت خداوند-از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصّی که برای آن حضرت روی می داد-بر ایشان تمام شده بود.

ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی توانیم احتمال اوّل را درست بدانیم، زیرا اگر امیر المؤمنین علیه السّلام فردی عادی بودند و از باطن و ضمیر انسانها نیز آگاهی نداشتند، نمی توانستند به اظهار آمادگی اکثریّت آنها اعتماد کنند. وقتی کسانی چون ابن عباس جوّ عمومی را چنان می بینند که عزل معاویه را از ولایت شام-به دلیل این که عمر او را منصوب کرده-به صلاح امیر المؤمنین علیه السّلام نشناسند، آیا خود آن حضرت-صرف نظر از علم الهی-شرایط عمومی مردم را درک نمی کند؟ حال

اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السلام را نسبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح تر می شود و یقین می کنیم که ایشان هیچ حسابی روی یاری آن اکثریّت باز نکرده بوده و به آنها اعتماد نداشته اند.

### علّت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

نکته دیگری که پذیرفتن این معنا را برای انسان ساده تر می کند، آن است که پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و پیش از غصب خلافت توسّط خلفای سه گانه، می بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام برای گرفتن حقّ خویش قیام نکردند. علّت این خانه نشینی چه بوده است؟ همان دو احتمال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می گویند چون حضرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حقّ خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شرایط و زمینه های اجتماعی، آن قیام به شکست می انجامد و لذا حضرت از این که بتوانند با وجود عدّه بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این یک احتمال.

احتمال دیگر در این جا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام براساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصّی را پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از جانب خداوند به امیرالمؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام تعابیر متعدّدی به چشم می خورد که آن حضرت سخن از عهدی می گویند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهروان و شهادت محمّدبن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

و قد کانَ رَسُولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آلِهِ عَهِدَ اِلَیَّ عَهداً فقال صلّی الله علیه و آله و سلّم: یابنَ أبی طالبٍ لَکَ وِلاءُ اُمَّتی فَإن وَلُّوکَ فی عافِیَةٍ و اَجمَعُوا علیک بِالرِضا

ص: ۲۸۹

فَقُم بِأمرِهم و اِن اختَلَفُوا علیک فَدَعهُم و ما هُم فیه. . . .(۱)

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابو طالب، ولایت امّت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضایت خاطر در مورد تو اتّفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیر و چنان چه در مورد تو اختلاف کردند، آنها را به حال خودشان رها کن. . . .

البتّه ممکن است این عبارات بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. امّا توجّه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می کند. فرموده اند:

و لو کانَ لی بَعدَ رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله عَمّی حمزهُ و أخی جَعفُرٌ لَم اُبایع کُرهاً [مُکرَهاً]و لکنّی بُلِیتُ بِرَجُلَینِ حَدیثَی عهدٍ بالاسلامِ العَبّاسِ و عقیلٍ فَضَنَنتُ بأهلِ بَیتی عَنِ الهَلاکِ فَأَغضَیتُ عَینی علی القَذی و تَجَرَّعتُ ریقی علی الشجی. . . .(۲)

و اگر من بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی شدم، امّا من با دو مردی مواجه بودم که تازه مسلمان بودند: عبّاس و عقیل. پس اهل بیت خود را از هلاکت حفظ کردم؛ با وجود خار در چشم، دیده فرو بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم. . . .

این جا روشن می شود که تنها مسأله اقبال عمومی مردم و آمادگی اجتماعی در یاری امیر المؤمنین علیه السّلام، برای ایشان مطرح نبوده است. بله اگر مردم با عافیت و بدون نزاع و درگیری، حقّ آن حضرت را می دادند که بسیار مطلوب بود، امّا اگر چنین اتّفاق نمی افتاد، ممکن بود از طریق دیگری احقاق حقّ خود را بکنند، مثلا اگر حمزه و جعفر زنده بودند، با همان دو نفر قیام می فرمودند. این امر نشان می دهد که کار حضرت، محکوم به روال عادی بشری نبوده و یک حساب الهی در .

ص: ۲۹۰

---

۱- کشف المحجّه، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.

۲- کشف المحجّه، ص ۲۴۹.

میان بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لَو وَجَدتُ اَربَعینَ ذَوی عَزمٍ منهم لَنا هَضتُ القَومَ.(۱)

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می یافتم، قطعا با قوم (غاصب) می جنگیدم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده با اقبال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می دهد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده اند و محاسبات ایشان در این کار براساس حساب و کتاب عادی بشری نبوده است، هرچند که اگر شرایط جامعه بر روال عادی خودش به نفع ایشان پیش می رفت–طبق عهدی که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم با آن حضرت داشتند–قطعا از اقبال مردم استقبال کرده و خلافت را می پذیرفتند. امّا در صورت عدم تحقّق این شرایط، حساب و کتاب های دیگری هم–از جانب خدای متعال–در کار بوده که فقط خود آن حضرت می دانستند و ما از آنها اطّلاعی نداریم.

### معنای «حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضیحات، می توانیم در معنای جمله امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمودند: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّه. . .» بگوییم: همان طور که مرحوم علاّمه مجلسی احتمال داده اند ممکن است مقصود از «الحاضر» وقت و زمانی باشد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم برای قیام امیر المؤمنین علیه السّلام بر امر خلافت، معیّن فرموده بودند.(۲) باوجوداین احتمال نمی توانیم به طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السّلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می کردند.

در مورد تعبیر «ناصر» هم می گوییم: منظور یاران امام علیه السّلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می جنگیدند. وقتی لشکر ۳.

ص: ۲۹۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۴۷.

۲- عبارت علاّمه مجلسی چنین است: «حضور الوقت الّذی وَقّتَه الرُسولُ صلّی اللّه علیه و اله و سلم لِلقِیامِ بالامر» (بحار الانوار، ج۲۹، ص ۵۴۳.

امـام علیه السّـلام در مقابل دشـمنان حضـرت قرار می گرفتنـد، همه آنان را می توان یاران (انصار) حضـرت نامیـد هرچنـد که وضـعیّت اعتقـادی اکثریّت آنهـا مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شـیعیان خالص ایشان نیسـتند. آنها - نظیر مقـداد و ابوذر-آن قـدر انگشت شـمار بودنـد که نمی توانسـته انـد مقصود حضـرت از جمعیّت بیعت کننده با ایشان بوده باشند.

همچنین اگر از تعبیر «قیام الحجّه بوجود الناصـر» اسـتفاده کنیم که حجّت الهی به سـبب وجود آن افراد بر امام علیه السّلام تمام شد،(۱) معنایش این نیست که مردم آن زمان با اعلام آمادگی خود بر امام علیه السّـلام اتمام حجّت کردنـد و می توانسـتند در پیشـگاه الهی خود را از آن حضـرت طلبکـار بداننـد و بگوینـد: «خـدایا مـا به در خـانه امیر المؤمنین علیه السّـلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، امّا آن حضـرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السّـلام حجّت داشـته باشـند؛ چنین نیست. بلکه مردم هیـچ گاه بر امام زمان خود حجّتی ندارند، به ویژه مردمی که اکثرا اعتقاد درستی به امام علیه السّـلام نداشـته انـد و پس از آن بر بیعت خود وفـادار نمانـده انـد. آن مردم بی وفـایی که بـا نـامردمی های خود، مصـیبت های فراوان بر قلب مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام وارد ساختند، در برابر خدا چه حجّتی می توانند بر ایشان داشته باشند؟ ! خود امام علیه السّلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهّدی به آنها نداشتند.

عهد و پیمان آن حضـرت فقط با خدا و رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلم بود و طبق فرموده خودشان از سوی خدا مأمور بودند که اگر همان اکثریّت بی اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردند، به آنها دست بیعت بدهند. این عهد الهی بود با امام علیه السّـلام نه عهـد مردم بـا ایشان. پس حجّت خداونـد هم برخاسـته از همان عهـد الهی است، نه این که براساس معیارهای عادی بشری بگوییم: «چون اکثریّت مردم آن زمان، ت.



---

۱- ابن ابی الحدیـد در شـرح خود بر نهـج البلاغه (ج ۱۰ ص۲۵۷) این عبـارت را از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل نموده است: «لولا حضورُ الحاضـرِ و وجوبُ الحجهِ بوجود الناصـر». از غیر ابن الحدید چنین عبارتی نقل نشده و او هم هیچ سـندی برای این نقل خود ارائه نکرده است. بنابر این اسـناد این عبارت به امیرالمؤمنین علیه السـلام روشن نیست و به فرض وجود، «وجوب» در لغت به معنای ثبوت» است و «وجوب الحجّه» یعنی ثابت بودن حجّت.

اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی پذیرفتند، در پیشگاه الهی نمی توانستند به آن مردم جوابی بدهند.» این ادّعا نادرست است و تفاوت ظریفی بین این سخن و اعتقاد صحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقّت نظر است!

## عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السّلام

حال با توجّه به این مطالب آیا می توان ادّعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السّلام واجب می شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السّلام هم هست؟»

پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقّت شود که در توضیح تعبیر «حجّت» چه گذشت. حجّتی که امام علیه السّلام از آن سخن گفته اند، بهعهد و پیمان خدا و رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلم با ایشان برمی گردد و این از اسرار بین خدا و امام علیه السّلام بوده که به صورت علنی اعلام نکرده اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی دانیم خداوند چه عهدی با امیر المؤمنین علیه السّلام داشته است. شاید عهد خدا با امام علیه السّلام این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدّعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز باشند» که به امر خلافت قیام نمایند، یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیه السّلام گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی رسد که خدای متعال توسّط رسولش صلّی اللّه علیه و اله و سلم با امیر المؤمنین علیه السّلام عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریّت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده اند، اقدامی نکن؛ امّا هرگاه چنین حالتی رخ داد، می توانی اقدام کنی، نه این که اقدام، واجب باشد» .

نتیجه ای که از این بحث گرفته می شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را - چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن- لزوماً براساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش فرش را در سیره ائمّه علیهم السلام پذیرفته اند، وقتی می خواهند قیام یا عدم قیام یک امام را توضیح

دهند، تنها حالت معقولی که می توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. امّا نکته مهمّ در این بحث همین است که چنین پیش فرضی چگونه اثبات می شود؟

### قابل تحلیل نبودن سیره ائمّه علیهم السلام براساس ضوابط بشری

آیا ما می توانیم امام علیه السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمّه علیهم السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه السلام یک بشر عادی نیست، پس دلیلی ندارد که همه کارهایش براساس قواعد بشری، توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر حتّی احتمال بدهیم یک نوع حساب و کتاب الهی در سلوک ائمّه علیهم السلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً براساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهارنظر کنیم، چرا که عقل آن احتمال را بعید نمی شمرد. طبق این احتمال حجّتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سخن گفته اند، دلیلی است که براساس آن، مجاز به پذیرفتن حکومت بر آن نامردمان بوده اند نه اینکه این امر بر امام علیه السلام واجب بوده باشد.

دنباله عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به همین صورت ترجمه می شود. اینکه فرموده اند: «و ما اَخَذَ اللهُ علی العُلَماءِ اَن لا یُقارُّوا علی کِظَّةِ ظالم و لا سَغَبِ مظلوم(۱) اشاره به عهد و پیمانی دارد که خداوند از دانایان گرفته تا بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام نگیرند. از این بیان نیز وجوب پذیرفتن حکومت بر امام علیه السلام استفاده نمی شود، چون فرمایش ایشان این است که اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی پذیرفتیم. و این یعنی اینکه یکی از دلایل پذیرفتن بیعت با مردم، وجود عهد الهی بر دانایان است، امّا «وجوب» پذیرش از این دلیل برنمی آید؛ چون اولاً از این عبارت که: «اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، حکومت را نمی پذیرفتیم» نمی توان منطقاً استنتاج کرد که: «اگر عهد خداوند بر عالمان باشد، حکومت را باید بپذیریم».

ثانیاً پیمانی که خداوند از دانایان گرفته این است که بر سیری عالمان و ۰.

ص: ۲۹۴

---

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۰.

گرسنگی مظلومان آرام و قرار نگیرند، امّا چگونگی آرام نگرفتن و شکل انجام آن در عهد الهی بیان نشده است. بنابراین می توان احتمال داد که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شرایط حکومت را نمی پذیرفتند، به شکل و صورت دیگری به عهد و پیمان خداوند بر عالمان عمل می فرمودند، به تعبیر دیگر تنها صورت عمل به عهد الهی قبول حکومت نبوده است.

توجّه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمّه علیهم السّلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، یک بعد الهی قائل شویم و بر اساس اعتقادات شیعی خود، ائمّه علیهم السّلام را همچون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمّه علیهم السّلام باید احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم که ما از آن بی خبریم.» و اعتراف می کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می ریزد. بر این اساس، دیگر نمی توانیم سیره و روش امامان علیهم السّلام را صرفا براساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، امّا علّت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می دهد. پس کاملا احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیر المؤمنین علیه السّلام را مستند به عامل یا عواملی رازآلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته اند هرچند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقّت کنید) . چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ گاهنمی توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمّه علیهم السّلام تنها یک یا چند عامل شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقّی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیچ کس نمی تواند ادّعا کند، اظهار آمادگی مردم، شرط کافی برای قیام امام علیه السّلام و پذیرفتن بیعت ایشان می باشد. ما که از همه شرایط و عوامل مؤثّر در یک امر خبر نداریم، چگونه می توانیم با بودن یک یا دو عامل، حکم به کفایت آنها بکنیم. این مسأله در مورد همه رفتارهای ائمّه علیهم السّلام جاری و

ساری می شود و قبول خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السّلام نیز از آن مستثنا نیست.

### متّکی بودن همه کارهای ائمّه علیهم السّلام براساس ضوابط الهی

اکنون که اهمیّت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمّه علیهم السّلام تا حدّی روشن شد، خوب است نمونه ای از ادلّه نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبات می کند تا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شریف اصول کافی، «کتاب الحجّه» بابی است به این عنوان: «بابُ اَنّ الائمّهَ علیهم السّلام لم یَفعَلُوا شیئاً و لا یَفعَلونَ اِلاّ بِعَهدٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ و أمرٍ مِنهُ لا یَتَجاوَزُونَه» : باب این که ائمّه علیهم السّلام هیچ کاری انجام نداده و نمی دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزّ و جل و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعدّدی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می کنند که همه کارهای ائمّه علیهم السّلام براساس وصیّت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می شود. میل و سلیقه یا حساب و کتاب بشری مبنای عمل هیچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنج حدیث در این باب، نقل فرموده اند که حدیث دوم آن به نقل از امام صادق علیه السّلام چنین است:

اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَنزَلَ عَلی نَبیِّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم کِتاباً قَبلَ وَفاتِه فقال: یا محمّد! هذه وَصیَّتُک الی النُّجَبهِ مِن اَهلِك. قال صلّی اللّه علیه و اله و سلم: و ما النُّجَبَهُ یا جَبرَئیلُ؟ فقالَ: علیُّ بنُ ابی طالبٍ و وُلدُه علیهم السّلام و کان علی الکتابِ خَواتیمُ مِن ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النّبیُّ صلّی اللّه علیه و اله و سلم الی اَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السّلام و اَمَرَهُ اَن یَفُکَّ خاتَماً مِنهُ ویَعمَلَ بما فیه فَفَکَّ امیرُ المُؤمِنینَ علیه السّلام خاتَماً و عَمِلَ بما فیه ثمّ دَفَعَهُ الی ابنِهِ الحَسَنِ علیه السّلام فَفَکَّ خاتَماً و عَمِلَ بما فیه ثُمَّ دَفَعَهُ الی الحُسَینِ علیه السّلام فَفَکَّ خاتَماً فَوَجَدَ فیه اَنِ اخرُج بِقَومٍ الی الشَّهادَهِ فلا شَهادَهَ لَهم اِلاّ مَعَکَ و اشرِ نَفسَکَ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ اِلی علیِّ بن الحُسَینِ علیهم السّلام فَفَکَّ خاتَماً فَوَجَدَ فیه اَن اَطرِق و اصمُت و الزَم مَنزِلَک و اعبُد ربَّک

حتّی یأتِیَکَ الیَقینُ فَفَعَلَ ثمّ دَفَعَهُ الی ابنِهِ محمّدِ بن عَلیٍّ علیهما السّلام فَفَکّ خاتَماً فَوَجَدَ فیهِ: حَدِّثِ النّاسَ و اَفتِهِم و لا تَخافَنَّ الاّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فانّه لا سَبیلَ لِاَحَدٍ علیک [فَفَعَلَ]ثمّ دَفَعَهُ الی ابنِه جعفرٍ علیه السّلام فَفَکَّ خاتَماً فَوَجَدَ فیه: حَدِّثِ النّاسِ و اَفتِهِم وَ انشُر عُلومَ اهلِ بَیتِکَ و صَدِّق آباءَکَ الصالِحینَ و لا تَخافَنَّ اِلاّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ و اَنتَ فی حِرزٍ و اَمانٍ فَفَعَلَ ثمّ دَفَعَهُ الی ابنِهِ موسی علیه السّلام و کذلک یَدفَعُه موسی الی الّذی بعدَه ثمّ کذلک الی قِیامِ المَهدیِّ صلّی اللّه علیه.(۱)

خدای عزّ و جل پیش از وفات پیامبرش صلّی اللّه علیه و اله و سلم نوشته ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمّد این است وصیّت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علیّ بن ابی طالب و فرزندانش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم آن را به امیر المؤمنین علیه السّلام داده و دستور دادند که یک مهر آن را بگشاید و به آن چه در آن است، عمل نماید. امیر المؤمنین علیه السّلام یک مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن را به پسر خود حسن علیه السّلام دادند، ایشان هم یک مهر را گشوده و به آن چه در آن بود، عمل کردند. آن گاه آن را به حسین علیه السّلام دادند. ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی رسند و خود را به خدای عزّ و جل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام دادند. سپس آن را به علیّ بن الحسین علیهما السّلام دادند، ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه ات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمّد بن علی علیهما السّلام دادند، ایشان یک مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزّ و جل نترس چون هیچ کس نمی تواند به تو ضرری برساند [پس ایشان همین کار را انجام دادند]۲.



---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمّه علیهم السّلام لم یفعلوا شیئا. . .، ح۲.

سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السّلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عزّ و جل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سپس آن را به پسر خود موسی علیه السّلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السّلام هم آن را به (امام) پس از خود می دهد، سپس به همین ترتیب (هر امامی آن را به امام بعدی خواهد داد) تا قیام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شاید از خود بپرسیم که به چه دلیل، ائمّه علیهم السّلام این گونه احادیث را برای شیعیان می گفتند و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سرّی بین خداوند و ائمّه علیهم السّلام بوده، گفتنش برای مردم چه فایده ای می توانسته داشته باشد؟

### کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حدّاقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهارنظرهای بی جا در مورد کارهای ائمّه علیهم السّلام را ندهند و ایشان را با سایرین یکسان نشمارند. وقتی کسی مستقیما از خدای متعال دستور می گیرد، عملکرد خود را فقط براساس یکسری محاسبات عادی بشری تنظیم نمی کند. بسیاری از حساب و کتابهایی که ما انسانها در زندگی عقلایی و عادی خود می کنیم، براساس احتمال یا حدّاکثر ظنّ و گمان است. وقتی می خواهیم برای انجام کاری تصمیم گیری کنیم، نوعا به جوانب آن کار تا حدّ زیادی آگاهی کامل نداریم، لذا بر مبنای یکسری احتمالات یا حدّاکثر گمانهای عقلایی، تصمیم به فعل یا ترک کاری می گیریم. این وضع بشر عادی است که حدّاکثر توانش نیزهمین است. امّا آیا ائمّه علیهم السّلام هم چنین هستند؟ آیا ایشان هم در تصمیم گیری های خود براساس احتمالات یا حدس ها و گمان ها حساب می کنند؟ احادیثی که نمونه ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می دهند که: خیر، چنین نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیر ائمّه اطهار علیهم السّلام رفتارهایی را می بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین

است و گاهی هم تفاوت های اساسی با دیگران دارد. آن گاه در مقام تحلیل و تفسیر اعمال امامان علیهم السّلام یکسری قواعد و ضوابط را ملاک قرار می دهیم. گاهی کارهای ایشان با معیارها و ضوابط عادی بشری سازگار درمی آید و گاهی هم در این تحلیل ها به مشکلات و پیچیدگی هایی برخورد می کنیم. اگر به حدیث مفضّلی که از امام صادق علیه السّلام نقل کردیم، معتقد باشیم، قبل از ارائه هرگونه تحلیل و تفسیری، یک پیش فرض را کنار می گذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمّه علیهم السّلام باید با حساب و کتابهای عادی بشری، قابل تفسیر باشد.» این یک پیش فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمّه علیهم السّلام با افراد عادی ناشی می شود.(۱)

براساس آن چه خود ائمّه علیهم السّلام فرموده اند، معیارهای ایشان در رفتارهای خود، متأثّر از یکسری وصایای غیبی است که خداوند توسّط جبرئیل برای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم آورده و ایشان هم آنها را به امیر المؤمنین علیه السّلام و سایر ائمّه علیهم السّلام رسانده است. پس نباید تصوّر کرد که علوم غیبی ائمّه علیهم السّلام در نحوه عملکرد ایشان بی تأثیر است و آنها صرفا مأمور به ظاهر-مانند دیگران-هستند. بله در مواردی صرفا مأمور به ظاهر بودند، امّا همان موارد هم در وصیّت خدای متعال به ایشان مشخّص گردیده بود و تشخیص آن موارد، از ظنّ و گمان برنمی خاست.

ملاحظه می کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السّلام، ایشان بر موارد برجسته ای از سیره ائمّه علیهم السّلام-قبل از امام صادق علیه السّلام-که نوعا مورد سؤال و ابهام مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده اند که همه آنها طبق وصیّت الهی به ایشان انجام شده است، مثلا در سیره سیّد الشهداء علیه السّلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا و همراه یاران باوفایشان اشاره کرده اند. این حرکت امام حسین علیه السّلام مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض با یکدیگر قرار گرفته است. این تحلیل ها نوعا براساس یکسری محاسبات عادی بشری صورت .



---

۱- البته مسلّم است که هیچ گاه در سیره ائمّه اطهار علیهم السّلام عملی که در تعارض صریح با عقل و مستقلات عقلیّه باشد، وجود ندارد. اگر کسی-به زعم خود-به چنین موردی برخورد کرد، قطعا در تشخیص مصداق مستقلات عقلیّه اشتباه نموده است.

پذیرفته اند و هر تحلیل گری کوشش نموده تا بر مبنای آن چه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السّلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمّی که از فرمایش امام صادق علیه السّلام می گیریم، این است که ما باید در کنار همه حساب و کتابهای عادی بشری، وجود یک عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمّه علیهم السّلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی خبریم و به همین دلیل نمی توانیم رفتار ایشان را چنان که باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمّه اطهار علیهم السّلام می تواند اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطّلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلا خود را مجاز بشماریم که تک تک کارهای ائمّه علیهم السّلام را علّت یابی کرده و از رموز آنها سر درآوریم.

گاهی مشاهده می شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمّه علیهم السّلام به گونه ای سخن می گویند که گویی همه آن چه برای امامان علیهم السّلام به عنوان پیش فرض ها و ملاحظات، مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از این که فلان امام علیه السّلام باید در فلان زمان این کار را می کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی کرد و... سخن می گویند. کمترین فایده ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السّلام در حدیث موردبحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این گونه اظهارنظرها ندانیم و همواره حساب ائمّه علیهم السّلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریّت خاصّی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده اند و سایر مردم، چون وصیّتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این گونه امتیازات برخوردار نیستند.

### ائمّه علیهم السّلام صرفا مأمور به ظاهر نبوده اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصریح شده، ائمّه علیهم السّلام به آن چه عمل می کرده اند و نتایج عملکرد خویش، از قبل، علم داشته اند. این امر، یک تفاوت بسیار اساسی بین

رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می نماید و اثبات می کند ائمه علیهم السّلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی کرده اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیل هایی که درباره سیره ائمّه علیهم السّلام می شود.

به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل شده، سخن از وصیّت به امیر المؤمنین علیه السّلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم آورد و ایشان هم آن را به وصیّ خود حضرت امیر علیه السّلام تسلیم نمودند و به ایشان امر کردند که آن را بخواند. این جا امیر المؤمنین علیه السّلام به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدّیقه علیها السّلام شد و سایر ظلم هایی که در حقّ اهل بیت علیهم السّلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتّی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم، حضرت زهرا علیها السّلام و امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز همچون امیر المؤمنین علیه السّلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی های بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم صبر کنند. آن گاه وصیّت الهی مهر گردید و به امیر المؤمنین علیه السّلام تحویل شد. این جا راوی حدیث از امام هفتم علیه السّلام سؤال می کند که آیا تعرّض ها و مخالفت هایی که (پس از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم) در قبال امیر المؤمنین علیه السّلام صورت گرفت، در آن وصیّت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می دهند:

نَعَم وَ اللّهِ شَيئاً شيئاً و حَرفاً حَرفاً أما سَمِعتَ قَولَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنّا نَحْنُ نُحْيِ اَلْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ(۱)».(۲)

بله، قسم به خدا یک به یک و کلمه به کلمه! آیا فرمایش خدای عزّ و جل را ۴.

ص: ۳۰۱

---

۱- یس/۱۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمّه علیهم السّلام لم یفعلوا شیئا. . . ، ح ۴.

نشنیده ای که فرمود: «ما خود مرده ها را زنده می کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده اند و آن چه در پی آنهاست، می نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده ایم» ؟

این فرمایش امام هفتم علیه السّلام نشان می دهد که ائمّه علیهم السّلام به همه آن چه اتّفاق می افتاد، آگاهی داشته اند و به نتایج عملکرد خود عالم بوده اند. بنابراین همچون افراد عادی نبوده اند که براساس یکسری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدس هایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آن چه می خواستند، برسند.

حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابق ائمه علیهم السّلام را نسبت به آن چه برایشان اتّفاق می افتد، بیان می کند. شخصی به نام حمران از امام محمّد باقر علیه السّلام درباره به شهادت رسیدن امیر المؤمنین علیه السّلام و امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام می پرسد و حضرت در پاسخ می فرمایند که این بزرگواران نسبت به آن چه در حقّ ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند:

. . . فَبِتَقَدُّمِ عِلمِ ذلک اِلَیهِم مِن رَسولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم قامَ عَلیٌّ و الحَسَنُ و الحُسَینُ علیهم السّلام و بِعِلمٍ صَمَتَ مَن صَمَتَ منّا.(۱)

پس قیام علی علیه السّلام و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم (نسبت به لوازم قیام) بود و هریک از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام شناسی شیعی دارد. نتیجه این اعتقاد آن است که ائمّه علیهم السّلام با آگاهی کامل نسبت به همه جوانب یک کار، اقدام به انجام آن می کردند. پس اگر بعضی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولا بر مبنای آنها تصمیم گیری می کنند. انسانهای عادی هیچ گاه به همه جوانب تصمیم هایی که می گیرند، آگاهی ندارند. یک یا چند عامل مشخّص را ملاک کار خود قرار می دهند و بر آن اساس، برنامه ریزی می کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند. .



---

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب آن الائمّه علیهم السّلام لم یفعلوا شیئا. . . ، ح ۳.

امّا نبایـد تصوّر کرد که ائمّه علیهم السّـلام هم ماننـد سایرین عمل می کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسـیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این گونه و با ملاحظه این جهت، هرگز نمی توان رفتارهای ائمّه علیهم السّلام را صرفا با در نظر گرفتن یکی دو عاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلا فهمیدنی و مؤثّر است.

### اعمال ائمّه علیهم السّلام تنها صورت وجوب برایشان نداشته است

نکته دیگری که در احـادیث مـورد بحث بایـد مورد توجّه قرار گیرد، این است که اگر می گوییم کارهـای ائمّه علیهم السّـلام همگی به امر الهی صورت می پـذیرد و این حضـرات از آن امر تجـاوز نمی کننـد (امر منه لا یتجاوزونه) مقصود این نیست که انجـام همه رفتارهـای این بزرگـواران بر ایشـان واجب است. اصولاـ این تلقّی که رفتارهـای ائمّه علیهم السّـلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقّی نادرستی است. برخی به غلط، تصوّر می کنند که اگر ائمّه علیهم السّلام مطابق امر خداوند، عمل می کننـد، پس هر کـاری انجـام می دهنـد، «بایـد» انجـام دهنـد و وظیفه آنها بوده است. لـذا بسـیار گفته می شود که اگر امیر المؤمنین علیه السّلام خلافت را قبول کردند، «باید» این کار را می کردند و اگر امام دیگری چنین نکردند، نباید آن کار را می کردند. ما هیچ دلیلی نداریم بر این که کارهای ائمّه علیهم السّـلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است، و وظیفه «فعل» یا «ترک» آن را داشته اند.

عقیده صـحیح این است که وقتی می گوییم کارهای ائمّه علیهم السّلام به «امر» خداست، مقصود این نیست که خداوند همیشه به امامان علیهم السّـلام امر ایجابی می کنـد. مقصود از این تعبیر آن است که همه سـلوک ایشان الهی و مطابق رضای خـداوند است و هیـچ عملی را برخلاف رضای خـدا انجام نمی دهند. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعـا آن را انجام می دهنـد، امّا همیشه چنین نیست. گاهی هم خداونـد انجام یا عـدم انجام کاری را به اختیار خود ائمّه علیهم السّـلام گذاشته ومی گذارد. در این صورت رضای خدا به این است که ایشان خود در آن مورد تصمیم بگیرند و به دنبال آن، هرچه را بخواهند، رضای الهی در همان است. نمونه صـریح این امر، مخیّر شدن سیّد الشـهداء علیه السّـلام در روز عاشورا بین «یاری

شدن» و «لقاء اللّه» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه السّلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لَمّا التَقَی الحُسَینُ علیه السّلام و عُمَرُ بنُ سعدٍ لَعَنَهُ اللّهُ و قامَتِ الحَربُ اَنزَلَ اللّهُ تَعالی النَصرَ حتّی رَفرَفَ علی رَأسِ الحُسَینِ علیه السّلام ثُمَّ خُیِّرَ بَینَ النَصرِ علی اَعدائِهِ و بَینَ لِقاءِ اللّهِ فَاختارَ لِقاءَ اللّهِ.(۱)

هنگامی که حسین علیه السّلام با عمر سعد ملعون روبه رو شد و جنگ برپا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که روی سر حسین علیه السّلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیّر شدند امّا آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند.(۲)

معلوم می شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سیّد الشهداء علیه السّلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء اللّه، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلّی در مورد سایر ائمّه علیهم السّلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجّه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصّی بر ایشان وجوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما-که قیام و ظهور امام عصر علیه السّلام است-نیز چنین معیاری برایمان وجود ندارد. هرچه هست، رازی بین خود امام علیه السّلام با خدای متعال می باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می فرمایند، برای آنان روشن می شود. و نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادلّه نقلی به قاعده و ضابطه ای کلّی-که ائمّه علیهم السّلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده باشند-برنمی خوریم. .



---

۱- اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- این مطلب منافاتی با آن چه قبلا از وصیّت مربوط به سیّد الشهداء علیه السّلام نقل کردیم ندارد. در آن جا تعابیر «اخرج» و «اشر» به صورت فعل امر آمده است که لزوما دلالت بر وجوب نمی کند بلکه می تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

### نظریّه «عدم جواز قعود بر امام علیه السّلام در صورت وجود یاران»

در این جا نظریّه ای مطرح می شود که معتقد است از کلمات خود ائمّه علیهم السّلام می توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعا قیام می کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السّلام هم می توان گفت که علّت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است؛ چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست. یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریّه، مورد استناد قرار می گیرد، حدیثی است از سدیر صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدیر می گوید:

بر امام صادق علیه السّلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یارانتان! به خدا قسم اگر امیر المؤمنین علیه السّلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدیّ (اوّلی و دومی) بر او طمع نمی کردند (خلافت را از او غصب نمی کردند) . حضرت فرمودند: ای سدیر، فکر می کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟ ! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟ ! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می توانی تا «ینبع» با ما بیایی؟ گفتم: بلی. . . با ایشان رفتیم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدیر! پیاده شویم تا نماز بخوانیم. . . (آن جا) جوانی را دیدند که بزغاله هایی را می چراند. آن گاه فرمودند:

وَ اللّهِ یا سَدیرُ لو کانَ لی شیعةٌ بِعَدَدِ هذه الجِداءِ ما وَسِعَنِی القُعودُ.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجّه بزغاله ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند!(۱)

استفاده ای که از این حدیث در تأیید نظریّه مزبور می شود، آن است که علّت

عـدم قیـام امام صادق علیه السّلام، نبودن یاران کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمّه علیهم السّلام ساری و جاری می باشـد. بنابراین علّت عـدم ظهور امام زمان علیه السّلام هم نداشـتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشـته باشـند، همچون جدّ شریفشان نشستن برایشان جایز نیست. بنابراین قطعا به غیبت خود خاتمه می دهند و ظهور می کنند. پس در این نظریّه تنها علّت ظهور و به تعبیر دیگر شـرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصـر علیه السّلام دانسـته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السّلام در حدیث فوق کرده اند.

### نقد و بررسی این نظریّه

در نقد و بررسی این نظریّه باید به چند نکته توجّه کرد:

نکته اوّل: از این که امـام صادق علیه السّلام فرموده انـد: در صورت وجود ۱۷ یار بااخلاص، قیام می کردنـد، نمی توان علّت عـدم قیام ایشان را فهمیـد. ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمت هایی داشـته، ولی خداوند چنین مقدّر فرموده بود که در صورت وجود تعـداد خاصّی از یاران بااخلاص، حضـرت اقدام به گرفتن حقّ خویش نمایند. به طور کلّی تلازم منطقی میان «علّت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

نکته دوم: فرمایش امام صادق علیه السّلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن حضـرت ذکر شـده و ایشـان سـدیر را از آن مطّلع کرده انـد. بنابراین در فهم فرمایش ایشان بایـد به جنبه الهی آن کاملا توجّه کرد. حضـرت هرگز نخواسـته انـد یـک ضـابطه و قاعـده بشـری را در مورد قیـام خود مطرح نماینـد و دقّت در مضـمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می باشـد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشـری هیـچ گاه نمی توان با داشـتن فقط ۱۷ یار قیام نمود. پس آن چه حضرت فرموده اند، بیان یک مأموریّت خاصّ الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

ص: ۳۰۶

نکته سوم:(۱) با وجود آن که فرموده اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی توان نتیجه گرفت که علّت آن صرفا نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با این که یاران لازم را در اختیار نداشتند، امّا علّت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤیّد این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علّت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السّلام دلالت دارند. روشن ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السّلام به ابو حمزه ثمالی است که فرمودند:

اِنّ اللّهَ تَعالی کانَ وَقَّتَ هذا الامرَ فی السَبعین فلمّا قُتِلَ الحُسَینُ علیه السّلام اشتَدَّ غَضَبُ اللّهِ علی اَهلِ الاَرضِ فأَخَّرَهُ الی اَربعینَ و مأهِ سَنَهٍ فَحَدَّثناکُم فَأَذَعتُم الحَدیثَ و کَشَفتُم قِناعَ السِّرِّ فَأَخَّرَهُ اللّهُ. . . .(۲)

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، امّا وقتی امام حسین علیه السّلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدّت گرفت. ازاین رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کردید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت. . . .

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این فرج، غیر از ظهور امام عصر علیه السّلام است. محلّ بحث ما دومین موردی است که در این حدیث فرموده اند. سال ۱۴۰ هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السّلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیانشان مقدّر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السّلام) محقّق گردد.(۳)

طبق این برداشت می توانیم بگوییم که علّت عدم قیام آن حضرت در زمان ).

ص: ۳۰۷

---

۱- این نکته به عنوان مکمّل نکته اوّل ذکر شده است.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ح ۴۱۷.

۳- مؤیّد این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «کانَ هذَا الاَمرُ فِیَّ فأخِّرَهُ اللّه. . .» : این امر در من (مقدّر شده) بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶، ح ۱۲).

امامتشان، راز نگه نداشـتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطّلع بوده اند. به تعبیر دیگر خداوند اوّلا حکمی را مقدّر فرموده بود و سـپس به علّت عـدم رازداری مردم، حکم خود را تغییر داد (بداء فرمود) و لذا امام صادق علیه السّـلام هم قیامی نکردند. خود این حدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام ششم علیه السّلام بوده که امام باقر علیه السّلام از آن پرده برداشته اند.

پس با وجود آن که فرموده اند: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می کردیم» ولی علّت تأخیر فرج را، نداشـتن این تعداد یاران ندانسته اند. البتّه این دو فرمایش با یکدیگر هیچ تعارضـی ندارند. چون حضـرت آن تعداد یار بااخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیّه ای که امام صادق علیه السّـلام فرموده انـد به انتفاء مقـدّم(۱) صـحیح بوده و در عین حـال، علّت عـدم قیام ایشان عامل دیگری بوده است (دقّت شود) .

توضـیح مطلب این است که امام صادق علیه السّلام فرموده بودند که اگر-به فرض-۱۷ یار می داشتم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده انـد که یک ادات شـرط ماضـی است و در جایی به کار می رود که جمله شـرط محقّق نمی شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعا ۱۷ یار بااخلاص نداشته اند. بنابراین مقدّم این قضیّه شرطیّه (فراهم شدن ۱۷ یار) هیچ گاه محقّق نشده بود. لذا در زمانی که این تعداد یار نداشتند و در نـتیجه قیـام نکردنـد، این جمله صـحیح است که گفته شود: اگر ۱۷ یـار می داشـتند، قیـام کرده بودنـد. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السّلام به ابو حمزه ثمالی علّت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السّلام قیام نکنند. پس هردو حدیث می تواند باهم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

### در اختیار نبودن ضابطه کلّی برای سبب قیام ائمّه علیهم السّلام

نکته چهارم: آن چه امام صادق علیه السّـلام فرموده اند، بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان-از .



---

۱- منظور مقدّم قضیّه شرطیّه: «اگر ۱۷ یار داشتم، قیام می کردم» است که چون ۱۷ یار نداشتند پس قیام نکردند.

ائمّه علیهم السّلام-نداریم. اگر طبق احادیثی که نمونه هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمّه علیهم السّلام براساس امر خداوند انجام می شود و آنها به هیچ کاری-صرفا براساس محاسبات عادی بشری-اقدام نمی کنند، آن وقت به راحتی می پذیریم که وصیّت خداوند به هریک از امامان علیهم السّلام ممکن است با دیگری متفاوت باشد. در مورد امیر المؤمنین علیه السّلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را به داشتن ۴۰ یار و در مورد دیگری به وجود ۲ نفر (حمزه و جعفر) منوط دانسته بودند. این نشان می دهد که از جانب خداوند به ائمّه، یک دستور العمل و ضابطه کلّی و عمومی داده نشده و آنها هریک مأموریّت خاصّی برای خود داشته اند که ما از آن آگاهی نداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریّت خاصّ خود سخن بگوید، نمی توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلّی استخراج کنیم، بلکه باید آن را صرفا در مورد خاصّ خود ایشان صادق بدانیم. سرایت دادن آن به هرکدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در این جا چنین چیزی در اختیار نداریم.

نکته پنجم: با این که هریک از ائمّه علیهم السّلام وصیّت خاصّی از جانب خداوند داشته اند که لزوما با دیگر امامان یکی نبوده است، ولی شباهت های زیادی بین سیره و عملکرد یازده امام گذشته (البتّه به جز سیّد الشهداء علیه السّلام در زمان یزید) وجود داشته که برخی از این وجوه شباهت، نسبت به سیره و روش امام عصر علیه السّلام وجود ندارد. به عبارت دیگر تفاوت هایی بین روش امام دوازدهم علیه السّلام با دیگر امامان علیهم السّلام هست که اگر به فرض بتوانیم سیره یازده امام گذشته را با یکدیگر شبیه بدانیم، امّا هرگز نمی توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السّلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهم ترین وجوه این تفاوت ها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه ای که از بیان این پنج نکته به دست می آید، این است که ما نمی توانیم از فرمایش امام صادق علیه السّلام به سدیر صیرفی و امثال آن-اگر در احادیث ائمّه علیهم السّلام یافت شود-دستور العمل و ضابطه کلّی و عمومی برای قیام همه ائمّه علیهم السّلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهارنظر درباره علّت غیبت امام زمان علیه السّلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی کند.

ص: ۳۰۹

**تئوری: «رفع علّت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السّلام»**

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السّلام مطرح می شود، براساس یکی دانستن رفع علّت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السّلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقّق خواهد یافت. بنابراین، رفع علّت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق تر می توان گفت با رفع علّت غیبت، دلیل حضور امام علیه السّلام که همان لطف وجوبی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می باشد و ازاین رو ظهور فورا و وجوبا تحقّق خواهد یافت.(۱)

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علّت غیبت امام زمان علیه السّلام مطرح شده، می تواند سبب و علّت ظهور ایشان تلقّی شود. قائلان به این تئوری از هر آن چه درباره علّت غیبت امام علیه السّلام گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلا علّت غیبت بدانند، دلیل عقلی وجوب ظهور حضرت تلقّی می کنند و نیز از آن چه که در ادلّه نقلی به عنوان علل غیبت امام علیه السّلام مطرح شده، شرط کافی برای ظهور را استنباط می کنند.

ما در فصل نخست بخش گذشته درباره این که امکان اظهارنظر عقلی درباره علّت غیبت امام زمان علیه السّلام وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس-با فرض پذیرفتن تئوری فوق-عقلا نمی توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. امّا آیا از ادلّه نقلی علل غیبت می توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام استفاده ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته اند انجام دهند و به همین منظور، دلایل نقلی علّت غیبت را مطرح کرده اند. ۹.



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۲۹.

نویسنده مقاله «نظریّه اختیاری بودن ظهور»(۱) سه علّت عمده از احادیث مربوط به علّت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علّت اصلی دانسته و بقیّه را فرعی و تبعی تلقّی کرده است. آن گاه از آن علّت اصلی (به زعم خود) ، سبب ظهور امام زمان علیه السّلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علّت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لا عِلَّهَ تَمنَعُ مِن ظُهُورِهِ الاّ خَوفُه علی نَفسِهِ مِنَ القَتل.(۲)

تنها علّتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السّلام می باشد.(۳)

استفاده ای که نویسنده مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می گردد و با رفع این علّت اصلی غیبت، فورا ظهور بر امام علیه السّلام واجب می شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علّت غیبت می توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السّلام ایجاد نمایند.

### نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکّر می شویم:

اوّل این که در فصل دوم از بخش پیشین درباره معنای صحیح علّت غیبت امام زمان علیه السّلام توضیح داده شد. در آن جا روشن نمودیم که با توجّه به معنای صحیح آن، نمی توانیم بگوییم که با رفع یک یا چند علّت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می گردد.

دوم، به فرض این که معنای علّت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السّلام را بیان کرده اند، همان معنای موردنظر قائلان به تئوری فوق باشد، نمی توانیم ادّعا کنیم ۲.

ص: ۳۱۱

---

۱- این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره های ۴۸ تا ۵۱ به چاپ رسیده است.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۲۹.

۳- ماهنامه موعود، ش ۴۹، ص ۳۲.

که سبب و علّت ظهور حضرت لزوما همان چیزی است که موجب غیبت ایشان شده است. در بخش گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، امّا خدای متعال رفع غیبت را موکول به تحقّق یک یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقا چنین چیزی امکان پذیر است. همان طور که قبلا گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السّلام یک رابطه ضروری علّی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحقّ غیبت امام زمان علیه السّلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت قرار بگیرند.

سوم این که فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها علّت مانع ظهور را ترس امام علیه السّلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز یک استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش فرض است:

۱- وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان یک لطف (به اصطلاح متکلّمانی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی) .

۲-وجوب عقلی قیام به مسؤولیّت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادّعای خود می آورد، کاملا صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبه» بحثی عقلی را مطرح کرده اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤیّد، چند خبر و حدیث را ذکر نموده اند که علّت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شکّ و شبهه ای ندارد و استناد به روایات، نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجّه به این که مبانی مورد اتّکاء ایشان را قبلا مورد نقد و بررسی قرار داده ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده ایم و از طرفی حساب علّت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می دانیم، نیازی به بحث جدید برای ردّ ادّعای ایشان-در باب تنها علّت مانع ظهور-نمی بینیم، چرا که با دقّت در مباحث پیشین اشکالات این مدّعا روشن می شود.

ص: ۳۱۲

فصل۲: بررسی ادلّه به ظاهر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

در فصل گذشته بحث درباره ادلّه نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السّلام را بیان کرده اند. مجموع آن ادلّه به چهار نظریّه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترک همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم-یا حدّاقل گروه خاصّی از آنان-برای تحقّق ظهور بود. ما این تئوری ها را یک به یک، طرح نموده و نقاط ضعف هرکدام را روشن کردیم. نتیجه اجمالی بحث این شد که برخلاف تصوّر رایج، تحقّق هیچ یک از آن شرایط را نمی توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقّی کنیم.

اکنون نوبت به طرح ادلّه دیگری می رسد که برای اثبات همان مدّعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقّق ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام» با صبغه عقلی مطرح شده اند (و البتّه نوعا با برخی ادلّه نقلی مورد تأیید قرار گرفته اند) . ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدّعا مطرح شده و سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود. برای ارائه دقیق تر بحث، همه این ادلّه را در سه قسم دسته بندی می کنیم.

### دلیل اوّل بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

اوّلین دلیلی که برای اثبات این مدّعا مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند، چون آئین اسلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تن ها به دنبال آن تحقّق می پذیرد. و آن اسلام در روز واپسین مقبول است که سایه بر جان افکنده باشد نه سایه بر تن و در خلوتکده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

لا إِکْراهَ فِی اَلدِّینِ.(۱)

هیچ اکراه (و فشار روحی) در پذیرش دین نیست.

... حکومت آل محمّد علیهم السّلام هم وسیله تحقّق آرمانهای پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی شود.(۲)

گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می شود:

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریّه و حکم به ظواهر نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم به واقعیّات. . . است. اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیّه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی گردد.(۳)

این دو بیان با وجود تفاوت هایی که باهم دارند، در یک موضوع مشترک هستند و آن این که مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتا باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه السّلام در مردم محقّق گردد. اگر چنین زمینه ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که از آن، منظور است، حاصل نمی گردد. به بیان دیگر: ۴.



---

۱- بقره/۲۵۶.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۵ و ۱۶.

۳- نوید امن و امان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند. . . .(۱)

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السّلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیا و ظهور حضرت مهدی علیه السّلام برآورده نخواهد شد.

### تحوّل دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السّلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هریک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه عقلی آن عبارت است از این ادّعا که: «چون امام عصر علیه السّلام با قیام خود می خواهند بر دل های مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود.» نکته ای که در پاسخ به این ادّعا می توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السّلام بر دلهای مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آن چه مهم است تسخیر دلها و جلب قلوب مردم جهان است، امّا این امر چه زمانی محقّق می شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتّفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و با دست قدرت الهی که در وجود حضرت مهدی علیه السّلام تجلّی می یابد پدید آید، مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفا به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر این که بگوییم: «دلهای مردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام چنان آماده شده باشد که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند.» ؟ احتمال معقول دیگری در این جا هست و آن این که: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنند که بسیاری از آنها از دل و جان به ۶.



---

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۶.

ایشان ایمان آورند، امّا پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد.» با مراجعه به ادلّه نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می گردد.

بارزترین نمونه تغییر و تحوّل انسانها که به دست پربرکت مهدیّ عالم علیه السّلام اتّفاق می افتد، کامل شدن عقول انسانهاست. این نعمت، سرمنشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می گردد. امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

اِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤوسِ العِبادِ فَجَمَعَ به عُقُولَهُم و اَکمَلَ به اَخلاقَهم.(۱)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقل های ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه آسای حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه اتّفاق می افتد و به قول مؤلّف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور»:

در دوران حضرت بقیّه اللّه الاعظم عجّل اللّه تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می شود و مردمان از نعمت کمال عقل بهره مند می شوند. از آن جا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می جویند و به خوبیها نایل می شوند. و با تکامل عقل، انسانها به همه کمالات می رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیهم السّلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده ایم. و در این جا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱-کمال انسان(۲).

۲-کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و تلاش در زمینه عمل به وظایف بندگی(۳).۸.



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱.
۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، و ج ۷۸، ص ۲۳۴.
۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۹، و ج ۷۸، ص ۲۳۸.

۳-ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش(۱).

۴- پاکیزگی اعمال(۲).

۵-به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر(۳).

۶-آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنی(۴).

۷-محبوبیّت نزد خدای متعال(۵).

۸-مصونیّت از هلاکت و نابودی(۶).

۹-تحصیل رضای الهی(۷).

۱۰- مبرّا بودن از آزار دیگران(۸).

و اینها گوشه ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیّه اللّه اعظم علیه السّلام و در میان خلایق آشکار می شود.(۹)

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور وجود مقدّس حضرت مهدی علیه السّلام محقّق شود، دیگر دلهای مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر علیه السّلام در فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر شده است:

لو قد قامَ قائِمُنا. . . لَذَهَبَتِ الشَّحناءُ مِن قُلُوبِ العِباد.(۱۰)

آن گاه که قائم ما قیام کند. . . کینه از دلهای بندگان رخت برمی بندد.

مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دلها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است: ۱.



---

۱- بحار الانوار، ج۷۷، ص۱۵۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص۸۷، و ج ۱۰، ص۱۱۲.

۳- بحار الانوار، ج ۱، ص۸۷.

۴- بحار الانوار، ج۱، ص۱۳۹.

۵- بحار الانوار، ج۱، ص۹۶، و ج۵۷، ص۳۷۵، و ج۶۴، ص۲۸۲.

۶- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۹.

۷- بحار الانوار، ج ۷۷، ص۲۸.

۸- بحارالانوار، ج۱، ص۱۴۱.

۹- کمال هستی در عصر ظهور، ص۱۱۶ و ۱۱۷.

۱۰- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۱۶، ح۱۱.

یکی از آثار حضور فعّال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلایق است. زیرا تأثیر مشاهده حسّی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است.(۱)

نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السّلام برشمرده و بحث خود را چنین جمع بندی می کند:

باری با خانه نشینی حجج الهی، بشریّت نعمت های فراوانی از دست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیّت آل اللّه علیهم السّلام و حکومت بقیّه اللّه (عجّل اللّه تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمّدی صلّی اللّه علیه و اله و سلم در میان خلایق آشکار می شود و نمونه تمام عیار احمدی صلّی اللّه علیه و اله و سلم در جهان نمایان می گردد. به برکت او، کینه ها از دل ها رخت برمی بندد، رأفت و شفقت جای آن را می گیرد، اخلاقیّات در میان مردمان زنده می شود، روح ایمان در جامعه بارور می گردد، و دیگر بار نمونه تمام عیار برادری و الفتی که انبیا خلق را به آن دعوت کرده اند، ایجاد می شود. به گونه ای که مسیحیان جز در زمان عیسای مسیح، چون آن را ندیده، و جهانیان-جز در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم-نمونه آن را مشاهده نکرده باشند.(۲)

اینها همگی بخشی از برکات وجودی امام زمان علیه السّلام در زمان ظهور ایشان است. پیش از ظهور، دوران محرومیّت بشر از اکثر این نعمت هاست. بنابراین آیین اسلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلّی عقل گستر و عدل گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیّت عمومی و قلبی ایشان را در میان مردم جهان نمی توان داشت.

### اسلام پس از ظهور: با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهمّ پس از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام، نزول حضرت عیسی علیه السّلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السّلام در نماز است. پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به یک فرد یهودی فرمودند: ۴.

ص: ۳۱۸

---

۱- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۳.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۱۰۴.

یا یَهودیُّ و مِن ذُرِّیَّتی المَهدِیُّ علیه السّلام اِذا خَرَجَ نَزَلَ عیسی بنُ مریمَ علیه السّلام لِنُصرَتِهِ فَقَدَّمَهُ و یُصَلّی خَلفَه.(۱)

ای یهودی، مهدی علیه السّلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسی بن مریم علیه السّلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می آید، پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می ایستد.

این حادثه مهم باعث می شود که بسیاری از کسانی که خود را پیروان حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام می دانند، حقانیّت حضرت مهدی علیه السّلام را درک کنند و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورند. البتّه در آن زمان هم هستند افراد معاند و منکر حقّ و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی علیه السّلام، باز هم از قبول امامت ایشان سرباز می زنند. طبق تفسیر ائمّه علیهم السّلام، آیه شریفه «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»(۲): «همه اهل آسمان ها و زمین چه با رغبت و چه با کراهت تسلیم خداوند هستند.» در زمان ظهور امام عصر علیه السّلام تحقّق می یابد. امام صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه فرمودند:

اِذا قامَ القائِمُ علیه السّلام لا یَبقی اَرضٌ اِلاّ نُودِیَ فیها بِشَهادَهِ اَن لا اِلهَ الاّ اللّهُ و اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم.(۳)

وقتی حضرت قائم علیه السّلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آن که در آن صدای شهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم بلند می شود.

پس اسلام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم در همه جای عالم به دست با برکت حضرت مهدی علیه السّلام گسترش می یابد، امّا در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن جعفر علیهم السّلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

اُنزِلَت فی القائِمِ علیه السّلام اِذا خَرَجَ بالیَهودِ و النَصاری و الصابِئینَ و الزَّنادِقَهِ ۱.



---

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج۱، ص ۵۵.

۲- آل عمران/۸۳.

۳- تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص۱۸۳، ح۸۱.

و اَهلِ الرِّدَّهِ و الکَفّارِ فی شَرقِ الاَرضِ و غَربِها فَعَرَضَ عَلَیهِم الاِسلامَ فَمَن اَسلَمَ طَوعاً اَمَرَهُ بِالصَّلاهِ و الزَّکاهِ و ما یُؤمَرُ به المُسلِمُ و یَجِبُ لِلّهِ علیه و مَن لَم یُسلِم ضَرَبَ عُنُقَهَ حتّی لا یَبقی فی المَشارِقِ و المَغارِبِ اَحَدٌ اِلّا وَحَّدَ اللّهَ.(۱)

این آیه درباره حضرت قائم علیه السّلام نازل شده است. هنگامی که یهود و نصارا و صابئین (ستاره پرستان) و منکران خداوند و مرتدها و کافران را از همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید. هرکس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هرکس اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آن که در سراسر گیتی کسی باقی نمی ماند مگر این که خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی می شوند که حقّ و حقیقت را به روشنی شناخته اند، امّا نمی خواهند تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه زمان این گونه مداراها و سازش ها با ظهور امام عصر علیه السّلام به سر خواهد آمد.

### معنای آیه شریفه: «لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ»

با این توضیحات روشن می شود که آیه شریفه «لا إِکْراهَ فِی اَلدِّینِ» -که به عنوان شاهدی بر حکومت امام زمان علیه السّلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است-هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. این آیه قرآن اوّلا اختصاصی به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السّلام ندارد، بلکه به یک حقیقت کلّی درباره دین و اعتقادات اشاره می کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم و هم خود امام عصر علیه السّلام با آن در تضادّ است! ! رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم برای گسترش اسلام به سرزمین های مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می کردند و پس از اتمام حجّت بر ایشان اگر کسانی از ۲.

ص: ۳۲۰

---

۱- تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص۱۸۳، ح۸۲.

روی لجاجت و عناد از قبول اسـلام، سـرباز می زدنـد، با آنها می جنگیدنـد تا یا اسـلام را بپذیرند (هرچند با اکراه و بدون میل قلبی) و یا اگر جزء اهل کتاب (همچون یهود و نصاری) بودنـد، مجبورشان می کردنـد که تسـلیم شوند و به پرداخت جزیه تن دردهند. قرآن کریم می فرماید:

قـاتِلُوا اَلَّذِینَ لا ـ یُؤْمِنُونَ بِـاللّهِ وَ لا ـ بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَـدِینُونَ دِینَ اَلْحَقِّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا اَلْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ.(۱)

بـا کسـانی از اهل کتاب که ایمان به خـدا و آخرت نمی آورنـد و حرام خـدا و رسولش را حرام نمی داننـد و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا آن که به دست (خود) با حالت خواری و ذلّت جزیه پرداخت کنند.

امام زمان علیه السّـلام نیز به همین سـیره و سـنّت جدّشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنابر بعضی روایات(۲)، دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی پذیرند. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

فَإنَّ اللّه تَبارَکَ و تَعالی لَن یَذهَبَ بِالدُنیا حتّی یَقُومَ مِنّا القائِمُ یَقتُلُ مُبغِضینا و لا یَقبَلُ الجِزیَهَ و یُکَسِّرُ الصَلیبَ و الأصنامَ... .(۳)

خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آن که قیام کننده ما (اهل بیت علیهم السّـلام) قیام کند، دشمنان ما را می کشد و جزیه نمی پذیرد و صلیب و بت ها را می شکند. . . .

بنابراین نمی توان ادّعا کرد که در زمان ظهور حضـرت مهـدی علیه السّـلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پـذیرای اسـلام می شوند. چنین چیزی تاکنون اتّفاق نیفتاده و ۳.

ص: ۳۲۱

---

۱- برائت/۲۹.
۲- در این موضوع دوگونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السّلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده انـد. اظهـارنظر قطعی در این مورد موکول به مجـال دیگری است ولی اصـل بحث ما در این جا با هردو گروه از روایات سازگار است.
۳- بحار الانوار، ج۳۱، ص۴۴۳.

پس از این هم اتّفاق نمی افتد و معنای آیه شریفه «لا إِكْراهَ فِي اَلدِّينِ» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.

تعبیر «اکراه» در آیه ۲۵۶ سوره بقره ظاهرا به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است، نظیر آیه دیگر قرآن که می فرماید:

وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ اَلنّاسَ حَتّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.(۱)

و اگر پروردگار تو می خواست، همه اهل زمین بدون استثنا ایمان می آوردند (امّا او چنین نخواسته است) پس آیا تو (ای پیامبر) مردم را مجبور می کنی تا ایمان بیاورند؟ !

اکراهی که در این آیه از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است.(۲) بله، اگر خدا می خواست، می توانست کاری کند که همه اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیّتی نکرده و پیامبرش نیز-با این که قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد-چنین نمی کند. نفی اکراه-به معنای تکوینی آن-هیچ منافاتی با «اکراه تشریعی» که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم انجام می دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریعی، همان چیزی است که توضیح دادیم (این که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم کفّار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیّر می نمودند) . این سیره-چنان که دیدیم-در زمان امام عصر علیه السّلام هم توسّط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیه شریفه «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً» عدّه ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می شود که از آیه شریفه «لا إِكْراهَ فِي اَلدِّينِ» هرگز نمی توان استفاده کرد که همه مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را پذیرا شوند.

تا این جا ضعف و بطلان دلیل اوّلی که-برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور-مطرح شده بود، آشکار شد. ٠.



---

۱- یونس/۹۹.

۲- رجوع کنید به تفسیر «مناهج البیان» ، جزء سوم، ص۱۷ تا ۲۰.

## دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السّلام مطرح شده، این است که می گویند: شکل گیری حکومت امام مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می پذیرد و همین امر اقتضا می کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السّلام را داشته باشند وگرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدّس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریّه را مطرح کرده اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤیّد استناد کرده اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر نبّال از امام محمّد باقر علیه السّلام نقل کرده است. می گوید: خدمت حضرت عرض کردم:

إنَّهم یَقولُونَ إنّ المَهدِیَّ لو قامَ لَاستَقامَت له الاُمُورُ عَفواً و لا یُهریقُ مِحجَمَةَ دَمٍ.

می گویند: همانا مهدی علیه السّلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خود به خود انجام می شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی ریزد.

حضرت در پاسخ فرمودند:

کَلّا و الّذی نَفسی بِیَدِهِ لَوِ استَقامَت لِاَحَدٍ عَفواً لَاستَقامَت لِرَسُولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم حینَ اُدمِیَت رَباعِیَتُهُ و شُجَّ فی وَجهِهِ کَلّا و الّذی نَفسی بِیَدِهِ حتّی نَمسَحَ نَحنُ و أَنتُم العَرَقَ و العَلَقَ-ثمّ مَسَحَ جَبهَته.(۱)

نه چنین نیست، قسم به آن که جانم در قدرت اوست، اگر قرار بود (کارها) برای کسی خود به خود انجام شود، قطعا برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم انجام می شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون آلود گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آن که جانم به دست اوست (کارها برای امام زمان علیه السّلام انجام نمی شود) تا این که ما و شما عرق را همراه با لخته های خون (از پیشانی خود) پاک کنیم. -سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند. ۲.

ص: ۳۲۳

---

۱- الغیبه، نعمانی، باب ۱۵، ح۲.

با استناد به این حدیث، می گویند:

اگر قرار بود به وسیله کارسازی و معجزه، اوضاع برایش درست شود، برای پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم می شد و در زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم انجام می گرفت. در حالی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم خودش در جنگ دندانش شکست، پیشانی اش خون آلود شد، در جنگ های مختلف شرکت کرد و خودش وارد میدان می شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقّق شود؛ امّا تحقّق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی (عج) . . . از این قبیل روایت ها استفاده می شود که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها.(۱)

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده و می گوید:

یک روایت از امام صادق علیه السّلام است «اذا قامَ قائِمُنا. . .» وقتی حضرت قیام می کند «. . . وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤُوسِ العِبادِ. . .» دستش را بر سر بندگان قرار می دهد. حالا «وضع یده» یا دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هرحال، دستش را بر سر بندگان قرار می دهد و عقل های اینها را متمرکز می سازد «. . . فَجَمَعَ به عُقُولَهُم. . .» و اخلاق آنها را کامل می کند، «... و اَکمَلَ به اَخلاقَهُم. . .» به وسیله این، آمادگی پیدا می کنند حق را بپذیرند؛ چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درک بکنند، اسلام را قبول می کنند. از این روایت معلوم می شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می کنند امّا این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند.(۲)

گاهی برای تأیید این که قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی پذیرد و یک کار عادی و بشری است، به سخنی از مرحوم شیخ طوسی تمسّک می شود که ما ۴.



---

۱- گفتمان مهدویّت، ابراهیم امینی، ص۱۹ و ۲۰.

۲- گفتمان مهدویّت، ابراهیم امینی، ص۲۴.

برای تبیین دقیق تر بحث، ترجمه عبارات ایشان را عینا نقل می کنیم:

اجمالا می توان گفت که بر خدای متعال واجب است که امام علیه السّلام را تقویت کند تا آن حد که قدرت بر قیام و بسط ید کافی برای انجام آن پیدا کند. این تقویت الهی هم از طریق فرشتگان امکان پذیر است و هم توسّط بشر. امّا از آن جا که خداوند به وسیله فرشتگان این کار را نکرده، می فهمیم که علّت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراین باید تقویت امام علیه السّلام توسّط بشر انجام شود.(۱)

از مجموع آن چه نقل شد، روشن می گردد که از دیدگاه این متفکّران، پیروزی حضرت مهدی علیه السّلام پس از ظهور باید به صورت کاملا عادی و طبیعی تحقّق پذیرد و معجزه ای در این کار وجود ندارد. یاران ایشان هم در این مسیر، فرشتگان الهی نیستند، بلکه افراد بشر باید این مسؤولیّت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت این است که بشریّت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسؤولیّت جهانی پیدا کند. همین آمادگی هم به صورت اعجاز توسّط امام زمان علیه السّلام اتّفاق نمی افتد، بلکه منتظران ظهور ایشان باید به وسیله تبلیغات و اسباب عادی، زمینه این رشد عقلانی را فراهم نمایند و این تنها راهی است که برای به نتیجه رسیدن قیام امام عصر علیه السّلام وجود دارد.

برای بررسی دقیق این سخنان باید دو مطلب به طور عمیق، تجزیه و تحلیل شود:

### منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بودن آن

مطلب اوّل: این که گفته اند قیام امام زمان علیه السّلام یک قیام کاملا عادی و طبیعی است، دلیل عقلی دارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهارنظری نمی کند و در واقع مسأله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می پذیرد که کشف این امر با عقل امکان پذیر نیست. بنابراین هر گونه اظهارنظری در این مورد باید براساس ادلّه نقلی (آیات و روایات) باشد. ۲.



---

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۹۲.

به همین جهت، گوینـده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حـدیثی در این باره اسـتناد نموده است. امّا حدیث بشـیر نبّال از امام محمّـد باقر علیه السّـلام که مسـتند ایشان قرار گرفته، هیـچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضـرت ندارد. فرمایش امام علیه السّـلام در آن حـدیث این است که اسـباب کار آن حضـرت پس از ظهور، خودبه خود (عفوا) فراهم نمی شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتّفاق بیفتد، برای رسول خدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم اتّفاق می افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدنـد و زخمی شدنـد. گوینـده از این که پیشـرفت کار حضـرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نـتیجه گرفته که قیـام ایشـان به صـورت کاملاـ عـادی و طـبیعی است. این اسـتنتاج، صـحیح نیست. مـا نمی توانیم بگوییم که چون کارها برای حضـرت، خودبه خود فراهم نمی شود-بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است- پس پیروزی ایشان به صورت کاملا طبیعی اتّفاق می افتـد و اعجازی از ناحیه خداونـد در کار نخواهـد بود. از آن مقـدّمه، این نتیجه گرفته نمی شود. لازـمه این که کاری خودبه خود انجام نشود، این نیست که به صورت کاملا عادی تحقّق یابـد و اساسا کار خارق العاده ای صورت نپـذیرد. می توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السّـلام پس از ظهور، خودبه خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد، امّا در عین حال از یک یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد.

بهترین نمونه ای که برای این فرض می توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسـلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم است که در حـدیث مورد اسـتناد هم به آن اشـاره کرده انـد. کسـی که درباره قیام پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم به طور دقیق مطالعه و بررسـی کنـد، قطعا به این نتیجه می رسـد که پیشـرفت اسـلام به وسـیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنـایت هـای غیـبی، حضـرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تـا در نهـایت، بزرگترین انقلاـب دنیـا را-که تـا آن روز سـابقه نـداشت-به وجود آورد. بر مبنـای حسـاب های عادی و بشـری، پیروزی پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم قابل پیش بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه های

زیـادی را در سـیره پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم می توان مطرح کرد که غلبه ایشان براساس اعجاز الهی بوده، نه یک کار طبیعی و عادی.

### پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

یـک نمونه بسـیار روشن این امر، پیروزی ایشـان در جنـگ «بـدر» است که اگر امـداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسـلمانان قطعا شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می فرماید:

وَ لَقَـدْ نَصَـرَکُمُ اَللّهُ بِبَـدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اَللّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْـکُرُونَ* إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَ لَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِکَهِ مُنْزَلِینَ * بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِکَهِ مُسَوِّمِینَ* وَ ما جَعَلَهُ اَللّهُ إِلاّ بُشْری لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ وَ مَا اَلنَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ اَلْعَزِیزِ اَلْحَکِیمِ.(۱)

و قطعا خداوند شما را-در حالی که ضعیف و ناتوان بودید-یاری نمود، پس از خداوند پروا کنید، شاید شکرگزار گردید*آن گـاه که تو (ای پیـامبر) به مؤمنـان می گفتی: آیا کفایت نمی کنـد شـما را که پروردگارتان با سه هزار فرشته که (از آسـمان) فرود می آیند، به شـما کمک رساند؟ *بلکه (با وجود کفایت سه هزار فرشته برای کمک به شما) اگر صبر و تقوی پیشه کنید و در همین ساعت (دشـمن) به سـراغتان آید، پروردگارتان با پنج هزار فرشـته نشان دار به شما یاری می رساند*و خداوند این (امـداد) را قرار نـداد مگر ایـن که بشـارتی برای شـما و آرامش بخش به دلهایتـان باشـد و پیروزی جز از جـانب خداونـد عزیز حکیم نیست.

از این آیات شـریفه به روشـنی می توان فهمید که پیروزی پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلم و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند-از طریق فرو فرستادن فرشتگان-ایشان را بر دشمن پیروز ۶.



---

۱- آل عمران/۱۲۳ تا ۱۲۶.

گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدّدا تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقّق نمی یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دلهای کفّار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می کند:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ اَلْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ. . . إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى اَلْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلرُّعْبَ. . . .(۱)

آن زمانی که از پروردگارتان کمک می طلبیدید، پس اجابت نمود شما را به این که فرمود: من شما را با هزار فرشته که دوش به دوش یکدیگر (یا دوش به دوش شما) باشند، یاری می کنم*. . . آن زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان وحی می کرد که: من با شما هستم، پس اهل ایمان را ثابت قدم بدارید، به زودی ترس و وحشت را دلهای کافران می افکنم. . . .

در این آیات، سخن از استغاثه و فریادخواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حساب های عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی برد و لذا به خداوند پناه می آورد و از او کمک می طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آن چه وعده ام دادی وفا کن. خداوندا اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد» پس همین طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. این جا بود که خدا آیه شریفه «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ. . .» را نازل فرمود.(۲).



---

۱- انفال/ ۹ و ۱۲.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

تعداد یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم در جنگ بدر دقیقا ۳۱۳ نفر بود(۱)، در حالی که تعداد لشکر دشمن حدّاقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیّت بسیار نامناسب بودند، به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه ای بود که بر هر شتر، سه نفر می نشستند و خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم به همراه امیر المؤمنین علیه السّلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند.(۲) به هرحال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی مسلمانان امکان پذیر نبود، امّا خدای متعال علاوه بر فرو فرستادن فرشتگان، با ایجاد رعب و وحشت در دلهای کافران، آنان را در برابر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم مغلوب ساخت.

مشاهده می کنیم که در جنگ بدر از یک طرف، پیروزی و فتح برای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و یارانشان خودبه خود محقّق نگردید، بلکه ایشان درگیر جنگ شدند، سختی های آن را تحمّل کردند و رنج تعدادی کشته و زخمی را هم بر خود هموار نمودند، امّا از طرف دیگر خداوند حدّاقل از دو طریق-یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دلهای کفّار-مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هردو مصداق اعجاز الهی است که اگر نبود، شکست لشکر اسلام در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه این که کارها خودبه خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد؛ بلکه هردو حالت با یکدیگر قابل جمع هستند، چنان که در سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

### شباهت قیام امام زمان علیه السّلام به غلبه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم در جنگ بدر

جالب این که قیام و پیروزی امام زمان علیه السّلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اوّلا تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقا ۳۱۳ نفر است و ثانیا خدای متعال از همان دو طریق غیبی-که در بدر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم را یاری کرد-امام زمان علیه السّلام را ۹.



---

۱- تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۵۵، و سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۰.
۲- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹.

نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند، حدیث زیبایی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که فرمودند:

اِنَّ المَلائِکَهِ الّذینَ نَصَرُوا مُحَمَّداً صلّی اللّه علیه و اله و سلم یَومَ بَدرٍ فی الاَرضِ، ما صَعِدُوا بَعدُ و لا یَصعَدُونَ حتّی یَنصُرُوا صاحِبَ هذا الاَمرِ و هُم خَمسَهُ آلافٍ.(۱)

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقا همان فرشتگانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السّلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد و به طور کلّی در برخی از احادیث، خروج حضرت به خروج رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم تشبیه شده است. امام صادق علیه السّلام در توضیح آیه شریفه: «أَتی أَمْرُ اَللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»(۲) : «امر خداوند آمد، پس در تحقّق آن شتاب نورزید.» فرمودند:

هُوَ اَمرُنا اَمرُ اللّهِ لا یُستَعجَلُ بِهِ یُؤَیِّدُهُ ثَلاثَهُ اَجنادٍ: المَلائِکَهُ و المُؤمِنُونَ و الرُّعبُ و خُرُوجُهُ کَخُرُوجِ رَسُولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه و اله و سلم و ذلکَ قَولُه تَعالی: «کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ».(۳)

این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید. سه لشکر صاحب این امر را یاری می رسانند: فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال: همان گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات خارج ساخت. . . .

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد: .



---

۱- تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۳۸.

۲- نحل/۱.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹، ح ۴۶ به نقل از الغیبه نعمانی.

## الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

۱- امام علیه السّلام تصریح کرده اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام امر خداست که نباید در آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی-در مقایسه با کار بشری-تعبیر می کنیم و مقصودمان به طور اجمالی این است که ظهور حضرت مهدی علیه السّلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا این که بخواهد برای آن، برنامه ریزی کند. خداوند خود می خواهد این کار را انجام دهد و برنامه ریزی های لازم برای اجرای آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاک ها و محدودیّت های کارهای بشر را جاری بدانیم.(۱)

در این جا یکبار دیگر تأکید می کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می توان به روشنی، اعجازآمیز بودن آن را درک نمود؛ همان چیزی که در بحث فعلی موردنظر می باشد.

## لشکریان غیبی امام عصر علیه السّلام در هنگام ظهور

۲- دومین نکته مهمّی که از این حدیث استفاده می شود، این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السّلام غیر از افراد بشر، لااقل دوگونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دلهای دشمنان. هردو اینها بسیار مهمّ و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السّلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم نازل شدند، گروه های دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، وقتی کار بر سیّد الشهداء علیه السّلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته .



---

۱- توضیح مفصّل تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موکول می کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریّاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

برای یـاری آن حضـرت به زمین فرود آمدنـد، امّـا توفیق یاری امامشان را در آن روز پیـدا نکردنـد. حضـرت رضا علیه السّـلام درباره این مطلب به «ریّان بن شبیب» چنین فرمودند:

یَا ابنَ شَبیبٍ اِن کُنتَ باکِیاً لِشَـیءٍ فَابکِ لِلحُسَـینِ بنِ عَلیٍّ بنِ اَبی طالبٍ علیهم السّلام. . . لَقَد نَزَلَ اِلَی الاَرضِ مِنَ المَلائِکَهِ اَربَعَهُ آلافٍ لِنَصـرِهِ فَوَجَدُوهُ قد قُتِلَ فَهُم عِندَ قَبرِهِ شُـعثٌ غُبرٌ اِلی اَن یَقُومَ القائِمُ علیه السّـلام فَیَکُونُونَ مِن اَنصارِهِ و شِعارُهُم «یا لَثاراتِ الحُسَین».(۱)

ای پسـر شبیب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسـین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّـلام گریه کن. . . هر آینه چهار هزار فرشـته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، امّا او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضـرت قائم علیه السّـلام هسـتند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السّلام را سر می دهند.

آنها که به آرزوی یاری سیّد الشهداء علیه السّلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منوّرش، با حال آشفته و پریشان، باقی مانده اند و در انتظار ظهور منتقم خون شـهید کربلا به سـر می برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضـرت باز نمایند. علاوه بر این تعداد، که با فرشـتگان روز بدر به نه هزار نفر می رسـند، هزاران فرشـته دیگر هم هسـتند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیّه اللّه الاعظم اروحنا فداه به شـمار می روند. در حدیثی، مفضّل از امام صادق علیه السّـلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السّلام از فرشتگان را ۴۶/۰۰۰ هزار نفر دانسته اند.(۲)

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای این که پیروزی ایشان را براساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می کند. علاوه بر اینها لشـکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السّـلام برشـمرده اند که از میان آنها می توان به تعداد ۶/۰۰۰ جن اشاره نمود.(۳)۴.

ص: ۳۳۲

---

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، ح ۲۳ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السّلام.

۲- بحار الانوار، ج ۵۳، ص۱۴.

۳- بحار الانوار، ج۵۳، ص۱۴.

اگر وجود این گونه های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می توانیم معجزه بنامیم؟!

آیا با همه اینها می توان ادّعا کرد که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه ای در آن دخالت ندارد؟ !

## تشبیه قیام امام زمان علیه السّلام به خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم

۳- نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می شود، تشبیه خروج حضرت مهدی علیه السّلام به خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم است. مقصود از خروج امام زمان علیه السّلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به سوی بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السّلام چنین است:

کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ.(۱)

همان طور که پروردگارت تو را به حق از خانه ات خارج ساخت در حالی که گروهی از مؤمنان (نسبت به این امر) کراهت داشتند.

این آیه شریفه در صدر آیاتی است که داستان جنگ بدر را مطرح کرده اند و لذا نوع مفسّران، منظور از خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم از خانه خود را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته اند. امّا طبق نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است، امام صادق علیه السّلام تصریح کرده اند که: «خُروجُه علیه السّلام کَخُرُوجِ رَسولِ اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم مِن مَکَّهَ و هو قَولُه: کما. . .»(۲) طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم، خارج شدن ایشان از مکّه و هجرت به مدینه است.

به هرحال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اوّل، همان طور که هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم از مکه به مدینه یک کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر علیه السّلام هم یک امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که .

ص: ۳۳۳

---

۱- انفال/۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۱۷۶ به نقل از کتاب الغیبه، شیخ مفید.

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم تصمیم به هجرت گرفتند، براساس حساب های عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «اَخرَجَکَ رَبُّکَ» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکّه خارج کرد و این کار، کار تو نبود.»

دقّت شود که وقتی می گوییم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکّه، فعل اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، امّا اوّلا اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیا تمام شرایط و زمینه ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می گوییم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسّر نیست و هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) لذا آنها را به این معنا کار خدا نمی دانیم.

حال براساس این تشبیه می توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر علیه السّلام هم بر اساس روال و شرایط عادی، انجام شدنی نمی نماید، ولی خداوند می خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصیّ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می کند، ضمن این که هم خود امام زمان علیه السّلام و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبت های جنگ-از قبیل کشته و مجروح شدن-را نیز تحمّل خواهند نمود. امّا همان طور که گذشت، تحقّق این گونه امور، هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر علیه السّلام ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می خورد، مطلبی است که در

قسمت دوم آیه ۵ انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در این که گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته انـد. احتمالا کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیّت طرح و نقشه هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم به درجه ای نبود که وعـده های آن حضـرت برایشان آرامش بخش و مطمئن کننـده باشد؛ لذا از آن کار کراهت داشـتند. امّا همه مؤمنان چنین نبوده انـد و آیه شـریفه هم تنهـا دربـاره گروهی از اهـل ایمـان (فَریقـاً مِنَ المُؤمِنینَ) چنـان حکمی فرموده است. مؤمنانی که به پیـامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم ایمان کامل داشـتند، مطمئن بودنـد که اگر وعـده الهی درباره تحقّق رخـدادی وجود داشـته باشـد، آن اتّفـاق-علی رغم فراهم نبودن شـرایط و زمینه های ظاهریش-حتما صورت می گیرد، خداونـد آن چه را بخواهـد به نتیجه می رساند و هیچ مانعی نمی تواند در مقابل خواست الهی، سدّی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السّـلام نیز دقیقا همین طور است. ایشان در شـرایطی ظهور خواهند فرمود که بسـیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه شان ناامید و مأیوس هسـتند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین اسـتفاده می شود که یأس از ظهور آن حضـرت و پیروزی ایشـان فراگیر می شـود و جز عـدّه قلیلی از شـیعیان، بقیّه را دربرمی گیرد.(۱) جـایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضـرت، احسـاس یـأس و ناامیـدی کننـد، چگونه می توان ادّعا کرد که در هنگام ظهور، شـرایط طوری فراهم است که قیـام آن حضـرت به صورت طبیعی و عـادی پیروز می شود؟ ! اگر چنین باشـد که مردم دنیـا پیش از ظهور امام عصـر علیه السّـلام آمـادگی آن را پیـدا کننـد یـا اگر حـدّاقل اهـل ایمـان به طـور عـادی مهیّـای ظهور شونـد، دیگر کراهت از ظهور حضـرتش بی معنا می شود. در حالی که همه این قرائن نشان می دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می رسـد و در همین حـال، شـرایط و زمینه های عادی، ثمربخش بودن قیام ایشان را تأییـد نمی کننـد. این وجه شـباهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد. .

ص: ۳۳۵

---

۱- توضیح این بحث همراه با ذکر ادلّه آن در کتاب «سلوک منتظران» ص ۱۷۴ تا ۱۷۸ آمده است.

### تأکید بر اعجازآمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السّلام

مطلب اوّل مورد بحث (اعجازآمیز بودن قیام امام زمان علیه السّلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویّت به پایان می بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیّت روزافزون بشر. . . حضرت صاحب الزمان علیه السّلام با ۳۱۳ نفر دنیا را مسخّر می فرماید؟ . . . آیا غلبه آن حضرت به طور اعجاز و خرق عادت است یا آن که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

در پاسخ به این پرسش چنین گفته اند:

. . . غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هردو نوع واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم و قوای اسلام به هردو نوع بود. امّا به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده های صریح و بشارتهای حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه: «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اَللّه؛»(۱)چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می یابند.» آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می دهد.(۲)

### معجزه بودن تکمیل عقول به دست بابرکت امام عصر علیه السّلام

مطلب دوم: قطعا یکی از معجزاتی که به دست بابرکت امام عصر علیه السّلام پس از ظهور، اتّفاق می افتد، این است که ایشان-طبق احادیث متعدّد-دست مبارک خود را بر سر بندگان گذارده و به این وسیله عقل های آنها را کامل می فرماید. این ۸.



---

۱- بقره/۲۴۹

۲- پاسخ ده پرسش، آیت اللّه صافی گلپایگانی، ص ۱۷ و ۱۸.

معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السّلام وعده تحقّق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده اند، این است که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

باید از این مدّعی محترم پرسید: به چه طریق عادی طبیعی می توان با گذاشتن دست بر سر بندگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عادی و معمولی تکامل عقول این است که دست بر سرها بگذارند؟ ! اگر این امر، معجزه حضرت صاحب الامر علیه السّلام نباشد، پس چه کاری را می توان اعجاز دانست؟ !

البتّه ممکن است گوینده این سخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وَضَعَ یَدَهُ علی رُؤُوسِ العِباد» بگوید «خداوند دست خودش یا دست امام زمان علیه السّلام را روی سرهای بندگان می گذارد».(۱)

سخن ما این است که اوّلاـ در عبارت حدیث-که قبلاـ نقل شد-کلمه ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فاعلی مستتر در کلمه «وضع» را به آن برگردانیم. امام فرموده اند: «اِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ. . .» در این عبارت، مرجع ضمیر مستتر در «وضع» به حضرت قائم علیه السّلام برمی گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بله حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السّلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

اِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللّهُ یَدَهُ عَلی رُؤُوسِ العِبادِ. . .(۲)

در این حدیث کلمه «اللّه» فاعل «وضع» می باشد. در این صورت ضمیر در «یده» ممکن است به خداوند یا به حضرت قائم علیه السّلام برگردد. امّا در هردو حال، نتیجه نهایی یکی است، چون اگر ضمیر به «اللّه» نیز برگردد، مراد از دست خدا (ید اللّه) کسی جز خود امام عصر علیه السّلام نمی باشد، هرچند در ترجمه عبارت، «دست خدا» معنا می کنیم. به هرحال این معجزه به واسطه وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام ۱.

ص: ۳۳۷

---

۱- گفتمان مهدویّت، ص۲۴.

۲- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، ح۲۱.

محقّق می شود.

ثانیا چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السّلام، به اصل سخن ما هیچ خدشه ای وارد نمی شود، چون ما می خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هرکه باشد-چه خدا و چه امام علیه السّلام-تفاوتی نمی کند.

امّا این که فرموده اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند» ، باید توجّه کرد که اوّلا حدیث، ناظر به بعد از ظهور حضرت می باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه ای که انجام می دهند، مربوط به قبل از ظهور است و ثانیا ظاهر و بلکه نصّ عبارت حدیث، دالّ بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السّلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السّلام را به منتظران ظهور نسبت داده اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر-و بلکه صریح- عبارت آورده بودند، جای تأمّل و بررسی داشت، ولی چنین قرینه ای-نه عقلی و نه نقلی- موجود نیست. سؤال ما این است: اگر واقعا مراد امام باقر علیه السّلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السّلام است، باید چه تعبیری و به چه شکلی می فرمودند که قابل توجیه برخلاف آن نباشد؟! آیا از آن چه گفته اند، می توانستند روشن تر بگویند؟ ! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار-در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السّلام- وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادلّه نقلی را قربانی تأویل می گرداند! ! آن چه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

### دلیل سوم بر ضرورت آمادگی مردم به عنوان شرط لازم ظهور

یکی دیگر از ادلّه ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السّلام می شمارد، این است که می گویند:

هر نهضت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملا مهیّا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السّلام هم از این قاعده کلّی مستثنا نیست.

آن گاه یکی از عوامل اساسی برای ایجاد این آمادگی را چنین برمی شمارند:

گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می افزایند. هر اندازه که زمان می گذرد و حکومت ها تأسیس می شوند، ایدئولوژی ها به وجود می آیند، قانون ها تصویب می شوند، اختراعات و صنایع پیشرفت می کنند و. . . بشر بیش از پیش به این نکته پی می برد که اینها برای نجات و سعادت او کافی نیست. پیشرفت علم به جای این که او را از نابسامانیها نجات دهد، بلای جان او شده است. . . .(۱)

بر همین اساس ادّعا می شود که:

تمدّن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشکار می شود که بشریّت پس از تجربه تمام راهها و روش های مختلف از ادّعاهای واهی مکاتب گوناگون به ستوه آید و از صمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روش ها هرگز نمی توانند سعادت مطلوب را برای جوامع بشری به ارمغان آورند و از سویدای جان آماده حکومت حضرت مهدی علیه السّلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند. . .(۲) تمدّن جهانی حضرت مهدی علیه السّلام پس از شکست همه روش ها و مکتبها و تمام داعیان اصلاحگری ها بر سر کار خواهد آمد. مردمان درمی یابند که این مکاتب، هرگز نمی توانند سعادت مطلوب برای بشر به ارمغان آورند و تمدّن حاکم بر جهان از عهده حلّ نیازهای واقعی بشریّت برنمی آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السّلام روی می آورند.(۳)

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریّت به این درجه از آمادگی فکری، غیرممکن می دانند و می گویند:

تا نوع بشر به حدّ کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد؛ مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البتّه رشد فکری یک حادثه آنی نیست بلکه در طول ایّام و به واسطه پیش آمدهای روزگار پیدا می شود و رو به کمال می رود. . . باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و ۷.



---

۱- بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال ۱۳۷۸، ص ۹۱.

۲- کمال هستی در عصر ظهور، ص۱۴ و ۱۵.

۳- کمال هستی در عصر ظهور، ص ۲۶ و ۲۷.

آسایش انسانها آن قـدر قانون تـدوین کنند و تبصـره به آنها بزنند و بعد از مدّتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین می خواهد انجام بگیرد، مأیوس شونـد و بـدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصـلاح بشـر پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه های خدا تسلیم شود. . . .(۱)

بعضی دیگر از صاحب نظران، در تبیین این عقیده می فرمایند:

بایـد. . . مزاج جهـان آمـاده چنان ظهوری بشود و جامعه بشـر و ملّتها بفهمنـد که هیئت های حاکمه در رژیم های گوناگون از عهـده اداره امور برنمی آینـد و مکتب هـای سیاسـی و اقتصـادی مختلف دردی را دوا نمی کننـد و اجتماعات و کنفرانس ها و سازمان های بین المللی و طرحها و کوشـش های آنها به عنوان حفظ حقوق بشـر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از تمـام این طرحها که امروز و فردا مطرح می شود، مأیوس شونـد و فساد و طغیان شـهوات و ظلم و سـتم همه را در رنـج و فشار گـذارد. همان طور که در روایات است، بی عفّتی و فحشاء به قـدری رواج پیـدا کند که در کنار خیابانها و ملأ عام، زن و مرد علنا مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزرم آنها از میان برود. . . وقتی اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدّن (منهـای انسـانیّت) کنونی همه به سـتوه آمدنـد و تـاریکی جهان را گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسـن استقبال مواجه می شود. . . .(۲)

بیاناتی که تا این جا نقل شـد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، امّا گاهی برای اثبات آن از ادلّه نقلی هم اسـتفاده شده است، به عنوان مثال می گویند:

بایـد آن قـدر حکومت هـای رنگارنگ در جهان تأسـیس شود و مرامها و احزاب فریبنـده به وجود آیـد و بی لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید ۵.

ص: ۳۴۰

---

۱- دادگستر جهان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- نوید امن و امان، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی کند. برای این که وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می رسیدیم با عدالت رفتار می کردیم.(۱)

امام باقر علیه السّلام فرمود: دولت ما آخرین دولت هاست. هر خاندانی که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلم عمل می کردیم و این است معنای آیه: «وَ اَلْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».(۲)

با توجّه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیّت برای تحمّل حکومت توحید، آماده و مهیّا نشده است.(۳)

ما مجموع این سخنان را با بیان چند نکته، نقد و بررسی می نماییم.

### اتمام حجّت بر مدّعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السّلام

نکته اوّل: ابتدا به بررسی ادلّه نقلی مورد استناد می پردازیم تا روشن شود که آن چه به عنوان مؤیّد این نظریّه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کلّ مطالب صرفا براساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشهاد شده عبارتند از:

۱- امام صادق علیه السّلام فرمودند:

ما يَكونُ هذا الامرُ حتّى لايَبقى صِنفٌ مِنَ النّاسِ إلّا [قد]وُلُّوا على النّاسِ حتّى لايَقُولَ [قائِلٌ]: إنّا لَو وُلِّينا لَعَدَلنا ثمّ يَقُومُ القائِمُ بالحَقِّ و العَدل.(۴)



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۴۴.
۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.
۳- دادگستر جهان، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.
۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹ به نقل از الغيبه نعمانی.

این امر (ظهور امام زمان علیه السّلام) واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نمانـد که بر [دیگر]مردم حکومت نکرده باشند تا هیچ کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم. پس از آن حضرت قائم علیه السّلام به حقّ و عدالت قیام خواهند کرد.

۲- امام باقر علیه السّلام فرمودند:

دَولَتُنا آخِرُ الدُوَلِ و لَن یَبقی اَهلُ بَیتٍ لَهُم دَولَةٌ اِلاّ مَلَکُوا قَبلَنا لِئَلاّ یَقُولُوا اِذا رَأَوا سیرَتَنا: اِذا مَلِکنا سِرنا مِثلَ سیرَه هؤُلاءِ و هُوَ قَولُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ اَلْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ».(۱)

دولت ما آخرین دولت هاست و هیچ خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی مانند مگر آن که قبل از ما به حکومت می رسند. (این به علّت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می کردیم و این همان فرمایش خدای عزّ و جل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آن چه از این دو حدیث شریف استفاده می شود، این است که ظهور حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه در زمانی واقع می شود که هر گروه مدّعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجّت صورت گرفته که هیچ کدامشان نمی توانند مشابه کار امام عصر علیه السّلام را انجام دهند. بنابراین در هردو حدیث از اتمام حجّت بر مدّعیان حکومت جهانی-پیش از ظهور امام زمان علیه السّلام-سخن به میان آمده که البتّه لازمه این اتمام حجّت ، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

دقّت شود که ممکن است خود مدّعیان بفهمند که هرگز نمی توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود یک رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشند. فرق است بین این که گروه ها و اصناف مدّعی حکومت عدل جهانی، ناتوانی خود را در اجرای آن احساس کنند با .



---

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۸ به نقل از الغیبه، طوسی.

این که مردم جهان، این حقیقت را تصدیق نمایند و آن چه در دو حدیث فوق، مطرح شده، مطلب اوّل است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسنده محترم، با چه استدلالی از مطلب اوّل، مطلب دوم را نتیجه گرفته اند. آیا لازمه این که مدّعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه های جهانی شان احساس کنند، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسند؟ هرگز. معمولاً کسانی که متصدّی و عهده دار انجام کاری می شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می کنند، ولی دیگران که صرفا تماشاچی هستند، بسیاری از نقاط ضعف متصدّیان را متوجّه نمی شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدّعیان، شایستگی تصدّی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدّعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می کنند.

به هرحال لازمه این که فرد یا گروهی عدم شایستگی خود را در تصدّی یک مقام بفهمد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقت واقف شوند. ما در این جا این احتمال را که مردم در شرایطی ضعف و ناتوانی حاکمان را دریابند، نفی نمی کنیم، امّا استلزامی بین درک مردم و اتمام حجّت بر مدّعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام باقر و امام صادق علیهما السّلام آمده، ربطی به ادّعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدّعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفا از جهت عقلی است.

### عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السّلام

نکته دوم: در مقام بررسی عقلی، اوّلین مطلب این است که با توجّه به مباحث گذشته، عقلا هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السّلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریّه مطرح می کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از

سویـدای جان، آمادگی حکومت حضـرت مهدی علیه السّـلام را نیابند، آن گاه نهضت جهانی ایشان از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شـکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانه مردمی داشـته باشد و امام زمان علیه السّـلام هم که رهبر یک قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقّق نمی یابد مگر آن که بشر آن روز از اداره خود توسّـط خودش، مـأیوس شود و خواهـان پیروی از پیـامبران و اجرای قوانین الهی ایشـان گردد. نـتیجه این که امـام عصر علیه السّلام ظهور نخواهند کرد مگر این که بشریّت، مکاتب و آیین های حکومت همه مدّعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کلّ اسـتدلالی است که طرفـداران نظریّه مورد بحث مطرح می کنند. در مقام نقد این استدلال می توان گفت:

اوّلا اگر امر ظهور امام عصـر علیه السّـلام را یک امر الهی بدانیم-چنان که امام صادق علیه السّـلام در توضیح آیه شریفه: «أَتی أَمْرُ اَللّهِ فَلاـ تَسْـتَعْجِلُوهُ» فرمودنـد-در آن صورت هیـچ دلیلی نـدارد که احکـام و ضوابـط حاکم بر قیام های بشـری را در مورد ظهور آن حضـرت هم جـاری و سـاری کنیم. به تعبیر دیگر، اگر بشـر عـادی قرار بود یک نهضت جهانی برپا کنـد و حکومت عـدل الهی را در سراسـر گیتی برقرار نمایـد، در آن صورت این قیـام، یـک کـار بشـری بود و احکـام و قواعـدی که همیشه بر کارهای بشـری حاکم است، لزوما در مورد آن هم جاری بود. امّا وقتی خداوند می خواهد به وسـیله حجّت معصوم و برگزیده خود یک انقلاب جهانی را در سراسـر دنیا ایجاد کند، هیچ ضـرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضـیح کامـل تر این مطلب مهم را به آخرین فصـل از همین بخش موکول می کنیم، امّا در این جا همین قـدر اشاره می کنیم که اگر کاری، کار الهی باشـد آن گاه نمی توان بـدون دلیل معتبر و قطعی، کلیّه احکام جاری در مورد کارهای بشـر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السّلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر

بخواهیم هریک از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضت های بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السّلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هرچند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، امّا این امر، دلیل کافی نیست برای آن که قیام امام زمان علیه السّلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضت های بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه های بشری را بکند. (هرچند به هیچ وجه نمی خواهیم تأثیر جنبه های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السّلام نفی کنیم.)

ثانیا به فرض پذیرفتن این که پیروزی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقّق شود. همان طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السّلام پس از ظهور، دست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می بخشند و این کمال عقلی، سرمنشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حدّ کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پس از ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می گردد و لذا نمی توانیم ادّعا کنیم که: «تا نوع بشر به حدّ کمال و رشد نرسد، مهدی موعود ظاهر نمی گردد» .

### بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری

نکته سوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السّلام مشروط باشد به این که عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعا امید مؤمنان را نسبت به این که ممکن است ظهور امام زمان علیه السّلام نزدیک باشد، به ناامیدی تبدیل می کند.

ما-طبق آن چه در احادیث فرموده اند-موظّف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم. (۱)امّا اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرنها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین حالتی پدید آید! حتّی سیر تاریخی بشر هم تاکنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و براساس روال موجود نیز این گونه پیش نخواهد رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایت های سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، امّا اوّلا اکثریّت مردم دنیا-که غیر مسلمان هم هستند-بیچارگی ها و نابسامانی های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی گذارند. (بلکه منشأ همه ظلم ها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می دانند و حاکمان ستمگر را در این امر، مقصّر می دانند.) پس نمی توان ادّعا کرد که جهانیان روزبه روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون گذاران بیشتر پی می برند.

و ثانیا اگر هم سرخوردگی هایی از برخی از قوانین بشری و بین المللی پیدا کرده باشند، باز هم اغراض سوء و نیّت های پلید افراد خاصّی را در نقصان و کاستی آنها مؤثّر می دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکّران عدالت خواه بشر، فراهم آیند و باهم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آن چه خود آن را «عقلانیّت»(۲) می نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه نگون بختی های موجود در دنیا را در این می بیند که حاکمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیّت، پیروی نمی کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلای عالم، به خوبی از بی عدالتی ها و تبعیض های ستمگرانه در برخی از قوانین بین المللی (مانند وجود حقّ وتو برای برخی از قدرت های بزرگ جهانی در شورای امنیّت سازمان ملل متّحد) آگاهند، امّا به خاطر سلطه زورمدارانه مستکبران جهانی .



---

۱- ادلّه این مطلب را می توانید در کتاب «سلوک منتظران» بخش سوم مطالعه فرمایید.

۲- Ratinality.

در اداره سازمان های بین المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکّران بشری (غیر از مسلمانان) ، مشکل در درجه اوّل، اجرا نشدن قوانین صحیح بین المللی است و در مواردی هم که نقصی در خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانون ها می دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مترقّی و صحیح پی برده باشند یا این که حدّاقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال این که روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السّلام ظهور کنند-با توجّه به وضع موجود-قدری رؤیایی به نظر می آید و وضعیّتی که در حال حاضر بر بشریّت حاکم است، نویدبخش امید و انتظار واقع بینانه ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السّلام است که با آیات و احادیثی نظیر «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَراهُ قَرِيباً»(۱) و «نَجَی الْمُقَرَّبُون»(۲) سازگار نمی باشد.

پس می توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادلّه ای که مضمون آنها «لزوم نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البتّه مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السّلام را ممکن بشماریم.(۳)

### مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

نکته چهارم: این که فرموده اند: «باید. . . فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. . . بی عفّتی و فحشاء به قدری رواج پیدا کند که در کنار خیابانها و ملأ عام زن و مرد علنا مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزرم آنها از میان برود. . . وقتی .

ص: ۳۴۷

---

۱- معارج/۷. یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السّلام دانسته شده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۲)

۲- الغیبه، نعمانی، باب۱۱، ح ۵.

۳- توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در کتاب «معرفت امام عصر علیه السّلام» ص ۳۸۵ تا۳۸۷ آمده است.

اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدّن (منهای انسانیّت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را فراگرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می شود» مقصود چیست؟

اگر این مطالب را به عنوان «توصیف» زمان پیش از ظهور امام عصر علیه السّلام بیان کرده اند، می تواند قابل قبول باشد؛ امّا اگر مراد، بیان «شرط ظهور» باشد، نمی تواند مورد قبول باشد. احادیثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضرت می کنند، همگی در مقام توصیف آن زمان هستند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را با یکدیگر بیان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضرت ادّعا کرده اند. ظاهر عباراتی که نقل کردیم-با توجّه به بحث مؤلّف-ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السّلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می افتد و به طور کلّی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت برشمرده اند.

به هرحال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السّلام مشروط به رواج بی عفّتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعا چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقّق آن دل خوش نمود. ولی البتّه -همان طور که قبلاـ گفتیم-اصلا شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را-بدون دلیل معتبر و قطعی-پیش شرط تحقّق ظهور تلقّی کنیم و آن گاه برای تحقّق آن، رواج بی عفّتی-در حدّ حیوانات- را شرط بدانیم؟ آری اگر واقعا شرط ظهور، آمادگی مردم جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی عفّتی در حدّ حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی عفّتی را شرط ظهور امام زمان علیه السّلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعا مؤلّف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم

فرموده اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرّفی نکنیم، نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی عفّتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز–نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور–سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

ص: ۳۴۹

## فصل ۳: بررسی نظریّاتی درباره پیش شرط ظهور

در دو فصل گذشته اکثر ادلّه نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السّلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریّاتی بپردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسأله پرداخته اند و هریک خواسته اند به طریقی-غیر از آن چه در فصل گذشته مطرح شد-برای ظهور، «پیش شرط» معیّن کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقّی کرده اند.

بعضی از طرّاحان این گونه نظریّات تا آن جا پیش رفته اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده اند که خدا و امام زمان علیه السّلام هریک کار خود را انجام داده اند و این مردم هستند که باید ظهور بکنند و امام علیه السّلام را از انتظار فرج خارج کنند!

ما در این فصل سه نظریّه مختلف امّا شبیه به یکدیگر را مطرح می کنیم و به نقد و بررسی هریک می پردازیم:

## یک نظریّه تاریخی-کلامی در بیان شرایط ظهور

### اشاره

این نظریّه بر آن است که:

ص: ۳۵۱

به اعتقـاد عمـوم دینـداران (اعم از مسـلمین و غیرمسـلمین) موعودی در پایـان تاریـخ خواهـد آمـد که چنـد و چون این موعود برحسب ادیان، متفاوت است؛ از نظرگاه اسـلامی، آن موعود وقتی درخواهـد رسـید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهـان را از پس این ظلم و جـور، از عـدل و داد پر خواهـد کرد. از این که ادیـان وعـده ظهور موعودی را در نقطه نـامعیّنی از تاریـخ داده انـد و رسـالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده انـد و انتظار تحوّل سترگی را از او و به دست او می برنـد چه باید فهمیـد؟ و مقـدّم بر ظهور وی تاریـخ را واجـد چگونه تحوّلاتی بایـد دیـد؟ تحوّلات دفعی و ناگهانی و بی سابقه یا تـدریجی و آرام؟ آیـا بناگـاه قطعه ای از تاریـخ، صددرصـد متفـاوت با قطعه پیشـین در می رسـد و همه چیز عوض می شود یا این که نه، مقطعی از تاریـخ رفته رفته و به آرامی جـای خود را به مقـاطع و دورانهـای متفـاوت بعـد می دهـد؟ آیـا واقعا درآمـدن موعود تـاریخی ادیـان به این معنـاست که جهـان پر از پلیـدی و پلشتی و ناپـاکی و ناپارسایی و مالامال از ضـدّیت با حق، فسق و کفر است و یکبـاره موعود ادیـان در می رسـد و در مـدّت فوق العـاده کوتاه ورق را برمی گردانـد و تحوّلی به غایت دفعی در کلّ تاریـخ و اجتماع بشـری پدیـد می آورد و به ناگاه تمام سـیاهی ها و پلیدی ها جای خود را به روشـنی ها و پاکی ها می دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصـیّتهای بزرگ، کارهـای سترگ می کننـد، امّـا به تعبیر راسـل، همیشه شخصـیّتهای بزرگ در نقطه های تعـادل تاریـخ ظهور می کننـد و تعادل بـدین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بـد همچون دو کفّه ترازو و در حال تعادل باشـند و از یک میزان سـنگینی برخوردار باشـند به نحوی که با اندک تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگر تعادل نباشد و یکی از طرفین سـنگینی و فزونی فوق العاده ای نسبت به طرف دیگر داشـته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضـعیّت، نیاز به اعمـال نیرو و فشـار بسیار زیـادی است. لـذا شـرط و معنای تعادل این است که به انـدازه بـدی، خوبی هم باشـد و فقط در این صـورت اسـت کـه برگردانـدن ورق، ممکن و میسّـر خواهـد بـود و در غیر این صـورت تحـوّل، فـوق العـاده دشـوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود درخواهد رسید که جهان مالامال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید

چنـان معنا کرد که تاریـخ به تدریـج آمادگی خود را نسـبت به یک قیام اصـلاحگرانه از دست می دهـد و در آن نقطه ای که کمترین آمـادگی را دارد، آن موعود ظـاهر می شود؛ بلکه به عکس، تاریـخ به تدریـج آمـادگی بیشتری نسـبت به چنین ظهور اصـلاحگرانه ای پیـدا می کنـد و در نقطه ای که در اوج این آمـادگی است، آن ظهور صورت می گیرد. و این آمـادگی فقط یک عطش روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه یک آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقّی ما از ظهور مصـلح موعود بایـد این گونه باشـد. مگر نه آن است که یک مصـلح عالم به زمان، آن هنگام درمی آیـد که کـار او بگیرد و آن گـاه دست به عمـل می گشایـد که توفیق رفیق او گردد؟ پس لازمه بـاور به مهـدویّت این خواهـد بود که سمت و سوی بشـریّت اگرچه توأم با یک رشته حوادث جنبی نامطلوب است، امّا علی العموم در راستای رشد فکری-اجتماعی آدمیان باشـد و بشـریّت چنان شـکل و سـطح و ارتفاعی پیـدا کنـد که بستر و زمینه مساعـد و مناسبی را برای برخاسـتن مصـلح موعود و نشـر توفیقمنـد دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشـند و امام زمان (عج) با کشـتن بیشتر این مردم، نظـام خود را مسـتقر سازد. البتّه هر نهضتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، امّا اگر نهضتی بر آن باشـد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می خواهـد بر آنها حکومت کنـد، نظام خود را مسـتقر سازد، از همان ابتـدا آشـکار است چنین نهضتی تولّـدش زودرس است و مرگش زودرس تر و حـال آن که قیام مصـلح موعود، قیامی است برای بشـریّت و برای اصلاح و برای ماندن.(۱)

برای بررسـی این نظریّه، ابتـدا اصل اسـتدلال نویسـنده را خلاصه می کنیم. این اسـتدلال از دو مقدّمه و یک نتیجه تشـکیل می شود. نویسـنده، مقـدّمه اوّل را از ادلّه دینی و مقدّمه دوم را از فلسـفه تاریخ گرفته است. مقدّمه اوّل این است که موعود جهانی وقتی ظهور می نمایـد که جهـان پر از ظلم و جور شـده باشـد (این را از ادلّه نقلی اسـتفاده می کنـد) . مقـدّمه دوم نیز براسـاس نظریّه راسل بنا می شود که می گوید: ۰.



---

۱- مدارا و مدیریّت، عبد الکریم سروش، ص ۳۸۸ تا ۳۹۰.

«شخصیّت های بزرگ همیشه در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند» . جمع بین این دو مقدّمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت خواه هم باشند، تا این دو همچون دو کفّه ترازو در حال تعادل با یکدیگر قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضمن بیان این استدلال، یک مدّعای دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریّت در حال نزدیک شدن به رشد فکری-اجتماعی بالایی است. دلیل این مدّعا آن است که چون تغییر و تحوّلات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتّفاق نمی افتد، برای آن که در پایان تاریخ بین نیروهای خوب و بد (که مطابق ادلّه دینی جهان را پر خواهند نمود) تعادلی برقرار باشد، باید بگوییم که سیر تاریخی جهان بشری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند او کاملا فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکته اخیر آغاز می کنیم:

### ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل تاریخ

اوّلین مطلب این است که: به چه دلیل می گویند تغییر و تحوّلات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی صورت نمی پذیرد؟ تنها دلیلی که مطرح کرده اند این است که: «یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می آید که کار او بگیرد» .

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر یک مصلح بشری بخواهد به روال عادی کارهای بشر، تغییر و تحوّلی را در سطح جامعه یا کلّ عالم معماری کند، علی القاعده باید زمینه های نهضت و انقلابش کاملا فراهم باشد وگرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکتهای بشری است. حال اگر مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف یک بشر عادی بود و می خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه اش آن بود که زمینه های عادی پیروزی برایش فراهم شود

ص: ۳۵۴

تا حرکتش موفقیّت آمیز باشد، امّا سخن، درست در همین قسمت است.

بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان یک فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می خواهند انجام دهند یک کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السّلام یک رهبر معصوم الهی است و قیامش هم یک کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسنده نظریّه مورد بحث مطرح کرده، درست برخلاف مدّعای او است. ایشان در مورد پیامبران مدّعی شده که در نقطه های تعادل تاریخ، ظهور کرده اند. آیا واقعا چنین بوده است؟

بیشترین اطّلاع ما در خصوص حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و اله و سلم و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورّخ منصفی می تواند ادّعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم همچون دو کفّه ترازو در حال تعادل بودند؟ ! بهترین کسی که اوضاع زمان بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم را توصیف نموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است که در یکی از خطبه های خویش چنین می فرمایند:

خداوند پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلم را در زمانی فرستاد که مدّتی طولانی از متوقّف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می گذشت و امّت ها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه ها در همه جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب کاری های آن آشکار بود. در هنگامی که برگ های دنیا زرد گشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه ای از آن امید نمی رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود. به راستی و حقیقت، نشانه های هدایت نابود شده و علامتهای پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره ای زشت و زننده به اهل خود می نگریست و در روی طالبان خود با قیافه ای عبوس و با ترشرویی نظر می کرد. میوه درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت.(۱) ۵.



---

۱- نهج البلاغه، ترجمه فقیهی، خ ۸۸، ص ۲۳۵.

آیا در شـرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیه السّلام نشانه های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد دَرَسَت مَنارُ الهُدی)، می توان ادّعا کرد که نیروهای حقّ و باطل در تعادل با یکدیگر بودند؟ واقعیّت این است که ظهور پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سـلم در زمان بعثت، یک پدیـده عادی بشـری نبود، همان طور که خود ایشان هم یک بشـر عادی نبودند. غلبه و پیروزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم جز با عنایت های خاصّ الهی و امدادهای اعجازآمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است. سایر پیامبران الهی هم-اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند-جز بر همین منوال نبوده است. ولی البتّه از این حقیقت نباید غافل شد که اکثر رسولان خداوند-برخلاف نظر نویسنده «ریشه در آب است»(۱)-از جهت اهـداف مورد نظرشـان در دنیـا، کارنـامه کامیابی نداشـته انـد، ولی این ناکامی هیـچ نقصـی به الهی بودن بعثت و ظهور ایشان نمی زند. به هرحال هیچ یک از ایشان در نقطه تعادل تاریخ-به تعبیر راسل-ظهور نکرده اند.

آری، اصلاحگران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته اند و هم زمینه مقبولیّت مردمی برایشـان فراهم بوده است. هیـچ مصـلح عـادی، بر مبنـای روال طبیعی نمی توانـد بـدون وجود چنـان شرایطی به اصـلاحگری-آن هم در حـدّ وسـیع و گسـترده- بپردازد، ولی مغفول نمانـد که قیـاس پیـامبران و اوصـیای ایشـان با مصـلحان عـادی بشـر صـحیح نیست، به خصـوص حضـرت مهـدی موعـود علیه السّلام که از طرف خداونـد مـأموریّت ویژه و منحصـربه فردی برای اصـلاح جهانی دارنـد و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السّلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیا را می توانیم بـا افراد عـادی بشـر مقـایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهـدی علیه السّلام را می توانیم در سطح قیام های سایر برگزیدگان الهی بدانیم. ۸.



---

۱- عبد الکریم سروش، مدارا و مدیریّت، ص ۳۸۱ تا ۴۱۸.

## رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریّت

مطلب دوم: ما به هیچ وجه نمی توانیم ادّعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع بینانه و عینی نگاه کنیم، می بینیم که روزبه روز بشریّت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلاب فساد فرو می رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعه سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعه فرهنگی، تقیّدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف تر شده و خداوند متعال روزبه روز بیشتر فراموش می گردد. در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلم ها و جنایت ها رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوت رانی و لذّت طلبی تحت عنوان «عقلانیّت مدرن» تبلیغ و ترویج می شود. این واقعیّتی است که بالعیان می توان مشاهده کرد. امّا استدلال نویسنده مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده اند و به علاوه تحقّق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان پذیر نیست، پس علی القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می رود!

ما در توضیح مطلب اوّل، بطلان مقدّمه این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی توانیم ادّعا کنیم که تغییر و تحوّلات اجتماعی-با قید الهی بودن- حتما باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السّلام، رسیدن تاریخ به نقطه تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای این که جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی ماند، علاوه بر این که به وضوح، شاهد تحقّق عکس این حالت در جامعه بشری هستیم.

## درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی

مطب سوم: این که ما دینداران، آینده تاریخ را درخشان و امیدوارکننده می دانیم، صرفا براساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده اند و افزون بر این معتقدیم که صرف نظر

از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و. . . نمی توانیم آینده تاریخ را این گونه پیشگویی نماییم. اصولا پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسی به این گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشته باشد، هرگز نمی تواند ادّعا کند که تاریخ، پایانی روشن و امیدبخش دارد. چنین پیشگویی هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم السّلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفا از همین طریق ممکن می باشد.

### مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السّلام به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: این که در احادیث اسلامی گفته شده جهان در زمان ظهور مهدی موعود پر از ظلم و جور خواهد بود، هرگز نباید این طور تفسیر شود که «شرط» ظهور ایشان، غلبه ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجّه فرمایید که از حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام نقل شده است:

لَو لَم یَبقَ مِنَ الدُنیا اِلاّ یَومٌ واحدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذلک الیومَ حتّی یَخرُجُ رَجُلٌ مِن وُلدی فَیملَأُها عَدلاً و قِسطاً کَما مُلِئَت جَوراً و ظُلماً کذلک سَمِعتُ رسولَ اللّهِ یَقُولُ.(۱)

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عزّ و جل آن روز را چنان طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید که زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم شنیدم که این گونه می فرمود.

به تعبیر مرحوم میرزا محمّد تقی اصفهانی مؤلّف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند.(۲) پس تحقّق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه السّلام قطعی و مسلّم است. امّا نکته مهم آن است که ۹.



---

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۰، ح۴.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص۱۱۹.

این احادیث بیان کننده «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفا اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می کنند. فرق است بین این که چیزی شرط تحقّق یک امر باشد و این که صرفا یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسّفانه برخی در اثر سوءبرداشت از این روایات، تصوّر کرده اند که هرچه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السّلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد! ! این عقیده نادرست از بزرگترین بدعت هایی است که در موضوع «مهدویّت» به وجود آمده و با اصول دین داری و بندگی خدا صددرصد تعارض دارد. ما هیچ گاه و به هیچ دلیلی نمی توانیم مجوّز انجام گناه یا فساد را-هرچند به صورت محدود و حتّی برای یکبار-به احدی بدهیم و هر برداشتی از احادیث مهدویّت که چنین نتیجه ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیده صحیح در خصوص این گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقّف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستور العمل و تکلیف استنتاج نمی گردد. وظیفه ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. امّا احادیثی که بر غلبه ظلم و جور در جهان-مقارن با ظهور امام زمان علیه السّلام-دلالت می کنند، صرفا جنبه پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقّت شود) .

به علاوه نظیر آن چه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث-از جهت اخبار از غیب- دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امیدبخش می دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبه ظلم و جور در جهان می شمرند و هر دو عقیده صرفا مبتنی بر ایمان به غیب است که شرط اصلی ایمان و تقوا می باشد.

ص: ۳۵۹

### استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السّلام مستلزم کشتار عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمه اعتقاد به این که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السّلام با کشتن بیشتر کسانی که می خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهّم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم-به دلیل مردمی نبودن-زودرس می داند! شیعه -همان طور که در فصل گذشته توضیح دادیم-براساس ادلّه نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السّلام پس از ظهور خود، تغییر و تحوّلات بزرگی در عرصه فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و در اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم-حتّی اهل کتاب- فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدوی هیچ نیازی به کشته شدن بیشتر کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البتّه هستند مردمی که با کراهت قلبی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد، چرا که خداوند طبق وعده هایی که فرموده است، دین حق را-علی رغم کراهت کافران و مشرکان-بر همه آیین های دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

هُوَ اَلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ اَلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی اَلدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْمُشْرِکُونَ.(۱)

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آئین ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

ابو بصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند:

وَ اللّهِ ما نَزَلَ تَأویلُها بَعدُ و لا یَنزِلُ تَأویلُها حتّی یَخرُجَ القائِمُ علیه السّلام فاذا خَرَجَ القائِمُ علیه السّلام لَم یَبقَ کافِرٌ بِاللّهِ العَظیمِ و لا مُشرِکٌ بِالامامِ اِلّا کَرِهَ خُرُوجَه. . . .(۲)۶

ص: ۳۶۰

---

۱- برائت/۳۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۵۸، ح۱۶.

قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم علیه السّلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند، هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السّلام شرک بورزد، باقی نمی ماند مگر آن که از قیام ایشان کراهت دارد. . . .

آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات-که پس از ظهور توسّط وجود مقدّس امام عصر علیه السّلام آشکار می شود-باز هم از سر عناد و انکار حقّ و حقیقت، بر کفر و شرک خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یا راهی جز کشته شدن در پیش نخواهند داشت.

### دموکراسی، معیار مشروعیّت نظام حکومت امام زمان علیه السّلام نیست

در این جا باید از یک اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السّلام بر پایه نظریّه «دموکراسی» ، نوعی پشتوانه مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر-که همه دنیا دم از دموکراسی و حکومت مردمی می زنند-یک ضرورت و خدمت به اندیشه مهدویّت شیعی محسوب می کنند.(۱) اینها نگران هستند که اگر احادیثی دالّ بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السّلام-به دست ایشان-را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویّت گردد.

ما نمی خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجّهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به هیچ وجه صحیح نیست؛ بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیّت ها و قابلیّت های افراد را در نظر گرفت، تا خدای ناکرده کسی به دلیل کم ظرفیتی، از اعتقادات صحیح دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویّت برای عموم افراد به جای آن که مفید باشد، گاهی مخرّب است. ».



---

۱- رجوع شود به: ماهنامه موعود، ش ۵۳، مقاله «آسیب شناسی باور به ظهور منجی».

امّا طرح نکردن این گونه احادیث به این معنا نیست که ما ارزش های غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیّت حکومت حضرت مهدی علیه السّلام ارائه کنیم. ما باید اندیشه مهدویّت شیعی را تنها بر پایه و با محوریّت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرّفی نماییم و باید به دیگران بیاموزیم که هیچ ملاکی جز آن چه خشنودی خالق متعال را تحصیل و تضمین می کند، برای مشروعیّت و مقبولیّت نظامی که امام عصر علیه السّلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدوی، معیار حقانیّت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عموم آنها نموده ایم. البتّه نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشه مهدویّت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همه آن چه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیّت های آنان، حقایق دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هرحال، ارائه اعتقادات صحیح، یک مطلب است و صحّت خود آن اعتقادات، مطلبی دیگر. نباید رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقیّد می کند، معیاری برای صحّت و سقم خود آن مطالب تلقّی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد. برای یک شیعه معتقد به خدا و امام زمان علیه السّلام تنها معیار مشروعیّت و مقبولیّت حکومت عدل جهانی، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموکراتیک بودن و نه دموکراتیک نبودن، هیچ یک معیار خوبی یا بدی نمی باشد. حال، این که کجا و در چه شرایطی و به چه اندازه این حقیقت، قابل طرح هست یا خیر، بحث دیگری است.

### یک نظریّه نقلی-کلامی در ارائه پیش شرط ظهور

طرّاح این نظریّه، بحث خود را در مقابل نظریّه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است و تا

جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السّلام ظهور نخواهند کرد. ایشان در ردّ این اندیشه باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اوّلی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السّلام می داند نه دومی را. این بحث کاملا صحیح و مورد قبول است که چون در ذیل عناوین گذشته مطرح کرده ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدّد آن نمی بینیم. امّا نظریّه مورد بحث این است که می گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.

نویسنده برای اثبات نظریّه خود، روایتی را از امام باقر علیه السّلام به این مضمون نقل می کند:

کسی از امام باقر علیه السّلام می پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السّلام اتّفاق می افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان یک حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره؛ زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می سازد که در کدام یک از این دوره ها، امکان ظهور وجود دارد.

حکایت این است که عالم فرزانه ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی رغبت بود و لذا بهره ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه ای داشت که از دانش او بهره های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکل روبه رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدّتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظرخواهی نمود. همسایه فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پاداش را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پاداش خوبی گرفت، امّا با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدّتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است. ولی این بار سهم مرا از پاداش فراموش نکن. . . . فرزند عالم پس از گرفتن پاداش به

تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بدهد یا نه؟ ولی بالاخره از این کار چشم پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیّه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پاداش فورا نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در این جا کلام بسیار مهمّی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی. زمان اوّل زمان گرگ بود و تو چون گرگ حقّ مرا غارت کردی. زمان دوم زمان میش بود که دلش می خواهد ولی عمل نمی کند، تو هم دلت می خواست که حقّ مرا بدهی ولی عمل نکردی. و امّا زمان سوم زمان ترازو بود و تو به وعده خودت عمل کردی. همه پاداش از آن تو.(۱)

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السّلام با بیان این حکایت می خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حقّ امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می خواهند حقّ ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حقّ ما را خواهند داد! این ها دوره های سه گانه تاریخ امامت اند. مدار و محور این دوره های سه گانه، مردم اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. براساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور عدالت خواهی مردم است. امام عدالت، امّت عدالت خواه می خواهد. دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد. جامعه فاسد، امام عدالت را نمی پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمّل نمی کنند؛ همان گونه که امام علی علیه السّلام را تحمّل نکردند.

اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السّلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعه عدالت خواهی است. گفتمان جامعه بشری باید به گفتمان عدالت تبدیل شود تا زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السّلام فراهم گردد.(۲)۳.



---

۱- این حدیث شریف در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ آمده است.

۲- ماهنامه موعود، ش۵۳، ص ۲۲ و ۲۳.

نویسنده سپس برای تأیید و تحکیم نظریّه خود، این بحث را پیش می کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السّلام چیزی جز این که در این مدّت طولانی، مردم کم کم به «عدالت خواهی» برسند، نبوده است. بر همین اساس معتقد می شود که حضرت مهدی علیه السّلام برای سلطه بر جهانیان نیازی به آن چه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد. می گوید:

اگر بناست که برای حاکمیّت امام زمان علیه السّلام نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی بود؛ از همان آغاز این نبردها می توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضرت مهدی علیه السّلام در آغاز امامت بیش از پنج سال سنّ نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. امّا روشن است که کمی سنّ نمی تواند توجیه عقلانی برای دوازده قرن غیبت باشد. اگر کمی سنّ دلیل غیبت است و اگر بناست به وسیله جنگ حکومت حضرت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سنّ کافی بود.

. . . دولت امامت، هیچ گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی علیه السّلام و انزوای معصومان علیهم السّلام دلیل روشن این حقیقت است.(۱)

در این نظریّه چند مدّعا مطرح شده است که ما یک یک به بررسی هرکدام می پردازیم.

### تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدّعا این است که گفته اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است» . ای کاش نویسنده حدّاقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدّعای خود مطرح می کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کلّ حدیث، یک تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السّلام از این تمثیل به صورت قطعی ۴.



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۵۳، ص ۲۴.

روشن نیست. هرکس ممکن است براساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد. هیچ یک از این برداشت ها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نصّ» در آن معنا می نامند. «نصّ» به دلیلی اطلاق می شود که تنها به یک معنا دلالت می کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، ادّعای نویسنده این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام باقر علیه السّلام از پیش شرط ظهور سخن گفته اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای موردنظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نصّ» نیست. امّا آیا در این معنا «ظهور» دارد؟(۱)

آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السّلام، ظهور دارد؟ به نظر می آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علّامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال کننده از امام باقر علیه السّلام است) زمان ظهور امر را بشناسی، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می گذاری و این خبر بین مردم پخش می شود و به مفسده بزرگی می انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می نمایی، فایده ندارد؛ چون به عهد خود وفا نمی کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است.(۲)

مرحوم علّامه مجلسی هیچ اظهارنظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده اند، ولی این بیان را بر معانی دیگر احتمالی، ترجیح داده اند. پس ادّعای اوّل نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای موردنظر ایشان است، باطل می باشد. ۹.

ص: ۳۶۶

---

۱- «ظهور» در جایی اطلاق می شود که چند معنا از یک لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معانی دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجح را معنای «ظاهری» آن لفظ می نامند.

۲- مرآه العقول، ج۲۶، ص۵۳۹.

## صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدّعای دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السّلام در فرمایش خود، دوره های سه گانه تاریخ امامت را بیان کرده اند که در دوره سوم-که آن را دوره «عدالت» نامیده است-مردم، حقّ اهل بیت علیهم السّلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اوّلا ـ از کجای این حدیث، دوره های مختلف تاریخ امامت استنباط می شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می کند؟ با دقّت در متن حدیث روشن می شود که چنین معنایی به هیچ وجه از حدیث استنباط نمی شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده اند، چیز دیگری نیست.

ثانیا صرف نظر از این که حدیث، دلالتی بر مدّعای نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دوره مختلف-با این نام گذاری خاص-از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده اند؟ به عنوان بیان یک مورد نقص می توان گفت: آن چه که ایشان دوره «میش صفتی» نامیده و مدّعی شده که در آن، «مردم می خواهند حقّ ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته اند حقّ ائمّه علیهم السّلام را بدهند ولی حال آن را نداشته اند؟ آیا در دوران حکومت بنی العبّاس چنین بوده است؟ تاریخ گواهی می دهد که در اواخر دوران امامت یازده امام شیعه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السّلام تا امام حسن عسکری علیه السّلام) حاکمان ستمکار بنی العبّاس بدترین سخت گیری ها را در حقّ حضرات ائمّه علیهم السّلام اعمال می کردند و مردم نیز در مقایسه با اواخر دوران بنی امیّه اقبال کمتری نسبت به امامان علیهم السّلام نشان می دادند، آیا چنین زمانی را دوره «میش صفتی» می نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمّه علیهم السّلام در مقایسه با زمان امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام کمتر بود؟

روشن است که این تقسیم بندی هم چیزی جز یک استحسان براساس قبول یکسری پیش فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمّه علیهم السّلام به همه صورتها بوده اند. از همان ابتدای غصب

خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حقّ ائمّه علیهم السّلام را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می خواستند حقّ ائمّه علیهم السّلام را بدهند، ولی در این امر، تنبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حقّ امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائمّه علیهم السّلام بوده ایم.

ثالثا به فرض این که تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی توان گفت که: مدار و محور این دوره های سه گانه، مردم اند. آن چه از ظاهر حدیث استفاده می شود، عکس این معناست. عبارات پایانی حدیث چنین است:

اِنّ الزَمانَ الأوّلَ کانَ زَمانَ الذِئبِ و إنّکَ کُنتَ مِنَ الذِئابِ و اِنّ الزَمانَ الثانِیَ کانَ زَمانَ الکَبشِ. . . و کَذلِکَ أنتَ. . . و کانَ هذا زَمانَ المیزانِ و کُنتَ فیه علی الوَفاءِ.(۱)

ترجمه ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به این که در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می کند. مثلا کسی که در زمان «کبش»(۲) بوده است، معمولاً همچون گوسفند عمل می کند. یعنی این که انسان در چه زمانی باشد، جهت دهنده به نحوه عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت حدیث استفاده می شود. نویسنده، عکس این معنا را ادّعا نموده و می گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیّت هر زمانی را معیّن می کند و به تعبیر خودش: «مدار و محور دوره های سه گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادّعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کند، می تواند در جای خود محلّ نقد و بررسی باشد. امّا نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست، عکس این مقصود از آن برداشت می شود. .



---

۱- کافی، ج ۸، ص۳۶۳.

۲- «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می باشد. (فرهنگ نوین، ص ۵۷۹) معلوم نیست که نویسنده مقاله موردبحث به چه دلیل آن را به «میش» (گوسفند ماده) ترجمه کرده است.

### نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت

مدّعای سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السّلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت». استدلال نویسنده اوّلا به حدیث امام باقر علیه السّلام است که می گوید: «براساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است» . ثانیا از این که دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد (مقدّمه اوّل) و این که: جامعه فاسد، عدالت را نمی پذیرد (مقدّمه دوم) ، نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می پذیرد که فاسد نباشد.

درباره استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السّلام به هیچ وجه از «عدالت خواه» بودن مردم سخن نمی گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت) ، مردم نیز مطابق عدل رفتار می کنند و مثلا به وعده خود عمل می نمایند. این معنا ربطی به «عدالت خواهی» مردم ندارد.

امّا استدلال عقلی نویسنده از دو مقدّمه و یک نتیجه تشکیل شده که هردو مقدّمه عقلا محلّ اشکال و ایراد است.

اشکال مقدّمه اوّل در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر این که جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام خواهان عدالت و تشنه یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عمومی برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریّاتی که در مقام اثبات چنین نظریّه ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.

امّا مقدّمه دوم، یک سخن و ادّعای جدید است که می گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادّعا با همه سخنانی که معمولاـ در این موضوع گفته می شود، متفاوت است. آن چه عموما می گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنه ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می کند. با این ترتیب

«عدالت خواه بودن» را شرط لازم ظهور حضرت دانسته اند. امّا نویسنده مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدّعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدّی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لااقل رواج نداشته باشد) تحقّق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السّلام می باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقّی نمی شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هرچند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صددر صد) ، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمّل نمی کنند، همان گونه که امام علی علیه السّلام را تحمّل نکردند. . . .»

اشکالی که به این ادّعای جدید وارد می شود، این است که: اوّلا ادلّه نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می کند، همان ادلّه ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السّلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته اند (و ما یک نمونه از آنها را نقل کردیم) ، هرچند که شرط ظهور را بیان ننموده اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده اند) . امّا به هرحال این توصیف یک توصیف واقعی و صحیح است نه یک توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتا جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بربندد؟ این دو مطلب چگونه باهم سازگارند: هم این که جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم این که پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیّت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن جامعه از فساد، هیچ کدام شرط ظهور نیستند (دقّت شود) . نویسنده، اوّلی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است. ما نمی گوییم-و هیچ کس نمی تواند مدّعی شود-که فاسد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حقّ و عدل باید تلاش همه جانبه خود را انجام دهند که تا حدّ امکان، جامعه از فساد پاک گردد. امّا بحث ما در این جا تعیین وظیفه و

تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السّلام، پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اوّلین پاسخ ما این است که این مدّعا با ادلّه نقلی سازگار نیست.

ثانیا از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلا نمی توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنه عدالت شوند، امّا خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند. این فرض کاملا معقول است و لازمه این که کسانی تشنه عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این–با توجّه به آن چه قبلا به طور مبسوط گذشت– امام عصر علیه السّلام با ظهورشان در قدم اوّل، بسیاری از مردم را به دست خود تشنه عدالت خواهند نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسانها، قطعا عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السّلام از این جهت با وضعیّت سایر امامان علیهم السّلام کاملا متفاوت است. هیچ یک از امامان گذشته مسؤولیّت و مأموریّتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجّت خدا در زمین، نداشته اند. آنها هیچ کدام وظیفه نداشته اند به طور کامل، چهره زمین را از ظلم و فساد بزدایند. کسی که چنین مأموریّتی دارد، برنامه خود را علی رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامه الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْکٰافِرُونَ .(۱)

و خداوند نور خود را کامل می گرداند هرچند که کافران از این کار کراهت داشته باشند. ۸.



---

۱- صفّ/۸.

نکته دیگر این که هرچند اگر گفتمان جامعه بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می شود و کسانی که از تحقّق عدالت حقیقی گفتگو می کنند، به مقصود خود می رسند، امّا نمی توان گفت شرط لازم برای ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریّت، به چنین گفتمانی روی آورد.

## راز غیبت، آمادگی مردم جهان برای ظهور نیست

امّا درباره مطلبی که نویسنده مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن-به زعم خود-راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السّلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اوّلاـ در بخش دوم کتاب به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام عصر علیه السّلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آن چه که در ادلّه نقلی به عنوان علّت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علّت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیا چون با ادلّه عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السّلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثا درباره سیره امیر المؤمنین علیه السّلام و سایر معصومان علیهم السّلام در بخش گذشته توضیح دادیم که آنها هریک، وصیّتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آن چه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلّی-درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمّه علیهم السّلام-به دست نمی آید. از طرف دیگر، ظهور امام زمان علیه السّلام از جهات متعدّدی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست، به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقّق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتّی به فرض این که عملکرد سایر

ائمّه علیهم السّلام تابع ضابطه خاصّی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام نیست.

### نظریّه اختیاری بودن ظهور

آخرین نظریّه ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می پردازیم، به تعبیر نویسنده آن، «نظریّه اختیاری بودن ظهور» است. طرّاح این نظریّه، ادّعایی فراتر از همه نظریّه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان طور که از ابتدای بخش سوم کتاب ملاحظه شد، نوع نظریّاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السّلام ضروری دانسته اند؛ امّا همه این نظریّات در این که اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می باشد، اتّفاق نظر دارند. «نظریّه اختیاری بودن ظهور» همان طور که از عنوانش فهمیده می شود-برخلاف همه آراء قبلی-بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است-که عطّار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می کند-چرا که سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همّت سی مرغ بود که غایب بود و می بایست حضور پیدا می کرد.(۱)

در داستانی که عطّار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند، فقط سی نفر به قلّه قاف رسیدند، در آن جا می گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

محو او گشتند آخر بی دوام سایه در خورشید گم شد والسّلام(۲)

نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السّلام به سیمرغ-که عطّار او را پادشاه نامیده است- می گوید: ۲.



---

۱- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص ۳۱ و ۳۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص۳۲.

پادشاه ما بر قلّه کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده ماست که مانع حضور دوست است. این اراده و همّت شیعیان است که بایـد محیط را برای حضور خورشـید معطّر کنـد. این ماییم که باید ظهور کنیم، این ماییم که باید انسانیّت و اسـتعداد و علم خود را شـکوفا کنیم وگرنه خداونـد متعال «فیّاض علی الاطلاق» است و هیچ گاه نعمت خود را از بندگان صالحش دریغ نمی کنـد و امام نیز بی صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شـیعیان و دوسـتان خویش است. پس ظهور، مشـکل فاعلی نـدارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود.(۱)

. . . نظریّه اختیاری بودن ظهور می گوید: این شـیعیان نیسـتند که منتظرند بلکه منتظر واقعی امام علیه السّلام است که در انتظار شیعیان و شـکوفایی تمامی اسـتعدادهای آنها به سـرمی برنـد. این نظریّه می گویـد: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همّت شـیعیان است که باید ظهور کند. این نظریّه غایب اصلی را امام علیه السّلام نمی داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست.(۲)

نویسـنده از این که مطـابق روایات وقتی برای ظهور امام عصـر علیه السّـلام معیّن نشـده، در جهت تأییـد نظریّه خویش اسـتفاده نموده است:

وقت ظهور بسـتگی به عوامـل و زمینه هـای ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقّق مقـدّمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همّت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند.(۳)

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریّه را با این عبارات بیان کرده اند:

شایـد یکی از نکـات در بحث غیبت امـام زمان علیه السّـلام این باشـد که خداونـد می فرمایـد: من کار خودم را کرده ام و آن الگوی کامل را آفریده ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم]است که کار خودتان را بکنید.

طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیّه کارها ۱.

ص: ۳۷۴

---

۱- ماهنامه موعود، ش۴۸، ص۳۲.

۲- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص۳۳.

۳- ماهنامه موعود، ش ۴۸، ص۳۱.

را انجام بدهیم و ظهور را تحقّق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدّعای «نظریّه اختیاری بودن ظهور» است، هرچند که تحت این عنوان مطرح نکرده اند.

امّا نویسنده مقاله پس از طرح نظریّه خود، ادلّه ای را برای اثبات آن ذکر می کند که چون در مباحث گذشته، اهمّ آنها را نقد و بررسی کرده ایم، در این جا نیازی به طرح و نقد آنها نمی بینیم. لذا به ایراد یک حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می کنیم.

نکته ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریّه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السّلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا» ست و هم یک کار «خدایی» . تا این جا در بخش دوم و سوم کتاب به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته ایم. اکنون به تکمیل و جمع بندی بحث می پردازیم.

### کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السّلام

مقصود از این که ظهور حضرت، کار «خدا» می باشد، این است که امام زمان علیه السّلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می فرمایند. امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت. در این جا امام علیه السّلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازه ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السّلام بود، دیگر انتظار فرج و دعا در تعجیل فرج از جانب خود ایشان معنا پیدا نمی کرد.(۱) امام زمان علیه السّلام در عین حال که منتظر هستند، منتظر فرمان الهی برای ظهورشان نیز هستند. مردم نیز متناسب با درجه و عمق معرفتشان نسبت به آن حضرت می توانند جزء منتظران ایشان قرار گیرند. همه اعمالی که بندگان-از جمله خود امام عصر علیه السّلام-انجام می دهند (چه دعا و چه غیر دعا) ، می تواند مقدّمه ای برای صدور فرمان خداوند در مورد ظهور آن حضرت باشد و بیش از.



---

۱- درباره انتظار و دعای امام عصر علیه السّلام برای فرج خودشان می توانید کتاب «سلوک منتظران» فصل ۲ از بخش دوم را مطالعه فرمایید.

این، تأثیری در آن نـدارد. پس هم اصل ظهور و هم وقت آن تنها و تنها به اراده و مشـیّت خدای متعال بسـتگی دارد، به علاوه در جای خود درباره «بداءپذیر» بودن زمان ظهور بحث کافی و مستدل صورت گرفته است.(۱)

نتیجه بحث این است که متناسب با اعمال اختیاری بندگان، خداوند ممکن است در زمان ظهور امام عصر علیه السّلام تعجیل یا تأخیر نمایـد، ولی به هرحال تنها عامل تعیین کننده اصل ظهور و زمان آن فقط و فقط اراده الهی است. بعضـی تصوّر کرده اند که اراده خداونـد صـرفا به صورت یک قضـیّه شـرطیّه است، مانند این که: «اگر مردم با اعمال خود نشان دهند که طالب ظهور امام زمان علیه السّـلام هسـتند، حضـرت ظهور خواهنـد کرد.» و یا این که: «اگر یاران کافی برای امام علیه السّـلام فراهم شوند، ظهور می کنند.» اینان علاوه بر این قضایای شرطیّه هیچ گونه اراده و مشیّتی در امر ظهور حضرت، برای خداوند قائل نیستند.

امّـا این تلقّی نادرست، معلول عـدم فهم صـحیح از معنای اراده و مشـیّت الهی است. درست است که در مورد خواست خـدای متعال می توانیم برخی از قضایای شـرطیّه را-البتّه اگر صـحیح باشند-به کار ببریم، امّا نباید تصوّر شود که اراده الهی این است که یکسـری قضایـای شـرطیّه را قرارداد نمایـد. در بحث از اراده و مشـیّت خداونـد مطرح می شـود که دو نوع اراده برای ذات مقدّس پروردگار وجود دارد: تشـریعی و تکوینی. اراده تشـریعی به طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلّق می گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السّلام و زمان آن-اگر بخواهیم به طور دقیق سخن بگوییم-می توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حقّ متعـال تعیین و تقـدیر می شود، سپس فرمـان ظهور از جـانب خداونـد به امام زمان علیه السّـلام صادر می گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصـداق اراده تشـریعی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السّـلام انجام می دهند، ولی در این کار، تابع محض اراده خداوند هستند. .



---

۱- رجوع شود به: «سلوک منتظران» فصل ۱ از بخش سوم.

به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هردو نوع اراده الهی به طور خاصّ و معیّن دخالت دارد و چون امام علیه السّلام مطیع محض خدای متعال می باشند، لذا می گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به اراده خداوند واقع می شود.

با این توضیحات روشن می شود که آن چه نویسنده «نظریّه اختیاری بودن ظهور» مطرح کرده، کلاً برخلاف تعالیم دین و صرفا براساس یک تشبیه و استحسان بدون دلیل می باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی کتاب و سنّت و عقل بیندیشد، هیچ یک از مدّعیات آن نظریّه را نمی تواند بپذیرد. بررسی و نقد تک تک عبارات نویسنده برای خوانندگان باحوصله ای که سیر مباحث کتاب را تا این جا دنبال کرده اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال آوری به تکرار مکرّرات نمی پردازیم.

### خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السّلام

تا این جا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السّلام روشن شد. امّا وقتی می گوییم که ظهور امام عصر علیه السّلام یک کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می دهیم.

کارهایی که انسانها انجام می دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او برمی آید یا خیر. اگر حالت اوّل باشد، آن کار را «بشری» می نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاصّ الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می نامیم.

به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، یک کار بشری محسوب می شود.(۱) امّا اگر پذیرفته شدنش در کنکور دانشگاهها–با وجود تلاش مختصری که انجام داده–در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد، .



---

۱– البتّه در کارهای بشری هم تحقّق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می شود. این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

این موفقیّت، یک کار الهی و خدایی تلقّی می گردد. در صورت دوم هرچند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، امّا خودش می داند که اگر قرار بود صرفا همان تلاش ها در نتیجه کنکورش مؤثّر باشد، هرگز در آن رشته ای که قبول شده، پذیرفته نمی شد. در این حالت می توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبود» ، این سخن کاملا صحیح و مطابق با واقع است، امّا در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی کند (دقّت شود).

به طور کلّی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هرچند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی شود.

یکی از بهترین نمونه های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم نازل شد. یکی از آنها این آیه شریفه است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اَللّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اَللّهَ رَمی.(۱)

پس شما ایشان را نکشتید بلکه خداوند آنها را کشت و آن هنگامی که پرتاب نمودی، تو پرتاب نکردی بلکه خداوند پرتاب نمود.

در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلم نفی شده است، با این که مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. همچنین پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم با دست خود و به صورت اختیاری مشتی سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم نفی شده است؟ نکته در خدایی بودن این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حساب های عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسّط ۷.



---

۱- انفال/۱۷.

مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است.(۱)

همچنین پرتاب کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم در آیه ۱۷ سوره انفال، اشاره است به آن چه در جنگ بدر اتّفاق افتاد. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام، ایشان به امر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم مشتی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلم آنها را به سوی صورتهای مشرکان پرتاب نمودند. در اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه براساس حساب های معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم یک کار خدایی بود، چون خداوند اثر خاصّی در آن پرتاب پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم قرار داد که در پرتاب های عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیر المؤمنین علیه السّلام تصریح شده است که هر یک از آن سنگریزه ها را هزار فرشته همراهی می کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریّت یافته بودند.(۲) به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلم نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهای خدایی، بشر کار خود را انجام می دهد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، امّا اثر و نتیجه کار به صورتی است که می توان فهمید اگر فقط بنابر قدرت عادی بشری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه ای در پی نمی آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می نامیم.

حال که منظور از «خدایی» بودن یک کار روشن شد، می توانیم تصدیق کنیم که با توجّه به آن چه در طیّ مباحث گذشته مطرح شد، ظهور امام عصر علیه السّلام قطعا یک ۶.



---

۱- در گذشته به مناسبت بحث درباره الهی بودن پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به برخی از لشکرهای غیبی الهی در آن جنگ اشاره کردیم.
۲- الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

کار خدایی است نه بشری. تحقّق آن وعده هایی که خدای متعال، در پی ظهور آن حضرت اعلان فرموده، کار هیچ بشر عادی بر روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می بینیم که خداوند در آیات شریفه قرآن آن چه را که به دست مبارک حضرت مهدی علیه السّلام انجام می شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه:

وَعَدَ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی اَلْأَرْضِ کَمَا اِسْتَخْلَفَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ اَلَّذِی اِرْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً. . . .(۱)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، وعده فرموده است که آنها را در زمین خلافت دهد، چنان که (مؤمنان صالح از) گذشتگان را خلافت داد و امکان دینداری مطابق رضای خود را به آنها عطا فرماید و آنان را از ترس و هراس (خارج ساخته و) به امنیّت برساند. . . .

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امنیّت» به خدای متعال نسبت داده شده، با این که همه این کارها به دست امام زمان علیه السّلام و یاری یاران ایشان انجام می پذیرد. همچنین:

هُوَ اَلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ اَلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی اَلدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْمُشْرِکُونَ.(۲)

او (خداوند) آن کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه آیین ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان از این امر کراهت داشته باشند.

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همه آیین ها صراحتا به خدای متعال نسبت داده شده، با این که این غلبه به دست وجود مقدّس امام علیه السّلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می پذیرد. ۹.



---

۱- نور/۵۵.

۲- صفّ/۹.

## برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السّلام کار ما نیست

با این ترتیب اگر بپذیریم که غلبه نهضت جهانی امام عصر علیه السّلام هم «کار خدا» و هم یک «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت-با قیاس با قیام های بشری- برنامه ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همه آن چه را که برای پیروزی یک نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السّلام فراهم نماییم.

برنامه ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسؤولیّت های ما. نهضت ایشان یک نهضت الهی است که همه برنامه ریزی های لازم برای پیشرفت آن به وسیله خود خدا و حجّت معصومش انجام می گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آن چه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال به انجام برسانیم، ولی این که نهضت جهانی امام عصر علیه السّلام با چه برنامه هایی پیش می رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهده ما گذارده اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السّلام پس از قیام چگونه پیروز می شوند؟» به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البتّه این سخنان به هیچ وجه، کم رنگ کننده نقشی نیست که یاران بااخلاص امام علیه السّلام می توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. همچنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی کاهد. چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبه امام زمان علیه السّلام یک کار خدایی است، از زیر بار مسؤولیّت های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

## عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه های بشری آن

نتیجه ای که از کلّ مباحث این بخش به دست می آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السّلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد. ولی

نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهده شیعیان گذاشته شده، هیچ گونه تأثیر منفی نمی گذارد. بلکه اگر به عمق بحث توجّه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السّلام را یک کار بشری بدانیم-که طرّاحی و برنامه ریزی و اجرای آن بر عهده مردم باشد-آن گاه در صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعم از عدم آمادگی مردم جهان و نبود امکانات و فقدان سازوکارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دلهای شیعیان سایه می افکند و شعله های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می گراید.

امّا اگر فراهم نبودن مقدّمات عادی بشری را شرط ضروری ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ گاه و در هیچ زمانی به ورطه دلسردی و یأس از تحقّق آن در نمی غلتیم؛ بلکه همواره وعده های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ تر و امیدمان را ریشه دارتر می سازد.

قرآن کریم نمونه هایی از پیروزی قیام های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقّق آن وعده ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه هاست (که در گذشته درباره آن مطالبی بیان شد) .

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت» -فرمانده برگزیده الهی-بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است(۱). به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقا ۳۱۳ نفر ذکر کرده اند.(۲) قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می کند که معتقد بودند:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ مَعَ اَلصّابِرِينَ.(۳)



---

۱- این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره آمده است.

۲- تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۹۱.

۳- بقره/۲۴۹.

چه بسا گروه کم جمعیّتی که به اذن خداوند بر گروه پرشماری غلبه کرده اند و خداوند با صابران است.

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. و به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیّت فراوان اهل باطل نمی دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقّق پذیرفت و حضرت داود علیه السّلام با پرتاب سنگی جالوت را که سرتاپا غرق در سلاح و زره بود، از پا درآورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند.(۱)

نکته ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید-بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود-آن امر بالاخره تحقّق می پذیرد و فراهم نبودن زمینه های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه های طبیعی انجام آن-از جمله کم بودن جمعیّت اهل حقّ و ایمان-مانعی در راه تحقّق آن به شمار نمی آید و این همان نتیجه مهمّی است که از مباحث فعلی به دست می آید.

### ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السّلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی اعتقاد نمی شویم، بلکه برعکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می زنیم و با اتّکال و اعتماد به وعده الهی، می کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم برای این که هرچه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام اگر جمعیّت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دلسرد نمی شوند و قیام امامشان را بعید نمی شمرند. سرّ ۱.



---

۱- تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص۹۱.

این عقیـده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیـام آن حضـرت را کـاری خـدایی می داننـد و معتقدنـد که اگر خداونـد اراده فرماید، زمینه های غیرعادی و غیربشری آن را چنان فراهم می سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می بینیم که اعتقاد به الهی بودن قیام حضـرت مهدی علیه السّلام، در امیدواری و تلاش پی گیر اهل حق و تکاپوی دمادم مؤمنـان-برای انجـام وظایفشان در زمان غیبت-چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیـده است که منتظران واقعی آن امام علیه السّـلام به هیـچ بهـانه ای خود را مجـاز نمی داننـد در زمـان پنهانی امامشان سـنگرهای دفاع از حریم و هویّت تشـیّع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیـات شـریفه ذیل است که در ضـمن بیان ماجرای جنگ بـدر بر پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سـلم نازل گردیـده است:

یـا أَیُّهَـا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفـاً فَلاـ تُوَلُّوهُمُ اَلْأَدْبارَ* وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِـذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ.(۱)

ای کسـانی کـه ایمـان آورده ایـد، هنگـامی که بـا کـثرت جمعیّت کـافران مـواجه شدیـد، به آنـان پشت نکنیـد (از آنـان روی برنگردانیـد) *و هرکس به آنـان پشت کنـد رو به سـوی غضب الهی آورده و جایگـاهش جهنّم است-و چه بـد عـاقبتی است [جهنّم]-مگر آن که پشت کردن به کفّـار به خـاطر تغییر در شـیوه جنـگ یـا پیوسـتن به گروه دیگری (از مبـارزان اهل حق در جبهه دیگر) باشد.

به این ترتیب شـیعه امـام عصـر علیه السّـلام در زمـان غیبت، خـود را مکلّف می شـمارد بـا کسـانی که دین و امـام او را آمـاج حملات خود قرار داده اند، مبارزه نماید و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسـی تنها در صورتی جبهه ای را خالی می کند که بخواهد در جبهه دیگری با دشـمن بجنگد یا آن که شیوه جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور همواره سنگرهای ۶.



---

۱- انفال/۱۵ و ۱۶.

مبارزه با دشمنان دین و تشیّع را پر و قدرتمند نگه می دارند و اجازه نمی دهند که مخالفان امام عصر علیه السّلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده و دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز در گرما گرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفّار نیست، بلکه مهم، انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السّلام از آنان خواسته اند.

براساس این عقیده، ما شیعیان موظّف هستیم که-تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب های شرعی- تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، امّا در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السّلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقّی کنیم که در هر لحظه و زمانی می توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی توان اندک بودن جمعیّت منتظران ظهور و فراهم نبودن سازوکارهای بشری آن را مانع تحقّقش دانست. این همان عقیده ای است که از تک تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاشگر می سازد، منتظری که به ظلم های جاری در دنیای معاصر تن نمی دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می کند و از درگاه ایزد منّان، لطف و فضل خاصّ او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می نماید.

### ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم ترین شرایط -و چه بسا از همه مهم تر-وجود تقوا و ورع در شخص دعاکننده می باشد و این به آن معناست که هرچند کثرت دعا به پیشگاه الهی می تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثّری در جلو انداختن ظهور امام زمان علیه السّلام باشد، امّا استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعاکننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاش گر باشد. مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السّلام، در رأس وظایفی

است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهـده دارد. بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصـر علیه السّـلام به شمار می آید(۱)) منوط و مشـروط به این است که اهـل دعا از سـر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیّع و امام زمان علیه السّلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصـر علیه السّلام-به معنایی که بیان آن گذشت-نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوشـش های منتظران ظهور در زمان غیبت نـدارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دلهای مؤمنان می گذارد و هرگونه یأس و سـستی را از قلوب ایشان می زداید و نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناك نگه می دارد، هرچند شرایط بر مبنای حسابهای بشری و عادی ناامیدکننده باشد.

ازاین رو ما نبایـد از فضل الهی در هیـچ لحظه و زمانی ناامیـد باشـیم. چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را-که فرج همه مؤمنان است-تقدیر و اصلاح فرماید.

در پایـان خداونـد را به آبروی مـادر بزرگوار و عزیز امام عصـر علیه السّـلام شاهزاده خانم -حضـرت نرجس خاتون سـلام اللّه علیها-می خوانیم تا در ظهور فرزندش تعجیل فرماید و دلهای خاندان عصـمت و طهارت را به این وسیله شاد گرداند و چشمان گناهکار ما مصیبت زدگان غیبت را هرچه زودتر به جمال دل آرایش روشن سازد.

آمین ربّ العالمین .



---

۱- امیدوارم خدای منّان در آینده نزدیک به راقم این سطور، توفیق جمع آوری مجموعه ای در موضوع دعا به خصوص دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السّلام عنایت فرماید.

## فهرست منابع


۱- قرآن کریم

۲-آفتاب در غربت، سید محمّد بنی هاشمی، تهران: نشر حمزه، ۱۳۸۲ شمسی.

۳-الاحتجاج، ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف: دار النعمان،۱۳۸۶ قمری.

۴-الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، شیخ علی الیزدی الحائری، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ قمری.

۵-امامت و غیبت (از دیدگاه علم کلام) ترجمه المقنع، سید مرتضی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران،۱۳۷۸ شمسی.

۶-اوائل المقالات شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.

۷-بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۷ قمری.

۸-البرهان فی تفسیر القرآن، سیّد هاشم حسینی بحرانی، قم: دار الکتب العلمیه، ۱۳۳۴ شمسی.

۹-به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار، آیه اللّه وحید خراسانی، قم: مدرسه امام باقر العلوم.

۱۰- بینش اسلامی سال دوم دبیرستان، محمد مسعود ابو طالبی و محمد علی سادات، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۵ شمسی.

۱۱-پاسخ ده پرسش، لطف اللّه صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه (س) ، ۱۳۷۵ شمسی.

۱۲-پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی، صدر الاسلام همدانی، تهران: انتشارات بدر، ۱۳۶۱ شمسی.

۱۳-تاریخ خلفا (جلد دوم تاریخ سیاسی اسلام) ، رسول جعفریان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴شمسی.

۱۴-التحصین، ابن فهد حلّی، قم: مدرسه امام مهدی (عج) ، ۱۴۰۶قمری.

۱۵-التفسیر، ابو نضر محمّد بن مسعود بن عیّاش سمرقندی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه،۱۳۸۰ قمری.

۱۶-تفسیر فرات الکوفی، ابی القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، بیروت: مؤسسه النعمان،۱۴۱۲ قمری.

۱۷-تفسیر القمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.

۱۸-تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمّد بن محمّد رضا قمی مشهدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ شمسی.

۱۹-تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم: المطبعه العلمیه،۱۳۸۲ قمری.

۲۰-تنقیح المقال فی علم الرجال، عبد اللّه الممقانی، نجف اشرف: المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۰ قمری.

۲۱-التوحید، شیخ صدوق، بیروت: دار المعرفه.

۲۲-ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، قم: انتشارات اخلاق، ۱۳۷۷ شمسی.

۲۳-جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، سیّد بن طاووس، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.

۲۴- جنه المأوی، (قسمتی از ج ۵۳ بحار الانوار) ، میرزا حسین نوری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۹۸ قمری.

۲۵-چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان مجله حوزه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ شمسی.

۲۶-الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ قمری.

۲۷-الخصال، شیخ صدوق، قم: جامعه مدرّسین حوزه علمیه، ۱۴۱۴ قمری.

۲۸-دادگستر جهان، ابراهیم امینی، قم: دار الفکر،۱۳۵۲ شمسی.

۲۹-دار السلام، شیخ محمود عراقی میثمی، قم: ایران نگین، ۱۳۸۰ شمسی.

۳۰-در انتظار موعود، ابراهیم شفیعی سروستانی، مؤسسه فرهنگی موعود، ۱۳۷۶ شمسی.

۳۱-دلائل الامامه، محمّد بن جریر طبری، قم: دار الذخائر للمطبوعات.

۳۲-رجعت یا دولت کریمه ی خاندان وحی، محمد خادمی شیرازی، تهران: مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۵ شمسی.

۳۳-روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص) ، کامل سلیمان (ترجمه علی اکبر مهدی پور) ، تهران: آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.

۳۴-زندگی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، تهران:۱۳۶۱ شمسی.

۳۵-سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمّد بن یوسف الصالحی الشامی، قاهره: احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۲ قمری.

۳۶–سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ قمری.

۳۷–سلوک منتظران، سید محمّد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲ شمسی.

۳۸–شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیه اللّه مرعشی،۱۴۰۴ قمری.

۳۹–العبقری الحسان ج ۲، شیخ علی اکبر نهاوندی، تهران: کتابفروشی دبستانی، ۱۳۶۳ قمری.

۴۰–عیون اخبار الرضا علیه السّلام، شیخ صدوق، تهران: انتشارات جهان.

۴۱–الغیبه، ابن ابی زینب محمّد بن ابراهیم نعمانی، تهران: مکتبه الصدوق.

۴۲–الغیبه، شیخ طوسی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ قمری.

۴۳–فرهنگ نوین، سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۸ شمسی.

۴۴–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲.

۴۵–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، بهار ۱۳۸۱، شماره ۳.

۴۶–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۴.

۴۷–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۵.

۴۸–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۶.

۴۹–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، تابستان و پاییز ۱۳۸۲، شماره ۸ و ۹.

۵۰–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۱۰.

۵۱–فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، بهار و تابستان ۱۳۸۳، شماره ۱۱ و ۱۲.

۵۲–فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السّلام، قم: تابستان ۱۳۸۳، شماره ۳۸.

۵۳–الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸ شمسی.

۵۴–کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ قمری.

۵۵–کشف المحجّه لثمره المهجه، سیّد بن طاووس، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۲ قمری.

۵۶-کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلّی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ قمری.

۵۷-کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: دار الکتب الاسلامیه،۱۳۹۵ قمری.

۵۸-کمال هستی در عصر ظهور، محمد باقر علم الهدی (ترجمه: دکتر جلال برنجیان) ، تهران: میقات، ۱۳۷۸ شمسی.

۵۹-گفتمان مهدویت، ابراهیم امینی و دیگران، قم: مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ۱۳۸۰ شمسی.

۶۰-گوهر قدسی معرفت، سیّد محمّد بنی هاشمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸ شمسی.

۶۱–لسان العرب، ابن منظور، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۰ میلادی.

۶۲–اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ شمسی.

۶۳–ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آبان ۱۳۸۳، شماره ۴۸.

۶۴–ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، آذر و دی ۱۳۸۳، شماره ۴۹.

۶۵–ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، بهمن ۱۳۸۳، شماره ۵۰.

۶۶–ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، اسفند ۱۳۸۳، شماره ۵۱.

۶۷–ماهنامه موعود، مؤسسه موعود، خرداد ۱۳۸۴، شماره ۵۳.

۶۸–مدارا و مدیریت، عبد الکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶ شمسی.

۶۹–مرآه العقول، محمد باقر مجلسی، تهران: دار الکتب الاسلامیه،۱۳۶۹ شمسی.

۷۰–مشکاه الانوار، ابو الفضل علی بن حسن طبرسی، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ قمری.

۷۱–معانی الاخبار، شیخ صدوق، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۹۹ قمری.

۷۲–المعجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و. . . ، استانبول: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۲ قمری.

۷۳–معرفت امام عصر علیه السّلام، سیّد محمّد بنی هاشمی، تهران: نیک معارف، ۱۳۸۳ شمسی.

۷۴–مقدّمه فی اصول الدین (جلد اوّل منهاج الصالحین) ، آیه اللّه وحید خراسانی، مدرسه الامام باقر العلوم.

۷۵–مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ قمری.

۷۶–مکیال المکارم، سیّد محمّد تقی موسوی اصفهانی، قم: المطبعه العلمیه، ۱۳۹۷ قمری.

۷۷–مناهج البیان، ج ۳، محمّد باقر ملکی میانجی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.

۷۸–نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران،۱۳۷۷ شمسی.

۷۹–النکت الاعتقادیه، شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ قمری.

۸۰-نوید امن و امان، لطف اللّه صافی گلپایگانی، قم: انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۷۵ شمسی.

۸۱-نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا،۱۳۷۹ شمسی.

۸۲-نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت: ۱۳۸۷ قمری.

ص: ۳۹۰

سایر آثار مؤلّف

۱-معرفت امام عصر علیه السّلام

۲-گوهر قدسی معرفت

۳-آفتاب در غربت

۴-سلوک منتظران

۵-پیمان غدیر (بیعت با مهدی علیه السّلام)

۶-در ضیافت ضریح

۷-آشنای غریب (خلاصه کتاب آفتاب در غربت)

۸-شمیم آشنایی (خلاصه کتاب معرفت امام عصر علیه السّلام)

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹